

الله أكبر
٢
وصلوات الله على محمد وآله الطاهرين

دیپلماسے صلح عادلانہ درسیرہ پیامبر اعظم (ص)

تالیف: ظفر بنگاش



مجمع جهانی صلح اسلامی

تهران ۱۳۹۲

سرشناسه:	Bangash, Zafar بنگاش، ظفر
عنوان و نام پدیدآور:	دیپلماسی صلح عادلانه در سیره پیامبر اعظم(ص)/ ظفر بنگاش؛ ترجمه به سفارش مجمع جهانی صلح اسلامی.
مشخصات نشر:	تهران: مجمع جهانی صلح اسلامی، ۱۳۹۲.
مشخصات ظاهری:	۳۷۶ ص.
شابک:	۹۷۸-۹۶۴-۰۴-۵۶۲۶-۲-۲۵۰/۰۰۰ ریال
وضعیت فهرست نویسی:	فیا
یادداشت:	عنوان به انگلیسی: Power manifestations of the Seerah.
موضوع:	محمد (ص)، پیامبر اسلام، ۵۳ قبل از هجرت - ۱۱ق. -- سیاست و حکومت اسلام و سیاست
موضوع:	اسلام -- تاریخ -- از آغاز تا ۱۱ق
شناسه افزوده:	ایزدی، فواد، ۱۳۴۸ -، ناظر
شناسه افزوده:	ساعد، نادر، ۱۳۵۳ -، ناظر، ویراستار
شناسه افزوده:	مجمع جهانی صلح اسلامی
رده بندی کنگره:	۹۷۸-۹۶۴-۰۴-۵۶۲۶-۲-۲۵۰/۰۰۰ ریال
رده بندی دیویی:	۹۳/۲۹۷
شماره کتابشناسی ملی:	۳۰۳۵۰۴۰



شناسنامه

عنوان: دیپلماسی صلح عادلانه در سیره پیامبر اعظم(ص)
نویسنده: ظفر بنگاش
ترجمه: اکبر بتوئی به سفارش مجمع جهانی صلح اسلامی
ناظر: دکتر فؤاد ایزدی
ناشر: مجمع جهانی صلح اسلامی
نوبت چاپ: اول، ۱۳۹۲
شمارگان: ۲۰۰۰
شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۰۴-۵۶۲۶-۲-۲۵۰/۰۰۰ ریال
قیمت: ۲۵۰/۰۰۰ ریال
کلیه حقوق چاپ و نشر این اثر متعلق به مجمع جهانی صلح اسلامی است.

فهرست مطالب

۹	 دیباچه ناشر
۲۱	 پیشگفتار
۲۵	 مقدمه
فصل اول: مهاجرت مسلمانان به حبشه؛ اولین سفیران و	
۴۹	 کارگزاران دیپلماسی پیامبر اکرم(ص)
۵۷	 جامعه مکه در هنگام ظهور اسلام
۶۱	 مهاجرت به حبشه
۶۸	 معرفی سند مکتوب در مکه
۶۹	 اولین گردآوری نامه‌ها و اسناد
۷۱	 محتوای نخستین نامه
۷۳	 محتوای نامه دوم
۸۰	 عمروبن امیه ضمری
۸۴	 کشف نامه اصلی در سال ۱۹۳۶ میلادی
۸۹	 استنتاج
فصل دوم: پیمان‌های عقبه: اهمیت و نمودهای دیپلماسی و قدرت نرم نبوی	
۱۰۱	 پیمان اول عقبه
۱۰۹	 پیمان دوم عقبه

فصل سوم: پیمان مدینه؛ تعیین چارچوب‌های حقوقی و سیاسی حکومت اسلامی	۱۱۹
یثرب در زمان هجرت	۱۳۳
حضور یهودیان در جزیره العرب	۱۳۶
التزام قبایل و طوایف معتبر به پیمانی واحد	۱۴۰
پیمان مدینه	۱۴۳
مفاد پیمان مدینه	۱۴۶
تعیین مرزهای حکومت اسلامی	۱۵۰
رهبری و اقتدار پیامبر (ص)	۱۵۱
مضمون امت واحده	۱۵۲
صلح و عدالت در جامعه	۱۶۱
در باب خیانت یهود	۱۶۷
اعلام مدینه به عنوان یک حرم (مامن صلح)	۱۷۲
بازخوانی برخی قوانین اساسی امروزی	۱۷۳

فصل چهارم: پیمان با قبایل خارج از مدینه؛ توسعه قلمرو دولت اسلامی	۱۸۹
قبیلهٔ ضمیره	۲۰۰
متن پیمان با بنی‌ضمیره	۲۰۱
قبیلهٔ جهینه	۲۰۲
متن پیمان با جهینه	۲۰۴
قرارداد با بنی زرع و بنی ربعه	۲۰۸
پیمان با قبیلهٔ مزینه	۲۰۹

۲۱۱	 پیمان با بنی مدلج
۲۱۴	 پیمان با بنی غفار
۲۱۵	 اشجع و عامر بن اکرمه
۲۱۶	 نامه به عمر بن مره الجهینی
۲۲۳	 فصل پنجم: پیمان حدیبیه؛ فتح المبین
۲۲۶	 پیشینه تاریخی
۲۳۴	 مفاد پیمان حدیبیه
۲۳۶	 فتح المبین
۲۳۹	 حمله به خیبر
۲۴۲	 پیامدهای پیمان حدیبیه
۲۵۳	 فصل ششم: نامه به حکام، سلاطین و فرمانداران خارج از جزیره العرب
۲۶۱	 ایران و روم به عنوان دو ابرقدرت زمان
۲۶۸	 نامهٔ پیامبر(ص) به پادشاه جدید حبشه
۲۶۹	 نامهٔ پیامبر(ص) به هراکلیوس، امپراتور بیزانس
۲۷۴	 نامهٔ پیامبر(ص) به حاکم دمشق
۲۷۷	 نامهٔ پیامبر(ص) به خسرو پرویز، پادشاه پارس
۲۸۰	 نامهٔ پیامبر(ص) به مقوقس، حاکم اسکندریه
۲۸۳	 کشف نامهٔ پیامبر(ص) به مقوقس در مصر
۲۸۳	 ماهیت دعوت پیامبر(ص)
۲۹۶	 واکنش ابرقدرت‌ها در مقابل مسائل مربوط به حقیقت و عدالت چگونه است؟

فصل هفتم: حجة الوداع پیامبر(ص) و خطبة وداع در عرفات	۳۱۱
عدالت اقتصادی	۳۲۲
فاصله بین فقیر و غنی	۳۲۵
عدالت اجتماعی	۳۴۳
تربیت شخصیت و منش اسلامی	۳۵۶
سخن پایانی	۳۷۲

دیباچه ناشر

پیامبر اکرم(ص)، پایه‌گذار دین سلم، صلح و صفا است که با پیامی جهانی ضمن متمیم ادیان الهی و مسئولیت سایر پیامبران، ایجاد ساختارهای یک جامعه جهانی مبتنی بر حق و ارائه گفتمانی از صلح، عدالت و معنویت را در سرلوحه ماموریت خود قرار داد. سیره این پیامبر خاتم، ترجمان عملی احکام و آموزه‌های الهی است که با عینیت دادن به فرامین و دستورات خداوند متعال، الگویی عملی از دینداری و ایمان کامل را برای مسلمین و سایر بشریت ارائه فرمودند.

تا کنون مطالعاتی در زمینه‌های ابعاد شخصیتی پیامبر اکرم(ص) و زندگی پربرکت ایشان و همچنین سیره یا رویه عملی پیامبر در قبال تحولات و پدیدارهای زندگی خود و مسلمین که دارای پیام‌ها و آموزه‌هایی عام برای مدیریت زندگی در جهان اسلام و دیگر عرصه‌های اجتماع بشری است، به عمل آمده و آثاری در این زمینه در ایران و سایر نقاط جهان منتشر شده است. اما برآستی که عظمت این پیامبر گرامی و پیچیدگی مسئولیتی که خداوند متعال بر دوش ایشان گذاشته بود، تلاش‌های مطالعاتی برای شناخت شخصیت و سیره ایشان، توفیق نسبی داشته‌اند. از همین رو، هر اندازه که این نوع مطالعات بیشتر گردد، شناخت مذکور ارتقا و توسعه می‌یابد. ضم اینکه تحقیق در این زمینه نیازمند داشتن شرایط لازم به ویژه وجود محقق آگاه و دین‌پژوه است که نسبت به تاریخ اسلام و محیط اجتماعی ظهور و توسعه آن از دانش کافی برخوردار باشد.

در کل، به نظر می‌رسد که هنوز سطح مطالعات مربوط به شناخت پیامبر اکرم (ص) در وضعیت مناسب نبوده و در این زمینه کاستی‌های زیادی وجود دارد، به مطالعاتی که با تمرکز بر سیره پیامبر، به مسائل روز جهان اسلام و جهان بشری تمرکز نموده و برای پرسش‌های کنونی پاسخ مناسب، معتبر و تطبیقی از سیره ایشان استخراج نماید. به تعبیر مقام معظم رهبری، هنوز اقدامات صورت گرفته در این زمینه، پاسخگوی نیازی که جامعه بشری به آگاهی از این پیامبر جهانی و پیامی که ایشان برای بشریت دارند، نیستند. ضمن اینکه این کمبود آگاهی یا درک نادرست از سیره ایشان، به ویژه در فضائی که دشمنان اسلام به صورت ساختگی و جعلی ایجاد نموده و به تحریف رسالت یا محورهای عملکرد ایشان پرداخته‌اند، موجب گردیده جریان‌ی در غرب علیه اسلام و این پیامبر معظم پدید آید و به توهین و دیگر اقدامات ضدالهی در چارچوبی کلان از «اسلام ستیزی» منجر گردد. از همین روست که توسعه مطالعات در این زمینه، وظیفه هر مسلمان و مجمع اسلامی است و مجمع جهانی صلح اسلامی نیز با برنامه ریزی تولید و نشر اثر حاضر، گامی در راستای ایفای مسئولیت خود و توسعه گفتمان نبوی در حوزه دانش و مطالعات صلح برداشته است.

در خصوص موضوع این کتاب، به نظر می‌رسد که توجه به نکات زیر ضروری است به ویژه در تشریح اینکه محتوای قرآن کریم و سیره پیامبر و سایر ائمه، مبتنی بر استقرار نظامی عادلانه در جهان است تا در پرتو آن، صلح، امنیت و کمال مادی و معنوی برای بشریت تضمین گردد.

۱- گفتمان و خط‌مشی مبتنی بر اصالت صلح در اسلام

در قرآن کریم، به کرات بر ایجاد صلح و الزام مسلمانان و جامعه اسلامی به پیروی از منطق صلح تاکید و تصریح شده است. به عنوان نمونه، در آیه ۶۱ سوره مبارکه انفال آمده است: «و اگر تمایل به صلح نشان دهند، تو نیز از در صلح درآ، و بر خدا تکیه کن که او شنوا و داناست» (انفال: ۶۱) در سوره مبارکه بقره (آیه ۲۰۸) نیز صلح به مثابه خیر در برابر شر جلوه نموده و عدم پاسداشت صلح، به عنوان پیروی از شیطان

یا دشمن آشکار مومنان تلقی شده است: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! همگی در صلح و آشتی در آیید و از گام‌های شیطان پیروی نکنید که او دشمن آشکار شماست. بند ۴۵ پیمان مدینه با تأسی به قرآن کریم، اولویت صلح و ترک مخاصمه در روابط مسلمانان با قبائل عضو این پیمان را چنین تصریح نموده است: «اگر آنان مسلمانان مخلص را به ترک مخاصمه دعوت کردند، مسلمانان ملزم به رعایت آن هستند، مشروط بر آن که صلح شامل کسانی نباشد که با اسلام سر جنگ دارند».

از این رو، برخلاف ابهام سازی‌های غرب، اسلام اصالت صلح را تصریح نموده و برای جنگ چنین اصالتی قائل نیست. جنگ به صورت استثنائی، در شرایط معین و محدود تنها در چهارچوب‌هایی مشروع و موجه امکان اعمال می‌یابد و اساساً عنوان «اسلام» که به معنای صلح و صفا و برگرفته از صفات خداوند متعال است، بازتابی از همین تقدم صلح است.

گفتمان صلح اسلامی یا صلح جهانی ماندگار در پرتو قرآن کریم و سیره ائمه معصومین، دارای عناصری اساسی در شکل و محتوا است که نیازمند مذاقه، مطالعه و بررسی همه جانبه علمای دینی است. اما در این نوشتار، با رهیافت تبیین اختصاری، به چند محور از محورهای مهم این گفتمان اشاره می‌گردد.

الف- حاکمیت الله و صلح الهی

همانگونه که گفته شد، در نگاه اسلام و سیره پیامبر(ص)، صلح در زمینه و بستر عدالت است که استوار می‌گردد. اما منشأ و منبع صلح عادلانه نیز خداوند متعال، خواست و احکام اوست. خداوند متعال، منشأ همه خوبی‌ها و صفات پسندیده از جمله صلح، عدالت، امنیت و آرامش است. در نگاه اسلامی، همه امور حیات و ممات انسان در مشیت و خواست الهی تعبیر و تعریف می‌شود و هم اوست که صلح را به مخلوقات خود هدیه فرموده است. از این منظر، صلح برگرفته از خداوند و صفات باری تعالی و هدیه او به جامعه بشری است و نمی‌توان صلح جامع را بر اساس معیارها یا محتوای انسانی، غیرثابت یا فاصله دار از فطرت و آموزه‌های دینی تعریف

نمود. در غیر این صورت، صلح همان خواهد شد که مدام در گذر تاریخ تعقیب شده و جز تخریب جوامع، شکل گیری جنگ های فراگیر، فجایع جهانی، مرگ و کشتار گسترده انسان ها، فقر و نابرابری های شدید، تروریسم و تخدیش کرامت انسانی، دستاوردی برای بشریت نداشته است. بدون شک، درک همین نکته یعنی تفکیک صلح انسان مدار غرب (و غالب در جهان مادی گرای امروز) از صلح خدامحور (مبتنی بر اسلام) می تواند زمینه ساز طرحی نو و اهتمامی جدی برای پایه ریزی گفتمانی جدید در روند صلح طلبی و عدالت خواهی جهانی باشد؛ امری که مجمع جهانی صلح اسلامی به عنوان سازمانی مردم نهاد آن را در قالب «صلح عادلانه، گفتمان مشترک جهانی» در سطح نخبگی تشکل های مدنی و نهادهای بین المللی مطرح نموده و در دست پیگیری قرار داده است.

از همین رو، پیامبر اسلام در آغاز تمامی نامه هایی که برای فرمانروایان ملل ارسال نموده است، تاکید داشته که «خداوند پاک و منزه، سرمنشأ صلح» است. نهایتاً پیام این رویکرد الهی و اسلامی برای جامعه انسانی و بشریت اینست که صلح واقعی نیازمند انطباق با منبع واقعی و حقیقی آن است. از آنجا که خداوند منبع صلح است، صلح تنها در صورت سازگاری با مسیر الهی تحقق پذیر می گردد. به تعبیر بهتر، در پناه تبعیت از خداوند، خدامحوری و کمال جوئی خداگونه است که می توان به صلح واقعی دست یافت.

ب- ابتدای سامانه صلح بر منطق عدالت

ماهیت اسلام با عدالت و صلح گره خورده است. در این میان، تقدم با عدالت است و این عدالت است که قادر است صلح آفرین باشد. اهمیت عدالت تا بدان حد است که اساساً تمامی پیامبران الهی مبعوث شدند تا عدالت را در جوامع برقرار سازند. به تعبیر قرآن کریم: «ما رسولان خود را با دلایل روشن فرستادیم، و با آنها کتاب و میزان نازل کردیم تا مردم قیام به عدالت کنند». (سوره مبارکه حدید، آیه ۲۵)

تنها در صورتی که عدالت در جامعه حاکم شود، صلح برقرار می گردد. پیش از اسلام

در جزیره العرب جلوه‌های عدالت بسیار اندک بوده یا اصلاً وجود نداشت؛ قوی‌ترها به ضعیف‌ترها ستم و از آنها بهره‌کشی می‌کردند. رسول خدا(ص) با انعقاد پیمان مدینه، عدالت را به عنوان یکی از اصول بنیادین جامعه نهادینه فرمودند.

برخلاف ادبیات رایج امروز که صلح را در «نبود جنگ» تصور می‌نمایند، صرف فقدان درگیری و تنش منجر به برقراری صلح نمی‌شود بلکه شرط لازم برای صلح ماندگار و واقعی در جامعه، استقرار عدالت است. از این رو، هرگاه در جامعه عدالت حاکم باشد، می‌توان گفت صلح در آن جامعه حکم‌فرما است.

نطق جعفر بن ابیطالب در پاسخ به پرسش نجاشی، مولفه‌های صلح عادلانه در حوزه ملی درون ملی را به خوبی منعکس می‌سازد. به گونه‌ای که برای استقرار یک صلح عادلانه در اجتماع داخلی باید باورها، ادراکات، رفتارها و ساختارهای اجتماعی و فرهنگی بر پایه منظومه‌ای از نوع دوستی، احترام، کمال یا عدالت استوار گردد. در پاسخ جعفر بن ابیطالب به نجاشی آمده است: «ای پادشاه! ما در جاهلیت و فساد بسر می‌بردیم، از بت‌ها پیروی می‌کردیم، مردار خوار بودیم و هرگونه بی‌عدالتی را مرتکب می‌شدیم. احترامی برای خویشاوندان خود قائل نبوده و همسایگان را یاری نمی‌کردیم. آنگاه خداوند پیامبری به سوی ما فرستاد از خود ما، کسی که از اصل و نسب، صداقت، امانتداری و پاکی‌اش اطلاع داشتیم. او از ما خواست تنها خدا را بپرستیم و تمامی سنگ‌ها و بت‌هایی را که همانند اجداد خود تکریم می‌کردیم، نفی کنیم. به ما امر کرد همیشه سخن راست بگوییم، به عهد و پیمان خود وفا کنیم، خویشاوندان خود را یاری کنیم، با همسایگان خوش‌رفتاری کنیم از خوردن خون و چیزهای حرام خودداری و از زنا، عهد شکنی و شهادت دروغ پرهیز کنیم. او ما را از خوردن مال یتیم و تهمت دروغ زدن به زنان شوهردار منع کرد. به ما امر کرد خدای یگانه را بپرستیم، هرگز شریکی برای او قائل نشویم، نماز را برپا داریم، روزه بگیریم و زکات بدهیم. ما به او و آنچه از جانب خدا برای ما آورده ایمان داریم و از آنچه امر کرده و منع کرده تبعیت می‌کنیم. با این حال مردم ما سعی کردند ما را از دین‌مان برگردانند و در این راه دست به آزار و اذیت ما زده و رنج و مشقت‌های زیادی بر ما تحمیل کردند، تا شاید ما

را به کارهای غیراخلاقی گذشتگان برگردانند. وقتی آنها ما را ناجوانمردانه آزار داده و زندگی در مکه را بر ما سخت کردند ما کشور شما را انتخاب کرده به اینجا آمديم تا در پناه حمایت شما در صلح و آرامش و عدالت زندگی کنیم».

ج- دیپلماسی به مثابه تولید قدرت نرم و چارچوب برقراری صلح

یکی از مجاری عینیت بخشی به تاکید اسلام بر اصالت صلح، کاربست دیپلماسی در روابط مسلمانان با دیگر قبائل (حکومت‌های وقت) بوده است. پیامبر گرامی اسلام به صورت مداوم از ظرفیت‌های دیپلماسی و گفتگوی همکارانه و تعاملی برای برقراری صلح و امنیت در جزیره العرب استفاده نمودند. حتی ضمن ارسال پیام جهانی خود به حاکمان سایر ملل و کشورها نیز اصل همزیستی و همکاری سازنده را برای پیشگیری از بروز منازعات و تضمین گسترش حکومت حق در عین تامین امنیت ملل مورد اهتمام داشتند.

انواع نامه‌ها و مکاتباتی که آن حضرت به ملل دیگر داشته‌اند، هم از حیث شکل و هم محتوا نشان می‌دهند که ایشان اولویت دعوت به اسلام و انتقال پیام الهی خود به دیگر جوامع را در گستره ای متضمن برقراری صلح و عدالت، عملیاتی نمودند. در این زمینه، به جای جنگ های اعلام نشده و مخفی یا لشکرکشی‌هایی که در آن دوران برای توسعه طلبی ارضی مرسوم بوده است، پیامبر (ص) نامه‌هایی محترمانه با رعایت اصل احترام متقابل، اعلام رسالت و پیام الهی، دعوت به پذیرش اسلام و برشماری آثار این پذیرش ارسال می‌فرمودند و در برخی از موارد نیز با انعقاد پیمان‌های صلح و مودت، نسبت به تضمین صلح در روابط دوجانبه ضمانت‌ها و تضمین‌های لازم را برقرار می‌نمودند. «دعوت قدرت‌های کوچک محلی به یک چارچوب عادلانه غیرتهاجمی بر اساس حقوق و مسئولیت‌های مشخص متقابل» عظمت اسلام را ارتقا داد و زمینه‌های تشکیل حکومت بزرگ و مقتدر اسلامی را فراهم نمود. عملکرد پیامبر (ص) نشان می‌دهد که کوشش سیاسی مناسب در راه انعقاد قراردادهایی که برای طرفین مفید و مبتنی بر احترام به نیازها و منافع مشروع هر دو طرف باشد، همیشه بر تلاش‌های

نظامی در جهت خنثی سازی واکنش های منفی مربوط به نقض توافقات و قراردادهایی از این دست، ارجحیت دارد.

در واقع، اولویت صلح در اسلام و سیره پیامبر(ص) را می توان از طریق ابتکار عمل آن حضرت در انعقاد پیمان های صلح و دعوت به انعقاد آنها دریافت. دعوت به صلح، آن هم برای پیامبر الهی که از قدرت و پشتیبانی خداوند بهره مند بوده و در عین حال از منابع عظیمی قدرت نرم و سخت برخوردار شده است، از طینت پاک و احساس مسئولیت ایشان در برابر سرنوشت بندگان خداوند حکایت دارد.

د- ترکیب قدرت نرم و سخت در راهبرد پیامبر(ص)

اساس رسالت پیامبر اسلام، دعوت جهانیان به دینی است که خداوند متعال به عنوان دین خاتم معرفی فرموده و ستون های آن را در قرآن کریم استوار نموده است. از این رو، هسته مرکزی ماموریت پیامبر، آگاهی بخشی به ملل نسبت به حقانیت این دین و جذب آنها به باورها و رفتارهایی چیزی است که خداوند مقرر فرموده است. در نتیجه، بُعد قدرت نرم در ماموریت پیامبر بسیار برجسته بوده است. این قدرت نرم و معنوی، از یک سو منبعث از جذابیت پیام الهی و از سوی دیگر، برگرفته از شخصیت پیامبر(ص) به عنوان انسان کامل و رفتار جذاب و تاثیرگذار ایشان در دوره رسالت بوده است. در واقع، هدف پیامبر آزاد کردن قلوب مردان و زنان بود. مسلمانان نیز به پیروی از سنت ایشان هر زمان وارد سرزمینی می شدند صلح و عدالت را برقرار کردند. این امر عامه مردم را که دچار سرخوردگی شده بودند به اسلام جذب نمود.

به تعبیر نویسنده اثر حاضر، همین قدرت نرم بوده که بر پایه آن «پیامبر(ص) در مدت زمان کوتاه دوران رسالت خود (۲۳ سال) قدرتی بلامنازع (بر محوریت صلح و عدالت) کسب کرد. پس از آنکه آن حضرت در مکه پیروان معدودی برای خود فراهم کرد، توانایی تشکیل دولت اسلامی در مدینه را به دست آورد و ظرف مدتی کمتر از ۱۰ سال تمامی شبه جزیره عربستان را عملاً تحت نفوذ خود درآورد. این تغییر و تحول شگرف نتیجه برنامه ریزی دقیق، پیمان های اتحاد، روابط راهبردی و استفاده

اندیشمندان از قدرت سخت برای خنثی کردن توان دشمنان، بدون توسل به تخریب یا قتل عام کامل (بلکه با تکیه بر صلح عادلانه، رحمت و مهرورزی نهفته در اسلام)، حاصل شد».

اما پیامبر در برابر تهدیدهای سختی که علیه اسلام و مسلمانان وجود داشته است، به قدرت نرم اکتفا نمود و با تکیه بر تناسب دفع تهدید و پدافند با ماهیت تهدید و تهاجم دشمنان، به ایجاد و توسعه قدرت سخت نیز همت گمارد. آن حضرت با بکارگیری فنون و دانش دینی و استقرار راهبردهای بازدارندگی و واکنش موثر در برابر تهدیدها، سازمان دفاعی موثر و کارآمدی را در ستون مسلمانان و دولت اسلامی استقرار نمود که نه تنها در برابر تهدیدهای نظامی مشرکین جزیره العرب کارساز بود بلکه توانست قدرتها و امپراتوریهای زمان را نیز به زانو در آورد. شکست ارتش مجهز و آزموده ساسانی در برابر اقتدار سخت و نرم نیروی اسلام، از نمونه های راهبری، تدبیر و راهبرد قدرت نرم-سخت پیامبر (ص) در مدیریت تهدیدهای نظامی بوده است.

۲- گستره جهانی گفتمان کرامت انسانی در سیره پیامبر اعظم (ص)

یکی از ابعاد مهم ماموریت الهی پیامبر اکرم نسبت به بندگان، که در سیره ایشان نیز نمود دارد، جهانی بودن رسالت ایشان و اجرای آموزه های اسلامی است. بدین معنا که حضرت محمد مصطفی (ص) به مثابه پیامبر رحمت، برای نجات بشریت و هدایت آنها به سوی تعالی و سعادت مبعوث شده است و محتوای احکام اسلام آن گونه که در قرآن کریم است و همچنین احکام برآمده از سیره پیامبر نیز عمدتاً خطاب به بشریت می باشند.

تعبیر قرآن کریم مبنی بر «الذین آمنوا» ترجمان همین جهانی بودن رسالت و گستره جهانی اجرای موازین دینی است. به تعبیر کتاب حاضر، «صفات ناشی از این آموزه ها، پیامبر را برای پذیرش بار سنگین مسئولیت در پیشگاه پرودگار متعال و به تبع آن بشریت مجهز می کرد. همانا خواست خداوند بر روی زمین دفاع از حقوق کسانی است که به واسطه فساد قدرت ها مورد ستم و تحقیر قرار گرفته اند، و نیز وارد

کردن عدالت در چارچوب اجتماعی روابط طبیعی میان انسان‌هاست. این معنی اتحاد و به‌کارگیری آن در کارکردهای حکومتی است. بدون وجود یک ابزار دولتی نمی‌توان تمامی این فعالیت‌های امت را سامان‌دهی و اجرا کرد».

انعقاد پیمان مدینه به مثابه یک قرارداد اجتماعی گسترده و فراگیر بود که در آن نه تنها سرنوشت امت اسلامی بلکه سرنوشت جوامع دیگر انسانی نیز در آن پیش بینی گردید. در این پیمان، پیامبر برای آحاد جوامعه مرتبط، صلح و امنیت را تضمین نمود. به تعبیر دیگر، سرنوشت همگانی بخشی از شاخص‌های مهم در محتوای سیره نبوی است.

«پیامبر(ص) در پیمان مدینه به نکته بسیار مهم‌تری اشاره فرمودند. آن حضرت نه تنها نیازها و دغدغه‌های پیروان خود را مدنظر قرار می‌دادند بلکه نیازها و دغدغه‌های غیر مسلمانان از قبیل مشرکین و یهودیانی که در مدینه و اطراف آن زندگی می‌کردند را نیز در نظر داشتند». و بدین ترتیب بود که پیامبر اسلام به عنوان یک قانونگذار در میان ملل و جوامع طرف این پیمان شناخته شد که کارکردهای تقنینی ایشان در پرتو وحی و تشریح احکام قرآنی، مورد پذیرش همگان قرار می‌گرفت.

پیمان مدینه که دستاورد اهتمام و عنایت ویژه پیامبر اکرم(ص) بود، به گواهی اندیشمندان بزرگ جهان، اولین قانون اساسی بشریت است که در آن شالوده‌های حقوق ملل با تأکید بر تضمین عدالت، صلح و امنیت انسان‌ها پایه ریزی شده است. مقبولیت این قانون اساسی آن هم در شرایطی که اکثریت مردم مدینه دین اسلام را نپذیرفته بودند، از عمق و ارتباط مفادی و محتوایی این پیمان با فطرت، نیازهای فطری و طبیعی انسان‌ها و جوامع داشته است. پیامبر اکرم(ص) به عنوان مؤسس و طراح این پیمان، خود از نخستین کسانی بود که التزام به رعایت و اجرای سند مذکور را پذیرفت.

در بلندنظری و عنایت این حضرت به کرامت انسانی، همین نکته بس که منشور ۴۷ ماده‌ای مدینه را بر اساس تساوی حقوق و آن چه امروزه تساوی در برابر قانون شمرده می‌شود، تنظیم فرمودند. در واقع، آن حضرت برای یهودیان و مسلمانان

حقوقی یکسان قائل شد که البته این امر، تنها نمادی از خصایص والای ایشان از نظر عدالت‌خواهی، انصاف و سخاوت نسبت به نوع بشر به عنوان بندگان الهی است. با این حال، باید توجه داشت که این تاکید بر کرامت انسانی، به معنای پیروی از اومانیسم به مفهوم غالب در ادبیات امروز غرب نیست. از دید اسلام، حاکم مطلق خداوند است نه انسان، و انسان تنها جایگاه خلیفه خداوند متعال بر روی زمین را دارد. انسان تابع قوانینی است که خداوند مقدر نموده است. بنابراین، قوانین اسلام از تمایلات بشری در زمانی خاص تبعیت نمی‌کنند. در واقع، این رفتار انسان است که با معیار حق و حقیقت سنجیده می‌شود، نه آن که حق، با رفتار انسان ارزیابی شود. به تعبیر دیگر، انسان نمی‌تواند با خودمحوری و خودخواهی، معیار حلال و حرام یا حق و باطل را نظر شخصی یا منفعت خود قرار دهد. بلکه معیار در این زمینه، آن چیزی است که خداوند خالق انسان مقرر فرموده است.

فرجام سخن

اثر حاضر، برگردان فارسی کتابی است که دکتر ظفر بنگاش، محقق مسلمان و مدیر مؤسسه اندیشه اسلامی معاصر در تورنتو کانادا با عنوان «نمودهای قدرت در سیره پیامبر اکرم (ص)» تالیف نموده و توسط انتشارات دانشگاه کمبریج در سال ۲۰۱۱ منتشر و در بسیاری از نقاط مهم فرهنگی جهان توزیع شده است. مطالعه اثر حاضر از چند جهت قابل توجه و تاکید به نظر می‌رسد:

- تمرکز بر دیپلماسی پیامبر اکرم (ص) به ویژه بازنمایی گفتمان صلح و عدالت در سیره ایشان؛
- تمرکز بر تطبیق و مقایسه جوامع و پدیدارهای اجتماعی مرتبط با اسلام در دوران ظهور آن و در دوران معاصر؛
- تلاش برای ارائه چارچوبی جدید برای شناخت ابعاد از شخصیت الهی پیامبر (ص) از طریق واکاوی نمونه‌هایی از رفتار ایشان؛
- ارائه جنبه‌هایی از پیام جهانی پیامبر (ص) به مثابه پیامبر صلح و رحمت برای جامعه بشری و ترسیم جهان بودن ماموریت، گفتمان و آموزه‌های این پیامبر خاتم؛

● عرضه نمونه‌هایی از اولویت تعالی و کرامت انسانی در آموزه‌های دینی و به ویژه سیره پیامبر(ص) در پاسخ به اتهامات دشمنان اسلام که تلاش نموده‌اند جنگ و خشونت را به این دین خاتم و ائمه طاهرین نسبت دهند.

مجمع جهانی صلح اسلامی با تاکید بر نیاز امروز جهان اسلام به اهتمام جدی برای مقابله با اسلام هراسی یعنی دسیسه‌ها و ترفندهای غرب علیه اسلام و مسلمانان به ویژه علیه پیامبر اکرم(ص)، اقدامات مطالعاتی گسترده‌ای را در این زمینه به عمل آورده که اثر حاضر، نمونه‌ای از آنها است. امیدواریم که با گسترش هرچه بیشتر دانش و آگاهی عمومی از شخصیت نورانی این پیامبر صلح و رحمت، گفتمان صلح عادلانه که برابند پیام جهانی اسلام و اهل بیت(س) برای جهانیان است، استقرار یافته و انسان‌ها با زدودن پرده‌های خودخواهی و منفعت‌جوئی‌های مبتنی بر لذاذات مادی، مسیر تعالی و کمال الهی را باز یابند.

به تعبیر مولانا، «پس معلوم شد که اصل، محمد(ص) بوده است که لولاک ما خلقت الافلاک. و هر چیزی که هست از شرف و تواضع و حکم و مقامات بلند، همه بخشش است و سایه او. زیرا که از او پیدا شده است»^۱.

ضمن تقدیر از نویسنده محترم این اثر که نسبت به برگردان آن به زبان فارسی موافقت و ابراز خوشحالی نمودند، شایسته است از کمیته علمی مجمع جهانی صلح اسلامی و عزیزانی که در امور ترجمه، نظارت بر ترجمه، تطبیق و ویراستاری تخصصی این اثر قبول زحمت نمودند، به ویژه اهتمام و همکاری حجت الاسلام سالار، جناب آقای دکتر فواد ایزدی، نظارت دکتر نادر ساعد، ترجمه اکبر بتوئی، سپاس خود را ابراز نمایم. برای همه عزیزان توفیق روزافزون در خدمت به نشر و ترویج فرهنگ اسلامی و سیره اهل بیت(س) آرزومندم.

دبیر مجمع جهانی صلح اسلامی

داود عامری

۱. جلال الدین محمد بن محمد مولوی، فیه مافیه، با تصحیحات و حواشی بدیع الزمان فروزانفر، تهران، نگاه، ۱۳۸۷، ص ۱۲۴.

پیشگفتار

معمولاً هر کتابی با هدفی خاص و برای گروه مخاطبان خاص خودش نوشته می‌شود. بیشتر کتاب‌ها از سوی برخی سازمان‌ها یا اشخاص حمایت مالی می‌شوند و به مؤلف مبالغ قابل توجهی پرداخت می‌شود تا از کارهای معمول و روزانه خود مفارقت جسته و تمام وقتش را وقف پژوهش و نوشتن کند، حال آن که کتاب حاضر از چنین فرصتی برخوردار نبوده و هیچ حامی مالی نداشته است. هیچ مؤسسه، دانشگاه، سازمان یا فردی از این کار حمایت نکرده است و نویسنده تنها در ساعات پایانی شب‌ها یا هر زمانی که از کارها و مسئولیت‌های دیگر از قبیل کار در هلال احمر و کمیته بین‌المللی هلال اسلامی، همکاری در کار سترگ تفسیر «قرآن متعالی»^۱ با امام محمد العاصی و فعالیت‌هایی از این دست فراغت یافته، اقدام به گردآوری و تألیف مطالب این کتاب نموده است. این مسأله همچنین موجب طولانی شدن بیش از حد انتظار این کار نیز شد.

مضمون اصلی این کتاب، ارائه نموده‌ها و مظاهری از قدرت نرم در سیره پیامبر(ص) و شامل برنامه‌ها و مکاتبات مختلف پیامبر اسلام (ص)، پیمان‌ها و قراردادهای آن حضرت با قبائل مختلف و راهبرد ایشان در ارتقای قدرت اسلام است. جز در برخی موارد معدود، این جنبه از سیره رسول خدا (ص) چندان مورد توجه کارشناسان و علمای مسلمان قرار نگرفته است. ما برآنیم تا نشان دهیم چرا از تمامی ابعاد و جنبه‌های سیره رسول‌الله (ص) توجه به این جنبه خاص اهمیت دارد. اما پیش از هر چیز ابتدا به معرفی مخاطبین این کتاب خواهیم پرداخت.

مخاطبین اصلی این کتاب در وهله اول مسلمانان به‌ویژه جوانان هستند. امید است

۱- منظور کتابی به زبان انگلیسی است با عنوان «The Ascendent Qur'an»

آنها با این جنبه از سیره که تاکنون توجه چندانی بدان نشده، آشنا شوند. بیشتر کتاب‌های سیره به تشریح رویدادهای تاریخی زندگی پربرکت پیامبر (ص) پرداخته‌اند و به‌ندرت به چرایی رخدادها و تصمیم‌گیری‌های پیامبر اکرم (ص) و پیامدهای تصمیمات ایشان توجه نموده‌اند.

همچنین در این کتاب قصد داریم این باور غلط (و ساختگی دشمنان اسلام) را که اسلام تنها دین مناسک و ارتباط فردی با خداست، کنار بزنیم. در حالی که کسانی همچون حکام فاسد به اصطلاح مسلمان و درباریان و اطرافیان آنها که از زیستن بر اساس اصول ناب اسلامی گریزانند تعمداً به بحث‌های کلیشه‌ای و آداب و رسوم دامن می‌زنند، عامه مسلمانان نیز اسیر مسأله ارتباط محدود فردی با خدا شده و تقریباً نسبت به ظلم و ستم سازمان‌یافته در سطح جهان و تحقیر بشریت بی‌توجه مانده‌اند. اگر اسلام تنها دین آیین‌ها و مناسک فردی بود، چه ضرورتی داشت که رسول خدا (ص) پس از دریافت اولین مضامین وحی الهی غار حراء را ترک نمایند. آن حضرت می‌توانستند مردم را دعوت کنند تا فارغ از مشقات و گرفتاری‌های زندگی، در خلوتگاه‌شان بر فراز کوه نور به ایشان بپیوندند. دیگر نیاز نبود که آن حضرت با نظام جاهلیت مکه به مبارزه برخاسته و خود و یارانش را دچار رنج و مشقت‌های فراوان نمایند. لیکن همه می‌دانیم که رسول خدا (ص) فقط به برگزاری جلسات ذکر خدا فارغ از مسائل مهمی که مردم در جامعه با آنها روبرو بودند، اکتفا نفرمودند. آیات شریفه قرآن کریم به‌روشنی بیان می‌فرماید که: «پس هنگامی که از کار مهمی فارغ می‌شوی، به مهم دیگری پرداز و به سوی پروردگارت توجه کن» (سوره مبارکه انشراح، آیات ۷ و ۸). حتی یک آیه در قرآن کریم پیدا نمی‌شود که مسلمانان را به ترک امور دنیوی فرخوانده باشد، حال آن که در آیات متعددی به مسلمانان سفارش شده که خود را اسیر مادیات نکنند. بین اشتغال به دنیا و کاملاً غرق شدن در دنیا و مادیات یا اسیر مصرف‌گرایی و تجملات شدن تفاوت زیادی است که درک صحیح این تفاوت، اهمیت زیادی دارد.

در اینجا بار دیگر به مسأله قدرت در سیره پیامبر (ص) برمی‌گردیم. چند سال

پیش، نویسنده در یک گردهمایی با حضور برخی از کارشناسان و علمای مسلمان، این بحث را مطرح کرد که ما نیاز داریم موضوع قدرت اجتماعی در سیره را برجسته کرده و مورد مطالعه و تحقیق قرار دهیم. یکی از اساتید مسلمان که استاد یکی از دانشگاه‌های آمریکا بود و کتاب‌های متعددی در خصوص قرآن و فلسفه نوشته بود، بلافاصله پرسید: «اهمیت بحث قدرت در سیره چیست؟» پاسخ به این سؤال یکی از دلایل به رشته تحریر درآوردن کتاب حاضر بوده است. وقتی حتی تحصیل‌کردگان رده‌بالای مسلمان با این مسأله آشنایی ندارند، چگونه می‌توان سایر مسلمانان را سرزنش کرد که چرا فقط به آیین‌ها و مناسک فردی چسبیده و فکر می‌کنند اسلام فقط همین مسائل است و بس؟

نویسنده در تهیه کتاب حاضر از توصیه‌ها و رهنمودهای سودمند افراد متخصص و غیرمتخصص متعددی بهره برده است. ایده نوشتن کتاب را از مقاله ممتاز و بی‌نظیر مرحوم دکتر کلیم صدیقی با عنوان «بعد سیاسی سیره» (سال ۱۴۱۹ هجری قمری/ ۱۹۹۸ میلادی) که پس از درگذشت‌شان در ذوالقعدة ۱۴۱۶ (آوریل ۱۹۹۶) منتشر شد، برگرفتم. مرگ زود هنگام ایشان فقدان بزرگی برای دنیای اسلام بود. او صادقانه باور داشت که مطالعه سیره از «منظر قدرت» کلید یک انقلاب فکری در تفکر اسلامی است. اینجانب در تألیف کتاب حاضر از مباحثاتم با علمائی مانند آیت‌الله جعفر سبحانی، حجت الاسلام قمی، آقا محمدباقر انصاری، امام محمد العاصی، اقبال صدیقی و عفیف خان بهره وافری برده‌ام. امام العاصی و عفیف خان در زمینه ترجمه دقیق متون عربی کمک زیادی به من کرده و موجب شدند از کلمات و اصطلاحاتی که رسول اکرم(ص) در نامه‌ها و قراردادهای‌شان استفاده فرموده‌اند، درک دقیق‌تری داشته باشم. عفیف خان همچنین در ویرایش کتاب حاضر کمک شایانی کردند. لذا خود را عمیقاً مدیون یاری و راهنمایی‌های ایشان می‌دانم. همچنین نکاتی که زینب چیمه، بلال چوکسی و نوید انصاری با خواندن نسخه اولیه کتاب متذکر شدند، برایم بسیار مفید واقع شد. با آنکه ایشان همگی دانشجو هستند یا به‌تازگی فارغ‌التحصیل شده‌اند، درک عمیق‌شان از برخی نکات کلیدی، به واقع برای من الهام‌بخش بود، و این امر ما

را به آینده امت اسلام بسیار امیدوار می‌سازد.
 این کتاب تقدیم می‌شود به روح بزرگ دکتر کلیم صدیقی (۱۳۴۹ تا ۱۴۱۶ هجری قمری / ۱۹۳۱ تا ۱۹۹۶ میلادی) که دانشمندی کم‌نظیر، یک معلم و راهنما و فراتر از این‌ها دوستی بسیار ارجمند بود.
 اگر اشکال و ایرادی هست تماماً متوجه من بوده و از این بابت از محضر الهی طلب عفو کرده و امید دارم خوانندگان گرامی نیز بر من ببخشایند. هر گونه راهنمایی، توصیه یا اصلاحات در خصوص موضوعاتی که هنوز از سوی علمای مسلمان کاملاً بررسی نشده را با جان و دل پذیرا هستم.

ظفر بنگاش

مدیر مؤسسه اندیشه اسلامی معاصر

تورنتو، اونتاریو، کانادا

پنجم جمادی الآخر ۱۴۳۲ هجری قمری (۲۰۱۱/۶/۵)

مقدمه

خداوند متعال در قرآن کریم، پیامبر اکرم(ص) را با عبارات و کلامی درخشان و فاخر توصیف می‌کند. برخی آیات مربوط به رسالت دنیوی آن حضرت هستند. در ارتباط با مقوله قدرت (و دیپلماسی) در سیره آن حضرت به خصوص می‌توان به آیات زیر اشاره کرد:

• او الگویی شاخص است:

مسلماً برای شما در زندگی رسول خدا سرمشق نیکویی بود، برای آنها که امید به رحمت خدا و روز رستاخیز دارند و خدا را بسیار یاد می‌کنند.^۱
(سوره الاحزاب، آیه ۲۱)

• او آخرین پیامبر خدا و خاتم الانبیاء است:

(و بدانید مسلمانان که) محمد(ص) پدر هیچ یک از مردان شما نبوده و نیست؛ ولی رسول خدا و ختم‌کننده و آخرین پیامبران است؛ و خداوند به همه چیز آگاه است!
(سوره الاحزاب، آیه ۴۰)

• او پیامبری برای تمامی بشریت است:

بگو: «ای مردم! من فرستاده خدا به سوی همه شما هستم؛ همان خدایی که حکومت آسمانها و زمین، از آن اوست؛ معبودی جز او نیست؛ زنده می‌کند و می‌میراند؛ پس ایمان بیاورید به خدا و فرستاده‌اش، آن پیامبر درس نخوانده‌ای که به خدا و کلماتش ایمان دارد؛ و از او پیروی کنید تا هدایت یابید.»
(سوره الاعراف، آیه ۱۵۸)

۱- در ترجمه آیات شریفه از ترجمه آیت‌الله ناصر مکارم شیرازی استفاده شده است.

● فرستاده شده تا تمام بشریت را بشارت و هشدار دهد:
و ما تو را جز برای همه مردم نفرستادیم تا (آنها را به پاداش‌های الهی)
بشارت دهی و (از عذاب او) بترسانی؛ ولی بیشتر مردم نمی‌دانند.
(سوره سباء، آیه ۲۸)

● او رحمتی برای هردو عالم فرستاده شده است:
ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم.
(سوره الانبیاء، آیه ۱۰۷)

● پیامبر با آیات (قران کریم) برای هدایت بشر فرستاده شده است:
و کسی است که در میان جمعیت درس نخوانده رسولی از خودشان برانگیخت
که آیاتش را بر آنها می‌خواند و آنها را تزکیه می‌کند و به آنان کتاب (قرآن)
و حکمت می‌آموزد هر چند پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند.
(سوره الجمعة، آیه ۲)

● او فرستاده شده تا بشریت را از تاریکی و ظلمت بسوی نور و روشنی رهنمون
شود.

رسولی به سوی شما فرستاده که آیات روشن خدا را بر شما تلاوت می‌کند
تا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، از تاریکیها
بسوی نور خارج سازد! و هر کس به خدا ایمان آورده و اعمال صالح انجام
دهد، او را در باغهایی از بهشت وارد سازد که از زیر (درختانش) نهرها
جاری است، جاودانه در آن می‌مانند، و خداوند روزی نیکویی برای او قرار
داده است.

(سوره طلاق، آیه ۱۱)

• خداوند دینش (اسلام) را بر تمامی نظام‌های بشری مسلط خواهد ساخت:
 او کسی است که رسولش را با هدایت و آیین حق فرستاد، تا آن را بر همه
 آیین‌ها غالب گرداند، هر چند مشرکان کراهت داشته باشند.
 (سوره التوبه، آیه ۳۳)

او کسی است که رسول خود را با هدایت و دین حق فرستاد تا او را بر همه
 ادیان غالب سازد، هر چند مشرکان کراهت داشته باشند.
 (سوره الصف، آیه ۹)

گزینش این چند آیه از میان بسیاری آیات دیگر، نقشی را که خداوند در حیطه
 زندگی اجتماعی برای پیامبرش تعیین فرموده برجسته‌تر می‌سازد. او رسول خدا و
 در عین حال فرمانروا و راهنمای بشر بر روی زمین نیز بود. آن حضرت ماموریتی
 الهی داشت تا قانون خدا را در زمین پیاده نماید، چرا که به عنوان الگوی متعالی
 (اسوه حسنه) تمامی زمینه‌های فعالیت بشری از جمله سیاست، در حیطه مسئولیت
 و آموزش ایشان قرار داشت.

با توجه به آنچه در قرآن آمده، می‌دانیم که پیشتر سه پیامبر یعنی حضرت
 یوسف(ع)، حضرت داود(ع) و حضرت سلیمان(ع) از جمله پیامبرانی بودند که به
 حکومت رسیدند، البته ایشان حکومت را از فرمانروایان پیشین خود به ارث بردند.^۱
 تنها پیامبر گرامی اسلام بود که خود رأساً حکومت تشکیل داد و آن را از پیامبری
 دیگر به ارث نبرد. در اسلام، اقتدار و قدرت بر روی زمین و در اجتماع بیانگر تسلط بر
 نظمی اقلیمی و اجتماعی است که در آن قوانین الهی به طور کامل به اجرا در می‌آید.
 بنابراین، پیامبر اکرم(ص) نیز به عنوان حاکم و فرمانروای یک قلمرو خاص با سایر
 فرمانروایان در درون و بیرون محدوده شبه جزیره عربستان در تعامل بود. بر ماست که
 این جنبه از نقش پیامبر(ص) را در جامعه مورد بررسی و تحلیل قرار دهیم. به ویژه
 بازنگری و بررسی پیمان‌ها و قراردادهای منعقد آن حضرت با دنیای خارج از اسلام
 و نامه‌نگاری‌های آن حضرت به فرمانروایان مختلف نه تنها به منظور دعوت به اسلام
 بلکه برای برقراری صلح و عدالت در جامعه، اهمیت ویژه‌ای دارد.

پیامبر (ص) چگونه قدرت کسب نمود و قراردادهایی که ایشان منعقد کرد چه نقشی در ارتقاء قدرت ایشان داشتند؟ علمای سیره و شناخت زندگی پیامبر (ص)، حدود ۲۵۰ الی ۳۰۰ نامه، قرارداد و سند مربوط به پیامبر (ص) را شناسایی کرده‌اند. نسخه اصلی برخی از این نامه‌ها هنوز موجود بوده و از آنها نگهداری می‌شود.^۲ جالب اینکه هرچند در آن زمان هنوز مهارت‌های نوشتن آنچنان فراگیر نشده بود و تنها ۱۷ نفر در مکه قادر به خواندن و نوشتن بودند،^۳ تمامی آیات قرآنی که وحی می‌شد به همراه کلیه نامه‌ها و قراردادهای به دقت و تحت راهنمایی‌ها و دستورات مستقیم پیامبر (ص) نوشته و ثبت و ضبط می‌شدند.

با آنکه بسیاری از علما و کارشناسان سیره به نامه‌ها و قراردادهای پیامبر (ص) ارجاعاتی داشته‌اند اما هیچ‌کدام به دنبال آن نبوده‌اند که این نامه‌ها و قراردادهای را به صورت مدون و منظم در یک جا گردآوری کنند، به جز دکتر محمد حمیدالله که کتاب مستند او با عنوان *الوثائق السياسية فی العهد النبوی* به احتمال قوی برجسته‌ترین گفتمان در این خصوص را فراهم و ارائه کرده است. دکتر حمیدالله تمامی نامه‌ها، قراردادهای و اسنادی که تحت نظارت و راهنمایی پیامبر (ص) تهیه شده را با دقت فراوان گردآوری و ثبت نموده و گنجینه‌ای از اطلاعات برای پژوهشگرانی که به مطالعه و تحقیق در خصوص این جنبه از سیره معصومین می‌پردازند، فراهم نموده است. کار این نویسنده در توسعه فعال این امر نقشی ارزنده داشته است. هدف ما صرفاً بازسازی این اسناد نیست بلکه هدف بررسی این موضوع است که اسناد مزبور چگونه به پیامبر (ص) کمک کردند تا از طریق اتحاد با قبایل، گروه‌ها و حتی افراد مختلف قدرت جهانی و عینی کسب کرده و قدرت معنوی و الهی خود را (که برگرفته از پیامبری و بعثت است، در جامعه) تثبیت نماید. طبیعتاً اعمال قدرت عادلانه از سوی پیامبر (ص)، تمرکز قدرت فاسد در جزیره العرب و خارج از آن به خصوص در مرکز قدرت قریش (در مکه) را کمرنگ کرده بود.

تمامی این جنبه‌ها را باید از دیدگاهی که تا کنون مغفول مانده، مورد بحث و بررسی قرار داد: یعنی بعد قدرت نرم و دیپلماسی در سیره پیامبر اکرم (ص). عنی

این که چگونه پیامبر(ص) در مدت زمان کوتاه دوران رسالت خود (۲۳ سال) قدرتی بلامنازع (بر پایه صلح و عدالت) کسب کرد. می‌دانیم که پس از آنکه آن حضرت در مکه پیروان معدودی برای خود فراهم کرد، توانایی تشکیل دولت اسلامی در مدینه را به دست آورد و ظرف مدتی کمتر از ۱۰ سال تمامی شبه جزیره عربستان را عملاً تحت نفوذ خود درآورد. این تغییر و تحول شگرف نتیجه برنامه‌ریزی دقیق، پیمان‌های اتحاد، روابط راهبردی و استفاده اندیشمندان از قدرت سخت برای خنثی کردن توان دشمنان، بدون توسل به تخریب یا قتل عام کامل (بلکه با تکیه بر صلح عادلانه، رحمت و مهرورزی نهفته در اسلام)، حاصل شد. هرگز پیش از این در تاریخ بشری چنین توسعه و پیشروی سریعی - ۲۷۴ کیلومتر مربع در روز - رخ نداده است، آن هم تنها با ۲۷۰ نفر تلفات برای طرفین در طی آن دوره سرنوشت‌ساز ۱۰ ساله (۱۵۰ نفر از دشمنان و ۱۲۰ نفر از مسلمانان)^۵. رمزگشایی از نهاد قدرت در سیره پیامبر(ص) می‌تواند ما را در مطالعه و بررسی دستاوردهای سیاسی آن حضرت از دیدگاهی جدید، کمک کند (و در برجسته شدن منزلت صلح و عدالت در سیره آن حضرت و پاسخ به ادعاهائی که عمداً به عنوان جنگ افروزی به اسلام و پیامبرش نسبت داده شده، یاریگر علمی و تحلیلی باشد).

در اکثر کتاب‌های سیره، از پیمان مدینه - که از آن با عناوین منشور و اولین قانون اساسی در دنیا نیز یاد شده - به عنوان اولین سند مکتوب پیامبر(ص) نام برده شده است. البته تردیدی نیست که سند مزبور اولین سند جامعی بود که تحت نظارت آن حضرت به رشته تحریر درآمد، اما نامه‌های متعدد دیگری نیز پیش از این سند نوشته شده بودند. به منظور بازخوانی بافت تاریخی مربوطه به طور مختصر نگاهی خواهیم داشت به ظهور اسلام در مکه، دشواری‌ها و مشکلاتی که سر راه پیامبر(ص) قرار داشت، و چگونگی غلبه ایشان بر مشکلات مذکور و گام برداشتن در راه تاسیس حکومت اسلامی در مدینه. در بازخوانی این آخرین رسالت الهی در میان بشریت (رسالت خاتم)، مکاتبات و قراردادهایی که ابتدا برقراری و سپس تثبیت حکومت اسلامی را تسهیل کردند، بررسی و تجزیه تحلیل خواهند شد.

پیامبر (ص) اولین ماموریت خود را در مکه و با تعداد اندکی از پیروانش آغاز کرد. این تعداد از پیروان طی ۱۳ سال اول رسالت آن حضرت در همان حد باقی ماند. سران قبیله قریش که قدرت اصلی را در مکه در اختیار داشتند، بی‌رحمانه نسبت به اسلام و رسول خدا (ص) خصومت می‌ورزیدند. این خصومت که ابتدا با تمسخر مسلمانان شروع شده بود، رفته رفته جای خود را به شکنجه‌های وحشیانه داد. بررسی انگیزه شکنجه‌های مزبور، پرده از مسائل بسیاری برمی‌دارد. سران قریش به سختی می‌توانستند مدعی شوند که مسلمانان تهدید فیزیکی برای سرمایه‌های آنان به حساب می‌آیند. حداقل در روزهای آغازین ظهور اسلام. بی‌شک انگیزه دیگری پشت این عداوت‌ها بود. آنها به درستی دریافته بودند که اسلام تهدیدی برای نظامی استثماری بود که طبقه مستضعف و مظلوم را قربانی کرده و منافعی کلان برای آنها در برداشت. در طول تاریخ، استثمارگران پیوسته کسانی که موقعیت ممتازشان را به چالش کشیده‌اند مورد حمله قرار داده‌اند، فرقی نمی‌کند که چنین تهدیدی چقدر به واقعیت نزدیک بوده یا به لحاظ زمانی در آینده‌ای دور احتمال تحقق داشته باشد. نخبگان مکه نمی‌توانستند هر مشکلی را به اسلام نسبت دهند، آنها به خوبی می‌دانستند که خود متهم به پشتیبانی از نظامی استثماری هستند که در آن طبقه ثروتمند و صاحب قدرت، دیگران را به بردگی می‌کشد. هنگامی که پیامبر (ص) اعلام کرد که تمام مردم از هر رنگ، نژاد، قبیله و با هر میزان از دارائی و ثروت در محضر پروردگار برابر هستند، این امر بلافاصله اشraf مرتجع و نژادپرست قریش را برافروخته و خشمگین کرد. آنها می‌پرسیدند چطور می‌شود بردگانی که از نگاه آنها موجوداتی پست بودند و زنان که اموال منقول به حساب می‌آمدند، با آنها برابر باشند. خصومت و دشمنی این افراد یک بعد ایدئولوژیک نیز داشت: اسلام پیامی داشت مبنی بر وحدانیت الله (جل جلاله)، و لایتغیر بودن قوانین الهی، که این امر عقاید دیرینه آنها در خصوص چندخدایی و برتری بی‌چون و چرای خودشان را آشکارا به چالش می‌کشید. مهم‌تر آنکه اسلام نظام اقتصادی استثمارگرانه‌ای که آنان حول خدایان قبایل خود بنا نهاده بودند را زیر سوال می‌برد. این، آن چیزی بود که سران قریش قادر به تحملش نبودند و از این‌رو به آزار

و اذیت مسلمانان روی آوردند.

ظلم و ستم قریش چنان شدید بود که برخی از مسلمانان حتی ناگزیر بودند اسلام آوردن خود و ایمان به خدای یگانه و پیامبرش را پنهان کنند. تنها پس از آن که خداوند متعال فرصتی فراهم آورد تا مسلمانان به مدینه واقع در ۳۰۰ کیلومتری شمال غرب مکه (که تا پیش از ورود پیامبر(ص) به عنوان «یثرب» خوانده می‌شد) مهاجرت کنند، شمار مسلمانان به شکل چشم‌گیری افزایش یافت. در مدینه با وجود این که مسلمانان در مکانی به نسبت امن اسکان یافته بودند، بازهم مشکلات آنان یکباره یا به طور کامل برطرف نشد. قریش با هدف نابودی قدرت نوپای اسلام به کرات مسلمانان تازه اسکان یافته در مدینه را مورد تهاجم قرار می‌داد. این امر ماهیت واقعی تحرکات آنان را پدیدار می‌کند؛ با این که مسلمانان مکه را ترک کرده بودند قریش دست از تعقیب آنها برنداشته و اجازه نمی‌داد در صلح و آرامش زندگی کنند. چرا؟ پاسخ در چالشی ایدئولوژیک نهفته است که اسلام پیش روی نظام جاهلی و وجدان خفتهٔ مشرکین قریش قرار داده بود. اسلام برای آنها تهدیدی سیاسی، اجتماعی و ایدئولوژیک بود که اگر اجازهٔ رشد و نمو می‌یافت در اندک زمانی جایگاه قدرت نامشروع آنها را متزلزل کرده و منافع اقتصادی‌شان را کمتر و کمتر می‌کرد. اندکی پس از هجرت مسلمانان به مدینه، بزرگان قریش پیغامی به عبدالله بن ابوبی بن سلول - منافق معروفی که با مهاجرت مسلمانان، آمال و آرزوهایش برای رسیدن به حکومت یثرب نقش بر آب شده بود - فرستاده از او خواستند مهاجرین را از شهر اخراج کرده در غیراین صورت آمادهٔ پذیرش عواقب جدی آن باشد.^۸ هنگامی که پیامبر(ص) از این موضوع مطلع شد، خود شخصاً به دیدار ابن ابوبی رفته وی را قانع کرد که علیه مسلمانان با قریش متحد نشود و بدین ترتیب از وقوع بحرانی بزرگ در مدینه پیشگیری فرمودند.

ستمگران هرگز با میل و ارادهٔ خود دست از امتیازات‌شان نمی‌کشند، فرقی نمی‌کند چقدر جایگاه‌شان ناحق باشد. اوضاع در زمان پیامبر(ص) بر این منوال بود و امروزه هم تغییری نکرده است. تمام جنگ‌ها، جنایات و ظلم‌هایی که امروزه کشورهای دارای قدرت نظامی برتر بر مردم آسیا، آفریقا و بسیاری ملل دیگر تحمیل می‌کنند ماهیت

واقعی استثمارگران را در طول تاریخ نشان می‌دهد. جنگ تبلیغاتی شیطانی علیه مسلمانانی که سعی در دفاع از حقوق خود دارند، حاکی از آن است که برحق بودن کافی نیست، بلکه برای دفاع از حقوق خود باید قدرت داشت. این آموزه‌ها به روشنی در سیره حضرت رسول (ص) نشان داده شده و بر ما مسلمانان است که آنها را فراگرفته و به کار بندیم. قراردادهای سیاسی پیامبر (ص)، اهمیت حیاتی کسب قدرت از راه درست و به کارگیری صحیح آن برای صیانت از حقوق خود را برای ما آشکار می‌کند. مسلمانان علیرغم نداشتن سلاح و کمبود نیروی انسانی به کرات در مقابل مهاجمین تا بن دندان مسلح، ایستادگی کردند. آنان در اولین جنگ مهم‌شان یعنی جنگ بدر، شکستی سنگین را به قریشیان تحمیل کرده بسیاری از سران نامدار مکه را به هلاکت رساندند و غرور و تکبر آنها را تا حدودی شکستند. این عبرتی دیگر از تاریخ است که کلام وزین قرآن مجید نیز آن را تایید می‌فرماید: همانا گروهی کوچک اما از خود گذشته از مبارزین که با خلوص نیت در راه خدا جهاد می‌کنند، بر نیرویی بس بزرگتر فائق خواهند آمد.^۹ به استثنای چند مورد معدود، مسلمانان پیوسته در جنگ‌های متوالی با نیروهایی به مراتب عظیم‌تر و قوی‌تر مشرکین، عملکرد بهتری از خود به نمایش گذاشتند. تا پیش از پیمان صلح حدیبیه در اواخر سال ششم هجری، مسلمانان از دست دشمنان دیرینه خود آرامش نداشتند. پس از این پیمان بود که بسیاری از اهالی شبه جزیره عربستان که تا آن زمان از ترس عداوت قریش - قوی‌ترین قبیله عرب -، تمایلی برای گرویدن به اسلام از خود نشان نمی‌دادند، مسلمان شدند.^{۱۰} باید توجه داشت که در مکه اکثر کسانی که به ندای پیامبر (ص) لبیک گفتند، از طبقه مستضعفی بودند که قربانی استثمار شده بود، از جمله بردگان، فقرا، زنان و جوانان. البته درمیان این افراد، فرزندان نخبگان مکه نیز به چشم می‌خوردند، اما آنها نیز با برخورد خشن و فشار از سوی بزرگان خانواده برای دست کشیدن از گرایشات اسلامی خود روبرو بودند. مسلمانان تمامی این فشارها، آزار و اذیت و شکنجه‌ها را به جان خریده و دست از اسلام و رسول خدا (ص) نمی‌کشیدند. آنها به حقانیت و درستی رسالت آن حضرت ایمان داشتند و دریافته بودند که نظام اجتماعی مکه به شدت

بیمار است. نخست این که جامعه مزبور اسیر تعصبی اعتقادی بود که بر اساس آن، (قدرت غیبی تعیین کننده است و منبع تولید این قدرت، بت‌ها هستند و) نیروهای غیبی در کنترل مصنوعات دست بشر یعنی بت‌ها قرار دارند. مسئله دیگری که در راستای همین وضعیت ساده‌انگارانه اعتقادی و اخلاقی که عالم غیب را به هوا و هوس بشری تنزل می‌داد، این بود که زندگی مادی روزمره مردم تحت مدیریت و کنترل افرادی از طبقاتی خاص که برای خود امتیاز و حقی ویژه قائل بودند، قرار داشت. بنابراین، همزمان مسائلی وجود داشت که در کل با قطب‌بندی طبقاتی همراه بود از جمله: برده‌داری، تصرف و برداشت ناروای اموال مردم با عنوان مالیات، امتیاز ویژه‌ای که با سنت و قانون‌زدگی نادرست تقویت می‌شد و انحرافات اخلاقی مانند فاحشه‌گری، زنا، قمار و شرب‌خمر. محکومیت صریح و مخالفت ایدئولوژیک مسلمانان با این نظام اجتماعی منحل، به آنها توان ایستادگی برابر ظلم و ستم را می‌داد.

یکی از برجسته‌ترین جنبه‌های روش زندگی پیامبر(ص) امید بود. یعنی ایشان حتی هنگامی که با بزرگترین دشواری‌ها روبرو می‌شد، امید خود را از دست نمی‌داد و همیشه خوش‌بین بود. دیگر این که وقتی بدون هیچ قدرت و پشتوانه‌ای در مکه نیازمند حمایت و پشتیبانی عمومی بزرگوارشان ابوطالب بود، به روشنی می‌دانست که اسلام به قدرت، شکوه و عظمتی که خداوند وعده داده خواهد رسید. در شکایت سران قریش به ابوطالب در خصوص اینکه برادرزاده‌اش خدایان آنها را رد می‌کند و درخواست آنها از ابوطالب برای وادار کردن برادرزاده‌اش به دست برداشتن از این کار، نکته روشنی وجود دارد. پیامبر(ص) با بیان این جمله آنها را وسوسه کرد: «می‌خواهید جمله‌ای به شما بگویم که اگر آن را به زبان بیاورید امپراتوری‌های پارس و روم در پای شما افتند؟» با این پیشنهاد اغواکننده، سران قریش برای چند لحظه موضوع درخواست خود را فراموش کردند. زیرا بی‌شک این چیزی بود که با نگاه مادی و کاسب‌کارانه آنها به زندگی همخوانی داشت (یعنی آنها در پی آن بودند که از طریق کشف این رمز و استفاده از آن، به توسعه مال اندونزی خود بپردازند). این فکر که روزی بر دو ابرقدرت آن روزگار تسلط یابند، آنها را مسحور می‌کرد. لذا وقتی اصرار کردند که از

جزئیات پیشنهاد پیامبر (ص) مطلع شوند، مبهوت شدند وقتی پیامبر فرمود که اگر شهادتین را به زبان آورند، قدرت و شکوه تمام در دنیا بدست آورده و امپراتوری‌های فارس و روم به پای‌شان خواهند افتاد.^{۱۱} حتی در آن دوران که پیامبر به سختی قادر به دفاع و حفاظت از پیروان خود بود، آن حضرت به (وضعیت) امپراتوری‌های پارس و روم (و نحوه ورود به این محیط‌ها برای گسترش اسلام) می‌اندیشید. چنین اندیشه‌ای نمی‌تواند از ذهن کسی که خود را ضعیف و ناتوان می‌پندارد، تراوش کند. ایشان مطمئن بودند که خداوند متعال در رسالتی که بر عهده‌اش نهاده یاری‌اش می‌کند.

این پیامی از خداوند متعال بود که قرآن کریم نیز در سال پنجم رسالت حضرت محمد (ص) وقتی زرتشتیان پارس امپراتوری مسیحی بیزانس را در فلسطین شکست داده و بیت‌المقدس را فتح کردند، بدان اشاره کرده بود. سران مکه به مسلمانان طعنه می‌زدند که چرا الله (جل جلاله) رومیان را که مردمانی اهل کتاب الهی هستند در مقابل پارسیان که مردمانی آشکارا کافر هستند یاری نکرد. پاسخ دندان‌شکن از غیب رسید. وحی الهی به شکلی پاسخ را بیان کرد که نه تنها پیروزی روم بر پارس، بلکه پیروزی مسلمانان را بر شکنجه‌گران نیز پیش‌بینی فرمود:

رومیان مغلوب شدند! (و این شکست) در سرزمین نزدیکی رخ داد؛ اما آنان پس از (این) مغلوبیت بزودی غلبه خواهند کرد. در چند سال همه کارها از آن خداست؛ چه قبل و چه بعد (از این شکست و پیروزی)؛ و در آن روز، مؤمنان (بخاطر پیروزی دیگری) خوشحال خواهند شد. به سبب یاری خداوند؛ و او هر کس را بخواهد یاری می‌دهد؛ و او صاحب قدرت و رحیم است! این وعده‌ای است که خدا کرده؛ و خداوند هرگز از وعده‌اش تخلف نمی‌کند؛ ولی بیشتر مردم نمی‌دانند! (سوره روم، آیات ۲ تا ۶) مشرکان مکه از آنچه شنیده بودند، سخت متحیر شده و مسلمانان اولیه را بیش از پیش به سخره گرفتند. با توجه به ضعیف و ناتوان بودن مسلمانان در آن زمان، شک و تردید اهل مکه (اگر رفتارشان بر منطق و نه بر خصومت بی‌قید و شرط با مسلمانان استوار نبود) قابل درک بود، اما چگونه می‌توان پذیرش بی‌چون چرای این پیش‌بینی از سوی مسلمانان را توجیه کرد؟ هیچ شاهی برای این که حتی یک مسلمان صداقت

پیش‌بینی‌هایی که در این آیات آمده را (نعوذ بالله) زیر سوال برده باشد یا این که بعداً از پیامبر(ص) راجع به آنها پرسشی کرده باشد، وجود ندارد. در واقع، یکی از مشرکان مکه به نام امیه بن خلف، بزرگ قبیلهٔ جُمَح، نزد ابوبکر رفته و با او در خصوص تحقق وحی در خصوص یکی از آیات قرآن شرط بست. وی شرط کرد که اگر روم ظرف سه سال دیگر پیروز شود، ۱۰ شتر به ابوبکر بدهد و اگر چنین نشد، ابوبکر ۱۰ شتر به او بدهد. هنگامی که پیامبر(ص) از این امر باخبر شد به ابوبکر توصیه کرد که شرط زمانی را تا ۱۰ سال افزایش دهد. زیرا در آیهٔ مزبور به دوره‌ای کمتر از ۱۰ سال اشاره شده است و نیز توصیه فرمود که تعداد شتر را به ۱۰۰ عدد افزایش دهد.^{۱۲} (این تأکید پیامبر، از تخلف ناپذیری وعده الهی حکایت دارد).

هنگامی که آزار و اذیت مسلمانان در مکه به حد غیر قابل تحمل رسید پیامبر(ص) به برخی از مسلمانان اجازه داد تا به حبشه، که گفته می‌شد حاکم مسیحی آن فردی عادل است، مهاجرت نمایند. در اینجا دو نکته قابل توجه وجود دارد: پیامبر(ص) فرمودند پادشاه حبشه یک مسیحی و فردی عادل است. تنها معیار برای جایگاه افراد در جامعه اسلامی خداترسی و تقوی است، لذا مسیحیان و یهودیان - که مسلمانان به آنها اهل کتاب می‌گویند - نزد مسلمانان مورد عنایت و احترام خاصی هستند. زیرا آنها را وارثان ادیان پیشین می‌دانند. پیامبر(ص) در سراسر زندگی پربرکت خویش تلاش‌های زیادی برای برقراری روابط دوستانه با اهل کتاب کرد و آنها را بر مبنای آموزه‌هایی که قبلاً از طریق کتاب آسمانی خود با آنها آشنا بودند، به اسلام دعوت می‌فرمود. تورات یهود و انجیل مسیحیان، هر دو ظهور پیامبر خاتم را پیش‌بینی کرده، مشخصات و دورهٔ زمانی ظهور آن حضرت را بیان کرده بودند و توصیفات که در آن دو کتاب الهی آمده بود، بیانات پیامبر(ص) خاتم را تایید می‌کرد. اهل کتاب، به ویژه قوم یهود علیرغم دانستن این مسائل، از پذیرفتن اسلام سرباز زده و بلکه خصومت شدیدی با پیامبر(ص) داشتند. البته عدم پذیرش آنها هیچ ربطی به این نداشت که مسألهٔ غیرقابل قبولی در اسلام دیده باشند. بلکه این تکبر و خودخواهی آنها بود که مانع از پذیرفتن کلام حق می‌شد.

البته این مسأله در مورد همه صدق نمی‌کرد و نجاشی پادشاه حبشه در این میان استثنائی برجسته بود. او به عدالت و انصاف شهرت داشت. لذا وقتی مسلمانان پا به سرزمین او گذاشتند از آنها استقبال نمود و به آنها پناه داده و از آنها حمایت کرد. سران قریش هنگامی که از فرار دسته‌ای از مسلمانان از مکه باخبر شدند، احساس خطر کرده مزدورانی برای بستن راه آنها فرستادند که ناموفق بودند. مسلمانان موفق شدند پیش از آن که تعقیب‌کنندگان مکی از راه برسند، در بندر جده در دریای سرخ سوار قایق شوند. سران قریش سپس دو مامور به حبشه فرستادند تا مسلمانان را به مکه بازگردانند. یکی از آنها عمر بن عاص، فردی حيله‌گر و باهوش بود که به نجاشی گفت اینان افرادی هستند که آیین رایج و قوانین اجتماعی آباء و اجدادی خود را ترک کرده‌اند، مسیحی هم نشده‌اند بلکه راه و رسمی کاملاً جدید در پیش گرفته‌اند. وی امیدوار بود که این سخنان موجب پیش‌داوری پادشاه در مورد مسلمانان شده و با درخواست استرداد آنها موافقت کند. اما نجاشی به جای پذیرفتن درخواست عمر بن عاص، همانطور که شایسته یک حاکم عادل است مصمم بود قبل از هر تصمیمی، راجع به دین جدید مسلمانان توضیحاتی بشنود.

از مسلمانان خواسته شد تا خود را در حضور پادشاه معرفی نمایند. آنها جعفر بن ابوطالب (ع)، پسرعموی پیامبر (ص) را به عنوان سخنگوی خود برگزیدند. هنگامی که نجاشی از آنها پرسید: «که این دین جدید که با دین من و سایر ادیان شناخته شده فرق دارد، چیست؟» جعفر (ع) پاسخ داد:

«ای پادشاه! مادر جاهلیت و فساد بسر می‌بردیم، از بت‌ها پیروی می‌کردیم، مردار خوار بودیم و هرگونه بی‌عدالتی را مرتکب می‌شدیم. احترامی برای خویشان‌دان خود قائل نبوده و همسایگان را یاری نمی‌کردیم. آنگاه خداوند پیامبری به سوی ما فرستاد از خود ما، کسی که از اصل و نسب، صداقت، امانتداری و پاکی‌اش اطلاع داشتیم. او از ما خواست تنها خدا را بپرستیم و تمامی سنگ‌ها و بت‌هایی را که همانند اجداد خود (به عنوان حامیان و روزی‌دهندگان خود) تکریم می‌کردیم، نفی کنیم. به ما امر کرد همیشه سخن راست بگوییم، به عهد و پیمان خود وفا کنیم،

خویشاوندان خود را یاری کنیم، با همسایگان خوش رفتاری کنیم از خوردن خون و چیزهای حرام خودداری کنیم و از زنا، عهد شکنی و شهادت دروغ پرهیز کنیم. او ما را از خوردن مال یتیم و تهمت دروغ زدن به زنان شوهردار منع کرد. به ما امر کرد خدای یگانه را بپرستیم، هرگز شریکی برای او قائل نشویم، نماز را برپا داریم، روزه بگیریم و زکات بدهیم. ما به او و آنچه از جانب خدا برای ما آورده ایمان داریم و از آنچه امر کرده و منع کرده تبعیت می‌کنیم. با این حال مردم ما سعی کردند ما را از دین‌مان (یعنی روش زندگی جدیدمان) برگردانند و در این راه دست به آزار و اذیت ما زده و رنج و مشقت‌های زیادی بر ما تحمیل کردند، تا شاید ما را به کارهای غیر اخلاقی گذشتگان برگردانند. وقتی آنها ما را ناجوانمردانه درهم شکسته و آزار داد و زندگی در مکه را بر ما سخت کردند ما کشور شما را انتخاب کرده به اینجا آمدیم تا در پناه حمایت شما در صلح و آرامش و عدالت زندگی کنیم.^{۱۳}

هر انسان فهیمی به وضوح درمی‌یابد که جعفر (ع) به گفتن این نکته اکتفا نکرد که مشرکین مکه مسلمانان اولیه را از برگزاری نماز یا روزه منع می‌کردند، بلکه در عین حال که اشاره کرد پیامبر (ص) آنها را به برگزاری نماز و روزه گرفتن سفارش کرده است، بر نابرابری‌ها، بی‌عدالتی‌ها و ظلمی که در جامعه مکه رواج داشت نیز تاکید نمود. جعفر (ع) تصریح کرد که:

مردم ما سعی کردند ما را از دین‌مان برگردانند و در این راه دست به آزار و اذیت ما زده و رنج و مشقت‌های زیادی بر ما تحمیل کردند، تا شاید ما را به کارهای غیر اخلاقی گذشتگان برگردانند. وقتی آنها ما را ناجوانمردانه درهم شکسته و آزار داد و زندگی در مکه را بر ما سخت کردند ما کشور شما را انتخاب کرده به اینجا آمدیم تا در پناه حمایت شما در صلح و آرامش و عدالت زندگی کنیم.

پیام اسلام را به هیچ شکل دیگری نمی‌توان روشن‌تر از این بیان کرد. این جملات چالشی ایدئولوژیک و اجتماعی را پیش روی نظام جاهلی مکه قرار داد، نظامی که تاب تحمل دیدگاهی مبتنی بر پرستش خدای یگانه به ویژه دیدگاهی را که با استثمار فقرا و مستضعفین توسط صاحبان قدرت و ثروت مخالف بود، نداشت. مسئله آداب و رسوم

مذهبی اسلام نبود؛ نخبگان مکه تا زمانی که این آداب و رسوم منافع انحصاری را که از استثمار طبقه مستضعف و غصب حقوق آنها به دست می‌آوردند تهدید نمی‌کرد، آنها را تحمل می‌کردند.

روشن است که ماهیت اسلام با عدالت، صلح و روابط منصفانه و عادلانه گره خورده است. حتی در آن روزهای آغازین، مسلمانان راجع به ماموریت‌شان در زندگی دچار توهم نبودند. آنها تنها نگران تشریفات و آداب مذهبی (مسئله‌ای که امروزه بسیاری از مسلمانان از روی عادت به آن اعتیاد پیدا کرده‌اند، نبودند بلکه دغدغه آنها مسائل مهمتری از جمله عدالت و انصاف بود. برای بعضی مسلمانان، توجه به اصولی ارزشمند از این دست که از اصول اساسی اسلام هستند، در قیاس با اشتغال به اموری مانند نجسی و پاکی و روش صحیح نماز گزاردن، از اهمیت کمتری برخوردار است. به هرحال اگر انسان ضعیف باشد، از پس اجرای مسئولیت‌هایی حیاتی مانند نجات مظلومان و فریاد برآوردن علیه بی‌عدالتی بر نمی‌آید. برای مقابله با ظالم باید قدرت داشت.

یکی از روش‌هایی که پیامبر (ص) توانست از طریق آن قدرت موقتی کسب کند، دعوت قدرت‌های کوچک محلی به یک چارچوب عادلانه غیرتهاجمی بود که در آن حقوق و مسئولیت‌های هریک به صراحت مشخص شده بود. عملکرد پیامبر (ص) نشان می‌دهد که کوشش سیاسی مناسب- در راه انعقاد قراردادهایی که برای طرفین مفید و مبتنی بر احترام به نیازها و منافع مشروع هر دو طرف باشد- همیشه بر تلاش‌های نظامی در جهت خنثی‌سازی واکنش‌های منفی مربوط به نقض توافقات، پیمان‌ها و قراردادهایی از این دست، ارجحیت دارد.

از جمله اولین تلاش‌های آن حضرت در این راه، خیلی پیش از هجرت به مدینه، رابطه‌ای حمایتی بود که با ورود مسلمانان به حبشه با نجاشی پادشاه آن کشور برقرار فرمود. پس از سخنرانی پرشور جعفر (ع) در حضور نجاشی در پاسخ به درخواست مشرکان مکه برای بازگرداندن پناهندگان، مسلمانان روابطی بسیار صمیمی با نجاشی برقرار کردند و بسیاری از مورخین و علمای حدیث بر این عقیده‌اند که او اسلام

آورد. نامه‌ای که این پادشاه در پاسخ به نامه دیگری از حضرت محمد(ص) نوشت، نیز این امر را تایید می‌کند. وی در نامه مزبور اذعان می‌کند که شهادتین را از طریق جعفر (ع) پذیرفته است. علاوه بر نامه‌نگاری با نجاشی، شواهدی نیز وجود دارد که پیامبر(ص) هنگام مهاجرت از مکه به مدینه به صراقه بن مالک، جاسوس و ردیابی که به امید دستگیری و بازگرداندن پیامبر(ص) به مکه و دریافت ۱۰۰ شتر جایزه تعیین شده توسط اشراف مکه، آن حضرت را تعقیب می‌کرد، «امان‌نامه‌ای» داد.^{۱۴}

اندکی پس از انعقاد پیمان مدینه، پیامبر(ص) با شناساندن خود به عنوان رئیس حکومت و تدوین پیمان امنیت و محافظت متقابل بین تمامی ساکنین مدینه یعنی مسلمانان، اعراب غیر اهل کتاب و یهودیان، توجهش را به قبایل ساکن بین مدینه و بندر ینبوع در دریای سرخ معطوف کرد. این یک ابتکار راهبردی سیاسی بود. زیرا کاروان‌های تجاری مکه در راه سوریه و لبنان باید از این منطقه که از غرب مدینه تا ساحل دریای سرخ گسترده بود، عبور می‌کردند. این مسیر شاه‌رگ اقتصادی مکه بود. کنترل این مسیر برای مسلمانان اهرمی قوی برای تعامل با قریش یا اعمال فشار بر آنها فراهم می‌آورد. در هر صورت آنان دشمنان قسم‌خورده مسلمانان و پیامبر(ص) بودند و پیش از آن که آن حضرت تصمیم به هجرت به مدینه بگیرند، نقشه قتل ایشان را نیز طراحی کرده بودند.

پیامبر(ص) خود شخصاً از بسیاری از قبایل اطراف مدینه دیدن فرموده و با آنها توافق‌نامه امضا کرد. برخی قبایل اسلام آوردند و برخی نیز این کار را نکردند. این در حالی بود که قراردادهای مزبور منوط به پذیرش اسلام نبودند. اکثر آنها داوطلبانه با پیامبر(ص) قرارداد صلح و ترک مخاصمه امضا کردند. علاوه بر این توافق کردند در صورت بروز جنگ یا به مسلمانان کمک کنند یا این که بی‌طرف بمانند. این پیشرفت‌ها مضامین مهمی برای قدرت نوپای اسلام یعنی همان الگوی حرکت اسلامی به ارمغان آوردند. قراردادهای پیامبر(ص) با قبایل منطقه ضمن کاهش نفوذ قریش در منطقه، موجب گسترش نفوذ دولت اسلامی شد. با توجه به این که دزدی و غارت کاروان‌ها بین قبایل عرب امری رایج بود، قریش از دیرباز به منظور تامین امنیت کاروان‌های تجاری خود که از این منطقه عبور

می کردند، با قبایل ساکن منطقه قراردادهائی داشتند که این قراردادها شامل پرداخت پول یا عوارض در ازای عبور ایمن کاروان ها می شد. این پیمان ها برای دو طرف منافی داشت و اغلب به هنگام رویارویی بین قبایل، شامل همکاری نظامی پارتیزانی نیز می شد. پیامبر (ص) با هوشمندی و تیزهوشی سیاسی بی نظیر، از طریق تثبیت قراردادهای خود با قبایل مزبور، این معادله قدرت را به نفع دولت نوپای اسلامی در مدینه مهندسی کرد. قبایلی نبودند که با آنها قرارداد بسته نشده باشد. تدبیر پیامبر به این هم محدود نمی شد: در منطقه ای نزدیک تر به مکه، قبایل دیگری نیز بودند که مدت ها پیش از آزادسازی مکه در سال هشتم هجری با مسلمانان متحد شده بودند.

در حالی که پیمان مدینه به خاطر تدوین قوانین جدید در یک جامعه خداپرست و نیز فراهم کردن پناهگاهی ایمن در مدینه، برای مسلمانان اهمیت شایانی داشت، پیمان صلح حدیبیه حداقل برای ده سال امکان زندگی آزادانه و فارغ از ترس حمله دشمنان دیرینه آنها در مکه را برای مسلمانان فراهم نمود. به همین دلیل است که قرآن از آن با نام پیروزی آشکار یاد می کند.^{۱۵} برای اولین بار در تاریخ، مسلمانان نه یک گروه جدا شده از قریش بلکه مرکز قدرتی رقیب برای آنها به حساب می آمدند. پیمان صلح مزبور همچنین برای قبایلی که مایل به اتحاد با مسلمانان بوده ولی تا آن زمان به علت ترس از انتقامجویی قریش این کار را نکرده بودند، راه را باز کرد. اهمیت صلح حدیبیه و فرصتهایی که برای مسلمانان ایجاد کرد وقتی بهتر آشکار می شود که بدانیم این پیمان تا چه حد در افزایش محسوس تعداد مسلمانان و قدرتی که متعاقباً برای مسلمانان به دنبال داشت، تاثیرگذار بود. پس از پیمان حدیبیه، کسانی که به اسلام می گرویدند هیچ ترس و واهمه ای نداشتند. بجز معدود موارد استثناء از جمله منافقین، مسلمانان اولیه ایمان واقعی به اسلام داشته و حاضر بودند جان خود را در راه آن فدا کنند. پیامبر (ص) می دانست آنهایی که به او گرویده و از او پیروی می کنند، به دین خود ایمان کامل داشته و باوری تزلزل ناپذیر دارند که آنها را قادر می سازد بر تمامی چالش های پیش رو فائق آیند.

مقابله با یهودیان خیبر، دعوت حکام کشورهای مختلف به اسلام و مواخذة سران

مکه پس از نقض پیمان حدیبیه تنها به این علت میسر بود که مسلمانان ایمان تزلزل ناپذیری به درستی و حقانیت هدف خود داشتند. آنها از مرگ هراسی نداشته و با آغوش باز به استقبال آن می‌رفتند. زیرا می‌دانستند اگر هنگام جهاد در راه خدا بمیرند، خداوند متعال آنها را پاداشی بزرگ خواهد داد.

در زمان حضرت محمد(ص)، در دنیا دو ابرقدرت وجود داشت: امپراتوری پارس و امپراتوری روم. این ابرقدرت‌ها فرصت داشتند از فقدان یک حکومت مقتدر مرکزی در شبه‌جزیره عربستان، بهره‌جسته قلمرو نفوذ خود را در این منطقه گسترش دهند. پارس‌ها فرماندارانی برای حکومت عمان و بحرین (در قسمت شرقی شبه‌جزیره) گماشته بودند و رومی‌ها نیز یک سپر دفاعی برای خود در شمال عربستان ایجاد کرده و سوریه را در کنترل خود داشتند. هنگامی که پیامبر(ص) نامه‌هایی به رهبران جهان نوشت و آنها را به اسلام دعوت نمود با پاسخ‌های گوناگونی روبرو شد. برخی مانند پادشاه حبشه و فرماندار عمان، اسلام را پذیرفتند. دیگران از جمله پادشاه پارس، با عصبانیت واکنش نشان داد و برخی دیگر با وجود این که به اسلام تمایل داشتند به دلیل دریافت نادرست از شرایط منطقه‌ای قادر به تسلیم در برابر اسلام نبودند. مثلاً هراکلیوس، امپراتور روم به خاطر ترس از دست دادن تخت و تاج خود به واسطه نارضایتی کشیشان، از پذیرش اسلام امتناع کرد. انگیزه آنها برای واکنش‌های متفاوت به نامه‌هایی که عملاً محتوایی یکسان داشتند چه بود؟ آیا آنها قادر بودند رشد و قدرت گرفتن اسلام را تحمل کنند؟ در این صورت سرنوشت نهایی‌شان چه می‌شد؟ بر ماست که با دیدگاهی نوین این مسائل را به طور دقیق تجزیه و تحلیل کنیم.

نهایتاً، آخرین خطابه حضرت رسول(ص) در حجة‌الوداع و پیش از وداع آخر با جهانیان، موضوع دیگری است که مضامین مهمی در رابطه با اعمال قدرت عادلانه در جامعه در آن نهفته است. ما برای دستیابی به دیدگاه‌های نوین در راستای درک نحوه دستیابی پیامبر(ص) به اهدافی بزرگ در مدت زمانی کوتاه، باید تمامی این فرازاها از زندگی پربار آن حضرت را مورد بحث و بررسی قرار دهیم.

شرایط نابسامان اقتصادی، سیاسی، نظامی و اجتماعی کنونی نه تنها در جهان اسلام

بلکه در سراسر دنیایی که به انحای مختلف به بیش از ۲۰۰ دولت-کشور تقسیم شده، به واسطه همین مرزبندی‌ها متحمل درگیری‌های مرزی و جابجایی‌های تحمیلی هستند و در معرض بحران‌های اقتصادی و عدم دسترسی به غذا و آب سالم و بهداشت مناسب قرار دارند، ضرورت چنین تحلیلی را بیش از پیش آشکار می‌کند. پس از گذشت حدود ۲۵۰ سال از پیدایش برخی حکومت‌ها که خود را مظهر «دموکراسی» می‌دانند و بیش از ۶۰ سال از تشکیل سازمان ملل متحد، اکثر مردم دنیا هنوز فاقد یک نمایندگی سیاسی سازمانی و مردمی هستند، فاصله بین ثروتمندترین و فقیرترین ملت‌ها اکنون فاصله یک تا صد است و تجارت اسلحه و مواد مخدر از برجسته‌ترین و بزرگترین صنایع دنیای امروز به شمار می‌رود.

اکنون که این کتاب به زیر چاپ می‌رود، جنبش‌های انقلابی در تونس، مصر، لیبی، یمن و بحرین، سقوط دولتی دیگر در لبنان، تجزیه سودان، پاکسازی نژادی و قتل عام فلسطینان، جنگ‌های داخلی در یمن و سومالی، مسمومیت‌های ناشی از تشعشعات در بین غیرنظامیان در عراق و افغانستان، کاهش نرخ ارز در آرژانتین، یونان، ایرلند و اسپانیا، تاراج ثروت‌ها و منابع معدنی کنگو، انتصاب مقامات صندوق بین‌المللی پول در پست‌های کلیدی اجرایی در ساحل عاج و فلسطین، فروپاشی بازارهای مسکن، اشتغال (بحران اقتصادی و مالی) در آمریکای شمالی و انبوهی از سایر مسائل دخیل در بی‌ثباتی جهانی، همگی شواهدی هستند بر فقدان یک نمایندگی سیاسی عادلانه که قادر باشد الگوی «اصلاح و بازسازی» متکی به ابزارهای خشونت‌طلبانه و شبه‌نظامی را کنار بگذارد (و الگوی مبتنی بر ابزارهای صلح آمیز و متکی بر صلح عادلانه را استقرار نماید).

و برای اصلاح این میزان عدم‌توازن و نابرابری در مسائل بشر بر روی زمین، تمامی پیامبران الهی مبعوث شدند تا به بشریت بیاموزند چگونه سازوکارهای و ساختارهای سازمانی عدالت را بنا کرده، مدیریت و اعمال نمایند. کلام الهی در قرآن کریم به ضرورت همین امر اشاره دارد:

ما رسولان خود را با دلایل روشن فرستادیم، و با آنها کتاب (آسمانی) و میزان (شناسایی حق از باطل و قوانین عادلانه) نازل کردیم تا مردم قیام به

عدالت کنند؛ و آهن را نازل کردیم که در آن نیروی شدید و منافی برای مردم است، تا خداوند بداند چه کسی او و رسولانش را یاری می‌کند بی‌آنکه او را ببینند؛ خداوند قوی و شکست‌ناپذیر است. (سوره حدید، آیه ۲۵)

اشاره به آهن در این آیه شریفه اتفاقی نیست. به تعداد دفعاتی که پیامبر برای نابودی نژادپرستی، نظام طبقاتی و قطب‌بندی اقتصادی به عنوان که مشخصه نظام قدرت فاسد، ناگزیر به توسل به ابزار نظامی بوده به این کلمه اشاره شده است.

گرچه میزان پیچیدگی مسائل و مشکلات امروزه بیشتر است اما به طور کلی، مکه، شبه‌جزیره عربستان و کل جهان در زمان حضرت محمد(ص) تفاوتی با جهان امروز نداشت. ضمن در نظر داشتن تلاش‌های پیامبران پیشین الهی، باید گفت که دقیق‌ترین و سالم‌ترین دستورالعمل برای ساختن یک جامعه عدالت‌محور در مقابل مخالفت بی‌امان صاحبان منافع و امتیازات ویژه، در قرآن، سیره و سنت حضرت محمد(ص) و معصومین(ع) بیان شده است و با وجود تمامی موانع سلب‌کننده اعتماد و استدلال‌های دروغین از سوی جهان کفر و نفاق، تنها راه برای دستیابی به چنین جامعه‌ای به کار بستن و وفادار ماندن به روشی است که پیامبر(ص) تحت هدایت خداوند متعال به اجرا گذاشت.

بنا به دلایل متعدد و فراوان، قدرت باید به مقامات اجرایی عادل سپرده شود. اما مهم‌ترین دلیل در این خصوص، دفاع از حقوق کسانی است که در طول تاریخ از فرصت‌ها محروم بوده و پیوسته در ترس و وحشت به سر برده‌اند یعنی ستمدیدگان، طبقات فرودست، فقرا و تهیدستان. متأسفانه این گروه‌ها که در طول تاریخ و در سراسر جهان، بدنه اصلی جامعه بشری را تشکیل می‌دهند، تنها آرزوی‌شان در روی زمین داشتن یک نماینده و وکیل پایبند به اصول است که برای خوشبختی و امنیت‌شان تلاش کند. محمد(ص) همین وکیل بود و هست: او تجسم تمامی صفات انبیای پیشین(ع) است، تنها متعلق به کسانی نیست که پنج بار در روز نماز می‌گزارند یا ماه رمضان را روزه می‌گیرند. برای او، نجات ستمدیدگان و مستضعفین مستلزم تایید دیگران نبوده و نیست. او از سوی خداوند متعال به عنوان رحمت و موهبتی

برای همگان اعم از مسلمان و غیرمسلمان، فرستاده شد. این نشان و نماد او بود که استعدادها و توانمندی‌های فردی را به یک نیروی اجتماعی (الذین آمنوا) تبدیل کرد که تاثیر متمرکز آن به لحاظ اجتماعی، در قالب نهادهای عدالت‌محور و آزادی‌بخش اقتصادی (زکات)، سیاسی (شورا) و نظامی (جهاد) نمود یافت.

امروزه بی‌عدالتی به کوچک‌ترین امور زندگی فردی و نیز بزرگترین مسائل زندگی اجتماعی ما نفوذ کرده است دقیقاً به این علت که نهادهای و سازمانی است: ما از بدو تولد تا آخرین لحظهٔ حیات با دیدگاهی نسبت به جهان سروکار داریم که آسیب غیرمستقیم صحنهٔ جنگ، اختلاف جنسی، تخصیص بودجه‌های عمومی توسط افراد خاص و تخریب محیط زیست با حکم سرمایه‌داری را به عنوان مسائلی عادی به خورد ما می‌دهد. افراد هر قدر هم خوب باشند، هر قدر هم متعهد و یا مصمم باشند به خودی خود نمی‌توانند بی‌عدالتی سازمانی و ساختاری را اصلاح کنند. بلکه برای این کار یک دولت مسئول متشکل از حکومت و نهادهای مردم سالار دینی لازم است که هدف نهایی‌شان این باشد که جامعه را از شر تمامی عواملی که رابطهٔ محتوم بشر را با پروردگار از بین می‌برند، رهانیده و نهایتاً آزادی را برای بشریت به ارمغان آورند.

گفتگوی پیامبر (ص) و ابوذر (رحمه الله) به خوبی این امر را نشان می‌دهد. ابوذر نقل می‌کند:

پرسیدم، «یا رسول الله صف ابراهیم (ع) چه بودند؟» ایشان فرمودند: «آنها همه تمثیلاتی بودند» و با استفاده از کلام خداوند در قرآن راجع به یکی از این تمثیل‌ها توضیح می‌دهد که: «ای شاه گرفتار در غرور! به راستی، من تو را بریانگیختم تا ذره ذره مال دنیا بیاندوزی. بلکه تو را برانگیختم تا نگذاری ستمدیده‌ای به درگاه من بنالد.» نقل قول فوق به روشنی رسالت و بینش‌آنجایی که برای رهبری یک نظام اجتماعی، یک ملت یا کشور برگزیده شده‌اند را نشان می‌دهد و در عین حال به توصیف ویژگی‌های کسانی می‌پردازد که وقتی به چنین جایگاهی می‌رسند از قدرت سوءاستفاده کرده به ثروت‌اندوزی و قدرت‌طلبی روی می‌آورند.

اولین مسئولیت یک حاکم یا مدیر (و هر یک از پیروان آموزه‌های) اسلامی این است

که ستم‌دیدگان را از ظلم و ستم رهایی بخشد. این که شخص برای آسودگی وجدان خود هر روز مقداری صدقه داده یا به یک سازمان خیریه کمک کند، هرگز نخواهد توانست به چنین هدف بزرگی دست یابد. اگر کسی به راستی بخواهد اقدامی سازنده انجام دهد که زندگی میلیون‌ها و شاید میلیارد‌ها انسان را تحت تاثیر قرار دهد، باید ریشه‌های بی‌عدالتی، نژادپرستی، فساد و کفر را بشکند. چرا که مسائلی از این دست، عوامل همیشگی بروز جنگ و خونریزی، برده‌داری، روی کار آمدن دولت‌هایی که قدرت مردم را خوار می‌شمارند و تمرکز ثروت در دستان گروهی محدود از افراد طمع‌کار و بی‌قید هستند. هیچ کس بجز محمد(ص) نمی‌توانست الگویی ساده و جهان‌شمول برای ساختن ابزاری اجتماعی در جهت مبارزه با تنزل و ذلت روح انسانی به جای بگذارد- ابزاری که در هر مکان، زمان و از همان منابع ساخته شود به شرط آن که عدالت‌جویان راستین خواهان آن باشند که بی‌هیچ انحرافی از الگوی او پیروی کنند.

این امر در ابعاد بزرگ و وسیع، انگیزه‌ای است که ما را بر آن داشت دست به انتشار این کتاب بزنیم: این که دریابیم پیامبر(ص) چگونه قدرت‌های محلی را که در جای خود اهمیت خاصی داشتند، در قالب پیمانها و توافقات مدنی به هم پیوند داده و آنها را ملزم به اجرای تعهدات‌شان کرد و به مسلمانان در تمامی اعصار آموخت که چگونه شخصیت مدنی خود را به عنوان پایگاهی برای هماهنگی مبارزات‌شان علیه بی‌عدالتی تثبیت کنند. ما قصد نداریم آنچه را دیگران پیش از این گفته‌اند تکرار کنیم، یا این که مانند بسیاری کارهای اخیر در این زمینه، گزارشی تاریخی از سیره پیامبر(ص) با برخی جزئیات آن ارائه کنیم. بلکه به جای ارائه یک کار توصیفی و خبری، به دنبال آن هستیم کاری تحلیلی انجام دهیم و برای مسائل معاصر خود پاسخ‌هایی در سیره پیامبر(ص) یعنی کسی که خداوند متعال او را بهترین الگوها معرفی کرده، بیابیم.

یادداشت‌ها و منابع مقدمه

۱- قرآن کریم، ۵۴-۱۵، ۲۵۱-۲ و ۳۶-۲۷.

همچنین رجوع کنید به:

Muhammad al-'Asi and Zafar Bangash, *The Sirah: A Power Perspective*. (London, UK and Toronto, Canada: The institute of Contemporary Islamic Thought, 2000), p 28

۲- یکی از نامه‌ها در کاخ موزه توپکاپی در استانبول نگهداری می‌شود. ولی بقیه در تملک افراد یا کتابخانه‌ها و موزه‌های مختلف هستند. برای جزئیات بیشتر به ارجاعات بعدی رجوع کنید.

Dr. Muhammad Hamidullah, *Rasool-e Akram Ki Siaasi Zindagi* (Urdu). (Karachi, Pakistan: Darul Ashaat, 2003), pp. 140-87.

Dr. Muhammad Hamidullah, *Al-Wathaiq al-Syasiah fi al-Ahd al-Nabawi wa al-khilafah al-Rashidah*, 7th edition. (Beirut, Lebanon: Dar al-Nafais, 2001).

3- Ahmad ibn Yahya ibn Jabir al-Baladhuri, *Futuh al-Buldan*. pp. 471-72: quoted in,

Dr. Muhammad Hamidullah (Muhammad Rahimuddin, translator) *An Introduction to the Conservation of Hadith in Light of the Sahifah of Hammam ibn Munabbih*. (Kuala Lumpur, Malaysia: Islamic Book Trust, 2003), p. 4.

۴- حمیدالله، الوثائق السياسية.

5- Dr. Muhammad Hamidullah, *Ahd-e Nabawi ki Maidan-e Jang* (Urdu).

6- R.A. Nicholson, *A Literary history of the Arabs*. (Cambridge, UK: Cambridge University Press, 1962), p. 173.

7- Joseph Hell, *The Arab Civilization*. (Lahore, Pakistan: 1943), pp 25-26: described herein as an ordinance.

8- J.J. Saunders, *A History of Medieval Islam*. (London, UK: Routledge & Kegan Paul, 1965), p. 26: described herein as a treaty or constitution.

9- Dr. Muhammad Hamidullah, *Le Prophete de l'Islam (Payghambar-e Islam: Urdu translation from French)*. (Multan, Pakistan: Beacon House, 2005), pp. 201-03, 214-19.

10- W. Montgomery Watt, *Muhammad at Medina*, 4th edition. (Karachi, Pakistan: Oxford University Press, 1998), p. 3 (both authors above refer to it as the constitution).

۱۱- با توجه به این که قمار در اسلام حرام است شاید این بخش سوالاتی در اذهان برخی مسلمانان ایجاد کند، در این خصوص باید دو نکته را مد نظر داشت: نخست این که در آن زمان در اوایل ظهور اسلام هنوز چنین محرمانه‌ای مطرح نشده بود. قوانین مربوط به مسائل اجتماعی و رفتار اخلاقی و ممنوعیت الگوهای رفتاری نامطلوب مانند قمار، مصرف الکل، رباخواری و امثالهم بعدها مطرح شد. در مکه تاکید اسلام بر یگانگی الله (جل جلاله)، رد نظام ظالمانه جاهلی و تقویت ایمان (تعهدات اعتقادی) مسلمانان اولیه بود. اکثر قوانین اسلام پس از هجرت مسلمانان از مکه به مدینه و هنگامی که دولت اسلامی با یک پایگاه سرزمینی مشخص پا گرفت مطرح و به اجرا گذاشته شد. نکته دوم این که برخلاف ریسک از دست دادن دارایی به واسطه شانس در قمار و شرط‌بندی‌ها، هیچ شک و تردیدی در کلام خدا یا پیش‌بینی‌های پیامبر(ص) وجود ندارد، لذا وفاداری به این سخنان و پیش‌بینی‌ها امری قطعی است و نباید آن را به شانس و اقبال نسبت داد.

12- Abu BakrMhammad ibn Idhaq ibn Yasar and Abu Muhammad Abd al-Malik ibn Hhisham, *Seeratun Nabi*, Volume 1, (rendition of Muhammad ibn Ishaq's original work, (Urdu). (Lahore, Pakistan: Idara-e Islamiyyat, 1989), 216-17.

۱۳- ابن اسحاق و ابن هشام، سیره النبویه، جلد ۱، ص ۲۸-۳۲۷

۱۴- قرآن کریم، ۴۸:۰۱

۱۵- روایت شده از سوی ابوذر غفاری و ثبت شده توسط المنذری.

فصل اول

مهاجرت مسلمانان به حبشه:
اولین سفیران و کارگزاران دیپلماسی
پیامبر اکرم (ص)

تاریخ بشریت مملو از نمونه‌ها و مصادیق استثمار فقرا و مستضعفین توسط صاحبان ثروت و قدرت (یا همان صاحبان زر و زور) است. هنگامی که ثروتمندان قدرت دنیوی به دست می‌آورند، شرایطی ایجاد (و تثبیت) می‌کنند که در آن بی‌عدالتی رواج یافته و رفتار غیرانسانی با هموعان در جامعه به هنجار تبدیل می‌شود. ثروتمندان اصرار دارند که این حق آنهاست که روزبه‌روز ثروتمندتر شوند. اما فقرا حتی وقتی که دارایی شخصی به شکل فزاینده‌ای تبدیل به عامل تعیین کننده نحوه هزینه کردن و به کارگیری دارایی‌های عمومی می‌شود، نیز حق هیچ شکایتی یا طلب سهمی از این ثروت را ندارند. ثروتمندان از هر ابزاری که در اختیار دارند درست یا نادرست، بهره می‌گیرند تا دارایی‌های خود را افزایش داده و مانع از آن شوند که محرومین فرصت دستیابی به ابزاری برای یک زندگی آبرومند را بدست آورند (و در انباشت دارائی‌های آنها خللی ایجاد کنند یا در توزیع شان سهیم شوند). اگر اتفاقاً کسی پیدا شود که بخواهد از حقوق فقرا و ستمدیدگان دفاع نماید یا به بی‌عدالتی‌های مزبور اعتراض کند، بلافاصله برچسب طغیانگر و شورشی (یا محور شرارت) به او زده و از هیچ تلاشی برای ساکت کردن یا درهم شکستن او فروگذار نخواهند شد.

در زمان ظهور اسلام در مکه، جو حاکم بر جامعه عرب به طور کلی تفاوت چندانی با روال فوق نداشت. هنگامی که پیامبر اکرم(ص) دین اسلام و اصول آن مبنی بر عدالت، انصاف و برابری را به این جامعه عرضه فرمود، بلافاصله با خشم و عداوت

صاحبان ثروت و قدرت روبرو شد. نخبگان مکه مصمم بودند مانع گرویدن مردم به این «ایدئولوژی خطرناک» که انصاف و عدالت را تبلیغ می‌کرد بشوند، مبدا این ایدئولوژی جدید در جامعه رسوخ کند و به مرور منافع دیرینه آنها را به خطر بیندازد.

با گذشت بیش از ۱۴۰۰ سال از دوران پیامبر اکرم(ص)، اوضاع جهانی تغییر چندانی نکرده است. در شرایط کنونی جهان، به واقع میزان ظلم و ستم، استثمار و سقوط اخلاقی به شکل چشمگیری افزایش یافته است. روش‌های مرگبار شامل استفاده از فناوری‌های پیشرفته برای شکنجه و آدم‌ربایی، تهدید اعضای خانواده‌ها، حبس ابد در سلول‌های انفرادی و آزمایش داروهای جدید روان‌درمانی بر روی زندانیان و ترور آشکار برای ساکت و حذف کردن کسانی که علیه اعمال فوق سخن می‌گویند، ابداع شده است. این تاکتیک‌های هراس‌افکنی تنها مکمل انواع جدید و فراوان سلاح‌هایی هستند که از راه دور کنترل می‌شوند و قادرند جان میلیون‌ها انسان بیگناه را در یک چشم به هم زدن بگیرند. امروزه یک بمب هسته‌ای قادر است میلیون‌ها انسان را در یک لحظه به کام مرگ فرستاده و همچنین تشعشعات مضر در محیط زیست به جا بگذارد که مرگ تدریجی میلیون‌ها نفر دیگر از نسل‌های بعدی را به واسطه افزایش میزان سرطان، سقط جنین، اختلالات مادرزادی و آسیب‌های روانی، در پی داشته باشد. در این جا بلافاصله ذهن ما متوجه دو شهر ناگازاکی و هیروشیما در ژاپن می‌شود که هر دو در اواخر جنگ جهانی دوم قربانی بمب‌های اتمی ایالات متحده شدند (و نسل‌های جدید جمعیت این کشور، هنوز آثار این جنایت را با تولد فرزندان ناقص الخلقه و دارای بیماری‌های ناشناخته متحمل می‌گردد).

همین اواخر پس از شصت سال قتل‌و‌قال در مورد خطرات تسلیحات و سلاح‌های اتمی، نوزادانی با نواقص وحشتناک جسمی و روحی در عراق به ویژه در فلوجه به دنیا می‌آیند. میزان این تولدهای ناقص ۲ تا ۹ برابر بیش از آن چیزی است که در هیروشیما رخ داد و علت نیز استفاده نیروهای ضربت ایالات متحده از گلوله‌هایی از جنس اورانیوم تهی شده است. منابع آب و خاک کشور آلوده شده و این آلودگی هزاران سال باقی خواهد ماند. همین وضعیت در مورد فلسطینیان ساکن کرانه

باختری در نزدیکی نیروگاه هسته‌ای دیمونای^۱ رژیم صهیونیستی و بومیان ساکن سرزمین‌های سرخ‌پوستان در آمریکا نیز صدق می‌کند. در دو مورد اخیر ساکنین در معرض آزمایش‌های هسته‌ای زیرزمینی در جنوب غرب قرار گرفته‌اند. نحوه‌ی جلوگیری از تداوم این شرایط اسفبار که با نژادپرستی و جنایات جنگی مزین شده، یکی از دغدغه‌های است که مسلمانان باید با تجزیه و تحلیل سیره‌ی پیامبر اسلام(ص) از منظر متفاوت، به دنبال یافتن پاسخی برای آن باشند.

جامعه‌ی مکه در زمان حضرت محمد(ص) به نسبت کوچک بود، چرا که جمعیت شهر در آن زمان شاید حدود ده هزار نفر بیشتر نبوده باشد. اما این بدان معنی نیست که بی‌عدالتی و ظلم در آن کمتر بوده است. شکنجه، شکنجه است خواه یک نفر قربانی آن باشد، خواه هزار نفر. رسالت پیامبر(ص) از بین بردن ریشه‌های اجتماعی بی‌عدالتی‌ای بود که فرصت تداوم استثمار و ستمگری را فراهم کرده بود.

نظام مکه بر این اساس بنا شده بود که بت‌ها را به عنوان افیونی برای حیات طبقات ستم‌دیده و مستضعف قرار دهد. به همین منظور خود خانه‌ی کعبه، اولین خانه‌ی خدا بر روی زمین، به وجود صدها پیکره، مجسمه و تمثال ساخته‌ی دست بشر آلوده شده بود. در حقیقت، اشرافیت قریش به جز در موارد مربوط به مسائل آئینی و خرافاتی که با فرهنگ عرب آن زمان عجین شده بود، توجه چندانی به بت‌ها نداشتند. در واقع، آنها بیشتر مایل بودند در برابر خدای پول و ثروت به خاک بیفتند تا هر مجسمه‌ی بی‌جان دیگری. درست همانند توجیهات صاحبان ثروت و قدرت در دنیای امروز، پول و ثروت ابزاری کارآمد در دست اشراف مکه بود. این بت‌ها که صدها و شاید هزاران سال بود به عنوان خدایان قادر مطلق به طبقه‌ی متوسط قالب شده بودند، با سکوت خود و اینکه هیچ کاری برای تغییر وضعیت موجود نمی‌کردند، به وضوح بر قطب‌بندی طبقاتی جامعه‌ی مکه، انسجام قبیله‌ای (اصحابیه) و از این طریق بر اداره‌ی جامعه در قالب اشرافی‌گری صحه می‌گذاشتند. بدون حذف باورهای طبقه‌ی متوسط مبنی بر اینکه بت‌ها به راستی اقدامی برای نجات آنها خواهند کرد و نیز حقوق موروثی که صاحبان

قدرت در مکه برای خود قائل بودند و سپس یکی کردن این دو گروه در یک جامعه بی‌طبقه معتقد به خدای یگانه، هرگز نمی‌شد تبعیض‌های موجود را از بین برد. سران قدرتمند مکه این نکته را به خوبی درک کرده بودند و پیام اسلام را تهدیدی برای نظام استثماری خود می‌دانستند. آنها می‌دانستند که اگر اجازه دهند اسلام ریشه بگیرد، آنها به زودی جایگاه ممتاز خود را در جامعه از دست خواهند داد. آنها در آغاز اسلام را به سخره می‌گرفتند اما وقتی این کار مانع از گرویدن مردم به اسلام نشد، به ظلم و ستم به ویژه به آسیب‌پذیرترین آنها یعنی برده‌ها، ستم‌دیدگان و زنان روی آوردند. هنگامی که سران مکه دریافتند که توسل به پیوندهای خونی و خانوادگی بی‌تاثیر است، حتی نجیب‌زادگانی که اسلام آورده بودند نیز از ظلم و ستم و آزار و اذیت آنها مصون نبودند. این امر به ویژه به غرور کسانی که عادت داشتند کورکورانه از بزرگترهای خود اطاعت کنند، ضربه سختی می‌زد. چراکه فرزندان‌شان - دختران و پسرانی که وارث اموال آنها و منتفعین آینده نظام استثماری موجود بودند - علیه‌شان شوریده بودند. پذیرش اسلام از جانب بردگان در ابتدا از نظر آنها مسئله مهمی نبود. زیرا نه تنها می‌توانستند هر وقت بخواهند از بازار برده جدیدی بخرند بلکه مسائل مربوط به طبقات فرودست از نظر آنها بی‌اهمیت بود. با این حال، این که فرزندان خودشان نیز راه و رسم زندگی‌شان را ترک کرده بودند، مسأله‌ای به مراتب نگران‌کننده‌تر بود. هنگامی که استثمارگران نتوانند با منطق و استدلال دیگران را قانع کنند رو به خشونت و وحشی‌گری می‌آورند و این درست همان روشی بود که سران مکه در پیش گرفتند.

تحمل چنین فشار و ستمی، مستلزم نوعی روش زندگی است که با صبر و شکیبایی به فرد توان تحمل بی‌رحمی و شکنجه را می‌دهد. این را نباید با بی‌تفاوتی و تسلیم اشتباه گرفت. صبر و شکیبایی، ابزار و زمان لازم برای سروسامان دادن ذهن و فراهم کردن فرصت تشخیص حق و باطل است. صبر و شکیبایی ویژگی‌هایی هستند که مسلمانان متعهد را قادر می‌ساختند خود را به لحاظ ذهنی از قید و بند ایدئولوژیک‌ها ساخته و شهامت معنوی پیدا کنند و در زمان مناسب بتوانند با چالش‌های

فیزیکی دشوارتر روبرو شده نهایتاً بی‌آنکه ناامید شوند یا عقب‌نشینی کنند، نظام استثماری موجود را سرنگون نمایند. بی‌شک، رسیدن به چنین مرحله‌ای قربانی‌هایی زیادی می‌طلبید. این یعنی تحمل تمسخر و استهزاء، انزوا، محرومیت، آزار و اذیت، شکنجه، تبعید و حتی مرگ.

یک رهبر بزرگ نه تنها باید توان تعیین مسیر هدایتی برای رسیدن به هدفی مشخص در زندگی را داشته باشد بلکه باید بتواند در دل پیروانش تعهد و ایمانی راسخ ایجاد کند تا در مقابل هر نوع فشار و دشواری استوار بایستند. این چیزی بود که پیامبر اکرم(ص) نسبت به پیروانش اعمال فرمود. پیامبران، رهبرانی هستند که از سوی پروردگار برگزیده شده‌اند و صفات کامل و بی‌عیب و نقص‌شان مورد تایید مردمی است که بر آنها مبعوث شده‌اند؛ آنها برای کسب مشروعیت به تایید قدرت حاکم نیازی ندارند. مأموریت آنها تنها رساندن پیام الهی است که اجرای آموزه‌های آن برای تاسیس جامعه جدیدی است که در آن عدالت جایگاهی والاتر از پست و مقام دارد و اعمال قدرت در آن مبتنی بر قانون است. بنابراین، مقاومت در برابر این روند از سوی کسانی که به ثروت‌اندوزی و کسب قدرت از طریق تحمیل اختلاف طبقاتی به جامعه مشغول بودند، نه تنها عجیب نیست بلکه لازم است گاهی با کلام و گاهی با جنگ با آن روبرو شد. لذا یک پیامبر-رهبر در عین حالی که سعی در ایجاد اراده‌ای آهنین در میان پیروان خویش دارد، همزمان باید تصمیم بگیرد که در یک زمان خاص درگیری مناسب‌ترین اقدام است یا نه (و به واقع، اساساً مناسب‌ترین اقدام چیست). در مکه این کار شدنی نبود. زیرا معدود مسلمانان موجود در حال تثبیت دین جدید خود بودند و پایگاه عملیاتی امنی در اختیار نداشتند. به واسطهٔ موقعیت ویژهٔ مکه، پیامبر(ص) ناگزیر بود گزینه‌های دیگری برای محافظت از پیروانش در نظر بگیرد.

وقتی آزار و اذیت‌ها شدید شد و بقای مسلمانان به خطر افتاد، پیامبر اکرم(ص) به برخی از آنان اجازه داد به حبشه مهاجرت کنند. بررسی دقیق مهاجرت مزبور نشان می‌دهد که این اقدام نقش مهمی در آزادی مسلمانان ایفا نمود و همزمان زمینه‌ای برای تبلیغ پیام اسلام فراهم نمود. خداوند در قرآن مجید راه جدیدی پیش

پای مسلمانانی که ظلم و ستم زندگی در مکه را بر آنها دشوار کرده بود، می‌نهد: مهاجرت به مکانی امن‌تر. برای مسلمانانی که خود را به واسطه کمی تعدادشان ضعیف می‌دانستند و به همین دلیل متضرر می‌شدند، معمولاً مهاجرت یک راه نجات به حساب می‌آمد. از طرفی، مسلمانان واقعی عموماً دچار تزلزل در ایمان خود نشده و اغلب با وجود تعداد کم بر نیروهای دشمن که به مراتب قوی‌تر و بزرگ‌تر بودند، فائق می‌آمدند (سوره انفال، آیات ۶۵ و ۶۶).^۱

در روزهای آغازین اسلام، در مکه مسلمانان آشکارا در اقلیت قرار داشتند. در سه سال اول ظهور اسلام، پیامبر (ص) به طور پنهانی دوستان و خویشاوندان نزدیکش را به اسلام دعوت می‌فرمود. گروه کوچکی از آنها دعوتش را پذیرفتند و شروع به تبلیغ آن در بین معتمدین خود کرده و آنها را به دین جدید دعوت می‌کردند. هنگامی که دعوت به اسلام بصورت علنی درآمد، ابتدا تمسخر سران مکه را برانگیخت اما بزودی با واکنش خشن آنها روبرو شد. زیرا آنها اسلام را تهدید مستقیمی برای قدرت موروثی، منافع اقتصادی و امتیازات سیاسی خود می‌دانستند. آنها شروع به آزار و اذیت مسلمانان کردند نه تنها به منظور تنبیه آنها بلکه برای اینکه دیگران را از گرویدن به اعتقادات جدیدی که از سوی پیامبر (ص) تبلیغ می‌شد، باز دارند. بدرفتاری و ارباب به حدی شدید شد که پیامبر (ص) به برخی از همراهانش توصیه فرمود به حبشه، جایی که گفته می‌شد فرمانروایی عادل دارد، مهاجرت کنند. پیامبر به آنها فرمود تا در آنجا پناه بگیرند و تا زمانی که پروردگار متعال به آنها آرامش و امنیت عنایت فرماید در آنجا بمانند. در چنین شرایطی بود که مسلمانان مجبور به فرار از مکه شدند.

آسایش مسلمانان ستم‌دیده تنها علت مهاجرت به حبشه بود. این کار اهداف راهبردی دیگری هم در خود داشت. پیامبر (ص) پیوسته به طور همزمان در جبهه‌های مختلف فعالیت داشت. با آن که تصمیم آن حضرت در خصوص مهاجرت مسلمانان ظاهراً با هدف نجات آنان از ظلم و ستم صورت گرفته بود، در عین حال چالشی مستقیم برای نظام حاکم بر جامعه نیز به حساب می‌آمد. سران مکه به محض اطلاع از این که برخی از مسلمانان از شکنجه‌ها و آزار و اذیت آنها گریخته‌اند، آن‌چنان ناراحت شدند که

گروهی را فرستادند تا راه را بر فراریان ببندند و آنها را قبل از رسیدن به جده و سوار شدن به کشتی، به مکه بازگردانند. تمام تلاش سران مکه برای آن بود که مسلمانان را وادار کنند از اسلام دست بردارند و فرار بالقوه موفق مسلمانان این خواسته آنها را به خطر می‌انداخت. بنابراین، نخبگان مکه مجبور شدند نسبت به این اقدام پیامبر(ص) واکنش نشان دهند. به همین دلیل بود که بعداً هیأتی را راهی حبشه کردند تا پادشاه را برای اخراج و بازگرداندن مسلمانان به مکه تحت فشار بگذارند.

نکته دیگری که بسیار حائز اهمیت است مبنای رابطه‌ای جدید یعنی «برادری» بود که فارغ از پیوندهای خویشاوندی و خونی تنها به خاطر ایمان به خداوند یگانه در سطح جامعه شکل گرفت. جاذبه قوی اسلام در آهنگ بی‌بدیل قرآن و عزم راسخ پیامبر(ص) حتی فرزندان برخی از چهره‌های شاخص مکه را نیز تحت تاثیر قرار داده بود و برخی از این افراد در میان مهاجرین به حبشه بودند. چه چیزی برای سران مکه از این تحقیرآمیزتر بود، که فرزندان خودشان آداب و رسوم سنتی فرهنگ عرب را ترک کرده و به دینی گرویده بودند که هیچ منافع مادی یا امتیاز دنیوی برای آنها نداشت؟ به نظر می‌رسد هدف انتقال پیام اسلام به مردمان ساکن در بیرون مکه و در واقع خارج از شبه‌جزیره عربستان بود. زیرا آیات شریفه قرآن پیشتر روشن و مشخص کرده بود که پیامبر(ص) به عنوان «پیامبری برای تمام بشریت» مبعوث شده است (سوره اعراف، آیه ۱۵۸؛ سوره انبیاء، آیه ۲۹؛ سوره سباء، آیه ۲۸ و برخی آیات دیگر). قبل از پرداختن به جنبه‌های مختلف مهاجرت مزبور، بد نیست به ماهیت جامعه مکه در زمان آغاز دعوت پیامبر به اسلام بپردازیم.

جامعه مکه در هنگام ظهور اسلام

عربستان در ایام جاهلیت یک جامعه قبیله‌ای بود. این جامعه از یک مرکز مهم تجاری و بازرگانی بهرمند بود که از سراسر عربستان و ورای مرزهای آن کالاهایی برای مبادله و فروش به آنجا آورده می‌شد. قریش، قبیله اصلی مکه بود که در زمان قصی، نیای پیامبر(ص) از قبیله خزاعه، کنترل شهر را در دست گرفته بودند. سرانجام

قبیله خزاعه از مکه بیرون رانده شده و در جنوب غربی شهر ساکن شدند. قبل از روی کار آمدن قریش خزاعه نیز کنترل شهر را از جورهوم گرفته بود. از آنجا که همسر اسماعیل پیامبر (ع) از قبیله جورهوم بود، او تصمیم گرفت در این منطقه ساکن شود.^۲ این قبیله قریش بود که مکه را به مرکز مهم تجارت و بازرگانی تبدیل کرد. به مرور زمان فرزندان و نوادگان قریش چند برابر شده و طوایف متعددی تشکیل داد.^۳ با آن که جامعه مکه خیلی پیشرفته‌تر و سازمان یافته‌تر از جوامع صحراگرد آن زمان در سراسر عربستان بود، به همان شیوه‌های نسبتاً ابتدایی زندگی می‌کردند. انتقام، قتل و غارت بی هیچ بهانه‌ای و با کم‌ترین انگیزه در این جامعه رواج داشت. روشن است که بقا در چنین محیطی مستلزم قدرت و نفوذ فردی، خانوادگی و طایفه‌ای می‌بود.

مهمترین واحد سازمان سیاسی-اجتماعی این جامعه، طایفه بود (معادل امروزی آن به عنوان دولت-ملت) که در آن نخبگان حاکم برای محافظت از منافع خود رفتار مشابهی دارند. بنابراین، این طایفه بود که در مقابل دیگر طوایف یا افراد خشن از اعضای خود محافظت می‌کرد. هرچه طایفه قوی‌تر باشد، پرستیژ و نفوذ آن بیشتر خواهد بود؛ طوایف ضعیف‌تر به دنبال کسب حمایت طوایف قوی‌تر بودند و در مقابل طوایف حامی خود را در رسیدن به قدرت و نفوذ بیشتر یاری می‌کردند. اقتدار هر طایف مستلزم بیعت بی‌قید و شرط اعضا بود. در عوض افراد باید نسبت به طایفه خود وفادار باشند؛ آنها باید از رسومات طایفه تبعیت می‌کردند و مثلاً در صورتی که به هر یک از اعضا حمله می‌شد همگی باید از آن دفاع کنند، از اموال طایف محافظت نمایند و برای حفظ آبرو و شرف طایفه یا خدایان دست‌ساز خودشان آماده باشند دست به کشتار بزنند. به استثنای تعدادی معدود، بت‌پرستی دین رایج طوایف ساکن مکه بود. در واقع، به جز شمالی‌ترین نواحی (سوریه) و برخی نواحی در جنوب (نجران و عمان) که تحت نفوذ روم به مسیحیت گرویده بودند، بت‌پرستی دین رایج اکثر قبایل در شبه‌جزیره عربستان به حساب می‌آمد.

فرد فاقد حمایت طایفه‌ای، شدیداً آسیب‌پذیر بود. این مسأله به ویژه در مورد کسانی صدق می‌کرد که از خارج مکه آمده، در آنجا ساکن شده بودند. از آنجا که

این قبیل افراد به هیچ طایفه‌ای تعلق نداشتند، بخاطر امنیت خود ناگزیر بودند با یک طایفه مکی یا برخی از اعضای آنها، رابطه تبعیت برقرار کنند. در آن زمان این امری کاملاً رایج در مکه بود. افراد آسیب‌پذیر اغلب به دنبال حمایت و محافظت اعضای قدرتمند جامعه بودند. هنگامی که چنین حمایتی از فردی پذیرفته و به اطلاع عموم رسانده می‌شد، تمامی طایفه ملزم بودند آن فرد را یاری کنند. قبل از اسلام، برده‌داری نیز در عربستان رواج فراوانی داشت. مردمی که در جنگ‌ها یا تهاجم‌ها به اسارت درمی‌آمدند، به بردگی گرفته می‌شدند و اگر ارباب‌شان می‌خواست می‌توانست آنها را بفروشد. بردگان از محافظت و حقوق چندانی برخوردار نبودند. با زنان نیز رفتار مشابهی می‌شد. به طور طبیعی طوایف قدرتمند و سران این طوایف از امتیازات ویژه‌ای برخوردار بودند. در جامعه بی‌قانون عربستان، آنها مجاز بودند بدون هیچ بازخواستی با هرکس که بخواهند بدرفتاری کنند.

اسلام در چنین فضایی ظهور کرد. اولین کسانی که به دعوت اسلام لبیک گفتند، ستم‌دیده‌ترین افراد بودند. برای آنها برابری و عدالت وعده شده از سوی اسلام، جذاب‌ترین و برترین مشخصه این دین بود. آنها چیزی برای ازدست دادن نداشتند مضافاً این که مزایای زیادی هم به دست می‌آوردند. اسلام بدون توجه به نژاد، رنگ پوست، خانواده، دارایی و موقعیت قبیله‌ای یا اجتماعی به آنها عزت می‌بخشید. همچنین دیگرانی هم بودند که مجذوب اسلام شده بودند از جمله فرزندان برخی افراد متمول و قدرتمند شامل فرزندان سران طوایف مکه. وقتی تغییر دین آنها علنی شد، بلافاصله با شرارت، نفرت و عداوت پدران خود روبرو شدند.

بردگانی که اسلام آورده بودند، بی‌رحمانه شکنجه می‌شدند؛ برخی مانند یاسر و همسرش سمیه زیر شکنجه شدید به دست اعضای قبیله مخزوم که از سوی ابوجهل (یکی از دشمنان سرسخت اسلام که خود در جنگ بدر به هلاکت رسید)، شهید شدند. سمیه که در فدا کردن جان در راه اسلام بر همسر خود پیشی گرفت، اولین شهید اسلام بود. بلال که برده‌ای حبشی و متعلق به امیه بن خلف (بزرگ قبیله جمح) بود، وحشیانه شکنجه می‌شد: او را روی شن‌های سوزان می‌کشیدند و درحالی

که سنگی بزرگ بر روی سینه‌اش می‌گذاشتند، زیر آفتاب سوزان مکه رها می‌کردند. بلال هنگامی که توسط ابوبکر -یکی از همراهان ثروتمند پیامبر(ص)- خریداری شد، از این شکنجه‌ها رهایی یافت. سرنوشت سایر مسلمانان اندکی بهتر بود. حتی فرزندان افراد ثروتمند نیز از آزار و اذیت و شکنجه مصون نبودند. اعضای خانواده خودشان آنها را به خاطر شکستن حرمت قبیله و برگشتن از آیین، رفتار و سنن اجتماعی آباء و اجدادی شکنجه می‌کردند. بنابراین، زندگی برای مسلمانان در روزهای آغازین اسلام بی‌نهایت دشوار بود.

طبیعی است که رنج و مشقت، همراهان و پیروان پیامبر(ص) را شدیداً اندوهگین می‌کرد. عموی گرامی‌شان ابوطالب (ع)، -به عنوان یکی از ریش‌سفیدان محترم قریش و بزرگ بین‌هاشم- او را در حمایت خود داشت و از ایشان در مقابل حملات شرورانه قریش محافظت می‌کرد، اما امکانات و نفوذ پیامبر (صدر حدی نبود که بتواند از پیروان خود محافظت فرمایند. ازاینرو، به آنها توصیه فرمود که به حبشه که گفته می‌شد پادشاهی عادل و مهربان دارد، مهاجرت کنند. دکتر حمیدالله مفصل به علت این که چرا مسلمانان برای رهایی از شر دشمنان به جای حبشه به مکانی دیگر مانند سوریه یا پارس مهاجرت نکردند، پرداخته است. فرمانروایان این کشورها با اعراب خصومت داشتند و مسلمانان در این کشورها از آن حمایت و امنیتی که در حبشه برخوردار بودند، بهره‌مند نمی‌شدند.^۴ روابط دیپلماتیک و دوستانه میان مکه و حبشه مدتها پیش از ظهور اسلام توسط یکی از عموهای پیامبر(ص) به نام عبدالشمس برقرار شده بود.^۵

در سال تولد پیامبر(ص)، حاکم حبشی یمن به نام ابرهه سعی کرده بود خانه کعبه را ویران کند اما سپاهیان وی خود نابود شدند؛ به این صورت که فیل‌هایی که در پیشاپیش سپاه حرکت می‌کردند در پی حمله پرنده‌گانی که سنگ با خود حمل می‌کردند، رم کرده و هنگام عقب‌نشینی سربازان را زیر پاهای خود هلاک نمودند.^۶ به هر حال، حمله به کعبه رخدادی استثنائی در روابط دوستانه میان اهالی مکه با حاکمان حبشی در حاشیه دریای سرخ بود. نجاشی که هنگام مهاجرت اولین گروه

مسلمانان به حبشه، پادشاه آن دیار بود، سابقه جالبی داشت. به گفته السهیلی، نجاشی وارث تاج و تخت حبشه بود اما قبل از آن که بتواند به این تاج و تخت برسد یکی از عموهای جاه طلبش هنگامی که وی هنوز در سنین جوانی بود، نجاشی را به یک بازرگان عرب فروخت. به این ترتیب او سر از عربستان درآورد، و در آنجا به احشام فردی از قبیله ضمره را در دره بدر به چرامی برد.^۶ در دوران سکونتش در عربستان روابط شخصی نزدیکی با قبیله ضمره و بازرگانان عربستانی برقرار کرده و با آداب و رسوم اعراب آشنا شد.

شاید تجربه دوران کودکی و بی‌عدالتی‌هایی که از جانب عمویش متحمل شده بود، موجب شد تا نجاشی درک بهتری از اهمیت عدل و انصاف پیدا کند، لذا هنگامی که به حکومت رسید به مردم اطمینان داد که این عدل و انصاف را به پا دارد. با توجه به رفت و آمد بازرگانان مکه به حبشه، این اطلاعات باید از طریق ایشان به پیامبر(ص) نیز رسیده باشد. دکتر حمیدالله احتمال می‌دهد که حتی ممکن است پیامبر(ص) خود به آنجا سفر کرده باشد. زیرا گفته می‌شود آن حضرت کلماتی از زبان حبشی به کار می‌برده است،^۸ اما نویسنده این کتاب به هیچ منبعی برخورد نکرده که سفر پیامبر(ص) به حبشه را تایید کرده باشد.

مهاجرت به حبشه

اولین گروه از مسلمانان در ماه رجب سال پنجم رسالت پیامبر(ص) مکه را به قصد مهاجرت به حبشه ترک گفتند. این گروه مشتمل بر ۱۱ مرد و ۴ زن بود.^۹ عثمان بن عفان که با دختر پیامبر(ص) رقیه ازدواج کرد، گروه اول را رهبری می‌کرد. در حالی که رهبری گروه دوم را جعفر بن ابیطالب (ع) پسر عموی پیامبر بر عهده داشت. در کل تعداد ۱۰۱ نفر زن و مرد مسلمان به حبشه مهاجرت کردند. یک سوم این افراد برای حداقل ۱۵ سال در آنجا ماندند، که جعفر (ع) یکی از افراد شاخص در این میان بود. وی در سال هفتم هجری هنگامی که پیامبر(ص) در تدارک جنگ با یهودیان قلعه خیبر بود، به مکه بازگشت. این جنگ درست پس از انعقاد پیمان صلح حدیبیه

با سران مکه در اواخر سال ششم هجری آغاز شد. این پیمان موجب شد مسلمانان از جانب دشمنان دیرینه‌شان که طی ۱۳ سال آنها را در مکه شکنجه و مسخره کرده و پس از مهاجرت به مدینه نیز جنگ‌های متعددی علیه ایشان به راه انداخته بودند، آسوده خاطر شوند. پیمان مزبور با تغییر شدید موقعیت سیاسی و راهبردی مسلمانان همراه بود.

ابن هشام و طبری و سایر مورخین، اسامی کسانی که به حبشه مهاجرت نمودند را آورده‌اند. نکته مهم در اینجا اینست که وقتی پیامبر (ص) اجازه مهاجرت به حبشه را صادر فرمودند، اکثر کسانی که مکه را ترک کردند فرزندان خانواده‌ها و طوایف ثروتمند بودند. به عنوان نمونه، از آن میان می‌توان به افرادی مانند عثمان بن عفان از طایفه امیه (یا عبدالشمس)، امه حبیبه دختر ابوسفیان یکی از چهره‌های شاخص مکه و بزرگ طایفه امیه و ابوحنظله پسر اوتبه بن ربیع، یکی دیگر از چهره‌های برجسته طایفه امیه اشاره کرد. سهله همسر ابوحنظله دختر سهیل بن عمر بزرگ طایفه عامر بود. سهیل بن عمر به واسطه امضای پیمان صلح حدیبیه از جانب قریش در سال ششم هجری معروف شد. امه سلمه، همسر ابوسلمه بن عبدالاسد از قبیله مخزوم، دختر ابوامیه بن المغیره یک دیگر از چهره‌های شاخص همان قبیله بود. مصعب بن عمیر، پسر یکی از خانواده‌های ثروتمند مکه از طایفه عبدالدار بود که به حبشه مهاجرت کرد اما اندکی بعد به مکه بازگشت. بعداً می‌بینیم که پیامبر (ص) دو سال پیش از هجرتش به مدینه پس از اولین میثاق عقبه، مصعب بن عمیر را مأمور کرد که برای تبلیغ دین اسلام و آموزش قرآن به تازه مسلمان‌ها به مدینه برود. مصعب در جنگ احد به شهادت رسید. عثمان بن عفان نیز به همین شکل اندکی پس از مهاجرت به حبشه به همراه همسرش رقیه به مکه مراجعت نمود.^{۱۰}

از هریک از قبائل مکه، افرادی در میان مهاجرین به حبشه وجود داشت.^{۱۱} در میان گروه‌های مهاجر، از زن و مرد به چشم می‌خورد اما حتی یک نفر که از اهالی غیر مکه در میان آنها نبود. مثلاً بلال بن رباح، برده حبشی و همراه نزدیک پیامبر که اولین مؤذن اسلام شد یکی دیگر از خارجی‌های ساکن مکه بود که به حبشه نرفت. برخی

روایات نقل می‌کنند که عمار بن یاسر نیز در میان کسانی بود که به حبشه رفتند اما ابن هشام^{۱۲} و طبری^{۱۳} در صحت این ادعاها تردید ایجاد کرده‌اند. والدین عمار، هر دو تا سرحد مرگ شکنجه شدند و اولین شهدای اسلام شدند. عمار در زمان مهاجرت به حبشه هنوز در سنین خردسالی بود. البته در میان مهاجرین به حبشه، کودکانی هم بودند که والدین‌شان را همراهی می‌کردند، اما عماري که والدینش را از دست داده بود به احتمال قوی باید در مکه باقی مانده باشد. این امر با موضوع مشارکت عمار در ساخت مسجد النبی در مدینه همخوانی دارد. می‌گویند در جریان ساخت مسجد وی در واکنش به همراهانش، فریاد زد: «دارید مرا می‌کشید»^{۱۴}

مسئله عجیب در خصوص مهاجرت به حبشه این است که بلال حبشی و دیگرانی از طبقات پایین مکه در میان آنها نبودند، در حالی که او بیرحمانه در مکه شکنجه می‌شد. به لحاظ منطق ساده (و بدون فهم راهبرد پیامبر اکرم) او که اصالتاً اهل حبشه بود باید به دربار پادشاه حبشه فرستاده می‌شد تا مسئله آزار و اذیت مسلمانان به دست سران مکه را برای او تشریح کند. حضور بلال در دربار حبشه می‌توانست فوراً حس همدردی پادشاه را برانگیزد، اما پیامبر(ص) این گزینه را انتخاب نکرد. در عوض تنها فرزندان خانواده‌های مرفه مکه را به حبشه فرستاد. در میان کسانی که مکه را ترک کردند تنها یک نفر یعنی ابوبکر بود که پیامبر(ص) با رفتن او مخالفت کرد. زیرا پیامبر(ص) خواهان حضور او در کنار خود بود.

بررسی دقیق‌تر عملکرد پیامبر(ص) امتیازات مهم این اقدام را روشن می‌سازد: نخست، آن حضرت مطمئن بود که نجاشی بدون توجه به این که چه کسی آنها را معرفی می‌کند پناهندگان مسلمان را خواهد پذیرفت، از آنها محافظت کرده و با عدل و انصاف با آنها رفتار خواهد کرد. دوم، فرستادن فرزندان نخبگان مکه به حبشه جدا از نجات آنها از آزار و اذیت و شکنجه، هدف پنهان دیگری نیز داشت و آن مبارزه با نظامی مبتنی بر پیوندهای خانوادگی و قبیله‌ای بود. عزیمت مسلمانان از مکه همچنین پیام روشنی برای سران قریش داشت، که فرزندان آنها دیگر تحت تاثیر پیوندهای قبیله‌ای نخواهند بود بلکه در عوض به واسطه چیزی والاتر و شریف‌تر

یعنی پیوند اخوت اسلامی در کنار همدیگر خواهند ماند. این تغییری نمادین از روابط بین مردم و جامعه‌شان بود. در حالی که پیوندهای خونی را نمی‌شد به کلی از میان برداشت. مبنای روابط انسانی، پابندی به امر و مشیت الهی شده بود و نه پابندی به مقولات دنیوی مانند خانواده، قبیله یا پادشاه. قرار بود این مسئله سران و نخبگان مکه را آشفته سازد و عملاً این چنین هم شد. به همین دلیل بود که آنها جایزه‌بگیرها را فرستادند تا پیش از آن که مسلمانان بتوانند به قصد مهاجرت به حبشه سوار بر کشتی شوند، متوقف‌شان ساخته و آنها را به مکه بازگردانند. وقتی آنها در این کار ناکام ماندند، سران مکه یک هیأت دوفره به دربار حبشه اعزام کردند تا از پادشاه حبشه بخواهند پناهندگان مسلمان را برگرداند.

مهاجرت مسلمانان به حبشه از یک منظر، مقدمه‌ای بود برای تغییر قبله از مکه به قدس شریف، مسئله‌ای که در مدینه حدود ۱۶ ماه ادامه داشت تا این که یک بار دیگر مجدداً و برای همیشه به سمت مکه تغییر داده شد. انتخاب قدس به عنوان قبله به امر الهی و با هدف تمرکززدایی از مکه و گرفتن رنگ و بوی ملی آن در چشم مسلمانان صورت گرفت: همان گونه (که قبله شما، یک قبله میانه است) شما را نیز، امت میانه‌ای قرار دادیم (در حد اعتدال، میان افراط و تفریط؛) تا بر مردم گواه باشید؛ و پیامبر هم بر شما گواه است. و ما، آن قبله‌ای را که قبلاً بر آن بودی، تنها برای این قرار دادیم که افرادی که از پیامبر پیروی می‌کنند، از آنها که به جاهلیت بازمی‌گردند، مشخص شوند. (سوره بقره، آیه ۱۴۳)

اهالی عربستان پیش از اسلام خود را صاحب مکه و خانه خدا می‌دانستند. مکه برای آنها نماد شکوه و افتخار ملی بود و آن را پایتخت و مرکز قدرت خود می‌پنداشتند. آنها نسبت به مکه همان احساسی را داشتند که یهودیان نسبت به قدس، آمریکایی‌ها نسبت به واشنگتن و یا کاتولیک‌ها به واتیکان دارند. همان طور که مسیحیان کلیسای سپالچر مقدس را تقدیس می‌کنند، آنها نیز خانه کعبه را احترام می‌کردند. مکه تمام اهمیت ایدئولوژیک خود را از دست داده بود. زیرا اعراب پیوند ایدئولوژیک خود با ابراهیم (ع) را فراموش کرده بودند و از این رو دیدگاهی صرفاً فرهنگی، سنتی و آیینی

به حرم داشتند. اما قرار بود مکه یک قبله ایدئولوژیک باشد نه یک پایتخت فرهنگی یا یک پایگاه «مذهبی» اختصاصی برای اعراب عربستان.

مکه در پاسخ به خواسته حضرت ابراهیم (ع) مبنی بر این که از نسل او پیامبری بیاید که تمام بشریت را زیر لوای ایمان به الله (جل جلاله) جمع کند، ساخته و مسکونی شد. محمد(ص) از سوی پروردگار یکتا برگزیده شد تا با تجدید ایمان کسانی که یکبار دیگر جبهه ابراهیم (ع) و شخصیت جامع نگر او را در جایگاه نزول وحی به دوش می کشند، رسالت ابراهیم (ع) را تکمیل کند. برخلاف قدس که به سرزمینی اختصاصی و ویژه برای اقوام یهودی-اسرائیلی تبدیل شده و به همین دلیل موجب برداشته شدن پیمان از بنی اسرائیل شده بود، مکه نقش خود را به عنوان جایگاهی برای نشر جهانی گرایي ابراهیمی از طریق مسلمان جدید تداوم بخشیده و به پیش می برد.

مسلمانان اولیه باید انتقال از سنت به تقوی، از آداب و رسوم به ایمان، و از فرهنگ به پیمان را به اجرا در می آوردند. آنها باید دست از غرور ملی خود برمی داشتند. زیرا اسلام هیچ گونه تبعیض مبتنی بر برتری های فرهنگی، اجتماعی یا نژادی را تحمل نمی کند. این مسلمانان اولیه که باید الگوی کسانی باشند که پتانسیل پذیرش اسلام در آینده را داشتند، نمی بایست هیچ تعلق قومی، نژادی و قبیله ای داشته باشند. آنها باید هر گونه آرایش نژادی، قومی، قبیله ای و جنسیتی را از خود می زدودند. زیرا این دست گرایشات می توانست آثار مخربی در پی داشته باشد که استانداردهای اسلام در رابطه با عدالت و برابری را کمرنگ کنند. پیامبر(ص) با فرستادن برخی از اولین مسلمانان به حبشه بر آن بود که این اعراب سنتی را از میراث مکی شان جدا کرده و تمایلات تربیتی و دفعی را که خاص اهالی مکه و اعراب نژادپرست بود، از آنها دور سازد. این امر برای کسانی که از طبقه مرفه بودند، یعنی مسلمانان اشرافی که عادت داشتند به واسطه تربیت و اصل و نسب شان در رفاه بوده، از سوی قبایل شان حمایت و محافظت شوند و به جایگاه طبقه فرادست و امتیازات حاصل از آن عادت داشتند، دشوارترین کار بود. دست کشیدن از خلق و خوی ملی یا قومی و پذیرفتن منش جهان شمول اسلامی کار آسانی نیست، به ویژه برای کسی که «از تمامی امتیازات

بهره‌مند بوده است». سفر به حبشه یعنی جایی که هیچ یک از مسائل رفاهی و اشرافی مزبور وجود نداشت، برای این بود که آنها مجبور شوند تنها به خداوند متعال و هدایت او توکل کرده، از این طریق از اعراب محلی به مسلمانانی با بینش و منش جهانی‌نگر تبدیل شوند. فایدهٔ دیگر این سفر این بود که کسانی که قادر نبودند فرهنگ، جغرافیا، قبیله و قومیت را از ایمان و اعتقاد به پروردگار یکتا مجزا کنند، شناسایی می‌شدند. نهایتاً، از آنجا که تسبیح در برابر اراده و نفوذ دیگری برای افراد ذی‌نفوذ امری دشوار است، این یک آزمایش برای وفاداری آنها به پیامبر (ص) بود. اعراب اشرافی مزبور باید بین وفاداری به فرهنگ خود و اطاعت از پیامبر (ص) و بین میراث قومی عربی خود علیرغم ریشهٔ ابراهیمی‌اش و نظم نوین اسلامی، یکی را انتخاب می‌کردند. چرا که نمی‌توانستند همزمان هر دو این‌ها را داشته باشند. آنها با رفتن به حبشه، وفاداری خود به پیامبر (ص) - رهبری متصل به وحی، دارای کتاب و رسالت الهی - را به اثبات می‌رساندند.

هدف اسلام این بوده و هست که با حذف رفتارهای جاهلی از جامعه، بشریت را زیر چتر محافظتی هدایت الهی گرد آورد. اگر پیروان آن سنن جاهلی از اصلاح انحرافات خود سرباز می‌زدند، آنگاه باید از ابزار دیگری برای اصلاح ایشان استفاده می‌شد. این همان چیزی بود که در مکه نیز لازم بود. چه بسا مهاجرت به حبشه بخشی از شک درمانی‌ای بود که باید به کار گرفته می‌شد تا قریشیان دریابند که اعضای خانوادهٔ خودشان آنها را به خاطر اسلام ترک می‌کنند. تصور بهت و حیرت افرادی مثل ابوسفیان، ابوامیه بن المغیره و سهیل بن عمر که دختران‌شان همسران مسلمان خود را در سفر به حبشه همراهی کرده بودند، کار سختی نیست. آنان چهره‌های برجستهٔ مکه بودند و اگر فرزندان‌شان - در این مورد دختران‌شان - آنها را ترک کردند، پس ارزش‌ها و نظامی که بنا کرده بودند می‌بایست به طور جدی ایراد و اشکالی داشته باشد. همین‌طور این حادثه نشان می‌داد که اسلام علیرغم ناتوانی‌اش در حفاظت و حمایت از پیروانش و یا فراهم نمودن هرگونه منفعت مادی آنی برای آنها، از جذابیت شگرفی برخوردار بود؛ اسلام فقط وعدهٔ رضایت پروردگار و برخورداری از لذت زندگی جاودانه

در بهشت را می‌داد. در هر حال، کسب مال دنیا با هدف کسب قدرت موقتی اولویت اول اسلام نیست، بلکه در پی آن است تا با منع اسراف و ارتقای مضمون مشارکت و همدلی در تلاشی بی‌وقفه برای جلب رضای الهی، در جامعه توازن برقرار سازد.

در روزهای آغازین اسلام، مسلمان بودن مساوی بود با تحمل دشواری‌های فیزیکی عظیم: در کلام آرامش‌بخش قرآن، خداوند متعال می‌فرماید که او آنهایی را که بی‌قید و شرط ایمان می‌آورند، می‌آزماید:

آیا مردم گمان کردند همین که بگویند: «ایمان آوردیم»، به حال خود رها می‌شوند و آزمایش نخواهند شد؟ ما کسانی را که پیش از آنان بودند آزمودیم (و اینها را نیز امتحان می‌کنیم)؛ باید علم خدا درباره کسانی که راست می‌گویند و کسانی که دروغ می‌گویند تحقق یابد. (سوره عنکبوت، آیات ۲ و ۳)

اما کسانی که به اسلام می‌گرویدند، این از خودگذشتگی‌ها را با امید زندگی بهتر در آخرت به جان می‌خریدند. اسلام دعوت به ترک دنیا نمی‌کند چنان که امام علی(ع) می‌فرماید: «زهد آن نیست که از این دنیا هیچ در تملک تو نباشد، بلکه یعنی تو در تملک این دنیا نباشی».^{۱۵} عزیمت تعداد زیادی از مسلمانان از مکه آزار و اذیت کسانی را که باقی ماندند، تشدید کرد. این روشی بود که قریشیان در پیش گرفتند. با وجود مقاومت مسلمانان مکه در مقابل بربریت و وحشیگری قریش و بیهودگی شکنجه به عنوان ابزاری بازدارنده، قریشیان از هرگونه تلاشی در مخالفت و ناسازگاری با مسلمانان فروگذار نمی‌کردند.

علمای حدیث و سنت به اتفاق بر این باورند که فرستادگان سران مکه سعی داشتند نجاشی را با مسلمانان مخالف سازند تا شاید آنها را به مکه بازگرداند. لیکن پادشاه حبشه نپذیرفت که بدون شنیدن توضیحات مسلمانان، خواسته فرستادگان مزبور را اجابت کند. ما بعداً باز به این رویارویی در دربار پادشاه حبشه خواهیم پرداخت و محتوای نامه‌ای که پیامبر(ص) به پادشاه حبشه نوشت را نیز بررسی خواهیم کرد. نخست به بررسی مختصر ماهیت زبان عربی و شکل نوشتاری آن در مکه در آن زمان

می‌پردازیم. زیرا این امر دقت زیاد پیامبر (ص) در تعاملاتش با دیگران از طریق مکتوب کردن تمامی پیغام‌ها و موافقت‌نامه‌هایش را برای ما روشن می‌سازد.

معرفی سند مکتوب در مکه

مردم مکه اندکی پیش از ظهور اسلام با مهارت‌های نوشتاری آشنا شده بودند.^{۱۶} به عنوان یک جامعه غالباً چادرنشین، با سابقه‌ای چندصد ساله آنچه وجود داشت، عبارت بود از یک سنت قوی شفاهی که در قیاس با نوشتار روی توانایی‌های شنیداری و قدرت حافظه تاکید داشت. حتی در چنین شرایطی، در پی ظهور اسلام با دیدگاه پیامبر (ص) و سخت‌گیری‌های خداوند در قرآن کریم راجع به محافظت از آخرین کلام وحی برای تمامی اعصار آتی، خط نوشتاری در زبان تقریباً خیلی زود جای خود را باز کرد:^{۱۷}

همان کس که انسان را از خون بسته‌ای خلق کرد. بخوان که پروردگارت (از همه) بزرگوارتر است، همان کسی که بوسیله قلم تعلیم نمود، و به انسان آنچه را نمی‌دانست یاد داد.
(سوره علق، آیات ۱ تا ۵)

ما قرآن را نازل کردیم؛ و ما بطور قطع نگهدار آنیم. (سوره حجر، آیه ۹)

کارشناسان متعددی نیز به بررسی جزئیات پیشرفت زبان عربی پرداخته‌اند.^{۱۸} سایرین برای تبیین این نکته نمونه‌هایی از مشکلات خاص را مورد بررسی قرار داده‌اند.^{۱۹} همانند سایر زبان‌ها، در آن زمان زبان عربی نیز دارای گویش‌های متعددی بود. در هر حال، سرانجام گویش مربوط به اهالی مکه به خاطر اسلام و این واقعیت که آیات قرآنی به این گویش نوشته شده بودند، بر سایر گویش‌ها غلبه کرد. حتی با وجود تعداد اندک کسانی که قادر به خواندن و نوشتن بودند، پیامبر (ص) به محض وحی شدن آیات به ایشان، به پیروانش امر می‌فرمودند آنها را بنویسند. لذا این امر نه

تنها برتری گویش مکی بر سایر گویش‌ها را تضمین می‌کرد بلکه مهم‌تر این که صحت و اعتبار قرآن را نیز حفظ می‌نمود.

در این برهه از تاریخ، هنوز کاغذ به عربستان وارد نشده بود. بنابراین در عوض، از پوست دباغی شده حیوانات و استخوان‌هایی نظیر تیغه‌های شانه شتر استفاده می‌شد. برای مکاتبات مهم از غشای پوست حیوانات استفاده می‌کردند. کاغذ پاپيروس اندکی پس از وفات پیامبر(ص) به عربستان راه یافت. در زمان خلیفه دوم، از این کاغذ استفاده می‌شد که نشان می‌دهد در مدت زمان کوتاهی پس از تثبیت قدرت اسلام، مسلمانان با این محصول آشنا شدند. نامه‌های فراوانی که عمر به فرمانداران خود در دولت رو به گسترش اسلامی می‌نوشت همگی بر روی پاپيروس نوشته می‌شدند.^{۲۰}

اولین گردآوری نامه‌ها و اسناد

کلام وحی الهی یعنی قرآن کریم، منبع اصلی دانش و هدایت در تمامی جنبه‌های فعالیت‌های بشریت است. قرآن همچنین اولین منبع مطالعه و درک سیره پیامبر اکرم(ص) است؛ هر منبع دیگری در درجه اهمیت بعدی بوده و باید با معیار قرآن سنجیده شود. به هر حال، منابع دیگری از قبیل ادبیات حدیث و سیره هم وجود دارند که جنبه‌های مختلف زندگی پیامبر(ص) و ظهور اسلام را روشن می‌سازند. بخش دیگری که باید بیش از پیش مورد توجه قرار گیرد، نامه‌ها و پیمانهای پیامبر(ص) هستند. آن حضرت نامه‌های متعددی به فرمانروایان مختلف نوشته و پیمانهای متعددی با سران قبایل در عربستان امضاء فرمودند که در سایه قدرت و اقتدار پیامبر(ص) موجب برقراری صلح و آرامش در دولت-شهر مدینه شدند. از این رو، آن حضرت به عنوان رهبر و حاکم بلامنازع مدینه شناخته شد.

در کتب مختلف سیره، به صدها مورد از نامه‌های مزبور اشاره شده است. دست کم چهار نسخه از نامه‌های اصلی موجود بوده و در موزه‌ها و آرشیوهای کشورهای مسلمان و یا در مالکیت شخصی افراد حفظ شده‌اند. این یکی از قابل توجه‌ترین جنبه‌های رسالت حضرت رسول(ص) است. توجه دقیق آن حضرت در نوشتن همه چیز از جمله

کلام وحی، نامه‌ها و پیمان‌ها حتی در زمانی که مهارت‌های نگارشی پیشرفت چندانی نداشت و تنها تعداد معدودی از مردم در آن زمان قادر به خواندن و نوشتن بودند، نکته‌ای حائز اهمیت است. گروهی از کارشناسان فهرستی شامل اسامی ۱۷ نفر^{۲۱} را به عنوان کسانی که خواندن و نوشتن می‌دانستند، آورده‌اند در حالی که برخی دیگر این تعداد را، ۴۸ نفر ذکر کرده‌اند.^{۲۲} در کتب حدیث و سیره حدود ۳۰۰ سند، نامه و پیمان از پیامبر (ص) شناسایی شده است. اولین کسی که اقدام به جمع‌آوری این اسناد کرد، فردی بود به نام عمر بن حزم انصاری یکی از همراهان پیامبر اکرم (ص) بود که به خاطر مهارت‌های ادبی‌اش دارای معروفیت و شهرت خاص بود.^{۲۳} اصل کتاب او امروزه دیگر موجود نیست اما محتوای آن بازسازی شده است.^{۲۴} مطالعه دقیق این اسناد، درک بهتری از سیره پیامبر (ص) و نحوه مذاکره و تعاملات آن حضرت به ویژه با حکام سرزمین‌های دیگر به دست می‌دهد. این نامه‌ها و اسناد همچنین در کتب مختلف تاریخ مرجع قرار داده شده و به آنها استناد گردیده است.^{۲۵}

اولین نمونه از این اسناد که توسط الطبری، ابن القیم و ابن کثیر به آن اشاره شده، نامه آن حضرت به نجاشی پادشاه حبشه است.^{۲۶} البته علما در خصوص محتوای این نامه با هم اختلاف نظر دارند. ابن کثیر به دو نامه مجزا اشاره می‌کند.^{۲۷} او از کتاب الدلائل بیهقی^{۲۸} نقل می‌کند که رسول‌الله (ص) نامه‌ای به نجاشی نوشته، توسط جعفر بن ابیطالب (ع) به او فرستاد. او متن کامل نامه را نقل می‌کند گرچه اندکی قبل‌تر می‌گوید که در آن زمان نام پادشاه حبشه اصحم نبود. یه نظر می‌رسد این اشتباه باشد. زیرا تمامی مورخین و علمای حدیث، او را اصحم یا اصحمه ذکر کرده‌اند و نیز نامه‌هایی که پیامبر (ص) به او فرستادند، نام او را تایید می‌کنند. نسخه‌های مختلفی از این نامه در دست است. ابن کثیر در کتاب السیره النبویه نامه‌ای از بیهقی آورده است که در پایان، مُهر پیامبر (ص) را دارد. همچنین نقل قولی از آیه‌ای از سوره مبارکه آل عمران آورده است. مُهر پیامبر (ص) و آیه قرآن، هردو به این اشاره دارند که این همان نامه‌ای است که پیامبر (ص) در آغاز سال هفتم هجری زمانی که به فرمانرویان دیگری هم نامه نوشت، فرستاده بود. سوره آل عمران در مدینه نازل شد نه در مکه.

نامه بعدی که در تصویر ۱ آورده شده، در السیره النبویه ابن کثیر (که توسط پرفسور ترور لا گاسیک^۱ ترجمه و تحت عنوان زندگانی پیامبر محمد(ص) در چهار جلد منتشر شده) ذکر گردیده است.^{۲۹}

محتوای نخستین نامه

مُهر پیامبر(ص) که در انتهای متن نامه به چشم می‌خورد، در تصویر ۲ نشان داده شده است. این مُهر به شکل حلقه‌ای به قطر یک اینچ است که در درون آن عبارت «محمد رسول الله» در سه خط از بالا به پایین نوشته شده است. ابن کثیر ضمن بحث در مورد محتوای نامه اشاره می‌کند که: «بی‌هقی این نامه را مربوط به پس از روایت مهاجرت به حبشه می‌داند». وی در ادامه نظر خود را مطرح می‌کند:

دیدگاه‌های مختلفی در خصوص این روایت وجود دارد. روشن است که این سند به نجاشی که علاوه بر مسلمان بودن یکی از دوستان جعفر و همراهان وی نیز بوده، فرستاده شده است. این نامه مربوط به زمانی است که محمد(ص) اندکی پیش از فتح مکه به زمامداران تمامی کشورهای آن زمان نامه نوشته و آنها را به پرستش الله (جل جلاله) دعوت نمود. او به هراکلیوس حاکم روم، قیصر سوریه، خسرو پادشاه پارس، حاکم مصر و نیز نجاشی نامه نوشت.^{۳۰}

تصویر ۱- نامه‌ای که پیامبر(ص) پس از انعقاد قرارداد حدیبیه در سال ششم هجری به نجاشی نوشت و سپس متعاقباً نامه‌های دیگری به فرمانروایان بزرگ آن روزگار فرستاد.

به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر

این نامه‌ای است از محمد فرستاده خدا به نجاشی الاصحم رهبر بزرگ حبشه.

درود و سلام بر کسی که از هدایت پیروی کند، به خدا و فرستاده او ایمان آورد و من شهادت می‌دهم که هیچ خدا و اراده‌ای بجز خدای یگانه‌ای نیست که (او در ملک و فرمانروایی)

هیچ شریکی ندارد، کسی که هیچ همسری برای خود برنگزید و هیچ فرزندی ندارد و گواهی می‌دهد که محمد بندهٔ مومن و رسول اوست.

من تو را به پیام الهام‌بخش اسلام دعوت می‌کنم، زیرا من پیامبر خدا هستم. پس تسلیم (او) باش تا در امنیت و آرامش باشی!

بگو: «ای اهل کتاب! بیاید به سوی سخنی که میان ما و شما یکسان است؛ که جز خداوند یگانه را نپرستیم و چیزی را همتای او قرار ندهیم؛ و بعضی از ما، بعضی دیگر را -غیر از خدای یگانه- به خدایی نپذیریم.» هرگاه (از این دعوت،) سر باز زنند، بگویید: «گواه باشید که ما مسلمانیم» (سورهٔ آل عمران، آیهٔ ۶۴)

اما اگر ایمان نیاوری، بی‌گمان گناه کسانی از مردمت که مسیحی هستند، بر گردن تو خواهد بود.

ابن کثیر همچنین روایت می‌کند که:

نامه‌های پیامبر (ص) به آنها (فرمانروایان) همگی یکسان بودند، یعنی کپی همدیگر بودند (و با چارچوبی یکسان نوشته شده‌اند). در همهٔ آنها آیه‌ای نقل شده که از سورهٔ آل عمران است، فصلی که بی‌شک مربوط به دورهٔ مدینه است. آیهٔ مزبور از بخش ابتدایی سوره آورده شده است.

ابن کثیر به منظور اثبات این نکته که نامهٔ مزبور نمی‌توانسته در زمانی فرستاده باشد که جعفر بن ابیطالب (ع) مکه را به قصد حبشه ترک می‌کرد، ملاحظات زیر را در مورد آیات سورهٔ آل عمران مطرح می‌کند:

همانطور که در تفسیرم اشاره کردم، تمامی هشتاد و سه آیهٔ این سوره از ابتدا مربوط به هیأتی از نجران است و حمد و ستایش از آن پروردگار است، و این سند نیز به نجاشی دوم نوشته شده بود نه نجاشی اول.^{۳۱}

آنچه با قطعیت می‌توان گفت این است که آیاتی که در نامه نقل شده، در مدینه نازل گشته‌اند. لذا این نامهٔ خاص نمی‌تواند از مکه فرستاده شده باشد. هیأتی مسیحی در سال نهم هجری از نجران به مدینه آمده بودند تا با پیامبر (ص) مجادله کنند.^{۳۲} بی‌شک این آیات نمی‌توانستند در نامه‌ای که پیامبر (ص) از مکه به نجاشی فرستاد،

نقل شده باشند. یعنی زمانی که هنوز آن آیات به حضرت وحی نشده بودند. به همین شکل در بین علما اتفاق نظر وسیعی وجود دارد که مَهر پیامبر(ص) زمانی ساخته شد که آن حضرت پس از عقد پیمان صلح حدیبیه در اوایل سال هفتم هجری نامه‌هایی به فرمانروایان مختلف نوشت.

محتوای نامهٔ دوم

ابن کثیر سپس از نامهٔ دومی سخن می‌گوید و مجدد از بی‌هقی روایت می‌کند که او نیز نامهٔ مزبور را به واسطهٔ یک سلسله روایات تا محمد بن اسحاق نویسندهٔ زندگی‌نامهٔ پیامبر(ص) رهگیری می‌کند، وی می‌گوید: «رسول خدا(ص) عمرو بن امیه ضمری را به همراه نامه‌ای در خصوص جعفر بن ابیطالب (ع) و همراهانش به دربار نجاشی فرستاد.» نامهٔ مزبور که به مَهر پیامبر(ص) ختم می‌شود، در سند ۳ آورده شده است. متن این نامه مشابه همانی است که الطبری نقل کرده است. دکتر حمیدالله به نقل از طبری این دیدگاه را مطرح می‌کند که ممکن است برخی علما این دو نامه را با هم ترکیب کرده باشند،^{۳۳} به ویژه بند پیش از آخر آنها که به پسرعموی پیامبر(ص) جعفر بن ابیطالب (ع) - که به اشتباه در ترجمهٔ انگلیسی ترور لا گاسیک از کتاب *السیره النبویه* ابن کثیر برادرزاده آورده شده - اشاره دارد. همهٔ علمای تفسیر و سیره در این خصوص اتفاق نظر دارند که جعفر (ع) در سال پنجم رسالت پیامبر(ص) به حبشه رفته^{۳۴} و ارسال نامه به فرمانروایان مختلف در اوایل سال هفتم هجری، پس از آن بود که پیمان صلح حدیبیه در اواخر سال ششم هجری منعقد گردید.

سند ۳- نامه‌ای منتسب به پیامبر(ص) که دکتر حمیدالله معتقد است در آن به اشتباه، نامهٔ قبلی (که در مکه نوشته شد) با نامهٔ بعدی (نوشته شده در مدینه) خطاب به نجاشی پادشاه حبشه ترکیب شده است:

به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر

از محمد پیامبر خدا به نجاشی رهبر الاصحم پادشاه حبشه

ایمنی و سلامت بر تو باد. همانا من نزد تو حمد و ستایش خداوند یگانه‌ای را می‌گویم که جز

او هیچ خدایی نیست، فرمانروای پاک و منزّه، سرمنشأ صلح و آرامش، و سرچشمه ایمان. بر تو بیان می‌کنم. گواهی می‌دهم که عیسی مسیح فرزند مریم روح خداست و خداوند کلمه اوست که در مریم، آن دوشیزه نیکوکار، پاکدامن و باکره دمید. و او مسیح را بارور گشت، کسی که خداوند از روح و دم خویشتن آفریدش، چنان که آدم را با دست و دم خود آفرید. من تو را به ایمان به خدای یگانه‌ای می‌خوانم که هیچ شریک و انبازی ندارد. اطاعت، همه شایسته اوست. از من پیروی کن، به من ایمان بیاور و به آنچه بر من فرو فرستاده شده است. همانا من رسول خدا هستم.

من جعفر پسرعموی خود را همراه با گروهی از مسلمانان به سوی تو فرستادم. آنگاه که به نزد تو آید با مهربانی او را پذیرا باش و متکبر مباش. من تو و سپاهیان را دعوت می‌کنم تا به خداوند ایمان آورید. براستی که من پیام خود را به شما ابلاغ کرده و اندرزان گفتم. پس اندرز مرا بپذیرید.

صلح و آرامش بر کسانی باد که راه راست در پیش گیرند.

همچنین در خصوص حامل نامه مزبور به نجاشی بین علما اختلاف نظر وجود دارد. آیا چنان که بیهقی در *الدلائل* گفته، حامل نامه عمر بن امیه الضمری بوده است؟ با آن که اکثر مورخین از جمله طبری، ابن سعد، ابن کثیر و برخی دیگر نام حامل نامه را ذکر نکرده‌اند، دکتر حمیدالله که با دقت این موضوع را مورد بررسی قرار داده، معتقد است که به احتمال قوی عمر باید کسی بوده باشد که نامه فوق را رسانده است. او اشاره می‌کند که عمرو بن امیه ضمری، روابط نزدیکی با قبيلة عبدالشمس و عبدالمطلب داشته و با دختر عبیده بن الحارث بن عبدالمطلب، یکی از عموزاده‌های پیامبر (ص) که در جنگ بدر به شهادت رسید، ازدواج کرده بود. همان طور که پیش از این گفته شد، عبدالشمس، عموی بزرگ پیامبر (ص) حقوق بازرگانی از فرمانروایان حبشه کسب کرده بود و این حقوق طبیعتاً باید به متحدان آنها نیز تسری پیدا کرده باشد. به نظر دکتر حمیدالله،^{۳۵} عمر در موقعیت‌های متعددی به همراه کاروان‌های بازرگانی به حبشه رفته بود و به نظر باید رابطه دوستانه‌ای با اصحاب نجاشی برقرار

کرده باشد. در واقع، دکتر حمیدالله معتقد است^{۳۶} این احتمال را نمی‌توان رد کرد که عمر هنگامی که اصحم به عنوان بردهٔ بازرگانی از قبیلهٔ ضمره در عربستان بوده با او روابط نزدیکی برقرار کرده باشد.

در زمان اولین مهاجرت به حبشه در سال پنجم پس از آغاز رسالت پیامبر(ص)، هنگامی که آن حضرت هنوز در مکه بود، دلیل ندارد بپذیریم که پیامبر(ص) فرد دیگری را با نامه‌ای دیگر برای معرفی عموزاده‌اش جعفر(ع) به پادشاه بفرستد. جعفر(ع) که نزد پیامبر(ص) بسیار عزیز بود، خود فردی خوش منظر و فصیح و سخنور بود. دکتر حمیدالله بار دیگر به روشن شدن موضوع کمک می‌کند. او اولین نامه‌ای را که بوسیلهٔ پسرعمویش جعفر (ع) به نجاشی فرستاده شد، به طور کامل ذکر و نقل کرده است. این نامه در تصویر ۴ ذیل بازسازی شده است.

دکتر حمیدالله اشاره می‌کند که جملهٔ آخر از پاراگراف پیش از آخر نامه (که داخل پرانتز آمده) احتمالاً باید از نامه‌ای دیگر گرفته شده باشد. زیرا در این نامه که به ویژه ماهیت معرفی نامه داشت و به منظور جلب حمایت و محافظت از مسلمانان فرستاده شده بود، استفاده از چنین لحنی نامناسب خواهد بود. این جمله باید مربوط به نامهٔ دیگری بوده باشد که بعداً به جانشین نجاشی الاصحم که دعوت اسلام را رد کرده بود، نوشته شده باشد. در صحیح مسلم روایت شده که جانشین اصحم که به تخت نشست، اسلام را نپذیرفت.^{۳۷}

مشخص نیست جعفر (ع) چه زمانی نامهٔ پیامبر(ص) را به پادشاه حبشه عرضه داشت. آیا او این کار را به محض ورود به حبشه انجام داد؟ اگر چنین بوده چرا پادشاه به تحریک عمر بن عاص که امید داشت پاسخ مسلمانان پادشاه را خشمگین سازد، از مسلمانان خواست توضیح دهند عقیدهٔ جدیدشان چیست؟ از طرفی، اگر نامه به هنگام ورود به حبشه به پادشاه عرضه نشده، مسلمانان چگونه توانستند بدون این که جلب توجه کنند در حبشه زندگی کنند؟ آنها اعرابی بودند که پوست روشن‌تری داشته و به سادگی در میان حبشی‌هایی که پوستی به مراتب تیره‌تر داشتند، به چشم می‌آمدند.

سند ۴- اولین نامه‌ای که پیامبر(ص) زمانی که هنوز در مکه حضور داشت، به

نجاشی پادشاه حبشه فرستاد.

به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر

از محمد، پیامبر خدا به نجاشی، رهبر بزرگ حبشه

پس از حمد و ستایش خدایی که جز او هیچ کس سزاوار ایمان تو نیست، خطابم به توست. او قادر مطلق، منزّه از هر عیب، ولی (هر مخلوقی) و کسی است که تو را از تمامی دشواری‌ها و مصیبت‌ها مصون می‌دارد.

گواهی می‌دهم که عیسی مسیح فرزند مریم روح خداست و خداوند کلمه خود را در مریم، آن دوشیزه نیکوکار، پاکدامن و باکره دمید. و او مسیح را بارور گشت، کسی که خداوند از روح و دم خود آفریدش، درست همانطور که آدم را با دستان و دم خود آفرید.

من تو را به ایمان به خدای یگانه‌ای می‌خوانم که هیچ شریک و انبازی ندارد. اطاعت همه شایسته اوست. از من پیروی کن، به من ایمان بیاور و به آنچه بر من نازل شده است. چرا که من رسول خدا هستم.

من تو و سپاهیان را دعوت می‌کنم تا به خداوند متعال و شکوهمند ایمان آورید. برآستی که من پیام خداوند را برای شما آورده و اندرزگوی شما هستم. حال برتوست که اندرز من را بپذیرید (یا رد کنید).

من جعفر پسرعموی خود را همراه با گروهی از مسلمانان به سوی تو فرستادم. آنگاه که به نزد تو آید با مهربانی او را پذیرا باش (و متکبر مباش).

صلح و آرامش بر کسانی باد که راه راست در پیش گیرند.^{۳۸}

آنچه به لحاظ منطقی می‌توان تصور کرد این است که در آغاز آنها را با بازرگانان عرب اشتباه گرفته باشند. مسافرت بین عربستان و حبشه در آن زمان متداول بوده است. اما این نیز خیلی بعید است که جعفر (ع) تحویل نامه پیامبر (ص) را به تاخیر انداخته باشد. نامه مزبور امانتی مقدس از جانب پیامبر (ص) بوده و بی‌شک جعفر (ع) تمام تلاشش را می‌کرده که آن را در اولین فرصت به پادشاه حبشه برساند. این احتمال هم وجود دارد که نجاشی پس از دریافت نامه تصور کرده که مهاجرین مسلمان از یکی از فرقه‌های دیگر مسیحیت که در آن زمان کم هم نبودند باشند.

همچنین ممکن است جعفر(ع) نامه را پس از آن که دربار نجاشی از آنها راجع به دین‌شان سوال شد و او آیه‌ای از قرآن را که در مورد حضرت مریم و عیسی(ع) است قرائت نمود، تحویل داده باشد. چیزی که مسلم است این که نجاشی پس از برخورد اول به واسطهٔ فصاحت و صداقت جعفر(ع) به او علاقه‌مند شد. همچنین نجاشی چنان که از نامه‌اش به پیامبر اکرم(ع) پیداست، اسلام را پذیرفته است.

از طرفی، شکی نیست که او هیأت نمایندهٔ سران مکه را با احتیاط زیادی پذیرفت. محققین اسلامی در مورد این که یکی از دو فرستادهٔ سران مکه که هدایای گران‌بهای نیز با خود داشتند، عمر بن عاص از قبیلهٔ سهم بوده، اتفاق نظر دارند. اما در مورد هویت نفر دوم اختلاف نظر وجود دارد. آیا چنان که عروهٔ بن الزبیر در کتاب مغازی رسول‌الله که به تازگی کشف شده^{۳۹} و ابن کثیر در البدایه و النهایه^{۴۰} روایت کرده‌اند، نفر دوم امیه بن الولید (از قبیلهٔ مخزوم) بوده است؟ یا چنان که ابن اسحاق^{۴۱} و الطبری^{۴۲} نقل کرده‌اند، عبدالله بن ابی ربیعۀ بوده است؟ دکتر حمیدالله این موضوع را روشن می‌سازد. او اشاره می‌کند که در مرتبهٔ اول هیأت مزبور شامل عمر بن عاص و عبدالله بن ابی ربیعۀ بود.^{۴۳} پس از جنگ بدر نیز سران مکه هیأت دیگری به دربار نجاشی فرستادند تا بار دیگر برای برگرداندن مسلمانان با او مذاکره کنند، این بار عمر بن عاص به همراه عماره بن الولید مامور این کار شدند.^{۴۴}

هدف هیأت اولی که از سوی سران مکه به حبشه فرستاده شد، این بود که مسلمانان را مجرمان فراری معرفی کنند که باید برای کیفر جرائم خود به مکه بازگردانده می‌شدند. هیأت اول به جای این که مستقیم به پادشاه مراجعه کنند ابتدا به روحانیون بزرگ و سایر کشیش‌های مسیحی نزدیک شده و با تقدیم هدایای بسیار گران‌بها و ارائهٔ تصویری غلط از مسلمانان به عنوان شورشی و آشوبگر موفق شدند ایشان را با خود همراه سازند. سپس به جانب نجاشی رفتند اما او همان طور که شایستهٔ فردی معروف به عدالت و انصاف است قبول نکرد که بدون دادن فرصتی برابر به مسلمانان برای دفاع از خود و معرفی دین‌شان، آنها را برگرداند. تلاش‌های مکرر فرستادگان مکه به ویژه عمر بن عاص که سعی نجاشی را دچار تردید کند با شکست روبرو شد و

اینجا بود که جعفر بن ابیطالب (ع) به نمایندگی از مسلمانان سخن گفت. با این که جعفر (ع) به واسطه حمایت پدر بزرگوارش که از اعضای محترم و ذی نفوذ جامعه مکه بود، در مکه هیچ شکنجه و آزاری ندیده بود، پیامبر (ص) او را بخاطر دانش و فصاحت و سخنوری اش همراه مهاجرین راهی حبشه کرد. هنگامی که نجاشی از او راجع به دین جدیدی که با مسیحیت فرق می کرد سوال کرد، جعفر (ع) به گونه ای سخن گفت که در تاریخ کم نظیر است:

ای پادشاه! ما مردمانی غرق در جهالت بودیم، که بتها را پرستش می کردیم، گوشت های که درست ذبح نشده بود می خوردیم، غرق در پلیدی بودیم و قوی ترها ضعیف ترها را می دریدند. ما چنین مردمانی بودیم تا این که خداوند یکتا پیامبری از میان خودمان به سوی ما فرستاد که اصل و نسبش را می شناختیم و به صداقت، درستکاری و امانتداری او آگاه بودیم. او ما را به پرستش خدایی دعوت کرد که باید به یگانگی اش شهادت داده، به او ایمان می آوردیم و از آنچه پدرانمان در قالب بت های سنگی پرستش می کردند روگردان می شدیم. او به ما امر کرد سخن راست بگوئیم، به قول خود وفا کنیم، روابط خویشاوندی و حقوق همسایگان را محترم بشماریم و از جرم و جنایت و خونریزی خودداری کنیم. پس ما به خداوند یکتا ایمان آورده هیچ شریک و همتایی برای او قرار ندادیم، آنچه را حرام کرده بود حرام و آنچه را حلال کرده بود حلال شمردیم. به این خاطر مردم ما به مقابله با ما برخاسته، ما را شکنجه و آزار و اذیت می کنند تا ما را وادار کنند دست از قوانین جدید زندگی خود برداشته و از پرستش خداوند یکتا برگشته به مجسمه های دست ساز بشر و بت ها روی آوریم. این است که ما از میان تمام کشورها، کشور شما را برگزیده به اینجا آمدیم، در پناه حمایت شما شادمان هستیم و ای پادشاه! ما امید داریم در اینجا در کنار شما دیگر دچار هیچ انحرافی نشویم.^{۴۵}

نجاشی آشکارا تحت تاثیر آنچه شنیده بود قرار گرفته بود و با وجود آزردگی کشیش ها و مشاورانش درخواست استرداد فرستادگان سران مکه را نپذیرفت. عمر بن عاص با آن که از این شکست سرخورده شده بود، دست برنداشته بار دیگر تلاش کرد چهره مسلمانان را تخریب کند. روز بعد عمر بن عاص از پادشاه پرسید که آیا او از عقاید مسلمانان راجع به عیسی (ع) و مادرش مریم (ع) خبر دارد. او تصور می کرد

بی‌شک با شنیدن عقاید مسلمانان در این خصوص نظر پادشاه عوض خواهد شد، چرا که می‌دانست نسخه قرآنی داستان عیسی (ع) و مادرش با روایات انجیلی که ظاهراً نجاشی به آن ایمان داشت متفاوت است. نجاشی بار دیگر مسلمانان را فراخواند تا راجع به عیسی پیامبر (ع) سخن بگویند. مسلمانان با اطلاع از سوال نجاشی با هم مشورت کرده، به این نتیجه رسیدند که فارغ از عواقبش حقیقت را بگویند. باز هم جعفر بن ابیطالب (ع) جلو آمده آیاتی از سوره مبارکه مریم که اندکی پیش از مهاجرت آنها به حبشه بر پیامبر(ص) نازل شده بود را قرائت نمود.^{۴۶} وقتی جعفر قرائت آیات را به پایان برد، اشک از چشمان نجاشی و درباریان و کشیش‌های حاضر جاری بود. نجاشی با اطمینان تایید کرده و اظهار داشت: «براستی که این از همان منبعی آمده که عیسی (ع) را به رسالت برگزید». آنگاه مستحکم و استوار رو به دو فرستاده قریشی کرده گفت: «شما می‌توانید بروید. زیرا به خدا قسم آنها را به شما تسلیم نخواهم کرد؛ نباید به آنها خیانت شود.»^{۴۷} در صحیح بخاری (حدیث ۱۲۳۶) و صحیح مسلم (حدیث ۱۵۸۵)^{۴۸} روایت شده که نجاشی اسلام را پذیرفت، گرچه به خاطر شرایط متزلزل کشورش به ویژه مخالفت کشیش‌ها، این موضوع را پنهان کرد. سال‌ها بعد، نجاشی در عمل به دستورات پیامبر(ص)، مقدمات ازدواج آن حضرت با ام‌حبیبه را فراهم نمود و ۴۰۰ درهم از طرف پیامبر(ص) مهر او کرد.^{۴۹} عبدالله بن جحش (از قبیله شمالی اسد که متحد عبدالشمس بودند) شوهر ام‌حبیبه که به همراه او به حبشه مهاجرت کرده بود، به آیین مسیحیت درآمده بود و بعدها در حبشه درگذشته بود. ازدواج پیامبر(ص) با ام‌حبیبه خیلی بعد از هجرت آن حضرت به مدینه صورت گرفت. پس از مرگ نجاشی اصحم، قدرت به عموزاده او که ظاهراً نام او هم اصحم بود، منتقل شد. پیامبر(ص) برای نجاشی بزرگ نماز میت غیابی گزارد،^{۵۰} اما چنان که دکتر حمیدالله اشاره کرده است، این مسئله خیلی بعد از هجرت به وقوع پیوسته است.^{۵۱}

ابن کثیر نیز از بیهقی روایت می‌کند که نجاشی از پیروزی مسلمانان در جنگ بدر در رمضان سال دوم هجری بسیار خوشحال و راضی شد. او به منظور ابراز خوشحالی

از این خبر مسرت‌بخش و نشان دادن قدردانی‌اش از خداوند یکتا به واسطه این فتح عظیم، هدایایی برای جعفر (ع) و سایر مسلمانان فرستاد.^{۵۲} همچنین پاسخی از جانب نجاشی به نامه پیامبر (ص) وجود دارد که طبری به نقل از ابن اسحاق آن را ثبت نموده و دکتر حمیدالله^{۵۳} و ابن کثیر هم به آن ارجاع داده‌اند.^{۵۴} این نامه در تصویر ۵ بازسازی شده است. نجاشی به همراه نامه مزبور، هدایایی هم برای پیامبر (ص) فرستاد. پیامبر (ص) بر طبق عادات خود همیشه به حرکاتی از این دست با لطفی به مراتب بزرگتر پاسخ می‌داد و لذا در مقابل هدایایی برای پادشاه فرستاد. گرچه پیش از آن که این هدایا به دست نجاشی برسد او چشم از دنیا فرو بسته بود. این واقعه در سال نهم پس از هجرت به وقوع پیوست.^{۵۵} مسلم و الترمذی می‌گویند که پیامبر (ص) پس از آن، نامه‌ای جانشین او نوشت و او را به اسلام دعوت فرمود.^{۵۶} احمد بن حنبل نقل می‌کند که پادشاه جدید همدلی چندان با مسلمانان از خود نشان نداده، اسلام را نیز نپذیرفت.^{۵۷}

عمر بن امیه ضمری

در اینجا باز به موضوع سفیر پیامبر (ص) به دربار حبشه برمی‌گردیم. همان طور که پیش از این گفته شد، جعفر بن ابیطالب (ع) خود نامه معرفی را به نجاشی تحویل داد. اختلاف نظر در خصوص این که چه کسی نامه اول را به پادشاه رساند، ناشی از آن است که ابن کثیر به نقل از بیهقی دو مأموریت مجزا را با هم تلفیق نموده است. عمر بن امیه الضمری از سوی پیامبر (ص) مأمور شد تا به حبشه برود و نقشه شیطنت‌آمیزی که فرستادگان سران مکه پس از جنگ بدر در سر داشتند، را خنثی کند. دو حادثه مجزا منجر به این اشتباه و سردرگمی شد. یکی این که در هر یک از مأموریت‌ها پیامبر (ص) چه کسی را مأمور کرد. دوم این که اعضای هیأت مکیان چه کسانی بودند. ما پیش از این نشان دادیم که وقتی مسلمانان برای اولین بار با فرار از مکه موفق شدند به حبشه برسند، عمر بن عاص و عبیدالله بن ابی ربیع به جانب پادشاه حبشه فرستاده شدند. مرتبه دوم پس از جنگ بدر در سال دوم هجرت بود،

این بار این عمره بن الولید بود که عمر بن عاص را همراهی کرد. اکثر کارشناسان بر این تصور بوده‌اند که فقط یک هیأت از مکه به حبشه رفته است و برخی نیز اسامی فرستادگان مکی را به نقل از برخی منابعی بدون این که بدانند منظور کدام یک از دو هیأت مذکور بوده، ذکر کرده‌اند.

سند ۵- نامه‌ای از نجاشی پادشاه حبشه به پیامبر(ص) پس از آن که آن حضرت به مدینه مهاجرت فرمودند.

به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر

به محمد پیامبر خدا از نجاشی الاصحم بن ابجر

درو و رحمت و لطف خداوند بر تو باد ای پیامبر خدا

خدایی نیست به جز خدایی که مرا به اسلام رهنمون ساخت. ای پیامبر خدا، نامه تو که در آن به عیسی اشاره فرموده بودید به من رسید و قسم به خدای آسمان‌ها و زمین که عیسی مسیح چیزی بیش از آنچه توصیف فرمودید نبود.

آنچه را که برای آشنایی ما ابلاغ کردی تصدیق می‌کنیم. پسرعموی تو و همراهانش را با مهربانی پذیرفتیم. و من گواهی می‌دهم که تو پیامبر خدا هستی و گواهی می‌دهم که آنچه می‌گویی حقیقت است و باید بدان ایمان آورد. من همراهی خود را با تو، پسرعمویت و همراهانش اعلام داشته و به دست او اسلام را می‌پذیرم زیرا خداوند یکتا پروردگار جهان است.

ای پیامبر خدا من پسر ارحاب بین اصحم بن ابجر را به سوی شما روانه کردم، زیرا من تنها اختیار خود را دارم. ای پیامبر خدا اگر خواهان آن هستی که من نزد تو بیایم، چنین خواهم کرد زیرا من گواهی می‌دهم آنچه تو می‌گویی حقیقت است و درود و سلام بر تو باد ای پیامبر خدا.^{۵۸}

نکته جالب توجه این است که عمر بن امیه الضمری پیش از آن که مسلمان شود، به عنوان سفیر پیامبر(ص) به حبشه فرستاده شد. دکتر حمیدالله یک فصل کامل را به بحث در مورد گذشته عمر اختصاص داده است.^{۵۹} وی می‌نویسد: عمر در جنگ‌های بدر و احد در سپاه مشرکین بود.^{۶۰} با آن که مشارکت او در این جنگ‌ها صرفاً بواسطه سنت وفاداری قومی قبیله‌ای در مکه بود که فرد را ملزم می‌کرد هم‌قبیله‌ای‌هایش

را در جنگ همراهی کند، در عین حال هیچ فرد خاصی را نمی‌شد مجبور کرد عملاً مبارزه کند. چنان که در موقعیتی مشابهی که برای عباس عموی پیامبر (ص) رخ داد، او که در جنگ بدر حاضر بود در هیچ مبارزه‌ای شرکت نکرد. او اسیر شده بعداً فدیّه داده و آزاد شد. همچنین باید یادآور شویم که عباس پیامبر (ص) را در ملاقات مخفیانه با زائران اهل مدینه برای عقد پیمان دوم عقبه (برای جزئیات بیشتر به فصل دوم رجوع کنید) همراهی کرده بود. با آن که هنوز اسلام نیاورده بود، اما در زمینه‌سازی برای توافقی که منجر به هجرت پیامبر (ص) از مکه به مدینه شد، نقش بسزایی داشت.

عبیده بن حارث، پدر زن عمرو بن امیه ضمری، یکی از اولین کسانی که به اسلام گروید و پسر عموی پیامبر (ص) بود که در جنگ بدر به فیض شهادت نائل شد. روشن است که پیامبر (ص) با عمرو که همانند خود آن حضرت کاروان‌های تجاری به مکان‌های مختلف می‌برد، روابط شخصی نزدیکی داشته است. ضمناً همان طور که پیش از این گفته شد عمرو با نجاشی پادشاه حبشه هم زمانی که او پس از فروخته شدن توسط عموی ستمگرش در قبیله ضمره سپری کرده بود و هم بعدها وقتی که به کشورش بازگشته و تاج و تختش را پس گرفت، روابط صمیمانه‌ای داشت. عمرو مدتی پس از جنگ احد مسلمان شد. پیامبر (ص) بجز بار اول که جعفر بن ابیطالب (ع) خودش نامه معرفی را پادشاه تحویل داد، در تمامی ماموریت‌ها به حبشه عمرو را می‌فرستاد. این اعتماد زیاد پیامبر (ص) به او حتی پیش از آن که مسلمان شود را نشان می‌دهد. عمرو بن امیه در چهار مورد سفیر و فرستاده پیامبر (ص) به حبشه بوده است:

۱- بلافاصله پس از جنگ بدر.

۲- هنگامی که پس از امضای پیمان صلح حدیبیه، نامه‌هایی برای دعوت فرمانروایان مختلف دنیا به اسلام نوشته شد.

۳- هنگامی که پس از مرگ شوهر ام‌حبیبه در حبشه پیامبر (ص) پیشنهاد ازدواج برای او فرستاد و از نجاشی خواست تا مقدمات بازگشت مسلمانان به مدینه را فراهم کند.

۴- هنگامی که پیامبر(ص) نامه‌ای به جانشین نجاشی اصحم فرستاده او را به اسلام دعوت کرد.

مشخص است چگونه برخی کارشناسان در مورد متن نامه‌ها دچار سردرگمی و اشتباه شده‌اند. آنها نمی‌توانستند اصل یا کپی این نامه‌ها را دیده باشند زیرا هیچکدام موجود نبودند. اطلاعاتی که در مورد محتوای نامه‌های مختلف به کارشناسان مزبور می‌رسید در طول زمان درهم می‌آمیخت، اما اگر به خاطر داشته باشیم که مهر پیامبر(ص) در پایان نامه‌های مدینه پس از انعقاد پیمان حدیبیه ساخته شده، پس نامه‌ای که توسط عمروبن امیه به نجاشی فرستاده شد باید به واقع همزمان با نامه‌هایی باشد که به سایر فرمانروایان آن دوران نوشته شدند. ابن سعد نیز با این استدلال موافق است.^{۶۱} چنان که خواهیم دید، کشف اصل یکی از نامه‌ها این مسئله تایید می‌کند.

یک نکته حائز اهمیت دیگر هم وجود دارد. زمانی که اکثر پیروان پیامبر(ص) به حبشه مهاجرت کرده بودند، آن تعداد اندکی که در مکه مانده بودند با آزار و اذیت، شکنجه و دشواری‌هایی به مراتب سخت‌تر روبرو بودند. روایت شده است هنگامی که سورة نجم در حرم قرائت می‌شد و همه حتی مشرکین مکه همراه با مسلمانان سجده می‌کردند، تصور شد که قریشیان اسلام را پذیرفته‌اند و این برخی مسلمانان مهاجر را بر آن داشت که از حبشه به مکه بازگردند.^{۶۲} وقتی دریافتند که این حقیقت نداشته برخی از آنها مجدداً به حبشه رفتند در حالیکه بقیه یا داوطلبانه در مکه ماندند یا این که با زور از خروج آنها جلوگیری شد.

سند ۶- یک از نامه‌هایی که توسط عمروبن امیه ضمری به نجاشی پادشاه حبشه رسانده شد.

به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر

این نامه‌ایست از محمد فرستاده خدا به نجاشی اصحم رهبر بزرگ حبشه درود و سلام بر کسانی که از هدایت پیروی کنند، به خدا و فرستاده او ایمان آورند و من شهادت دهند که هیچ خدا/ اراده‌ای بجز خدای یگانه‌ای نیست که (در ملک و فرمانروایی) هیچ شریکی ندارد، کسی که هیچ همسری برای خود برنگزید و هیچ فرزندی نزاید و گواهی می‌دهند

که محمد بنده و پیامبر اوست.

من تو را به پیام الهام بخش اسلام دعوت می‌کنم، زیرا من پیامبر خدا هستم. پس تسلیم (او) باش تا در امن و آرامش باشی!

بگو: «ای اهل کتاب! بیایید به سوی سخنی که میان ما و شما یکسان است؛ که جز خداوند یگانه را نپرستیم و چیزی را همتای او قرار ندهیم؛ و بعضی از ما، بعضی دیگر را - غیر از خدای یگانه - به خدایی نپذیرد.» هرگاه (از این دعوت،) سرباز زنند، بگویید: «گواه باشید که ما مسلمانیم!» (سوره آل عمران، آیه ۶۴)

اما اگر ایمان نیاوری بی‌گمان گناه کسانی از مردمات که مسیحی هستند بر گردن تو خواهد بود.

همچنین نامهٔ سومی هم وجود دارد که مورخان به آن اشاره کرده‌اند. این نامه در تصویر ۶ بازسازی شده است. ارجاع به سورهٔ آل عمران به وضوح نشان می‌دهد که این نامه پس از نزول آیات مزبور و از مدینه فرستاده شده است. بی‌شک این نمی‌تواند نامه‌ای باشد که توسط جعفر بن ابیطالب (ع) هنگامی که برای اولین بار به حبشه رفت، فرستاده شد.

کشف نامهٔ اصلی در سال ۱۹۳۶ میلادی

با کشف نامهٔ اصلی پیامبر (ص) به پادشاه حبشه، محتوای دو نامهٔ ارسالی به نجاشی حداقل در یک مورد تایید شده است. نامهٔ مزبور در سال ۱۹۳۶ میلادی در اتیوپی کشف شد. در آن زمان امپراتور هیل سلاسی^۱ آن را به هیأتی از مسلمانان که در کاخ وی در آدیس آبابا حضور یافته بودند، نشان داد. این موضوع در روزنامه برهان اسلام در آدیس آبابا منتشر شد و متعاقب آن روزنامه‌های مصر و برخی کشورهای دیگر نیز آن را منتشر کردند. اندکی بعد از این رخداد، ایتالیایی‌ها به اتیوپی حمله کرده آنجا را به اشغال خود درآوردند. امپراتور گریخته در لندن پناهنده شد. نامهٔ مورد نظر به هر شکل سر از دمشق درآورد و در سال ۱۹۳۸ خاورشناس اسکاتلندی داگلاس

1. Haile Sellassie

مورتون دانلوپ^۱ آن را از یک خانواده سوری گرفت.^{۶۳} این نامه که ۱۷ سطر داشت به همان خطی که در زمان پیامبر(ص) رواج داشت، نوشته شده بود. پیش از کشف نامه اصلی، دکتر حمیدالله اظهار کرده بود که طبری و سایرین محتوای دو نامه مجزا را در هم آمیخته‌اند. کشف نامه مزبور این ادعای دکتر حمیدالله را تایید کرد. ترجمه این نامه که امروزه در موزه توپکاپی استانبول به نگهداری می‌شود،^{۶۴} در تصویر ۷ آورده شده است. مهر پیامبر(ص) در انتهای نامه به چشم می‌خورد.

از آنچه تا کنون گفته شد درمی‌یابیم که بیش از یک نامه به نجاشی فرستاده شده است. در حالی که ما نامه اصلی که از سوی پیامبر(ص) توسط جعفر بن ابیطالب (ع) فرستاده شده یا هیچ نسخه کپی از آن را در اختیار نداریم، در نامه تصویر ۷ (نامه اصلی کشف شده) هم چیزی در رابطه با معرفی او وجود ندارد. بنابراین تردیدی نیست که این نامه‌ای نیست که توسط جعفر (ع) به دست نجاشی رسانده شده است.

سند ۷- ترجمه یک نامه اصلی از پیامبر(ص) که از مدینه به نجاشی پادشاه حبشه فرستاده شد.

به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر

این نامه‌ایست از محمد فرستاده خدا به نجاشی الاصحم رهبر بزرگ حبشه. ایمنی و سلامت بر تو باد. همانا من نزد تو حمد و ستایش خداوند یگانه‌ای را می‌گویم که جز او هیچ خدایی نیست، فرمانروای پاک و منزّه، سرمنشاء صلح و آرامش، و سرچشمه ایمان. گواهی می‌دهم که عیسی مسیح فرزند مریم، روح خدا و کلمه اوست که در مریم، آن دوشیزه نیکوکار، پاکدامن و باکره دمید. و او مسیح را بارور گشت، کسی که خداوند از روح و دم خویشتن آفریدش، چنان که آدم را با دست و دم خود آفرید. من تو را به ایمان به خدای یگانه‌ای می‌خوانم که هیچ شریک و انبازی ندارد. اطاعت، همه شایسته اوست.

از من پیروی کن، به من ایمان بیاور و به آنچه بر من فرو فرستاده شده است، همانا من رسول خدا هستم.

صلح و آرامش بر کسانی باد که راه راست در پیش گیرند.

نکته مهم‌تر این که حتی در مکه پیامبر (ص) به نحوی عمل می‌فرمود که نشان می‌داد ایشان قدرتی مجزای از قریش هستند و با فرمانروایان سرزمین‌های دوردست به عنوان رهبر گروهی کوچک اما مستقل یعنی مسلمانان تعامل داشتند. این امر از آن جهت حائز اهمیت است که پیامبر (ص) حتی زمانی که کنترل ناچیزی بر محیط مکه داشتند در قالب قدرت و اقتدار می‌اندیشیدند. مسئله فوق همچنین نشان می‌دهد که آن حضرت به محض اعلام رسالتش در مکه از پیش در اندیشه داشتن قلمروی مستقل و در کنترل خود بود که بتواند در آنجا دولت اسلامی را پایه‌گذاری فرماید. این نکته مضامین مهمی در خصوص مقوله قدرت در سیره در خود دارد و ما را یاری می‌کند دریابیم که مسلمانان چه قلمروی از آن خود داشته باشند چه نداشته باشند، در هر صورت باید برای اجرای قوانین اسلام تلاش کنند. بی‌شک تمامی اصول اسلامی را بدون داشتن قلمرو (دولت) نمی‌توان اجرا کرد اما این مسئله به قوت خود باقیست که هویت اسلامی باید حفظ شود. پیامبر (ص) اینگونه با نجاشی، حاکم یک دولت مستقل برخورد کرد، از جایگاه قدرت روند مکاتباتی را آغاز کرد که تمامی ویژگی‌های رئیس و شخص اول یک دولت را در خود داشت.

نامه‌های پیامبر (ص) به چندین دلیل از اهمیت بسزایی برخوردار هستند. در آن زمان تعداد معدودی از افراد در مکه قادر به خواندن و نوشتن بودند، اما پیامبر (ص) اصرار داشتند که علاوه بر آیات قرآنی تمامی پیغام‌هایی که برای دعوت حکام مختلف به اسلام، فرستاده می‌شوند مکتوب باشند. هیچ شاهی مبنی بر این که پیامبر پیشتر از این پیامی مکتوب ارسال کرده باشد بجز نامه حضرت سلیمان (ع) به بلقیس ملکه سبا، وجود ندارد.^{۶۵} باید توجه داشت که حضرت سلیمان (ع) از پیش به عنوان فرمانروای یک قلمرو پادشاهی دارای دولت و قدرت بود لذا می‌توانست از جایگاه قدرت با ملکه صبا رفتار کند. سایر انبیاء برای انتقال پیام خود به ارتباطات کلامی متکی بودند. قرآن داستان موسی (ع) را روایت می‌کند که خداوند به او امر کرد به دربار فرعون برود^{۶۶} تا

او امر الهی را به او ابلاغ کند و او را به اسلام (تسلیم در برابر اراده الهی) دعوت کند. این پیام نیز بصورت شفاهی ابلاغ گردید. نامه به نجاشی اولین پیام مکتوبی بود که توسط پیامبر(ص) به عنوان رهبر یک گروه کوچک اما مجزا و مستقل از ساختار قدرت در مکه به فرمانروای کشوری دیگر فرستاده می‌شد. از این حیث اقدام آن حضرت شبیه اقدام سلیمان نبی (ع) بود که هم به عنوان یک فرمانروا و هم یک پیامبر عمل می‌کرد، نه موسی (ع) که هیچ قدرتی در اختیار نداشت. مقایسه با حضرت سلیمان (ع) تنها تا جایی صورت می‌گیرد که بحث ارتباط برقرار کردن در میان باشد؛ چرا که پیامبر خاتم(ص) بر خلاف سلیمان نبی (ع) در آن زمان هیچ قلمروی تحت فرمان خود نداشت.

در اینجا می‌توان به برخی ویژگی‌ها برجسته و مهم از نامه‌های پیامبر(ص) اشاره کرد:

- ۱- همانند سوره‌های قرآن همگی با بسم‌الله شروع می‌شوند.

- ۲- ابتدا فرستنده را معرفی می‌کنند- از محمد پیامبر خدا- و پس از آن نام مخاطب آورده شده. در مکاتبات معمول نام مخاطب ابتدا آورده می‌شود. جایگاه پیامبر(ص) به عنوان فرستاده خداوند متعال بر هر مقام و منزلت یا قدرت دنیوی که فرد ممکنست داشته باشد اولویت داشت.

- ۳- در آنها خداوند با تاکید بر یگانگی‌اش مورد ستایش قرار می‌گیرد. این یک التزام بنیادی برای تمامی مسلمانان است.

- ۴- هدف هر کدام، ضرورتاً دعوت به اسلام، مختصر و مفید بیان می‌شود. هیچ توضیح اضافی وجود ندارد.

- ۵- مُهر پیامبر(ص) در انتها به چشم می‌خورد.

مُهر پیامبر(ص) به توصیه سلمان فارسی ساخته شد. وی در این خصوص به آن حضرت اطلاع داد که فرمانروایان به نامه‌های فاقد مُهر شخص فرستنده توجه نمی‌کنند. به دستور پیامبر(ص)، انگشتر نقره‌ای که منقوش به عبارت محمد رسول الله بود ساخته شد (رجوع کنید به تصویر ۲).^{۶۷} چهار نامه اصلی که کشف شده‌اند دارای این مُهر هستند.

امروزه مکاتبه مکتوب شکل استاندارد ارتباطات میان مقامات رسمی و دولت‌هاست.

حتی زمانی که پیغام‌های شفاهی مرسوم بود این پیغام‌ها به منظور تایید نیت اصلی و نگهداری سابقه ارتباطات به صورت مکتوب درمی‌آمدند. امروزه رسم است وقتی یک رئیس دولت یا مقام بلندپایه یک کشور در خصوص روابط با کشور دیگر سخنی را بر زبان می‌آورد مقامات آن کشور منتظر دریافت نسخه مکتوب اظهارات مزبور می‌مانند تا محتوای دقیق آن اظهارات تایید شود آنگاه پاسخ رسمی می‌دهند. امروزه این رویه مرسوم است اما در زمان پیامبر (ص) چنین نبود. همان طور که قبلاً گفته شد، تقریباً همه انبیاء پیشین پیام خود را شفاهی ابلاغ می‌کردند. پیامبر آخرین و خاتم (ص) پایه‌گذار ارتباطات مکتوب با فرمانروایان بودند هم برای ابلاغ پیام اسلام و هم برای برقراری روابط با آنها. امروزه چنین تشریفاتی بخشی از دیپلماسی رایج به حساب می‌آید. پیامبر (ص) به روشنی نقش خود به عنوان یک پیامبر و نیز رهبر جامعه مستقل به نمایش گذاشت گرچه در آن زمان هیچ قلمروی تحت فرمان خود نداشت. نکته قابل تامل دیگر خوش‌بینی آن حضرت است. پیامبر (ص) داشت گروهی از یاران خود- زنان و مردانی که از سوی جامعه خود در مکه مورد ستم واقع شده بودند- را به کشور دیگری می‌فرستاد که فرمانروایش را هرگز ملاقات نکرده بود. با توجه به این که یارانش از موطن خود فراری بودند، آن حضرت انتظار داشت پادشاه حبشی با آنها با عدل و انصاف رفتار کند. آن حضرت او را با اعتماد به نفسی که از رهبر یک دولت ریشه‌دار و قدرتمند انتظار می‌رود، مورد خطاب قرار داد. در حقیقت، پیامبر (ص) به لحاظ اقتدار در ضعیف‌ترین جایگاه مکن قرار داشت. چنین اعتماد به نفسی تنها از می‌تواند ناشی از ایمان راسخ به درستی بی‌چون و چرای هدف فرد باشد. بی‌تردید، پیامبر (ص) کاملاً به خداوند متعال توکل داشت و اعتقاد و عزم راسخی داشت که بدون توجه به عواقبش این کار را به انجام رساند. در عین حال او به خیریت و پتانسیل بالای ذات بشر ایمان کامل داشت، به همین دلیل است که همیشه برای دریافت پاسخ مثبت به این ویژگی انسانی متوسل می‌شد. برای آن حضرت استفاده از قوه قهریه منتفی نبود، اما همیشه آخرین گزینه بود.

استنتاج

از آنچه تا به حال گفته شد، سه نتیجه جامع را می توان گرفت:

۱- فرستادن گروهی از یاران به حبشه برای آن بود که آنها مکانی امن یافته در آنجا آداب دین خود را به جای آورند. حبشه مکانی مناسب بود زیرا حاکمش به عدل و انصاف معروف و از اهل کتاب بود. نجاشی به عنوان یک مسیحی حقیقی بلافاصله درستی اسلام و پیامبری محمد(ص) را دریافت و آنها را پذیرفت. دلیل مهم دیگری هم پشت مهاجرت به حبشه بود. و آن مربوط به وضعیت داخلی مکه می شد، جایی که جنگ واقعی بین اسلام و جاهلیتی که مدت ها به انحراف رفته، در حال شکل گیری بود.

۲- فرستادن فرزندان رهبران برجسته و چهره های شاخص به جایی دور از مکه برای آن بود که مبنای جدید روابطی را که با ظهور اسلام شکل گرفته بود به نمایش بگذارند. روابط خانوادگی یا وفاداری به قوم و قبیله دیگر به عنوان مکانیسم پیوند میان مردم محترم نبود. مهاجرت بسیاری از جوانان خانواده های برجسته قریشی به حبشه نقطه عطفی در نهادینه کردن یک پارادایم اسلامی جدید بود، زیرا یادآوری روشنی برای چهره های شاخص مکه بود مبنی بر این که دیگر نباید برای پیش برد اهداف شان روی پیوندهای خانوادگی یا طایفه ای قبیله ای حساب کنند. این چالشی بزرگ برای نظم حاکم در جامعه آن زمان مکه بود که خشم و ناراحتی شدید سران مکه را در پی داشت. این مسئله گرچه موجب تشدید آزار و شکنجه کسانی که در مکه ماندند شد، با وجود این موجب شد سران مکه احساس کنند آسیب پذیرند. آنها به دفعات با ابوطالب (ع) عموی پیامبر(ص) ملاقات کرده از او می خواستند جلوی برادرزاده خود را بگیرد. در اقدامی دیگر سعی کردند مستقیماً با پیامبر(ص) وارد معامله شوند، که باز هم چیزی عایدشان نشد. این علاوه بر پیشنهادهای بود که هریک از آنها داشتند، مثلاً پیشنهاد عتبه بن ربیع که سعی داشت پیامبر(ص) را بفریبد و به او پیشنهاد ثروت و قدرت کرده بود یا این که اگر آن حضرت عاشق زنی زیبا باشد آن زن را به عقد ایشان درآورد.^{۶۸} از چنین سخنانی درمی یابیم که بی شک

آنها سرسختانه از قبول پیامبر به عنوان فرستاده خدا سرباز می‌زدند. به‌رغم رد پیام اسلام از سوی سران مکه، فرزندان آنها جذب اسلام شده و حاضر بودند بخاطر آن والدین‌شان، ثروت و رفاه خود را ترک کنند. این شکی بزرگ برای نخبگان مکه بود. ۳- مهاجرت مسلمانان به حبشه هدف دیگری نیز داشت و آن انتقال پیام اسلام و دعوت فروانروای آن دیار به اسلام بود. با توجه به درستی و ذات عادلش، نجاشی بلافاصله حقیقت را دریافته و اسلام را پذیرفت، اگرچه به خاطر مخالفت احتمالی کشیشان و برخی از درباریانی که نگران از دست دادن امتیازات‌شان بودند، ایمان آوردن خود را پنهان کرد.

یک دیگر از درس‌های به مراتب مهم‌تر اقدام مزبور، این بود که پیامبر (ص) پیام‌های مکتوبی به نجاشی فرستاد که جایگاه آن حضرت را هم به عنوان فرستاده خدا و هم به عنوان رهبر یک جامعه نشان می‌داد، در حالی که در آن زمان هنوز قلمروی در اختیار نداشتند. مهاجرت به حبشه به تنهایی ممکنست رخدادی کم‌اهمیت به حساب آید، اما از منظری وسیع‌تر در طرح ماموریت جهانی پیامبر (ص) بر روی زمین این حادثه اهمیت بزرگی دارد. بلافاصله پس از نزول اولین آیات وحی، این واقعه نشان داد که پیام اسلام صرفاً برای عربستان نیست، و نیز نباید به مردم شبه‌جزیره عربستان محدود شود. بلکه پیامی برای تمام بشریت بود و ایمان آوردن نجاشی به روشنی هرچه تمام‌تر مهر تاییدی بر این ادعا بود.

یادداشت ها و منابع فصل اول:

۱- این را با وضعیت مسلمانان امروز مقایسه کنید که در بسیاری مناطق دنیا به وضوح در اکثریت هستند، اما باز هم خود را اسیر ظلم و ستم می‌دانند. این امر آشکارا ضعف مسلمین را نشان می‌دهد و حاکی از آنست که اوامر الهی را به فراموشی سپرده‌اند و به قدرتهای یغماگر داخلی و خارجی اجازه داده‌اند تا به آنها ستم کنند. استبداد و ستمگری اکثر قسمت‌های دنیای اسلام را فراگرفته به این علت که تنها اقلیتی کوچک از مسلمانان به مبارزه علیه این وضعیت برخاسته‌اند. شکی نیست که دولت‌ها برای هراس‌افکنی در میان مردم از ابزارهای متعددی بهره می‌جویند اما این رویه در تمام طول تاریخ جریان داشته است. مسلمین، به ویژه نهضت اسلامی باید به دنبال یافتن راههایی برای غلبه بر این مشکلات باشند، انفعال و بی‌قیدی راه‌حل نیست.

2- Abu Bakr Muhammad ibn Ishaq ibn Yasar and Abu Muhammad Abd al-Malik ibn Hisham, Seeratun Nabi, Volume 1, (rendition of Muhammad ibn Ishaq's Original work, Urdu). (Lahore, Pakistan: Idara-e Isalmiyyat, 1989), pp. 82-84.

3- Ibid, pp. 90-92.

4- Dr. Muhammad Hamidullah (Khalid Pervez, translator), Le Prophete de l'Islam (Payghambar-e Islam: Urdu translation from French). (Multan, Pakistan: Beacon House, 2005), p. 301.

5- Ibid, pp. 298-300.

6- Muhammad Husayn Haykal (Dr. Ismail Raji al Farugi, translator), The Life of Muhammad (p.b.h). (Kuala Lumpur, Malaysia: Islamic Book Trust, 1993), p. 36.

7- Quran (105:1-5).

8- Abd al-Rahman al-Suhayli, Rawd al-Anf, Volume 1 (Urdu). (Lahore, Pakistan: Ziaul Quran Publications, 2005), pp. 2014-15; also quoted in, Hamidullah, Le Prophete de l'Islam, p. 299.

9. Dr. Muhammad Hamidullah, Rasool-e Akram ki Siyasi Zindagi (Urdu).

(Karachi, Pakistan: Darul Ashaat, 2003), p. 125.

10- Ibn Ishaq and Ibn Hisham, Seeratun Nabi, Volume 1, pp. 207-13:

Abu Jafar ibn Jarir al-Tabari, Tarikh al-Umam wa-al-Muluk (popularly known as Tarikh-e Tabari), Volume 1 (Urdu). (Karachi, Pakistan: Nafees Academy, 1987), p. 95.

۱۱- عثمان از شرکت در جنگ بدر معاف شد. زیرا پیامبر (ص) از او خواست تا از رقیه (ع) که به شدت بیمار بود مراقبت نماید، البته رقیه از این بیماری جان به در نبرد.

۱۲- این قبایل عبارت بودند از: بنی امیه، بنی عبدالمنف، بنی قُصی، بنی عبدالدار، بنی زهره، بنی عدی، بنی عامر، بنی تیم، بنی مخزوم، بنی جُمح، بنی سهم، بنی حارث بن فهر، بنی هذیل، بنی بهراع و بسیاری قبایل دیگر؛ رجوع کنید به: ابن اسحاق و ابن هشام، سیره نبی، جلد ۱، ص ۱۳-۲۰۷؛ الطبری، تاریخ طبری، جلد ۱، ص ۹۶-۹۵.

۱۳- ابن اسحاق و ابن هشام، سیره نبوی، جلد ۱، ص ۲۱۳.

۱۴- الطبری، تاریخ طبری، جلد ۱، ص ۹۶.

۱۵- روایت شده پیامبر (ص) با شنیدن این موضوع فرمود: «عمار گروهی شورشی تو را خواهند کشت». این پیش‌بینی پیامبر (ص) در جنگ صفین به حقیقت پیوست و عمار (ع) در حالی که در جبهه علی (ع) علیه معاویه می‌جنگید به شهادت رسید.

ابوعلی مودودی، خلافت و ملوکیه، چاپ ۲۱. (لاهور، پاکستان: ادار ترجمان القرآن، ۱۹۹۰)، ص ۳۷-۱۳۶، (اصل آن در مجموعه احادیث البخاری، مسلم، النساعی، ابوداود، الطبرانی، البیهقی و دیگران آمده است؛ ابن سعد هم به این موضوع اشاره کرده است).

۱۶- این حدیث از امام علی (ع) به اشکال گوناگونی آورده شده است که همگی مفهوم کلی یکسانی دارند؛ یکی از این روایات در ص. ۳۶ ذکر شده است.

۱۷- به گفته دکتر حمیدالله برخی از مردم احیره (کوفه امروزی) این مهارت‌ها را به مردم مکه شناساندن؛ رجوع کنید به:

Dr. Muhammad Hamidullah (Muhammad Rahimudin, translator), *An Introduction to the Conservation of Hadith in Light of the Sahifah of Hammam ibn Munabbih*. (Kuala Lumpur, Malaysia: Islamic Book Trust, 2003), p. 3.

۱۸- همان.

در روزهای اولیه‌ای که عربی بنا به یک سنت شفاهی دیرینه بیشتر شفاهی بیان می‌شد (تا مکتوب)، الفبای عربی ۲۸ حرف داشت اما برای «هریک از حروف شکل مجزایی» وجود نداشت. یعنی چندین حرف یک شکل نوشته می‌شدند ولی اصوات مختلفی داشتند و تنها از طریق متنی که این حروف در آنها به کار می‌رفت از هم تمییز داده می‌شدند. روشن است که عربی که بزرگترین افتخارش کیفیت زبانی که بدان سخن می‌گفت بود با این مسئله مشکلی نداشت؛ اما با گسترش اسلام به مناطق غیر عرب‌زبان افراد تازه مسلمان که آشنایی چندانی با زبان عربی نداشتند در خواندن قرآن با مشکل روبرو شده و برخی کلمات را نادرست تلفظ می‌کردند. در دوران خلیفه دوم، برای رفع این مشکل سیستمی طراحی شد که در آن حروفی که صداها متفاوت اما شکل یکسان داشتند با قرار دادن یک، دو یا سه نقطه در زیر یا بالای هر یک از هم متمایز می‌شدند.

علاوه بر این در عربی (و زبان‌هایی که تاثیر زیادی از عربی گرفتند مانند فارسی و اردو) حروف صدادار (اعراب) مشخصاً بر روی حروف بی‌صدا چنان که در زبان‌های لاتین و اروپایی رایج است، نمایش داده نمی‌شدند. الگوی اعراب حروف از متن تشخیص داده می‌شد؛ تنها جایی که این اعراب‌گذاری به طور کامل صورت می‌گرفت در کتابت قرآن بود که علائم فتحه، ضمه، کسره و سکون به عنوان مصوت بر روی هر حرف آورده می‌شود. علت این نوع نگارش قرآن نیز روشن است چون این روش به مسلمانان که اکثر از مردم غیرعرب‌زبان بودند در خواندن قرآن کمک می‌کرد و از غلط خواندن آن جلوگیری می‌کرد. همچنین رجوع کنید به:

Dr. Muhammad Abd al-Haqq Ansari, *Learning the Language of the Quran*. (Delhi, India: Markazi Maktaba Islami, 2003), pp. xv-xvi.

۱۹. نقطه‌گذاری روی حروف که به آن قرش گفته می‌شود، همان طور که آشکارا حروف را با علائم مشخصه از هم متمایز می‌کند بعدها ابداع شد تا امکان قرائت اشتباه و متعاقباً درک نادرست معنای آنچه نوشته شده را به حداقل برساند. رجوع کنید به یادداشت شماره ۱۵ و نیز:

Hamidullah, *An Introduction to the Conservation of Hadith*, p. 4.

۲۰- همان، ص ۴-۵.

21- Khursheed Ahmed Farooq, *Hazrat Umar Kay Sarkari Khutoot* (Urdu). (Delhi, India: Nadwatul Musanifeen, Delhi, 1959).

۲۲- البلاذوری و ابن القیم الجوزیه هردو ۱۷ نفر را در مکه نام برده‌اند که در زمان آغاز رسالت پیامبر (ص) خواندن و نوشتن می‌دانستند. در فهرست ابن القیم نام امام علی (ع) ذکر نشده است در حالیکه شکی نیست که او کسی بوده که متن قرارداد صلح حدیبیه را با دیکته پیامبر (ص) می‌نوشته است. رجوع کنید به:

احمد بن یحیی بن جابر البلاذوری، فتوح البلدان. ص ۷۲-۴۷۱. نقل شده در:

Hamidullah, *An Introduction to the Conservation of Hadith*, p. 4.

Ibn al-Qayyim al-Jawziya (Jalal Abu al-Rub, translator), *Zad al-Maad fi Hady Khayr al-Ibad*, Volume 1. (Orlando, Florida: Islamic Learning Media Publications, 2003), p. 202:

ابن اسحاق و ابن هشام، سیره نبی، جلد ۱، ص ۲۱۵؛

Abu Abdullah Muhammad ibn Sad, *Kitab al-Tabaqt al-Kubra*, Volumes 1&2, 6th edition (Urdu). (Karachi, Pakistan: Nafees Academy, 1987), p. 396.

23- Hafiz Muhammad Sadullah (translator), *Naqoosh Rasool* Number 7 (Urdu). (Lahore, Pakistan: Idara-e Farooq-e Urdu, 1984), p. 3 and pp. 134-89.

۲۴- در این کار دایرةالمعارفی از ۴۸ نفر به عنوان کاتبان وحی نام برده شده است، اما این اسامی شامل کاتبان مکه و مدینه هر دو با هم می‌شود. همه این افراد وظیفه کتابت وحی بر عهده نداشتند بلکه برخی از آنها مسئولیت نگارش نامه‌ها یا قراردادهایی که پیامبر اکرم (ص) دیکته می‌کردند را داشتند.

۲۵- وقتی عمر بن حزم الانصاری به عنوان فرماندار یمن منصوب شد شروع کرد به جمع‌آوری و نگهداری نامه‌های و دستورات مکتوب پیامبر (ص). مصحف او شامل ۲۱ سند می‌شد اما اصل این مصحف دیگر موجود نیست؛ رجوع کنید به:

Sayed Mahboob Rizvi, *Maktoobaat-e Nabawi*, 2nd edition. (Lahore, Pakistan: Idara-i Islamiyyat, 1975), p. 40.

26- See Amr ibn Hazm al-Ansari's mushaf in Ibn Tulun's book, *Alam al-Sailinan-Kutub Sayyid al-Mursalin*, quoted in two books by Hamidullah.

Dr. Muhammad Hamidullah, Documents sur diplomatic Musalamanane a l'epoque du prophete et des Khalifes orthodoxes, Volume 2 (French). (Paris, France: G.P. Maisonneuve, 1935), pp. 95-97, (the book is based on his PhD dissertation).

27- Cited al-Tabari, al-Qastalani, Ibn al-Qayyim, Ibn Kathir, and others: and re-quoted in:

Hamidullah, *Rasool-e Akram Ki Siyaasi Zindagi*, p. 126.

28- Rizvi, Maktoobaat-e Nabawi, 2nd Edition, p. 50

29- Abu al-Fida Imad al-Din Ismail ibn Umar ibn Kathir, *Al-Bidayah wa-al-Nihaya* (Urdu), Volume 3-4. (Karachi, Pakistan: Nafees Academy, 1987), pp. 136-38.

۳۰- به نقل از حکیم احمد عبدالجبار و ابن اسحاق، که در الدلائل بیهقی نیز در فصلی تحت عنوان «در باب محتوای سندی (نامه‌ای) که از جانب پیامبر(ص) به نجاشی فرستاده شد» آورده شده است. همچنین نقل شده در:

ابن کثیر، البدایة والنہایة، جلدہای ۳-۴، ص ۱۳۶-۳۷.

31- Abu al-Fida Imad al-Din Ismail ibn Umar ibn Kathir (Trevor Le Gassick, translator), *Al-Sirah al-Nabawiyah*. (Reading, United Kingdom: Garnet Publishing, 2002).

۳۲- ابن کثیر، السیرة النبویة، جلد ۲، ص ۲۵-۲۶.

۳۳- همان.

34- Abu al-Mawdudi, *Tafheem ul-Quran*, Volume 1. (Lahore, Pakistan: Maktaba-e Tameer-e Insa'iyyat, 1974), p. 228.

35- Hamidullah, *Rasool-e Akram Ki Siyaasi Zindagi*, p. 127.

۳۶- همان، ص ۱۲۷، ۱۴۸.

37- Hamidullah, *Le Prophete de l'Islam*, p. 452.

۳۸- همان.

۳۹- ابن القیم الجوزیه، زادالمعاد، جلد ۱، ص ۲۰۵.

۴۰- حمیدالله، الوثائق السیاسیة، ص ۲۲-۲۱ (نقل از سند شماره ۲۱).

Hamidullah, *Le Prophete de l'Islam*, pp. 302-03.

41- Urwah ibn al-Zubayr (Muhammad Said al-Rahman Alawi, translator), *Maghazi Rasul-Allah, 3rd Edition* (Urdu). (Lahore, Pakistan: Adara-e Thaqafat-e Islamiyya, 2000), p. 110.

این اولین کتاب سیره است که تا کنون شناسایی شده. نسخه دست‌نویس اولیه توسط دکتر مصطفی الاعظمی کشف شد. عروۀ بن الزبیر در سال ۹۳ یا ۹۴ هجری درگذشت.

۴۲- ابن کثیر، البدایه والنهایه، جلد‌های ۴-۳، ص ۱۳۳.

۴۳- ابن هشام، سیره نبی، جلد ۱، ص ۲۱۴.

۴۴- الطبری، تاریخ طبری، جلد ۱، ص ۱۰۰.

45. Hamidullah, *Le Prophete de l'Islam*, p. 304.

۴۶- دکتر حمیدالله در این خصوص نوشته: عمارۀ فرد خوش‌منظری بود که زندگی پرزرق و برقی هم داشت. نقل شده است که در مأموریت دوم وی سعی کرد همسر عمر بن عاص را که در آن سفر شوهرش را همراهی می‌کرد، اغوا کند. برای این کار ابتدا باید از شر عمر خلاص می‌شد، لذا نقشه کسبیده او را در فرصتی مناسب به داخل دریا هل داد با این تصور که وی غرق خواهد شد. اما از بدشاندی او عمر بن عاص شناگر خوبی بود و خود را نجات داد. اما عمر پس از نجات طوری رفتار کرد که اصلاً به عمارۀ مشکوک نیست ولی مترصد فرصتی بود که انتقام بگیرد. بنابراین، عماره را در موقعیتی شک‌برانگیز با همسر نجاشی بدام انداخت و سپس پادشاه را باخبر کرد. شاه که از این تعرض به آبرو و شرف خود سخت خشمگین بود او را نکشت چراکه چنین کاری برخلاف ضوابط دیپلماتیک بود. لذا طلسم جادویی بر او افکندند. عماره دیوانه شده و سر به بیابان نهاد. وی تا زمان خلیفۀ دوم عمر در بیابان بسر می‌برد تا این که عمر یکی از خویشاوندانش را فرستاد تا او را برگرداند. او را یافتند اما در جریان تلاش و تقلا برای گرفتن و آرام کردن او، عماره وحشی شد و ناگزیر او را کشتند.

Hamidullah, *Le Prophete de l'Islam*, pp. 309-10.

47- Martin Lings, *Muhammad: His Life Based on the Earliest Sources*.

(Kuala Lumpur, Malaysia: Islamic Book Trust, 1938), p. 83.

۴۸- قرآن کریم، ۲۱-۱۶: ۱۹.

49- Lings, *Muhammad*, p. 83.

۵۰- ابن کثیر، البداية والنهایة، جلد های ۴-۳، ص ۱۳۴؛

ابن القیم الجوزیه، زادالمعاد، جلد ۱، ص ۲۰۵.

۵۱- در غیاب پدرش ابوسفیان، که در آن زمان یکی از دشمنان قسم خورده اسلام بود، یک از انصار به نام خالد بن سعد ولی و قیم او شد.

حمیدالله، الوثائق السیاسیه، ص ۱۰۶ (به نقل از سند شماره ۲۴).

۵۲- ابوالقاسم عبدالرحمان السهیلی در روض الانف گذشته نجاشی را با جزئیات روایت کرده، می گوید که پدرش در توطئه ای که توسط برخی از درباریان و با هماهنگی عمویش طراحی شده بود کشته شد، عمویش ۱۲ پسر داشت در حالی که نجاشی هیچ برادری نداشت. نجاشی به یک بازرگان عربستانی فروخته شد و بازرگان او را به مکانی نزدیک بدر برد. عمویش اندکی پس از به پادشاهی رسیدن دچار رعدوبرق شده بر اثر برق گرفتگی کشته و پس از آن یکی از پسرانش به تخت نشست اما به دلیل بی لیاقتی کامل وی مردم حبشه با بدبختی و مشقات عظیمی روبرو شدند. درباریان ناگزیر خواستار بازگشت نجاشی، که در آن زمان در دره بدر در حال گوسفند چراندن برای صاحبش بود، شدند. نجاشی همچنین در مدت اقامتش در عربستان زبان عربی را فراگرفت. روایت شده توسط امام بخاری و مسلم و بازایی شده در:

Abd al-Rahman al-Suhayli, *Rawd al-Anf, Volume 1* (Urdu). (Lahore, Pakistan: Ziaul Quran Publications, 2005), pp. 182-88.

ابن القیم الجوزیه، زادالمعاد، جلد ۱، ص ۲۰۵.

53- Hamidullah, *Rasool-e Akram Ki Siyaasi Zindagi*, p. 130.

۵۴- ابن کثیر، السیره النبویه، جلد ۲، ص ۲۱-۳۲۰.

۵۵- حمیدالله، الوثائق السیاسیه، ص ۱۰۴ (به نقل از سند شماره ۲۳).

Hamidullah, *Rasool-e Akram Ki Siyaasi Zindagi*, p. 130

۵۶- ابن کثیر، السیره النبویه، جلد ۲، ص ۲۷.

57- Hamidullah, *Le Prophete de l'Islam*, p. 311.

۵۸- ثبت شده در صحیح مسلم (فصل ۳۲ شماره ۹۱) و سنن ترمذی (فصل ۴۰ شماره ۷۵-۷۴):
و نقل مجدد در:

Hamidullah, *Le Prophete de l'Islam*, p 311.

۵۹- ابن کثیر، السیره النبویه، جلد ۲، ص ۲۷.

Hamidullah, *Rasool-e Akram Ki Siyaasi Zindagi*, pp. 131-132.

60- Hamidullah, *Le Prophete de l'Islam*, pp. 451-59.

۶۱- ابن سعد، کتاب الطبقات الکبری، جلد ۴، ص ۸۳-۱۸۲؛ همچنین نقل شده در:

Hamidullah, *Le Prophete de l'Islam*, p. 452.

۶۲- ابن سعد، کتاب الطبقات الکبری، جلد ۱، ص ۲۷۶.

۶۳- دکتر حمیدالله در خصوص این که چگونه از وجود نامه مزبور باخبر شد و چگونه توانست یک نسخه کپی آن را به دست آورد، توضیحات جالبی می‌دهد. سپس در ادامه محتوای نامه را به طور دقیق مورد بحث و بررسی قرار داده، برای تایید درستی آن استدلال‌های قانع کننده‌ای مطرح می‌کند و در عین حال به شکلی روشمند تردیدهایی که از سوی خاورشناسانی مانند دانلپ مطرح شده بود را رد می‌کند.

Hamidullah, *Rasool-e Akram Ki Siyaasi Zindagi*, pp. 127-35, 146-51.

۶۴- نویسنده کتاب حاضر در سال ۲۰۰۷ از استانبول دیدن کرد و برای دیدن اصل نامه پیامبر (ص) به موزه توپکاپی رفت اما متأسفانه در حال بازسازی موزه بودند و بخشی که آثار باستانی مقدس را در خود جای داده به علت تعمیرات بسته بود.

۶۵- قرآن کریم، ۲۹-۲۶:۲۷.

۶۶- قرآن کریم، ۴۳:۲۰.

۶۷- ابن سعد، کتاب الطبقات الکبری، جلد ۲، ص ۲۹.

۶۸- ابن اسحاق و ابن هشام، سیره نبی، جلد ۱، ص ۸۲-۱۸۱.

فصل دوم

پیمان‌های عقبه: اهمیت و نمودهای
دیپلماسی و قدرت نرم نبوی

اسناد و شواهد زیادی وجود دارد که نشان می‌دهند مسلمانان در مکه با رنج و مشقت‌های فراوانی روبرو بودند. آنهایی که به حبشه مهاجرت کردند از این رنج و عذاب بزرگ فرار کردند، اما این کار منجر به تشدید آزار و اذیت مسلمانانی شد که در مکه باقی ماندند. حتی اسلام آوردن حمزه (ع)، عموی پیامبر و عمر بن خطاب، یکی از نجیب‌زادگان مکه نیز به کاهش آزار و اذیت و شکنجه‌های بی‌رحمانه مسلمانان اولیه کمکی نکرد. در حالی که پیامبر(ص) به واسطه حمایت عموی بزرگوارش ابوطالب از این آزار و اذیت‌ها در امان بود اکثریت مسلمانان از کمترین حمایت و محافظت برخوردار بودند. قریشیان هیأت‌های متعددی نزد ابوطالب فرستادند بلکه او را قانع کنند دست از حمایت برادرزاده‌اش بردارد، اما تمام این تلاش‌ها با پافشاری ابوطالب بر حمایت از پیامبر(ص) نقش بر آب شدند. سران قریش پس از آن که دیدند ابوطالب به هیچ وجه حاضر نیست دست از حمایت پیامبر(ص) بردارد، تصمیم گرفتند نه تنها مسلمانان بلکه تمامی افراد قبیله‌های بنی‌هاشم و مطلب را حتی آنهایی که مسلمانان نشده بودند، تحریم اقتصادی و اجتماعی کنند. تنها ابولهب و خانواده‌اش که از دشمنان سرسخت پیامبر(ص) بوده و به مشرکین پیوسته بودند، از این قانون مستثنی شدند.

پیمان اول عقبه

مسلمانان اولیه برای سه سال، از سال هفتم تا سال دهم رسالت پیامبر(ص)، در دره‌ای واقع در نزدیکی مکه به نام شعب ایبطالب محاصره شدند. هیچ کس حق نداشت با این افراد رانده شده، معامله کند یا با آنها رابطه اجتماعی داشته باشد.

پس از آن که این محاصره با وساطت برخی اهالی غیرمسلمان اما رئوف مکه که به خاطر این رفتار خشن و غیرانسانی با مسلمانان احساس گناه می‌کردند، پایان یافت، پیامبر (ص) با دو مصیبت بزرگ با فاصله زمانی اندکی از هم روبرو شد. همسر گرامی حضرت خدیجه (ع) و عمویش ابوطالب درگذشتند. این دو مصیبت پیامبر (ص) را بیش از پیش آسیب‌پذیر کردند. آیا محاصره اقتصادی در مرگ آن دو بزرگوار تاثیر داشت؟ ابوطالب مردی کهنسال بود و محاصره اقتصادی با سختی‌هایش می‌بایست بر سلامت او تاثیر گذاشته باشد. خدیجه (ع) نیز که شرایط سنی مشابهی داشت به همین ترتیب باید از تحریم مزبور آسیب دیده باشد. علت مرگ هرچه بوده، فقدان آنها برای پیامبر (ص) بسیار دردناک بود. تلاش‌های آن حضرت برای جلب حمایت مردم شهر طائف واقع در حدود ۴۰ کیلومتری جنوب شرق مکه نیز با سرخوردگی و مشقت زیادی همراه شد. بزرگان شهر نه تنها دعوت پیامبر (ص) را نپذیرفته و از کمک به ایشان سرباز زدند، بلکه اراذل و اوباش شهر را نیز تحریک کردند تا آن حضرت را مورد ضرب و شتم و بی‌احترامی قرار داده از شهر بیرون کنند.

در جریان این شرایط مشقت‌بار و دردناک بود که سفر اهالی قبیله خزرج از یثرب برای حج دستاوردی بزرگ برای اسلام به همراه آورد. پیامبر (ص) همیشه با قدرت تمام در مراسم سالانه حج حضور می‌یافت تا پیام اسلام را به زائران برساند. این در حالی بود که سران مکه از جمله ابوجهل و ابولهب از این مسئله ناراحت بوده و سعی می‌کردند زائران را از گوش دادن به سخنان پیامبر (ص) منع کنند. جالب است بدانید که برخلاف حاکمان فعلی عربستان، آن زمان مشرکین به لحاظ فیزیکی مانع صحبت کردن پیامبر (ص) با زائران نمی‌شدند. مردم خزرج از آنچه یهودیان یثرب در مورد ظهور یک پیامبر گفته بودند اطلاع داشتند. لذا با شنیدن سخنان پیامبر (ص) دریافتند وی باید همان پیامبر موعود باشد و بلافاصله اسلام را پذیرفتند.^۱ برخی از اهالی بنی‌نجار از خاندان عبدالمطلب، جد پیامبر (ص)، نیز در میان گروه مزبور حضور داشتند. موفقیت اولین گروه از قبیله خزرج زمینه‌ساز گرویدن گروهی دیگر از این قبیله به اسلام در ایام حج سال بعد شد.

دوازده نفر از یثرب، شامل ده نفر از قبیله خزرج و دو نفر از قبیله اوس به مکه آمده با پیامبر(ص) ملاقات کردند و پیمانی بستند که بعدها به پیمان عقبه اول معروف شد. آنها متعهد شدند به یگانگی خدا پایبند باشند، دزدی نکنند، مرتکب زنا نشوند، فرزندان خود را نکشند و از فرمان الهی سرپیچی نکنند. این پیمان با آن که مکتوب نشد، با توجه به حساسیت موضوع، از آن جهت اهمیت پیدا کرد که همه کسانی که در این مذاکرات حضور داشتند به مفاد آن کاملاً پایبند بودند. مجدداً یادآور می‌شویم که پس از التزام قوی به یگانگی خدا، تاکید فراوانی به رعایت عدالت اجتماعی شده بود: دزدی نکنند، زنا نکنند، فرزندان (دختران) خود و افراد ضعیف جامعه را نکشند (کاری که آن زمان کاملاً رایج بود). در اینجا امکان تاکید بیش از حد بر نظم وجود نداشت، چرا که به زودی دریافتند که ضمانت اجتماعی این رفتارهای جدید، تعهد مطلق ایدئولوژیک به فرمان الهی است و نه هیچ قدرت دیگری. متأسفانه امروزه برخی مسلمانان جنبه اصلی عدالت در اسلام را به نقطه‌ای تاریک در حافظه خود تنزل داده‌اند و از آنجا که مسلمانان هیچ قدرتی در عرصه عدالت سازمانی ندارند، نهادهای قدرت مزورانه‌ای در دنیای پیشرفته مدرن بر آنها حاکمند که به همین بسنده کرده‌اند، که فریاد حقوق بشر سر دهند حال آنکه خدا این مهم‌ترین بخش هر ساختار عدالت‌محور را کنار گذاشته‌اند، که عاقبت آن می‌شود برگردان ناقص عدالت در عمل به حقوق طبیعی و حقوق بشر. سیره پیامبر(ص) باید چشمان ما را به این جنبه مهم از تعالیم اسلام باز کند.

پیامبر(ص) به درخواست اهالی یثرب مصعب بن عمیر را برای آموزش قرآن و اصول اسلام بسوی آنها روانه ساخت. علاوه بر این او ماموریت داشت سایر مردم یثرب را به دین اسلام دعوت کند. مصعب در اجرای ماموریتی که به او واگذار شده بود بسیار موفق بود. او توانست اعضای قبایل اوس و خزرج را زیر لوای اسلام گرد آورد.^۲ این اطلاعات به موقع به پیامبر(ص) که از نتایج کار بسیار خوشنود بود، می‌رسید. مصعب یکی از مهاجرینی بود که راه حبشه را در پیش گرفتند از اینرو مدتی در خدمت رسول خدا(ص) نبود. در این زمان هنوز آیات قرآن به طور کامل نازل نشده بود. در مقایسه با

مصعب یاران دیگر بودند که زمان بیشتری را با پیامبر (ص) سپری کرده بودند از جمله ابوبکر که مانند بلال حبشی رنج و مشقت‌های بیشتری تحمل کرده و همچون امام علی (ع) آیات بیشتری از قرآن را می‌دانست. با این همه پیامبر (ص) مصعب را راهی یثرب کرد تا محیط سیاسی اجتماعی را برای ورودش به جایی که قرار بود برای اولین بار در تاریخ، نهضت اسلامی را در آنجا پایه‌گذاری شود، مهیا سازد. آیا پیامبر (ص) در اندیشه واگذار کردن پست‌های سیاسی حساس به عنوان پاداشی ایدئولوژیک به کسانی که زمان زیادی را با او سپری کرده‌اند، بود؟ آیا آن حضرت می‌خواست با مامور کردن برده‌های آزاد شده برای رساندن پیغام به اربابان گذشته خود به آنها شخصیت ببخشد؟ آیا ایشان با انتخاب اعضای خانواده برای انجام کارهایی که دیگران برای انجام آن قابل اطمینان نبودند در پی تحکیم قدرت خانوادگی بود؟ در واقع، آن حضرت نه تنها برای کار مورد نظر فرد مناسبی را که به شکلی کارآمد وظیفه محوله را انجام و با لیاقت ماموریت را اجرا کند، برمی‌گزید بلکه گزینه‌ها کسانی بودند که ویژگی‌های رهبری که برای مدیریت آینده دولت لازم بود، در آنها قابل کشف و پرورش باشد. این شیوه انتخاب را با عملکرد چهل و چهارمین رئیس جمهور ایالات متحده در محول کردن پست‌های کابینه به هم‌فکران ایدئولوژیک که او را برای پیروزی در انتخابات یاری کردند، مقایسه کنید. گزینه انتخابی او برای رئیس کارکنان کاخ سفید یک سرباز سابق رژیم صهیونیستی و مامور عملیاتی سازمان اطلاعات بود که پدرش یکی از چهره‌های سرشناس سازمان و تشکیلات تروریستی ایرگان^۱ بود و پست‌های کلیدی مشاور خزانه‌داری و اقتصادی به کسانی داده شد که از قبل تا خرخره در بحران ۲۰۰۹-۲۰۰۷ که بازارهای مالی و بانک‌ها را در سراسر دنیا لرزاند، فرو رفته بودند.^۲

انتخاب مصعب، یک حسابگری اندیشمندانه و راهبردی بود. نخست از این جهت که مصعب به قبیله بنی‌عبدالدار تعلق داشت، که همانند بی‌امیه از قوی‌ترین و بانفوذترین قبایل قریش بودند. بنی‌عبدالدار مسئول دفاع از خانه کعبه در مقابل حملات خارجی

۱- نام یک سازمان تروریستی صهیونیستی بوده است که حزب راست‌گرای صهیونیستی از باقیمانده‌های آن سازمان تشکیل یافته است.

و تضمین امنیت آن بودند، آنها همچنین در هنگام جنگ پرچم‌دار بودند و پیامبر(ص) نیز این سنت را هنگامی که به مدینه (یثرب) رفتند حفظ فرمود. در واقع، در دو جنگ مهم اول مسلمانان یعنی بدر و احد، مصعب پرچم‌دار مسلمین بود تا این که در جنگ احد به فیض شهادت نائل شد و پس از شهادت مصعب برادرش ابوالروم بن عمیر پرچم را برداشت. در شبه‌جزیره عربستان همه یکدیگر را می‌شناختند، لذا انتخاب فردی از بنی‌عبدالدار نزد اوس و خزرج به لحاظ سیاسی وزن بیشتری داشت تا مثلاً کسی از بین تیم یا بنی‌عدی که ابوبکر و عمر به ترتیب به این دو تعلق داشتند. این ویژگی‌ها تاثیر فوری و ماندگار مصعب بر جامعه یثرب را تقویت نمود. پیامبر(ص) در زمینه‌سازی برای پیمان صلح حدیبیه با انتخاب عثمان بن عفان از بی‌امیه به عنوان مذاکره‌کننده ارشد، بار دیگر از این تاکتیک استفاده کرد.

دوم این که، در زمانی که مصعب به عنوان سفیر پیامبر(ص) در یثرب برگزیده شد، او از پیش نسبت به تمامی دام‌های مادی که فرقه‌های بومی یثرب به منظور تداوم نزاع خونین بین دو قبیله اوس و خزرج پهن می‌کردند، مصونیت پیدا کرده بود. در مکه مصعب به عنوان یک مرد شریف و با اصل و نسب که با غرور و متانت خاصی زندگی می‌کرد، شهرت یافته بود. او شخصی خوش‌منظر و فصیح بود که به راحتی از کوره در نمی‌رفت، بهترین لباس‌ها را می‌پوشید، بهترین غذاها را می‌خورد، بهترین مرکب‌ها را سوار می‌شد و بهترین عطرها را استفاده می‌کرد. با این حال وقتی اسلام را پذیرفت شیوه زندگی و رفتارش به سرعت تغییر کرد. او به سهم خود از سوی همان جامعه‌ای که روزگاری وی را یکی از بهترین‌ها می‌دانست، مورد آزار و اذیت قرار گرفت و زندانی و تبعید شد. او چنان با برنامه و آداب و قوانین اسلامی بی‌قید و شرط و کامل انس گرفته بود که وقتی از حبشه برگشت ظاهر نجیب‌زادگی و تا حدودی جذابیت جوانی خود را از دست داده و لباس‌های ژنده و وصله پینه‌دار پوشیده بود. پیامبر(ص) با دیدن او در این وضع و ظاهر فرمود:

حمد و سپاس خدای را. اکنون اوضاع دنیا و افراد دنیوی تغییر خواهد کرد. این آن جوانی است که در مکه به واسطه شیوه پرزرق و برق زندگی و رشدش همتایی

نداشت. اما توجه به حقیقت و خدا و رسولش، او را نسبت به تمامی لذات دنیا بی‌توجه کرده است.^۴

همین تغییر و تحول نیز کلید انتصاب او به ماموریت یثرب بود. برخلاف ظاهرش، عقل و خردش تیزتر از همیشه شده بود؛ او فصاحت همیشگی‌اش را حفظ کرده بود، شرافت و اصالت زودگذرش را با ایمان آگاهانه به خدا و رسولش عوض کرده بود. چنان به قرآن و سنت تسلط پیدا کرده بود که کسی را یارای به چالش کشیدن او در مباحثات نبود؛ هیچ استدلال جاهلی نمی‌توانست او را از پای درآورد؛ و چنان که در ماموریت آتی‌اش در یثرب خواهیم دید، هر فردی که برآستی طالب هدایت، حقیقت و پاسخ به معضلات خود بود، به واسطه برخورد با او مسلمان می‌شد. علاوه بر این، ظواهر و مادیات این دنیا در قالب قدرت، ثروت، تهدید، پست و مقام، مواخذه و سرزنش یا فقر و نداری نمی‌توانست او را بفریبند، بترسانند یا چشمانش را ببندد. کسی نمی‌توانست او را بخرد یا به او رشوه دهد. به معنای دیگر او کاملاً آمادگی پذیرش مسئولیت‌های بزرگ‌تر در محیط پردردسر یثرب را داشت، محیطی که با تمام پویایی مادی و اجتماعی متغیری که به واسطه حضور پیروان مقدس‌نمای ادیان پیشین پیچیده‌تر نیز شده بود. بنابراین، او مناسب‌ترین گزینه برای پذیرش مسئولیت آماده‌سازی یثرب برای تبدیل شدن به شهر پیامبر (ص) یعنی مدینه بود.

سوم، انرژی، انگیزه و اشتیاق مصعب برای تثبیت آیین اسلامی به عنوان تنها ابزار سازمانی فرمان الهی بر روی زمین بی‌نظیر بود. مصعب پیش از هجرت پیامبر (ص) به یثرب برای دعوت کل مردم شهر تلاشی نکرد، او در این برهه زمانی با اشراف، چهره‌های بانفوذ، بازرگانان، فقرا، بردگان و یهودیان شهر گفتگو نموده و تصویری از زندگی جدید برای آنها ترسیم می‌کرد و در هر فرصتی که دست می‌داد برای آنها آیات قرآن را قرائت می‌کرد. لذا، از این طریق چنان تاثیر عمیقی بر صاحبان قدرت در قبایل اوس و خزرج به جا گذاشت، که پیش از ورود پیامبر (ص) به شهر بسیاری از آنها همراه با جمع کثیری از افراد قبایل‌شان مسلمان شدند. این موفقیت به ویژه در جایی که یهودیان مرموز و منافقین حضور داشتند، دستاورد کوچکی نبود. پس از

ورود پیامبر(ص) به مدینه، مصعب تمام تلاش خود را معطوف شکل‌دهی شخصیت و تقویت ایمان مسلمانانی که نظام جدید اجتماعی اسلامی را تشکیل می‌دادند کرده بود. در حالی که فصاحت و شیوایی کلام او زبانزد همگان بود، مصعب در عرصه نبرد نیز جنگجوی بی‌باک و دلیر بود. در حقیقت وقتی در جنگ احد شایعه کشته شدن پیامبر(ص) بر سر زبان‌ها افتاد، این مصعب بود که با خواندن آیه زیر با قدرت و شجاعت هرچه تمام‌تر دوباره به دشمن یورش برد:

محمد(ص) فقط فرستاده خداست؛ و پیش از او، فرستادگان دیگری نیز بودند؛ آیا اگر او بمیرد و یا کشته شود، شما به عقب برمی‌گردید؟ (و اسلام را رها کرده به دوران جاهلیت و کفر بازگشت خواهید نمود؟) و هر کس به عقب باز گردد، هرگز به خدا ضرری نمی‌زند؛ و خداوند بزودی شاکران (و استقامت‌کنندگان) را پاداش خواهد داد. (سوره آل عمران، آیه ۱۴۴)

پیامبر(ص) هنگام دفن کردن شهدای جنگ احد، با دیدن پیکر خونین، زخمی و بی‌دست او در میان شهدا با چشمانی پر از اشک آیه زیر را قرائت فرمود:

در میان مؤمنان مردانی هستند که بر سر عهده‌ای که با خدا بستند صادقانه ایستاده‌اند؛ بعضی پیمان خود را به آخر بردند (و در راه او شربت شهادت نوشیدند)، و بعضی دیگر در انتظارند؛ و هرگز تغییر و تبدیلی در عهد و پیمان خود نداد. (سوره احزاب، آیه ۲۳)

پیامبر(ص) با زمینه‌سازی سیاسی پیش از رویارویی نظامی غریبه نبود. آن حضرت هنگامی که مصعب را به عنوان سفیر خود به جانب مردم یثرب روانه ساخت به خوبی می‌دانست چه می‌کند. همان طور که پیش‌تر گفته شد، پیامبر(ص) خیلی پیش‌تر از تشکیل دولت به دیپلماسی خارجی توجه داشت و در این رابطه اقدامات مختلفی صورت می‌داد. آن حضرت مستقیماً با سران قبایل اوس و خزرج وارد مذاکره شد. قبل از آن نیز به منظور جلب حمایت و محافظت پادشاه حبشه از مسلمانان اولیه مکه، نه با درباریان، وزراء یا زیردستان وی بلکه مستقیماً با خود نجاشی مکاتبه نمود.

بعداً هنگامی که در مدینه استقرار پیدا کرد نیز در مقام یک رئیس دولت با سران دولت‌های دیگر ارتباط برقرار نمود. سفیرانی فرستاد تا مستقیماً با سران قبایل مذاکره کنند یا نامه‌های آن حضرت را به پادشاهان و فرمانروایان سایر کشورها برسانند.

یک جنبه مهم دیگر از رهبری پیامبر (ص) که عموماً در میان سلسله حوادث و اتفاقات تاریخی نادیده گرفته شده این است که آن حضرت برای انجام امور حیاتی دولت افراد مجرب و پخته را به واسطه روابط سیاسی و اقدامات پشت‌پرده‌ای وارد کار نمی‌کرد، بلکه با دقت فراوان یاران باهوش و مستعد را برای انجام ماموریت‌های حیاتی و حساس و پذیرفتن مسئولیت‌های مهم تعلیم می‌داد. مصعب الگوی برازنده بود. رسول خدا (ص) نظام اسلامی را به شویه‌ای اداره می‌کرد که می‌توان آن را تقوای گروهی نام نهاد، درست برعکس تقوای فردی‌ای که حکام امروزی عربستان سعودی برای اداره امور مسلمین پیش گرفته‌اند. منظور از تقوای گروهی آن است که کل جامعه به شناخت درستی از قدرت لایزال الهی رسیده و به خوبی می‌داند که این قدرت تنها وقتی حاصل می‌شود که توانایی‌های درونی افراد همسو و هماهنگ با هم در جهت تقویت جنبش اسلامی به کار گرفته شوند. یعنی شعائر دینی تنها با عمل‌گرایی اجتماعی در با هدف دستیابی به عدالت اجتماعی جهانی برای کل نوع بشر، مسلمان و غیرمسلمان، حفظ می‌شود. امروزه حتی اگر تمامی دو میلیون مسلمان در سراسر جهان تقوی فردی داشته باشند رسیدن به چنین آگاهی حرکت‌آفرینی محال است.

هیچ فرد عادی مسلمانی چه در گذشته و چه حال هرگز واجد تمامی درایت و خصایص عالیّه پیامبر (ص) نبوده و نیست، با این حال مسلمانان در کنار هم مجموعاً می‌توانند قابلیت‌های لازم برای شروع اولین حرکت و جنبش اسلامی داشته باشند. این امر در آن زمان مصداق داشت و امروز نیز برای تمامی کسانی که می‌خواهند خدا را به درستی و مطابق الگو و روش خاتم پیامبرانش عبادت کنند، صدق می‌کند. آنچه عملکرد محمد (ص) را از تمامی پیامبران پیشین از حضرت آدم (ع) گرفته تا حضرت عیسی (ع) متمایز می‌ساخت جنبشی بود که با ابزار دولت و حکومت به اجرا درآمد. علیرغم تمامی تبلیغات تخریبی، اسلام‌هراسی که از درون و برون خانواده اسلام صورت می‌گیرد، هر

گونه فعالیت انفرادی یک مسلمان - فکری، علمی، معنوی یا هنری - باید در جهت تقویت و توفیق حرکتی باشد که در نهایت به پایه‌گذاری یک جامعه اسلامی که طبق اوامر الهی اداره می‌شود، بیانجامد. در زمان پیامبر(ص) هر فرد مسلمان علاوه بر ایمان به خداوند متعال، از تبحر کافی در یک مهارتی برخوردار بود برای حرکت فوق‌الذکر ارزشمند بود - مهارتی که به موقع مورد توجه رهبری اسلامی پیامبر(ص) قرار گرفته و از آن بهره می‌جستند. این گونه انتخاب فرد از سوی رهبری اسلامی خود مهر تاییدی بود بر یگانگی و منحصر به فرد بودن که پروردگار متعال در وجود هر انسانی نهاده است. هر یک از مسلمانان اولیه خود ایفاگر نقشی مهم بود و سعی می‌شد که همه این احساس را داشته باشند که به نوبه خود مفید هستند. این سبک از مالکیت بود که برخلاف مالکیت مادی یا دنیوی مختص سایر نظام‌های اجتماعی، موجب شد گروهی کوچک از مردمانی که به خودی خود قدرت و نفوذی نداشتند، به چنان جایگاهی رفیع برسند که روزگار هرگز به خود ندیده است.

تمامی کسانی که پیامبر(ص) به عنوان یک همسر، پدر، همراه یا یک رهبر معنوی برایشان ارزش و اهمیت داشت، فراست و تیزهوشی سیاسی آن حضرت را نیز ارج می‌نهادند و بدان معترف بودند. بی‌شک همه می‌دانیم که آن حضرت تا چه حد در تمامی امور سرآمد و در کمال بزرگی بودند، اما مسئله مهم‌تر این است که تا چه حد آمادگی داریم که این الگوی متعالی را سرلوحه زندگی خود قرار دهیم و بدون نیاز به شمشیر و سلاح برای فراهم کردن زمینه‌ای که ما را به این موفقیت‌های ماندگار رهنمون سازد تلاش کنیم.

پیمان دوم عقبه

سال بعد گروهی به مراتب بزرگ‌تر از مردم یثرب راهی سفر حج شدند. راویان تعداد آنها را ۳۷ مرد و دو زن ذکر کرده‌اند.^۵ هنگامی که پیامبر(ص) از ورود آنها باخبر شد، پنهانی سران قبایل را ملاقات نموده و قرار شد تمامی اعضای گروه را دو روز بعد از مراسم حج ملاقات فرماید. حضرت تاکید فراوانی بر مخفی بودن این ملاقات داشتند.

مسلمانان یثرب به قول خود وفا کرده هنگامی که در تاریکی شب از خیمه‌های خود خارج شدند تا پیامبر (ص) را بر روی تپه عقبه ملاقات کنند، اعضای مشرک قبایل خود را از این ملاقات باخبر نکردند. پیامبر (ص) به عموی خود عباس بن عبدالمطلب اعتماد داشت و با آن که او هنوز مسلمان نشده بود، در این ملاقات مهم حضور داشت. با اطلاع از موفقیت مصعب در یثرب پیامبر (ص) تصمیم گرفت با مسلمانان آن دیار ارتباط وسیع‌تری برقرار سازد. این امر چنان که ظرف ۱۲ سال در مکه یا در خصوص اولین گروه از مسلمانان یثرب در سال قبل رخ داد، تنها برای تبلیغ پیام اسلام نبود. پیامبر (ص) اکنون تصمیم داشت این رابطه نوپا را تا حد یک پیمان رسمی اتحاد، که به واسطه آن «مسلمانان می‌بایست برای حفاظت از خود و مقابله با تهاجم دشمن هم‌دیگر را یاری کنند»، بسط دهد.^۶ این ضرورتاً یک پیمان نظامی بود- تعهد به جنگ با کسانی که به مسلمانان حمله کنند.

پیامبر (ص) با آگاهی از اهمیت این ملاقات و خواسته‌اش از حاضرین در این جلسه از عموی خود عباس خواست تا ابتدا سخن بگوید. او نیز از اهالی یثرب پرسید آیا حاضرند دشمنی قریش را به جان بخرند چراکه قریشیان بی‌شک این اتحاد جدید را تهدیدی بارز برای موقعیت ممتاز خود در شبه جزیره می‌پندارد.^۷ در اینجا باز شاهد اعتماد به نفس عظیم پیامبر (ص) و توانایی آن حضرت در ترقیب مردم برای تعهد هرچه بیشتر به اسلام هستیم. باید به خاطر داشته باشیم که در این زمام پیامبر (ص) عملاً در مکه منزوی شده بود؛ کمتر کسی حاضر به حمایت از ایشان بود و اکثر یارانش نیز ناگزیر به حبشه مهاجرت کرده بودند. با درگذشت ابوطالب بزرگ بی‌هاشم، ابولهب به ریاست این قبیله رسید او که موجودی خبیث بود نه تنها حمایتی از برادرزاده خود نمی‌کرد بلکه عداوتی خاص با او داشت و همین امر موجب تشدید خصومت قریش علیه پیامبر (ص) شده بود. پیامبر (ص) علیرغم آسیب‌پذیری و انزوایی در مکه که از چشم اهالی یثرب نیز پنهان نبود، از آنان می‌خواست در تلاش برای مقابله با قدرتمندترین سران قریش با او همراه شوند. آنها نیز با آن که هیچ درگیری مستقیمی با قریش نداشتند یک صدا اعلام کردند حاضرند در مقابل سران مکه بایستند و از

پیامبر(ص) درخواست کردند بفرماید چه انتظاری از ایشان دارد. رسول خدا(ص) پس از قرائت آیاتی چند از قرآن کریم و تبیین پیام اسلام برای آنان فرمود: «من به این شرط با شما پیمان می‌بندم که همان طور که از زنان و فرزندان خود حمایت می‌کنید، مرا نیز در مقابل همگان یاری نمایید.»^۸ البراع بن معرور که در جریان پیمان اول عقبه اسلام آورده بود، اولین کسی بود که دست بیعت پیش آورد. مالک بن تیهان انصاری (معروف به ابوالهیثم) با علم به پیوندهای قبیله‌ای و عواقب آتی این پیمان قبل از آن که دیگران بیعت خود را ابراز دارند به نکته مهمی اشاره کرده اظهار داشت: «ای پیامبر خدا ما با یهودیان پیمان‌هایی داریم که می‌خواهیم آنها را لغو کنیم. اگر شما در این راه موفق شدید و در آینده رابطه‌تان با قبیله‌تان بهبود یافت آیا ما را ترک نمی‌کنید و به سوی آن بروید؟»

ابوالهیثم با توجه به جنگ بوعاص که خاطره‌اش هنوز در ذهنش تازه بود، سخن می‌گفت. جنگی که در آن بیشتر بزرگان و سرشناسان دو قدرت اصلی یثرب یعنی قبایل اوس و خزرج از بین رفتند. آنها با سه قبیله یهودی یثرب که نه تنها قدرت برتر اقتصادی منطقه بودند بلکه قبایل عرب را نیز علیه هم تحریک می‌کردند. نگرانی ابوالهیثم از این بود پیامبر(ص) پس از این که موفق شد به مکه بازگردد و قبایل عرب مدینه را ترک کند و در معرض خطر رهایشان کند. (در واقع، بعدها پس از جنگ حنین در سال هشتم هجری موقعیت مشابهی پیش آمد. در این جنگ بخش اعظم غنایم میان قریشیانی توزیع شد که تنها چند روز بود که به جرگه اسلام درآمده بودند).^۹

پیامبر(ص) ضمن پذیرفتن دغدغه‌های ابوالهیثم، به او و سایر حاضرین در جمع اطمینان داد که تحت هیچ شرایطی آنها را ترک نخواهد کرد. آن حضرت با کلامی نافذ فرمود: «خون شما خون من است و نابودی شما نابودی من. شما از من هستید و من از شما. با هر کس بچنگید خواهم جنگید و با هر کس در صلح باشید صلح خواهم کرد».^{۱۰} آنها با شنیدن سخنان پیامبر(ص) کاملاً قانع شدند. با این حال پیش از آن که همه بیعت کنند، یکی از مسلمین از قبیله خزرج به نام عباس العبادة برخاست و

به حاضرین در جلسه هشدار داد که در صورتی که فکر می‌کنند که با از دست دادن ثروت‌شان یا کشته شدن بزرگان‌شان در جنگ پیامبر را ترک خواهند کرد، بهتر است همین حالا بیعت نکنند. بار دیگر همه یک صدا اظهار داشتند که در این راه برای هرگونه ایثار و از خودگذشتگی آماده‌اند.

به این ترتیب دومین پیمان عقبه منعقد شد، قراردادی که نقطه عطفی در تاریخ اسلام به وجود آورد. این پیمان رخدادی حساس و تعیین‌کننده‌ای برای معدود یاران پیامبر (ص) و تاریخ بشریت بود. بیعت با پیامبر خدا (ص) مسئولیتی سنگین به همراه داشت، اما اهمیت آن برای بیعت‌کنندگان بس فراتر از این بود. آنها در تاریخ نبوت نقشی راهگشا پیدا می‌کردند و می‌رفتند تا بار مأموریت الهی را به دوش بکشند و برای یک مسلمان چه پاداشی از این عظیم‌تر وجود دارد؟

سال‌های رنج و مشقت روبه پایان بود؛ مدینه نوید آغاز دورانی جدید را می‌داد، دورانی که از ۱۲ سال گذشته بس خوش‌بینانه‌تر و امیدبخش‌تر می‌نمود. پس از انعقاد دومین پیمان عقبه، پیامبر (ص) جنبه‌ای کلیدی از رهبری موثر یعنی پاسخگویی را به یاران خود نشان داد. پیامبر (ص) به ایشان امر فرمود از میان خود دوازده نماینده انتخاب کنند که در قبال رفتار و اخلاق‌شان مستقیماً پاسخگوی آن حضرت باشند.

نکته جالب در مورد دومین پیمان عقبه این است که با آن که پیمان مزبور مکتوب نشد تغییری حیاتی در معادله قدرت مسلمین را نشان می‌داد، آنها دیگر منزوی نبودند. پیامبر (ص) در مدینه پایگاهی امن بدست می‌آورد که می‌توانست از آنجا عملیات کند، لذا در اندیشه آن بود که به اذن الهی بدانجا نقل مکان کند. دو تجربه پیشین یعنی مهاجرت مسلمین به حبشه و تلاش‌های خود آن حضرت برای جلب حمایت اهالی طائف چندان امیدبخش نبودند. حبشه آنسوی دریای سرخ قرار داشت و نمی‌توانست مکه و خانه کعبه در آن را به مشرکین واگذاشته و آنجا را ترک کند. طائف به لحاظ راهبردی خیلی به مکه نزدیک بود و جامعه نوپای اسلامی قادر به دفاع در مقابل حمله قریش نبودند. مدینه شرایط آرمانی داشت: به اندازه کافی از مکه فاصله داشت و مسلمانان از خصومت روزافزون قریشیان در امان بودند، علاوه بر این

شهر در مسیر راه تجاری به سوریه قرار داشت و کاروان‌های تجاری مکه که از این مسیر عبور می‌کردند در معرض خطر حملات مسلمانان قرار می‌گرفتند. پیامبر(ص) پیش از آن که در اندیشهٔ مقابله با دشمنان باشد ابتدا باید به مدینه نقل مکان و پایگاه قدرت خود را در آنجا تثبیت می‌کرد.

پس از انعقاد دومین پیمان عقبه پیامبر(ص) به یارانش توصیه فرمود مهاجرت به مدینه را آغاز کنند اما به ایشان هشدار داد این کار را در گروه‌های کوچک انجام دهند تا جلب توجه نکنند. با وجود همهٔ احتیاط و مراقبت‌ها بازهم برخی از مسلمانان اسیر و زندانی شده و بی‌رحمانه مورد شکنجه قرار گرفتند و برخی هم به حدی فقیر بودند که استطاعت کافی برای مهاجرت را نداشتند. پیامبر(ص) پس از آن که از سوی خداوند متعال اجازهٔ هجرت به مدینه را دریافت نمود از ابوبکر خواست تا را در این سفر همراهی‌اش کند. حتی با این شرایط بازهم آن حضرت نمی‌توانست این کار را در روز روشن انجام دهد. ناگزیر در سکوت شب مکه را ترک نمود، در حالی که عموزاده‌اش علی بن ابیطالب (ع) به جای ایشان در بسترش خوابید تا مشرکینی که در همان شب قصد کشتن او را داشتند، مشکوک نشوند. پیامبر(ص) همچنین علی (ع) را مامور کرد اماناتی را که اهالی مکه نزدش سپرده بودند به آنها بازگرداند. جالب اینجاست که با آن که اهالی مکه دشمن قسم‌خوردهٔ پیامبر(ص) بودند بازهم اشیاء گران قیمت خود را برای نگهداری نزد او به امانت می‌گذاشتند؛ آن حضرت به امانتداری شهره بود و لقب امین را به او داده بودند. آنها با آن که دعوتش را رد می‌کردند به امانتداری و درستی او ایمان کامل داشتند. مشرکین مکه قادر نبودند تضاد فکری خود را درک کنند. پیامبر اکرم(ص) با وجود دشمنی‌شان با خوشرویی نگهداری از اموال و امانات آنها را می‌پذیرفت و چنان در وفای به عهد خود دقت داشت که با آن که جان‌ش در خط بود باز هم می‌خواست مطمئن شود در صورتی که ناچار شد مکه را ترک کند اموالی که نزدش به امانت بود به صاحبان حقیقی‌شان برگردانده شوند.

جدی‌تر از دشواری عبور از بیابان بین مکه و مدینه، توطئهٔ گروهی طوائف قریش برای کشتن پیامبر(ص) در زمان حضورش در مکه بود. پیامبر(ص) به همراه ابوبکر در تاریکی

شب و با احتیاط از مکه خارج شده و چندین روز در غار ثور در جنوب مکه پنهان شدند. چیزی نمانده بود که مشرکین مکه آنها را در غار پیدا کنند اما به یاری خداوند متعال نجات یافتند:

اگر او را یاری نکنید، خداوند او را یاری کرد؛ (و در مشکلترین ساعات، او را تنها نگذاشت؛) آن هنگام که کافران او را (از مکه) بیرون کردند، در حالی که دومین نفر بود (و یک نفر بیشتر همراه نداشت)؛ در آن هنگام که آن دو در غار بودند، و او به همراه خود می‌گفت: «غم مخور، خدا با ماست» در این موقع، خداوند سکینه (و آرامش) خود را بر او فرستاد؛ و با لشکریایی که مشاهده نمی‌کردید، او را تقویت نمود؛ و گفتار (و هدف) کافران را پایین قرار داد، (و آنها را با شکست مواجه ساخت؛) و سخن خدا (و آیین او)، بالا (و پیروز) است؛ و خداوند عزیز و حکیم است. (سوره توبه، آیه ۴۰)

پسر ابوبکر، عبدالله روزانه اخبار مربوط به سخنان و نقشه‌های قریش را برای آنان می‌آورد و دخترش اسماء نیز آب و غذا برای آنها فراهم می‌کرد. هنگامی که مطمئن شدند که مشرکین مکه دیگر به دنبال آنها نیستند عازم مدینه شدند. گرچه هنوز رنج و مشقت‌هایشان تمام نشده بود. بین مکه و مدینه بیابانی پهناور و خشن به وسعت ۳۰۰ مایل بود ضمن آن که هنوز خطر تعقیب قریش از بین نرفته بود.

این درست همان چیزی بود که وقتی صراقه بن مالک بن جعشم که فردی خبره در ردزنی و تشخیص ردپای افراد در صحرا بود به آنها رسید، رخ داد. با نزدیک شدن به پیامبر (ص) اسب صراقه از رفتن بازایستاد، پس از این که این اتفاق سه بار پیاپی رخ داد صراقه دست از تعقیب پیامبر (ص) برداشت زیرا دریافت یک اراده برتر از آن حضرت محافظت می‌کند، در این زمان علاوه بر ابوبکر، خادم او به نام عامر بن فهیره نیز پیامبر (ص) را همراهی می‌کرد. در هر حال صراقه نمی‌خواست دست خالی بازگردد، لذا از رسول خدا (ص) درخواست کرد نامه‌ای بنویسد که تایید کند با آن حضرت روبرو شده است. پیامبر (ص) نیز این کار را به ابوبکر واگذار کرد.^{۱۱}

نکته قابل توجه در اینجا این است که آن حضرت حتی زمانی که با تهدید جانی از

سوی مشرکین از مکه می‌گریخت، قلم و مرکب و چیزی برای نوشتن (آن زمان هنوز کاغذ در عربستان شناخته شده نبود) با خود داشت. آذوقه لازم برای سفر در صحرا معمولاً چیزهایی طبیعی‌تر بوده است اما پیامبر(ص) در حتی چنین سفر پرخطری نیز مراقب بود مرکب و چیزی که بتوان روی آن نوشت همراه خود داشته باشد. نکته دیگر این که ابوبکر از جمله معدود افرادی بود که در آن زمان قادر به خواندن و نوشتن بودند. پیامبر(ص) پیش از دریافت نوشته به صراقه فرمود که روزی او دستبندهای طلای کسری (خسرو) امپراتور پارس را به دست خواهد بست. این پیش‌بینی هنگامی به وقوع پیوست که مسلمانان در زمان خلیفه دوم، سرزمین پارس را آزاد کردند. عمر پیش‌بینی مزبور را به خاطر داشت و دستبندهای خسرو را به دستان صراقه بست. صراقه پس از این رویارویی به مکه برگشت. پیامبر(ص) با همراهانش راهی مدینه شدند، جایی که مسلمانان با چشمانی نگران در انتظار آن حضرت بودند. مسئله مهم‌تر آغاز جدید دوره اسلامی بود دوره‌ای که به پایه‌گذاری اولین دولت اسلامی در تاریخ و توسعه پایداری منجر شود که به شبه‌جزیره عربستان محدود نشد.

هرچه آنها از مکه دورتر می‌شدند از سیزده سال رنج و مشقت و شکنجه دورتر و بیشتر فاصله می‌گرفتند و به داشتن جامعه‌ای مبتنی بر عدل و انصاف که مسلمانان دیگر در آن اقلیتی ستم‌دیده و مورد آزار و اذیت نباشند، نزدیک‌تر می‌شدند. هجرت از مکه به مدینه به واقع هجرتی حقیقی از جاهلیت به یک زندگی پاک و باتقوی در سایه اوامر آرامش‌بخش الهی نیز بود. با این حال چنان که در فصل‌های بعد خواهیم دید، مدینه برای مسلمانان چندان هم عاری از دردسر نبود، اما نوید رهایی از ۱۳ سال ظلم و ستم برای آنها را داشت. همچنین فرصت تاسیس یک پایگاه قدرت اسلامی به مرکزیت مسجدالنبی به عنوان مرکز حکومت پیامبر(ص) را فراهم نمود. دو پیمان عقبه انتقال از جامعه جاهلی مکه به دولت اسلامی‌ای که به زودی در مدینه برقرار می‌شد را فراهم کردند.

یادداشت ها و منابع فصل دوم:

1- hibli Naumani and Syed Sulaiman Nadwi, *Seeratun Nabi, Volumes 1-2*. (Lahore, Pakistan: Al-Faisal Nashiran wa Tajiran, 2005), pp. 177-80.

2- Abu Bakr Muhammad ibn Ishaq ibn Yasar and Abu Muhammad Abd al-malik ibn Hisham, *Seeratun Nabi, Volume 1*, (rendition of Muhammad ibn Ishaq's original work, Urdu). (Lahore, Pakistan: Idara-e Islamiyyat, 1989), pp. 289-91.

۳- در اینجا منظور باراک اوباما رئیس جمهور ایالات متحده، رئیس کارکنان کاخ سفید رام اسرائیل امانوئل، وزیر خزانه‌داری تیموتی گیشتر (رئیس سابق بانک ذخیره فدرال نیویورک)، و لورنس سامرز که در زمانی که در دولت بیل کلینتون وزیر خزانه‌داری بود، کار خود را از طریق اختلال در بازارهای مالی پیش می‌برد که نهایتاً به بن‌بست مالی ۲۰۰۷-۲۰۰۹ منجر شد، است.

۴- در اصل توسط ابن سعد در کتاب الطبقات الکبری (جلد ۳، ص ۱۷-۱۱۶) نقل شده است و سپس در منبع زیر نیز آمده است:

Dr. Nisar Ahmed, Naqoosh Rasool Number 5 (Urdu). (Lahore, Pakistan: Idara-e Fa-roogh-e Urdu, 1983), p. 262:

Abd al-Rahman al-Suhayli, *Rawd al-Anf, Volume 1* (urdu). (Lahore, Pakistan: Ziaul Quran Publications, 2005), p. 366.

۵- ابن اسحاق و ابن هشام، سیره نبی، جلد ۱، ص ۲۹۳؛

Haykal, *The life of Muhammad*, p 156.

۶- همان.

۷- ابن اسحاق و ابن هشام، سیره نبی، جلد ۱، ص ۲۹۴؛

۸- همان.

Haykal, *The life of Muhammad*, p 157.

۹- پس از پایان جنگ حنین، انصار (یاران پیامبر در مدینه که اکثراً از اوس و خزرج بودند) که بیش از هشت سال در کنار پیامبر (ص) بودند سهم اندکی از غنائم جنگ دریافت کردند یا اصلاً چیزی بدست نیاوردند. تردیدی در میان آنها ریشه گرفت که وقتی زمان ایشار و از خودگذشتگی بود پیامبر (ص) از آنها خواست چنین کنند، اما حال که نوبت به تقسیم غنائم جنگی رسیده - گویا در این جنگ غنائم زیاد بوده- اقوام و اطرافیان خود در مکه را به ما ترجیح داده است. این برداشت آنها بود اما پیامبر (ص) مسائل را به گونه‌ای دیگر می‌دید. آن حضرت می‌خواست تازه‌مسلمان‌های مکه را خشنود کرده دل آنها را به دست آورد لذا بیشتر غنائم را به آنها داد. بار دیگر می‌بینیم که پیامبر (ص) چگونه دینا، آخرت، ایمان و وجدان و اخلاق را با ظرافت در نظر می‌گرفت:

سعد بن عبادۀ گفت: «یا رسول الله این گروه از انصار به خاطر نحوه توزیع غنائم بدست آمده بر شما خشم گرفته‌اند. شما برای خویشاوندان خود سهم‌هایی اختصاص داده‌اید و هدایای فراوانی برای قبایل عرب فرستاده‌اید. اما این گروه

هیچ دریافت نکرده‌اند است».

پیامبر(ص) از سعد پرسید: «سعد نظر تو راجع به این مسئله چیست؟» سعد پاسخ داد «یا رسول الله شما می‌دانید که من تنها یک نفر عضو این گروه هستم.»

پیامبر فرمود: «افراد را فراخوانده آنها را به این کلبه نزد من بیاور.» پیامبر(ص) به محض رویارویی با آنها خدا را حمد و سپاس گفته سپس با لحن پرسشگرانه‌ای به آنها فرمود: «به من گفته شده که شما از من خشمگین هستید. آیا من زمانی که شما در گمراهی بودید به سوی شما نیامدم و خداوند از طریق من [به شما راه را به راست هدایت ننمود؟ هنگامی که شما فقیر بودید و خداوند از طریق من] به شما مال و ثروت عطا نفرمود؟ هنگامی که شما با همدیگر دشمن بودید و خداوند از طریق من [شما را بر آن نداشت تا همدیگر را دوست بدارید؟]

آنها گفتند: «آری، خدا و رسولش بهتر و بخشنده‌ترند.» سپس آن حضرت فرمود: «ای مردم انصاری چه چیزی شما را از پاسخ دادن به پیامبر خدا باز می‌دارد؟» آنها اظهار داشتند: «ای رسول خدا چه پاسخی داریم وقتی همه خیر و برکت از آن پروردگار و پیامبرش است.»

پیامبر(ص) بار دیگر فرمود: «اما به خدا سوگند شما می‌توانستید پاسخ دهید، آن هم پاسخی درست که من خود بر درستی آن گواهی می‌дам. این که بگویید، تو در حالی نزد ما آمدی که مورد اقترا بودی و رانده شده و ما تو را پذیرفتیم؛ بی‌یار و یاور بودی و ما تو را یاری کردیم، پناهنده بودی و ما تو را پناه دادیم، دچار فقر بودی و ما آسایش را فراهم کردیم. ای انصار آیا شما برای این مال دنیایی که من قصد دارم از طریق آن، این مردم را به دینی که شما قبلاً اختیار کرده‌اید جذب کنم، نگرانید؟

آیا خرسند نیستید ای گروه انصار! که مردم با شتران و گوسفندها همراه هستند در حالی که شما با پیامبر خدا به سمت خانه‌های خود می‌روید؟

«سوگند به آنکسی که جانم در دست اوست، اگر مهاجرتی در میان نبود من نیز یکی از انصار می‌شدم. اگر مردم از یک معبر و دره گذر کنند و انصار از معبر و دره‌ای دیگر، من از معبر و دره‌ای که انصار عبور کنند خواهم رفت. خداوند انصار را رحمت کند، و فرزندانشان را و فرزندان فرزندانشان را.»

انصار آنقدر گریه کردند که اشک در میان ریش‌شان سرازیر شد، پس عرض کردند: «آری، ای رسول خدا ما به سهم و قسمت خود قانعیم.»

انصار با شنیدن این سخنان سخت تحت تاثیر قرار گرفته و از آنچه اندیشیده بودند احساس شرمندگی کردند. با اطمینان از این که پیامبر(ص) همراه آنها به مدینه باز خواهد گشت این معامله را کاملاً رضایت‌بخش یافتند.

نقل از: ابن اسحاق و ابن هشام، سیره نبی، جلد ۲، ص. ۱۳-۲۱۲.

۱۰- ابن اسحاق و ابن هشام، سیره نبی، جلد ۲، ص. ۱۳-۲۱۲.

Haykal, *The life of Muhammad*, p 158.

فصل سوم

پیمان مدینه:

تعیین چارچوب‌های حقوقی و سیاسی حکومت اسلامی

و بگو: پروردگارا! مرا (در هر کار) با صداقت وارد کن، و با صداقت خارج ساز! و از سوی خود، حجتی یاری کننده برایم قرار ده و بگو: حق آمد، و باطل نابود شد؛ یقیناً باطل نابود شدنی است. (سوره الاسراء، آیات ۸۰ و ۸۱)

آیات فوق که درست پیش از هجرت و به شکل دعا نازل شدند به جنبه دنیوی رسالت پیامبر(ص) اشاره دارند. این آیات خبر از پیروزی آن حضرت با نصرت الهی می‌دهند: نخست در ورود به مدینه و تاسیس اولین حکومت اسلامی تاریخ و سپس آزادسازی مکه، شهری که در آنجا آن حضرت و پیروانش سیزده سال مورد آزار و شکنجه مشرکین بوده و نهایتاً وادار به ترک آنجا شدند. آیات مزبور زمانی نازل شدند که پیامبر(ص) در شرایط بسیار بدی بسر می‌بردند. حامیان انگشت‌شماری در مکه داشتند؛ اکثر یارانشان یا پیش‌تر به حبشه مهاجرت کرده یا پس از پیمان عقبه دوم به مدینه رفته بودند. دو تن از حامیان نزدیک آن حضرت یعنی ابوطالب عموی بزرگوارشان و خدیجه (ع) همسر محبوبشان سه سال قبل درگذشته بودند. حتی با آن که زندگی به شکل غیرقابل تحملی بر پیامبر(ص) دشوار شده بود، خداوند با نزول آیات و تجربه‌های جدید به آن حضرت روحیه می‌بخشید؛ آیاتی که برخلاف گذشته سخت و دشوار، نویدبخش آینده‌ای مهم و بی‌سابقه بودند. خداوند متعال در این برهه زمانی دو آیه اسراء و معراج را نازل فرمود. در آیه نخست، هنگامی که تمامی پیامبران نماز را در قدس شریف به امامت حضرت محمد(ص) برگزار کردند، رسماً مقام رفیع

ایشان به عنوان برترین پیامبر تأیید شد. و در آیه دوم، با عروج و گذر از هفت آسمان و رسیدن به جایگاه صدرالمنتهای جایگاه نزدیک‌ترین مخلوق به خدای عزوجل را کسب فرمودند.

پیامبر (ص) علاوه بر برخورداری از قدرتی مختص انسان‌هایی با شخصیتی کامل و اراده خلل‌ناپذیر، دارای قدرت روحی و احساسی نیز بودند، چرا که پیامبر خدا و حامل آخرین پیام الهی بودند. آیات مورد اشاره بیشتر به موضوع قدرت دنیوی اشاره دارند؛ در اینجا به صراحت به شکست کافران نیز اشاره شده است. خداوند متعال به پیامبر (ص) امر می‌فرماید با توسل به دعا از او یاری بطلبید، «... و به من از جانب خود بصیرت، حجت و روشنی که دائم یار و مددکار باشد عطا فرما.»^۱ با توجه به زمان نزول این آیات، یعنی درست زمانی که آن حضرت ظاهراً از مکه اخراج شده بودند، حکایت از نوعی امیدواری دارند که درک یا پذیرش آن برای کافران و پیروان آنها دشوار بود: این که نه تنها بازگشت پیامبر (ص) به مکه حتمی است بلکه پیروزمندانه نیز خواهد بود. اما مشیت الهی فراتر از درک و فهم محدود انسان‌هاست.

انس بن مالک حدیثی معروف از پیامبر (ص) نقل می‌کند که آن نیز در قالب دعا می‌گوید: پروردگارا! به تو پناه می‌برم از نگرانی‌ها و اندوه، از ضعف و کسالت، از بزدلی و لثامت و از بار قرض و بدهی و سلطه دیگر مردمان.^۲

در اینجا نیز می‌بینیم که پیامبر (ص) در امور دنیوی - ضعف، بزدلی، لثامت، بار قرض و بدهی و سلطه دیگر مردمان - از خداوند متعال استعانت می‌طلبند. منظور از ضعف تنها آسیب‌پذیری جسمانی نیست، بلکه به نوعی شکنندگی همگانی اشاره دارد که ممکنست موجب سلطه خودخواهان و فرصت‌طلبان بر ما شود. سلطه افراد بی‌اخلاق با تسلیم آگاهانه در برابر اراده الهی یعنی تنها قدرت شایسته ایمان آوردن و شالوده ایمان در اسلام، آشکارا در تضاد است. نقل شده است که پیامبر (ص) در حدیث دیگری می‌فرمایند: «خداوند متعال با این گونه مسائل از طریق قدرت حکومتی برخورد می‌کند که به طور مستقیم (در قرآن) ذکر نشده است.»^۳ بنابراین، حکومت به عنوان یک نهاد اجرایی، بخش لاینفکی از مشیت الهی است، یا به قول دکتر کلیم

صدیقی «اسلام بدون حکومت اسلامی کامل نیست».^۴

پیامبر(ص) حین عزیمت به مدینه، جایی که مسلمانان با شور و اشتیاق آماده استقبال از آن حضرت بودند، در ذهن خود برای آینده اسلام و مسلمین افکاری بس مهم‌تر از اندشیدن به عبور از حدود ۵۰۰ کیلومتر بیابان خشک و خشن می‌پروردند. مدینه در شرف تبدیل شدن به پایگاهی برای اولین حکومت اسلامی یعنی مرکز قدرت دنیوی پیامبر بود، این موهبتی عظیم بود که اهالی مکه و طائف خود را از آن محروم کرده بودند. خداوند متعال خود با راهنمایی پیامبر گرامی‌اش می‌فرماید برای ورود با افتخار و متانت به مدینه دعا کند. آن حضرت پیام حق یعنی اسلام را با خود داشتند و خداوند افتخار بزرگ رسالت را به ایشان ارزانی داشته و آن حضرت را مأمور رهایی بشریت (سوره اعراف، آیه ۱۵۸ و سوره سبأ، آیه ۲۸) از فرمانبرداری هر قدرت انسانی دیگری فرمود، مأموریتی که تا آن زمان بر عهده هیچ پیامبر دیگری گذاشته نشده بود. لذا، دعا پیامبر(ص) را به طور مستقیم به سمت تحقق مأموریتی که فراتر از انتقال ساده پیام مورد نظر بود هدایت می‌فرماید: و این مأموریت نهاده‌ایه کردن پیام مزبور در جامعه بود.

اینک نگاهی اجمالی به اقداماتی که پیامبر(ص) پس از ورود به مدینه طی چند روز یا هفته ابتدایی صورت داد و این که چگونه این اقدامات به تأسیس و تثبیت حکومت اسلامی کمک کردند، خواهیم داشت. برخی از این اقدامات عبارتند از:

۱. نهاده‌ایه کردن نماز جمعه.
۲. ایجاد عقد اخوت (پیمان برادری) میان مهاجرین مکه و انصار (یاران) مدینه.
۳. بنا کردن ساختمان مسجدالنبی.
۴. پیمان مدینه

تمامی این اقدامات به شکلی با مسائل حکومتی در ارتباط هستند. مسجدالنبی علاوه بر این که مکانی برای اجتماع مسلمانان جهت برگزاری نماز بود، مکانی برای تحکیم اراده انسانی در جهت تحقق برنامه الهی، عدالت اجتماعی و مرکز دولت نیز به حساب می‌آمد. در این مکان تمامی مسائل مربوط به امور مسلمین مورد بحث و

بررسی قرار می‌گرفت. نماز جمعه نیز چنین کارکردی داشت: یعنی علاوه بر کارکرد اصلی‌اش در جهت تحکیم تقوی الهی، فرصتی برای آموزش و تقویت برادری مسلمانان فراهم می‌کرد. گردهمایی نماز جمعه یادآور آن است که مسلمانان باید پیوسته آماده دفاع از خود در برابر عواقب ناشی از اجرای عدالت الهی باشند. این موضوعی گسترده و فراگیر است که تمامی تعاملات انسان در محیط‌های محلی، منطقه‌ای، جهانی و غیبی را در بر می‌گیرد. کارکرد دیگر نماز جمعه در سایه این مسئله قرار می‌گیرد: منبر نمادی برای قدرت اسلام بود. رئیس حکومت اسلامی هفته‌ای یک بار از فراز منبر با مسلمانان به تعامل و گفتگو می‌نشست، توصیه‌هایی نموده و نیز مسائل مربوط به حکومت را مورد بحث و تبادل نظر قرار می‌داد. سرانجام، پیمان مدینه به عنوان نظام‌نامه حکومتی حقوق، مسئولیت‌ها و رابطه بین حکومت و مردم را تعیین می‌کرد. پیامبر (ص) برای چند روز اول در مسجد قبا واقع در خارج مدینه مهمان عمر بن عوف بودند.^۵ آن حضرت در آنجا سنگ بنای اولین مسجد مدینه را که امروزه به مسجد قبا معروف شده، بنیان نهادند. آن حضرت روز جمعه قبا را به قصد مدینه ترک فرمودند. هنگامی که به محله بنی سالم رسیدند وقت نماز ظهر فرا رسیده بود و در آنجا اولین نماز جمعه را برگزار و ضمن ایراد خطبه، ضرورت این کار را در این گردهمایی هفتگی مشخص فرمودند.^۶ با آن که نمازهای پنج‌گانه در طول هفته رسماً در مکه و پس از معراج نهادینه شده بود، نماز جمعه اولین بار در مدینه برگزار گردید. این نماز جماعت از دو جنبه مهم برای کل جامعه با دیگر نمازهای یومیه تفاوت داشت: نمی‌توان در خانه یا به تنهایی آن را به جای آورد. بنابراین، مسلمانان از تمامی اقشار جامعه باید در این نماز شرکت جسته به خطبه‌ای که نشان دهنده برقراری قدرت رسمی اسلام بر روی زمین است با دقت گوش دهند. برخی مسلمانان چنین برداشت کرده‌اند که تنها زمانی می‌توان نماز جمعه را برگزار کرد که قدرت در دست یک حکومت اسلامی مشروع باشد. این امر مفاهیم مهمی در خصوص حکومت و اقتدار اسلامی دربر دارد.

پیامبر (ص) به زودی موضوعی را مطرح فرمودند که بالقوه می‌توانست از سوی

دشمنان اسلام مورد بهره‌برداری قرار گیرد: برقراری عقد اخوت (پیمان برادری) میان انصار و مهاجرین. مهمان‌نوازی انصار ممکن بود به زودی کم‌رنگ شود، مگر این که برخی قرارهای رسمی گذاشته شود که به واسطه آن امکاناتی برای تازه‌واردهایی که کاملاً تهیدست بودند فراهم شود. این کار تنها از دست خود پیامبر(ص) ساخته بود. آن حضرت مسلمانان را در خانه انس بن مالک گرد آوردند و دوه دو دست انصار و مهاجرین را در دست هم گذاشتند^۷ این پیوند تأثیری آنی بر روابط اجتماعی داشت و مانع از بروز نفاق و اختلاف وسیع در جامعه می‌شد. اگر این مشکل به حال خود رها می‌شد، پتانسیل بالایی برای گسست همگانی بود، چرا که مشرکین مدینه و نیز دشمنان اسلام در مکه می‌توانستند از ورود تعداد انبوهی از مهاجرین به مدینه و این که همه اهالی مدینه اسلام را نپذیرفته بودند سوءاستفاده کرده به اسلام ضربه بزنند. اما این پیمان برادری بر اصل مهم دیگری در اسلام تاکید قرار داشت: روابط زمان جاهلیت را که مبتنی بر پیوندهای خونی و قبیله‌ای بود منسوخ کرد و مبنا را ایمان حقیقی به خدا و رسولش(ص) قرار داد. پیمان مزبور همچنین ضربه محکمی به نژادپرستی حاکم در عربستان آن زمان - وضعیت دوران پیش از اسلام که تفاوت زیادی هم با دنیای امروز نداشت - وارد آورد.

اسلام در عین حالی که تفاوت‌های خانوادگی، قبیله‌ای و نژادی را محترم می‌شمارد، احتساب این مقولات را به‌عنوان ملاک منطقی تعیین جایگاه فرد در زندگی و اجتماع قویاً رد می‌کند. کلام خداوند کاملاً روشن است: تنها تقوی فرد (خدا ترسی و رعایت شریعت الهی) جایگاه اجتماعی او را در مقایسه با سایر افراد بشر مشخص می‌کند. (سوره حجرات، آیه ۱۳). این‌ها بخشی از مسائلی بود که هر جمعه در خصوص مفهوم تقوی و با استفاده از مثال‌هایی از زندگی واقعی یادآوری می‌شد. این اصل در جنگ بدر هنگامی که مسلمانان با برادران، پسران و پدران مشرک خود روبرو شدند بار دیگر به وضوح مشخص شد. سخاوتمندی انصار در برخورد با مهمانان مهاجر مثال‌زدنی بود و این مسئله به تبعیت از شخصیت بزرگوار و سخاوتمند پیامبر اکرم(ص) بود. خداوند متعال آن قدر از این پیمان خشنود شد که در آیه‌ای که بلافاصله پس از آن بر

پیامبر (ص) نازل شد آن را خیری عظیم خواند (سوره انفال، آیه ۷۴).

پیوند انصار و مهاجرین پیش‌زمینه اتحادی بود که مقدمات شکل‌گیری گروهی را فراهم کرد که خداوند در قرآن با عنوان *الذین آمنوا* از آنها یاد می‌کند.^۸ بدون اتحاد، *الذین آمنوی* هم وجود نداشت و بدون *الذین آمنوا* حکومتی اسلامی در میان نبود. *الذین آمنوا* گروهی بودند که تحت رهبری قدرت اجرایی اسلامی قرار داشتند و دستورات رهبرشان را به اجرا می‌گذاشتند: در عین حال یکی از مسئولیت‌های اصلی آنها این است که با محدود کردن قدرت رهبری اسلامی در چارچوب حق، رهبری را پاسخگوی مسئولیت‌های محوله بدانند. این گروه در کنار رهبری اسلامی امت را تشکیل می‌دهند. لذا امت تنها تا زمانی که این رابطه همزیستی برقرار باشد یک نهاد حقیقی خواهد بود. آنها برای ادای این مسئولیت خطیر باید مجموعه‌ای از ویژگی‌های منحصر به فرد را با خود داشته باشند. این ویژگی‌ها صرفاً معنوی، سیاسی، اجتماعی یا نظامی نیستند، بلکه ترکیبی موزون از رفتارهای هماهنگی هستند که خداوند متعال خود در فطرت بشر نهاده تا وظیفه اجتماعی، شخصی، خانوادگی و معنوی خود را با حداکثر کارایی ادا کند. ایجاد چنین نظامی و رای توانمندی‌های جمعی و اجتماعی بشر بوده و بسیار پیچیده‌تر از آن است که بتوان به تنهایی از عهده حل آن برآمد. از این‌رو، انسان در طول عمر خود باید تکبر خودخواهانه‌اش را «مهار» کرده، این واقعیت را بپذیرد که نیاز به کمک دارد و آنگاه در برابر خرد، دانش، اوامر و اراده الهی سر تسلیم فرو آورد. حکومت اسلامی به صورت سازمانی از این رویکرد الگو می‌گیرد. اتحاد گروه‌ها، ویژگی‌های ذاتی جدیدی از هریک را بروز می‌دهد که با ویژگی‌های اولیه آنها فرق دارند. به ویژه اتحاد اسلامی مشروع، آن دسته از فعالیت‌ها و صفات عمومی متمایزی را که مورد تایید الهی و در جهت برقراری، اجرا، حفظ و حراست از عدالت اجتماعی هستند را تبیین می‌کند. در همین راستا، توصیف جعفر بن ابیطالب (ع) از سبک زندگی در جزیره العرب پیش از ظهور حضرت محمد (ص) و پس از آن (رجوع به مقدمه همین کتاب) را با هم مقایسه کنید. *الذین آمنوا* با مجموعه جدیدی از صفات خاص ظهور کرد؛ صفاتی که ایشان را برای پذیرش بار سنگین مسئولیت در

پیشگاه پرودگار متعال و به تبع آن بشریت مجهز می‌کرد. و همانا خواست خداوند بر روی زمین دفاع از حقوق کسانی است که به واسطهٔ فساد قدرت‌ها مورد ستم و تحقیر قرار گرفته‌اند، و نیز وارد کردن عدالت در چارچوب اجتماعی روابط طبیعی میان انسان‌هاست. از این‌رو، انسان‌ها به‌لحاظ فردی و اجتماعی ملزم به رعایت برخی مسائل هستند: پنج بار در شبانه روز نماز بگزارند، در ماه رمضان روزه بگیرند، شرب خمر نکنند، مرتکب زنا نشوند، دست به دزدی یا قتل نزنند، طمع و آزمندی را با دوری از قمار و معاملات ربوی (ربا) از بین ببرند، مکانیسم‌های سازمانی‌ای برای توزیع ثروت و نابودی فقر به وجود آورند، از سنت‌ها در قوانین جنگ و دیپلماسی تبعیت کنند، مسائل زیست‌محیطی را رعایت کنند، سوگندها و قول‌های قانونی خود را محترم بشمارند، برای رهایی بشریت از قید برده‌داری سازمانی تلاش کنند، و این اصلاحات رفتاری را در فرهنگ اجتماعی، سیاسی، معنوی و ایدئولوژیک جدید جزیره‌العرب پیاده کنند. این معنی اتحاد و به‌کارگیری آن در کارکردهای حکومتی است. بدون وجود یک ابزار دولتی نمی‌توان تمامی این فعالیت‌های امت را سامان‌دهی و اجرا کرد. چنین اتحادی را با اتحادهای نمادین در دنیای مدرن مقایسه کنید. تردیدی نیست که حتی با وجود این که کلماتی مانند «متحد» و «اتحاد» استفاده می‌شوند هیچ چیزی فراتر از حقیقت نخواهد بود. مثلاً اتحادیهٔ اروپا و سازمان ملل متحد را در نظر بگیرید. اتحادیهٔ اروپا به منظور رقابت با قدرت اقتصادی ایالات متحده تشکیل شد (و در واکنش به قدرت اقتصادی مرسوم اتحادیهٔ اروپا، ایالات متحده، کانادا و مکزیک نیز نفتاً^۱ را تشکیل داد). اگر قرار بود سلطهٔ اقتصادی ایالات متحده در هم بشکند، چنان که اکنون شاهد در هم شکستن این ابرسازهٔ اقتصادی زیر بار آزمندی و فساد خودش هستیم، دیگر دلیلی برای در کنار هم ماندن اعضای اتحادیهٔ اروپا وجود نداشت. در واقع، حتی آلمان، بریتانیا و فرانسه - به عنوان قدرت‌مندترین قطب‌های اقتصادی اتحادیهٔ اروپا - نیز بلافاصله کنار می‌کشیدند، زیرا بر اساس همان تفکر طمع‌ورزانه که خواهان پر کردن خلأ ناشی از فروپاشی اقتصادی ایالات متحده به صورت گروهی و

۱- موافقت‌نامه تجارت آزاد آمریکای شمالی (North American Free Trade Agreement)

انفرادی است، پس از حذف اقتصاد ایالات متحده دیگر نیازی به وجود اتحادیه مزبور نیست ضمن آن که «کشیدن اقتصادهای ضعیف‌تر به دنبال خود» خارج از توان اعضای قوی‌تر خواهد بود.

پس از پایان جنگ جهانی دوم ابزار بشردوستانه‌ای که اتحادیه یغماگر ملل را ظاهراً به سازمان ملل متحد تغییر داد، بیانیه جهانی حقوق بشر بود. پس از بیانیه مزبور نزدیک به یکصد میلیون انسان طی جنگ‌هایی کشته شدند که عمدتاً توسط همان قدرت‌های استعماری یعنی موسسین اصلی ملل متحد تغذیه، هدایت، تأمین مالی و حمایت می‌شدند. بسیاری از جنبش‌های بومی سرکوب و بسیاری کشورها کورکورانه بمباران شدند و با برجا گذاشتن میلیون‌ها کشته و مجروح موجب محرومیت، آشوب و خشونت‌های بی‌حد و حصر شدند. در این برهه زمانی بیش از هر دوره‌ای در طول تاریخ بشری با موارد سلب مالکیت، گرسنگی، قحطی، بیماری، هجوم پناهندگان و فقدان خدمات ضروری روبرو می‌شویم، این وضعیت در حالی رخ می‌دهد که تکنولوژی‌های نوینی با هدف راحت‌تر کردن زندگی به وجود آمده‌اند. اگر بخواهیم منصفانه قضاوت کنیم باید بگوییم که سازمان ملل متحد اقدامات خوب بسیاری صورت داده است، اما «تاثیرگذاری بیشینه» آن، با این واقعیت تهدید می‌شود که هر کشور با هدف بهره‌برداری از سازمان ملل متحد در جهت حفظ منافع خود به آن نزدیک شده، نه برای نفع مشترک بشریت.

حتی کشورهای استکباری و در رأس آنها ایالات متحده منافع ملی خودشان را با منافع اجتماعی وسیع‌تر سایر ملت‌ها برابر می‌دانند. همین فرهنگ قدرت‌های خودبین و متکبر هستند که در سراسر کره زمین خراب‌کاری می‌کنند و سازمان ملل متحد ناگزیر برای جمع‌وجور کردن خرابکاری‌های‌شان به دنبال آنها حرکت می‌کند. با وجود آن که بیشتر مردم دنیا به نوعی انسان‌های خداترسی هستند، منشور سازمان ملل متحد به نمایندگان ملی آنها در این سازمان اجازه نمی‌دهد کنفرانسی بین‌المللی در مورد دین برگزار کنند. این مسئله به نفع چه کسانی است و چه کسانی این قواعد ایدئولوژیک را که مردم دنیا مجبور به تبعیت از آنها هستند، وضع می‌کنند؟ بنابراین،

این‌ها هیچ‌کدام به معنی کلمه اتحادیه نیستند، چرا که در این میان ماهیت ذاتاً درنده‌خوی قدرت اعضا، در جهت دستیابی به اهدافی والاتر محدود یا بازنگری نشده است. با وجود همین گونه اتحادهای مصنوعی که مبتنی بر تقوای الهی نیستند، چگونه یک گروه می‌تواند شایستگی لازم برای مدیریت عادلانه و منصفانه مسائل جوامع بشری را بر روی زمین به دست آورد؟ این مطلب تنها نشان می‌دهد که اتحادهای دروغین و پیاده‌نظام مشتاق‌شان سنگ بنای سازمان‌های جنایتکار بین‌المللی‌ای هستند که خود را زیر پوشش دولت‌های مشروع پنهان کرده‌اند.

عدالت اجتماعی، مسئولیت و فعالیت مبتنی بر اتحاد در راه خدا، عبادت‌های فردی و جمعی را اعتبار می‌بخشد. مهم‌ترین این عبادات نماز، یکی از ستون‌های اصلی دین اسلام، است که به امر الهی باید به صورت منسجم و رسمی در مسجد برگزار شود تا مردم بتوانند از طریق اجتماع با خداوند متعال ارتباط برقرار کنند. کلمه صلاه (نماز) خود از ریشه صله است که در عربی به معنی ارتباط می‌باشد. لذا ما با به‌جا آوردن صلاه (نماز) با خداوند متعال، یعنی خالق و پروردگار خود ارتباط برقرار کرده از این طریق می‌توانیم شجاعت، شهامت، هدایت، دانش و خرد لازم برای تغییر اوضاع نامطلوب و تبدیل آن به وضعیتی ایمن و قابل قبول را کسب کنیم. بنابراین، مسجد تنها مکانی برای عبادت نیست، بلکه نقش پایگاه دولت اسلامی را نیز ایفاء می‌کند. مسجدالنبی که بلافاصله پس از ورود پیامبر(ص) به مدینه ساخته شد، پایگاه دولت ونمادی برای اقتدار حکومت اسلامی بود. رسول خدا(ص) در این مکان نمایندگان و هیأت‌های مختلفی از سراسر جزیره‌العرب را به حضور می‌پذیرفتند و در اینجا بود که با بزرگان ادیان دیگر از جمله رهبران و بزرگان قبایل یهودی به گفتگو می‌پرداختند. بی‌تردید یکی از مکانیسم‌های موجود در نهضت اسلام که در نتیجه عدم توجه کافی به الگویی که پیامبر(ص) فراروی ما قرار داد کمتر مورد توجه قرار گرفته همین مسجد است. گذشته از شهرهای بزرگ و شهرستان‌ها، حتی در کوچک‌ترین روستاهای دنیای اسلام همیشه یک مسجد وجود دارد. این یک مکانیسم‌رهای بخش و زیرساختی است که خداوند متعال در اختیار ما قرار داده و پیامبر(ص) الگوی استفاده از آن را مشخص

فرموده است. با این حال ما هیچ‌گاه از تمام ظرفیت آن استفاده نکرده‌ایم. چرا؟ زیرا در شرق اسلامی تقریباً از ابزار دولتی برای ترویج و تبلیغ اسلام استفاده نمی‌شود. و به همین علت مساجد به ویژه در مناطق پرجمعیت‌تر، دستخوش اختلافات فرقه‌ای شده‌اند. این مساجد با یک آموزه هدایت‌گر واحد در کنار هم قرار نگرفته‌اند. زیرا دولت‌ها به تکلیف حیاتی خود جهت پاسخ‌گویی به نیاز جامعه برای تعیین مسیر هدایت آن عمل نکرده‌اند.

یکی از تکالیف مهم رهبری ایجاد بینش و انتخاب مسیر است. از مسجد به عنوان یک مکان و نماز به عنوان یک فعالیت به شکل مفید و موثری در جهت هماهنگی مسلمین با فرهنگ رهبری اسلامی و در ابعاد گسترده‌تر با نهضت اسلامی، استفاده نشده است و تنها به بعد معنوی آنها توجه کرده‌ایم، حال آن که این تنها کارکرد سکولار «مکان‌های عبادی» را در دنیای سنتی قدرت مشخص می‌کند، و خداوند متعال خیلی بیشتر از این‌ها از ما می‌خواهد. یکی دیگر از فعالیت‌های مهم رهبری فراهم کردن بسترهائی اجتماعی است که روابط انسانی در آنها رشد کرده و نمود پیدا کند. مسجد مکانی مناسب برای رخ دادن پیوسته مسائلی از این دست می‌باشد. مسلمانان پنج بار در روز در مساجد جمع می‌شوند. به کمک پروژه‌ها، پیگیری‌ها و اقدامات تفریحی می‌توان از این فراوانی حضور در جهت تقویت آموزه‌های هدایت‌گری که مسلمانان با انگیزه را به سمت جریان اصلی نهضت اسلامی هدایت می‌کنند، استفاده کرد. ضمناً، اگر حداقل یک بار در هفته نماز جمعه ابزاری باشد برای انتقال ایده‌های مهم و حیاتی، آنگاه مسجد به عنوان مکانی رسمی گردهمایی مسلمانان می‌تواند مسلمانان بیشتری را به خود جذب کند. به دیگر سخن، اگر مسلمانان باور کنند که رفتن به مسجد به اندازه مثلاً گوش دادن به اخبار ارزش دارد، آنگاه انتقال اطلاعات حیاتی جهت‌دهنده می‌تواند به راستی مصداق *ولو کره* / *المشركون* باشد. یعنی، مسجد با درهائی باز به روی همگان مرکزی برای استخدام سرباز برای نهضت اسلامی‌ای خواهد بود که از سوی همان گروه الذین آمنوا رهبری و هدایت می‌شود.

علاوه بر این‌ها، پیامبر (ص) در پیمان مدینه به نکته بسیار مهم‌تری اشاره فرمودند.

آن حضرت نه تنها نیازها و دغدغه‌های پیروان خود را مدنظر قرار می‌دادند بلکه نیازها و دغدغه‌های غیر مسلمانان از قبیل مشرکین و یهودیانی که در مدینه و اطراف آن زندگی می‌کردند را نیز در نظر داشتند. مسلمانان با این افراد چه نوع رابطه‌ای خواهند داشت، به ویژه اگر قرار باشد دولتی (ایدئولوژیک) اسلامی که مورد وثوق آنها نیست تأسیس شود و چرا غیرمسلمانان باید تابع قوانینی باشند که در این دولت اجرا می‌شود؟ گرچه حتی فکر سرپیچی از اوامر پیامبر(ص) به ذهن هیچ مسلمانی خطور نمی‌کرد، اما این مسئله در خصوص غیرمسلمانان صادق نبود. اگر آنها قانع می‌شدند که قوانینی که در جامعه اجرا می‌شود در خدمت منافع آنها نیز خواهد بود، احتمال تمکین آنها خیلی بیشتر می‌شد. شایستگی قوانین عادلانه الهی و مجریان برگزیده‌اش یعنی پیامبران، موجب می‌شد که قوانین مزبور با زور به جامعه تحمیل نشوند. رضایت تمام اقشار مردم جلب شده و قوانین به عنوان شاهی برای موافقت داوطلبانه هر یک از طرفین شرکت‌کننده به رشته تحریر درمی‌آمدند. این امر همچنین صفات رهبری پیامبر(ص) را برجسته‌تر می‌سازد و همگان ایشان را به عنوان رهبر پذیرفته، توافق نمودند از قوانینی که وضع فرماید تبعیت کنند. ما همین مسئله را مورد توجه قرار داده، به تجزیه و تحلیل اهمیت آن در پایه‌گذاری و تثبیت حکومت اسلامی می‌پردازیم.

باید به خاطر داشت که مضامینی از قبیل یک حکومت دارای قانون اساسی، آن هم قانون مکتوب، در آن زمان رایج نبود. مسئله «قرارداد اجتماعی» میان حکومت و شهروندانش نیز به همین ترتیب برای مردم آن زمان عجیب و ناشناخته بود و تنها قانون قبیله‌ای، که به‌طور سینه‌به‌سینه و شفاهی منتقل می‌شد، بر روابط اعضای جامعه با یکدیگر حاکم بود. تأسیس حکومت در چنین شرایطی و نیز اجرای موفق قوانین آن در جامعه دستاوردی عظیم به حساب می‌آمد. اکثر مردم مایلند سنت‌هایی دیرینه و آشنای خود را دنبال کنند، زیرا این سنت‌ها بخشی از زندگی روزمره شده‌اند و به‌واسطه تکرار تبدیل به «نقطه آرامش» می‌شوند و مردم تمایلی برای عبور از مرزبندی آنها ندارند. هر عقیده و اندیشه ناآشنا برای مردم ناخوشایند است و طبیعتاً

مقاومت‌شان را در مقابل تغییر برمی‌انگیزد. در اینجا رهبری دارای کاریزما لازم است تا آنها را به ترک آداب و رسوم قدیمی و پذیرش قوانین جدید ترغیب کند.

این دستاوردی است که پیامبر (ص) با پیمان مدینه کسب فرمود. پیمان مدینه اولین سندی به حساب می‌آید که تحت نظارت مستقیم پیامبر (ص) تهیه شد. گرچه این پیمان اولین قانون اساسی‌ای بود که برای بشریت تهیه شد، اما فی‌نفسه اولین سند مکتوب آن حضرت نبود. پیش‌تر در فصل‌های اول و دوم به برخی از نامه‌های مکتوب آن حضرت اشاره کردیم، از جمله: نامه به پادشاه حبشه، نجاشی اصحم، که در آن به معرفی پسرعموی خود جعفر بن ابیطالب (ع) پرداخته به دنبال جلب حمایت پادشاه برای تامین امنیت مسلمانان بودند؛ همچنین یادداشت مکتوبی که در جریان هجرت به مدینه به درخواست سراقه بن مالک برای او نوشتند. در هر صورت، پیمان مدینه سندی منحصربفرد است. این پیمان حتی زمانی که اکثریت مردم مدینه هنوز اسلام نیاورده بودند، قدرت و حاکمیت پیامبر (ص) را تثبیت کرد و وظایف و مسئولیت‌های تمامی طرفین امضاء کننده آن از جمله خود پیامبر (ص) را مشخص می‌کند.

این منشور ۴۷ ماده‌ای که برای یهودیان و مسلمانان حقوقی یکسان قائل شده بود، شواهد صریحی در خصوص حس عدالت‌طلبی، انصاف و سخاوت پیامبر (ص) ارائه می‌کند. سران قریش در مکه نه تنها با خشونت و وحشی‌گری با مسلمانان برخورد کرده بودند بلکه از هیچ تلاشی برای تمسخر پیامبر (ص) نیز فروگذار نکرده آن حضرت را (نعوذ بالله) «مجنون» و «تشنه قدرت» خطاب می‌کردند. آنان حتی برای مستدل کردن انکار رسالت پیامبر (ص) دست به دامان خاخام‌های یهود در یثرب شده بودند تا با استناد به دانش خود از کتب مقدس در این رابطه سوالاتی طرح کنند. سران مکه بر این باور بودند که از آنجا که پیامبر (ص) قادر به پاسخگویی به این سوالات نخواهند بود رازشان برملا می‌شود. البته خداوند متعال جزئیاتی، که پیامبر (ص) از هیچ طریق دیگری نمی‌توانست از آنها آگاهی یابد، را به آن حضرت وحی نمود و ایشان سه سوال مطرح شده را که در سوره کهف نیز به آنها اشاره شده، تمام و کمال پاسخ گفتند. با این وجود مشرکین سرسخت مکه علیرغم پاسخ‌های درخشان و

روشنی‌بخش پیامبر(ص) به سوالات خاخام‌های یهود، همچنان دست از انکار رسالت آن حضرت برنداشتند. خاخام‌های یهود نیز مانند مشرکین مکه، با آن که دریافتند که محمد(ص) به راستی همان پیامبری است که در کتاب مقدس پیشاپیش خبر ظهورش داده شده بود، با او دشمنی می‌کردند. اما پیامبر(ص) هنگامی که به مدینه وارد شدند، با وجود لجاجت قوم یهود دست صلح به سوی آنان دراز کرده و آنان را به عنوان اهل کتاب محترم شمردند. آن حضرت برای یهودیان جایگاهی همسان با مسلمانان و بسیار والاتر از مشرکین قائل شد، اما به گواه قرآن، حدیث و نوشته‌های مرتبط با سیره، این قوم پیوسته پیمان خود با آن حضرت را زیر پا گذاشته از هیچ فرصتی برای تخریب و ضربه زدن به رسالت ایشان فروگذار نکردند.

یثرب در زمان هجرت

پیمان مدینه را باید با توجه به شرایط مستولی بر یثرب و چارچوب کلی زندگی در جزیره‌العرب آن زمان تجزیه و تحلیل کرد. نام این شهر یا از ریشهٔ ترب عربی - که می‌تواند مشتق از نام شهرهای باستانی ترب و ترابه در یمن یا دره‌ای به نام تُربان بین مدینه و الحفر باشد - یا ریشهٔ ثرب - که می‌تواند مربوط به قلعه‌ای باستانی در یمن به نام تُربان باشد^۹ - گرفته شده باشد. پس از هجرت پیامبر(ص) نام این شهر به افتخار حضور آن حضرت به مدینه النبی (یعنی شهر پیامبر) یا به اختصار مدینه تغییر یافت. مدینه شهری واقع در واحه‌ای با درختان نخل و باغ‌های خرم بود و مردم آن بیشتر به کشاورزی مشغول بودند. با آن که مردم این شهر کوچ‌نشین نبودند، اما زندگی آنها مانند اهالی مکه، که جایی به نام دارالندوه (مجلس شورا) برای گردهمایی سران و بزرگان و بررسی مسائل و دغدغه‌های مشترک داشتند، نبود. در قیاس با مدینه که سنت‌های محلی و قبیله‌ای بر فضای اجتماعی شهر حاکم بود، مکه چهره‌ای بس پیشرفته‌تر و جهانی‌تر داشت؛ کارها خیلی ساختارمندتر بود و شهروندان آشنایی بیشتری با مردمان و آداب و رسوم سرزمین‌های دور دست داشتند. این آشنایی بیشتر به خاطر این بود که آنها پیوسته با کاروان‌های تجاری به خارج و داخل جزیره‌العرب

در سفر بودند و نیز زائران فراوانی از نقاط مختلف برای زیارت خانه کعبه به این شهر می‌آمدند. مدینه به یک معنا از لحاظ سیاسی و اجتماعی شهری خواب‌آلوده بود. در زمان هجرت پیامبر (ص) قبایل مختلفی در یثرب ساکن بودند. علاوه بر دو قبیله معروف یعنی اوس و خزرج و دوازده زیرقبیله آنها، سه قبیله بزرگ یهودی به نام‌های بنی قینقاع، بنی نضیر و بنی قریظه نیز در این شهر زندگی می‌کردند. این سه قبیله ده زیرقبیله داشتند و به شکلی با قبایل عرب هم‌پیمان شده بودند که عملاً موجب تنش و درگیری همیشگی در یثرب می‌شد: بنی قینقاع متحد خزرج بود و در داخل شهر زندگی می‌کردند، در حالی که دو قبیله دیگر که در اطراف شهر زندگی می‌کردند با اوس هم‌پیمان بودند.^{۱۰} قبیله‌های اوس و خزرج با آن که از نسل دو برادر (اوس و خزرج از قبیله یمنی قحطان)^{۱۱} بودند رقابتی سخت و خشن با هم داشتند. آنها پیوسته با هم در جنگ و ستیز بودند تا این که سرانجام در پی جنگی به نام جنگ بُعث تحلیل رفته و بیش از پیش در برابر استثمار یهودیان آسیب‌پذیر شدند. لیکن ملاقات گروهی از زائران خزرجی با پیامبر (ص) در مکه به هنگام سفر حج سرنوشت این دو قبیله را تغییر داد. شش نفر از آنها به اسلام گرویدند،^{۱۲} اگر چه همان طور که ابن اسحاق روایت می‌کند، پیش از این ملاقات و قبل وقوع جنگ بعث دو نفر به نام‌های سوید بن ثابت و ایاس بن معاذ مسلمان شده بودند،^{۱۳} اما اسلام آوردن آنها تاثیر آشکاری بر سایر مردم مدینه نداشت.

در پی مسلمان شدن شش نفر از خزرجی‌ها در زمان حج، اسلام پایگاهی ابتدایی در مدینه به دست آورد، موقعیتی که خیلی امیدوارکننده‌تر از مکه‌ای بود، زیرا اسلام آوردن ده‌ها نفر در مکه تنها منجر به افزایش دشمنی و مخالفت با پیامبر (ص) شده بود. سال بعد هفت زائر دیگر به همراه پنج نفر از کسانی که سال قبل مسلمان شده بودند به مکه سفر کرده و در جریان پیمانی که به اولین پیمان عقبه شهرت یافت، اسلام آوردند. به درخواست این افراد پیامبر (ص) یکی از یاران و خویشاوندان خویش به نام مصعب بن عمیر از قبیله عبدالدار را به یثرب فرستاد تا به آنها قرآن بیاموزد و نیز به تبلیغ اسلام در این شهر بپردازد. مصعب چنان در انجام مأموریتش موفق عمل

کرد که سال بعد گروهی شامل ۷۳ مرد و دو زن را به منظور بیعت با پیامبر (ص) راهی مکه کرد. رهبران دو قبیله اصلی یثرب یعنی اوس و خزرج نیز در گروه مزبور حضور داشتند. بیعت این گروه دومین پیمان عقبه نام گرفت.^{۱۴}

اسلام تأثیر مستقیمی بر زندگی مردم یثرب داشت، به طوری که پذیرش آن از سوی تعداد معدودی از اهالی شهر به رقابت شوم میان دو قبیله اوس و خزرج پایان داد و اعضای هر دو قبیله مسلمان شدند. اما این مسئله در عین حال مشکلاتی نیز به همراه داشت: هنوز مشرکین در مدینه در اکثریت بودند و اسلام را عامل برهم زدن جایگاه خود در اجتماع می‌دانستند. مسئله مهم‌تر خصومتی بود که عبدالله بن ابی بن سلول با اسلام پیدا کرد. او کسی بود که پس از جنگ باعث نامزد پادشاهی کل یثرب شده بود. با آن که عبدالله بن ابی از قبیله خزرج بود، قبیله رقیب یعنی اوس نیز به خاطر برقراری صلح او را به عنوان پادشاه پذیرفته بودند. وی همچون خاری در پای مسلمانان شده بود و پیوسته از هر فرصتی، به ویژه در مواقع حساس، برای تحقیر مسلمانان و خیانت به اسلام استفاده می‌کرد. او حتی علیه همشهریان خود با قریشیان مکه هم‌پیمان شد.^{۱۵}

قبایل یهودی علاوه بر سکونت در مدینه از پایگاهی مستحکم و پر قدرت در خیبر، واحه‌ای در شمال مدینه، برخوردار بودند. زمین‌های حاصل‌خیز خیبر ساکنین‌اش را فوق‌العاده ثروتمند کرده بود. در مدینه در حالی که اعراب به کشاورزی اشتغال داشتند، یهودیان بازرگانی شهر را در اختیار داشتند و در نتیجه در سناریو تکراری «بازار آزاد»، تولیدکنندگان پیوسته به توزیع‌کنندگان مقروض بودند. اهالی اوس و خزرج یهودیان را به خاطر برخورداری از دانش کتاب مقدس مشاوران معنوی خود می‌دانستند. در حالی که یهودیان احساس متفاوتی نسبت به خود داشتند: آنها پیوسته اعراب را از ظهور پیامبر جدیدی می‌ترساندند که می‌گفتند، حضورش پایانی بر شرک و انحراف اعراب خواهد بود. با آن که قوم یهود از ظهور پیامبر جدید در این منطقه آگاهی داشتند، و به همین دلیل هم در یثرب سکونت گزیده بودند، وقتی آن حضرت ظهور کرد با این استدلال که او باید از بنی‌اسرائیل می‌بود، از پذیرش دعوتش خودداری

کردند. ، این قوم به واسطه توهم گمراهانه و نژادپرستانه خود مبنی بر این که رسالت از آن بنی اسرائیل است، از هیچ تلاشی برای کوچک جلوه دادن مأموریت رسول خدا(ص)، که (نعوذ بالله) او را عرب حيله گر لقب داده بودند، فروگذار نکردند. علیرغم چنین دشمنی آشکاری پیامبر(ص) با آنها با ملاطفت و احترام رفتار می فرمودند.

حضور یهودیان در جزیره العرب

برای دستیابی به اطلاعات بهتری از طول دوران سکونت یهودیان در جزیره العرب توصیه می شود نگاهی دقیق به تفسیر چند آیه اول سوره مبارکه حشر بیاندازد. از آنجا که بسیاری از مسلمانان برای کسب اطلاع از حقایق زندگی به قرآن رجوع نمی کنند، عموماً فراموش کرده اند که نام دیگر سوره حشر سوره بنی الضیر است. همان طور که پیش از این گفته شد، بنی نضیر یکی از سه قبیله یهودی بودند که در زمان ورود پیامبر(ص) به یثرب در این شهر زندگی می کردند. سوره بنی الضیر در سال چهارم هجری و پس از جنگ های بدر و احد نازل شد. این سوره در مورد دشمنی یهودیان با کلام وحی، پیامبران الهی و نظام های هدایتی که برای بشریت به وجود آمده سخن می گوید و از این طریق برخی از تیره ترین صفات انسانی بر روی زمین را در طول تاریخ نمایان می سازد: خداوند متعال در آیات اول تا چهارم این سوره می فرماید:

آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است، برای خدا تسبیح می گوید؛ و او عزیز و حکیم است! او کسی است که کافران اهل کتاب را در نخستین برخورد (با مسلمانان) از خانه های شان بیرون راند! گمان نمی کردید آنان خارج شوند، و خودشان نیز گمان می کردند که دژهای محکم شان آنها را از عذاب الهی مانع می شود؛ اما خداوند از آنجا که گمان نمی کردند به سراغ شان آمد و در دل های شان ترس و وحشت افکند، به گونه ای که خانه های خود را با دست خویش و با دست مؤمنان ویران می کردند؛ پس عبرت بگیرید ای صاحبان چشم! و اگر نه این بود که خداوند ترک وطن

را بر آنان مقرر داشته بود، آنها را در همین دنیا مجازات می‌کرد؛ و برای آنان در آخرت نیز عذاب آتش است! این به خاطر آن است که آنها با خدا و رسولش دشمنی کردند؛ و هر کس با خدا دشمنی کند (باید بداند) که خدا مجازات شدیدی دارد. (سوره حشر، آیات ۱ تا ۴)

در این آیات خداوند متعال از عبارت «کافران اهل کتاب» برای اشاره به قوم بنی‌نضیر استفاده می‌فرماید و در ادامه به بیان علت اخراج آنها از مدینه می‌پردازد. علت اخراج آنها از مدینه در زمان محمد(ص) مشابه علت اخراج آنها از فلسطین در زمان رسالت موسی (ع) بود. این موضوع حکایت از آن دارد که خلق و خوی آنها در این مدت تغییر نکرده است، آنها هرگز مهبیای پذیرش مسئولیت‌هایی که از سوی خداوند و پیامبرانش برعهده آنها نهاده شده، نبودند.

بنی‌نضیر و بنی‌قریظه عموزاده‌هایی بودند که نسل آنها به هارون برادر موسی(ع) برمی‌گشت. در زمانی که اجداد آنها هنوز در بیت‌المقدس و اطراف آن سکونت داشتند، موسی(ع) آنها را مأمور جنگ با آمالکیت‌ها^۱ در جایی که همان کرانه باختری امروزیست کرد، زمانی که آنها در راه انجام مأموریت خود بودند موسی(ع) درگذشت؛ آنها نیز به محض شنیدن این خبر بدون این که طبق دستور موسی(ع) با دشمن وارد جنگ شوند، به خانه‌های خود در جریچو (اریحا) برگشتند. لذا به خاطر کوتاهی در انجام مسئولیت‌های نظامی خود از سوی مردم‌شان رانده و تبعید شدند. بدین ترتیب، آنها فلسطین را ترک گفته در بخشی از حجاز، که به یثرب معروف شد، سکنی گزیدند. حدود دو هزارسال بعد فرزندان آنها در خفا به مخالفت با پیامبر خاتم(ص) برخاستند، درست همان رفتاری که با موسی(ع) پس از آن که وی آنها را از ظلم و ستم فرعون مصر نجات داد، کردند.^{۱۶}

وقتی پیامبر(ص) وارد یثرب شد، آنها به همراه تمامی قبایل عرب شهر یک

توافق‌نامه کلی با آن حضرت منعقد کردند. طی این توافق متعهد شدند دست کم علیه پیامبر (ص) اقدامی نکرده و در هیچ توطئه یا اتحاد خصمانه‌ای علیه آن حضرت، رهبری ایشان و حکومت اسلامی در مدینه، مشارکت نکنند. نخست، پس از پیروزی مسلمانان در جنگ بدر آنها تا حدودی از پیمانی که با پیامبر (ص) بسته بودند احساس رضایت نموده حتی آن حضرت را پیامبری که در متون مذهبی‌شان بشارت داده شده بود، دانستند. با این حال، وقتی مسلمانان توفیق چندانی در جنگ احد به دست نیاوردند، یهودیان در عقاید درونی خود بازنگری کرده گفتند اگر محمد (ص) به راستی مرد خداست، هرگز نباید در هیچ درگیری‌ای علیه مشرکین بازنده باشد. چنین تفکری ناشی از حس نژادپرستی و قوم‌گرایی‌ای بود که به واسطه آن معتقد بودند پیروزی، فارغ از شخصیت معنوی و اخلاقی و نیز قوای نظامی، سیاسی و اجتماعی‌شان، همیشه باید از آن ایشان باشد. به همین دلیل پس از جنگ احد، برخلاف توافق‌شان با پیامبر (ص) مبنی بر عدم همکاری و اتحاد با کفار قریش، با این امید که با مشرکین مکه به تفاهم برسند به سمت آنها گرایش یافتند. بدین منظور کعب بن الاشرف به همراه چهل سوار از مدینه راهی مکه شد تا با ابوسفیان که با پیامبر (ص) و دولت اسلامی در جنگ بود، پیمان اتحاد ببندد.

کعب پس از این که جایگاهی مطمئن نزد ابوسفیان یافت به مدینه بازگشت، اما پیامبر (ص) می‌دانستند که قرار است چه اتفاقی رخ دهد و اقدام کعب را خیانت نامیدند. بنابراین، محمد بن مسلمه را مأمور کردند کعب بن الاشرف خائن را به خاطر نقض توافق‌نامه پیشین به واسطه اتحاد با دشمن قریشی، از میان بردارد.

زمان و چگونگی اسکان یافتن سایر قبایل یهود از جمله بنی‌قینقاع در حجاز به ویژه در یثرب کاملاً مشخص نیست. کارشناسان در خصوص زمان ورود آنها به یثرب اختلاف نظر دارند، اما اکثر آنها زمان حضور این قوم در یثرب را به زمان اخراج‌شان از فلسطین در سال ۱۳۵ میلادی نسبت می‌دهند، یعنی زمانی که رومیان دومین شورش بارکوخبا^۱ را سرکوب کرده «آنها را از سراسر سواحل مدیترانه بیرون راندند»^{۱۷}.

برخی از ایشان راهی جزیره‌العرب شده در یثرب و حوالی آن ساکن شدند. کارشناسان یهودی آغاز حضورشان در یثرب را سال ۷۰ میلادی و به دنبال شورش یهودیان در بیت المقدس می‌دانند.^{۱۸}

یهودیان پس از اخراج از فلسطین باز هم با تهدید بیزانس، یعنی پیروان کلیسای روم شرقی که شام (منطقه‌ای شامل سوریه، لبنان و فلسطین امروزی) را در کنترل داشتند، روبرو بودند. بیزانسی‌ها بارها یثرب را به منظور نابودی کامل یهودیان مورد تهاجم قرار داد، اما هیچ‌گاه در این راه به موفقیت کامل دست پیدا نکردند، از این‌رو با قبایل اوس و خزرج متحد شدند تا قدرت یهود را کاهش دهند. این قبایل نیز از چنین اتحادی استقبال می‌کردند زیرا از این راه به جایگاهی بالاتر می‌رسیدند، مضافاً این که از یهودیان که با خرید محصولات‌شان به بهای ناچیز آنها را بدهکار خود کرده و مورد بهره‌کشی اقتصادی قرار می‌دادند، نیز دل خوشی نداشتند. در پی این اتحاد، یهودیان دریافتند که جایگاه‌شان تضعیف خواهد شد، زیرا اکنون همزمان با تهدیدهای داخلی و خارجی روبرو بودند و از همین رو تصمیم گرفتند به لحاظ راهبردی با قبایل رقیب اوس و خزرج هم‌پیمان شده بین آنها تفرقه ایجاد کنند و در این راه چنان موفق عمل کردند که طی چند سال کنترل سیاسی و اقتصادی یثرب را به دست گرفته تبدیل به وام‌دهندگان اصلی شهر شدند.^{۱۹}

این سران یهود بودند که آتش جنگ بعثت را که خسارات عظیمی به هردو طرف وارد آورد، بین قبایل اوس و خزرج برافروختند. جالب اینجاست که با آن که قبایل یهودی با هردو طرف متخاصم متحد بودند در عین حال تعداد نسبتاً کمی کشته داد. خصومت بین اوس و خزرج تنها زمانی پایان یافت که برخی از آنها در جریان سفر زیارتی به مکه اسلام را پذیرفتند. این امر به توطئه‌های سران یهود برای ایجاد تفرقه میان آنها نیز ضربه‌ی سختی وارد آورد، به همین جهت یهودیان علیرغم به رسمیت شناختن پیامبر(ص) به عنوان حامل پیام الهی، با آن حضرت خصومت می‌ورزیدند. اما پیامبر(ص) ایشان را اهل کتاب و پیرو آیین یکتاپرستی دانسته باور داشتند که با شناخت منبع الهی پیام راحت‌تر از مشرکین دعوت آن حضرت را خواهند پذیرفت. آن

حضرت با دعوت نخبگان و خاخام‌های آنها به مسجد النبی تلاش‌های زیادی کردند تا آنها را به اسلام دعوت نمایند. پیامبر (ص) با آنها وارد گفتگو شده در پیمان مدینه جایگاهی همسان با مسلمانان برای آنها قائل شدند.

التزام قبایل و طوایف معتبر به پیمانی واحد

مسلمانان در مکه، اقلیتی تحت آزار و شکنجه بودند. اما در مدینه با آن که از ستم و شکنجه قریش خبری نبود، باز هم در اقلیت بوده با چالش‌های جدیدی روبرو بودند. پیامبر (ص) پیش‌بینی می‌فرمودند که قریش تنها به این خاطر که او و یارانش مکه را ترک گفته و در مدینه سکونت گزیده‌اند، ایشان را راحت نخواهند گذاشت. بلکه به‌عکس، حضور مسلمانان در مدینه از نظر سران مکه به دو دلیل تهدیدی جدی به حساب می‌آمد: نخست اینکه مدینه پایگاهی امن برای مسلمانان فراهم می‌کرد تا عملیات‌های خود را سامان بخشند. دوم اینکه کاروان‌های تجاری مکه در راه سوریه ناگزیر باید از نزدیکی مدینه می‌گذشتند. اگر مسلمانان در مدینه پایگاهی مستحکم و حضوری پایدار پیدا می‌کردند، آنگاه تهدیدی جدی برای شاهرگ حیاتی تجارت قریش به وجود آورده، موقعیت ممتاز آنان در جزیره العرب را متزلزل می‌کردند. سران مکه به هیچ روی خواهان تحقق این امر نبودند و پیامبر (ص) به خوبی می‌دانستند که آنها دیر یا زود به مدینه حمله خواهند کرد. از این‌رو، برای چنین رویارویی‌ای آماده شده بودند. بهترین راه دفاع از مدینه، ایجاد همبستگی داخلی بود و با توجه به اختلافات قبیله‌ای و مرزبندی‌های مربوطه، دستیابی به این مهم کاری بس دشوار و نیازمند توان رهبری و فراستی بی‌همتا بود. پیامبر (ص) با برخورداری از ویژگی‌های مزبور توانستند در زمانی به نسبت کم و بدون هیچ مخالفتی از سوی قبایل مختلف این اتحاد را برقرار سازند. باید به خاطر داشت که در آن زمان بیشتر مردم مدینه هنوز اسلام را نپذیرفته بودند. لذا جلب رضایت آنها برای پذیرش توافقی که بیانگر به رسمیت شناختن رهبری و اقتدار پیامبر (ص) بود، بی‌شک مستلزم حکمتی عظیم بود. لازم به ذکر است که پیامبر (ص) هرگز قصد نداشتند اجازه دهند کاروان‌های

قریش آزادانه از منطقه بگذرند. در واقع، آن حضرت مصمم بودند تحریمی اقتصادی به بازرگانی آنها تحمیل کنند. اما ابتدا لازم بود که پایگاه قدرت اسلام را در مدینه مستحکم می‌کردند.

رسول خدا(ص) این کار را از طریق توافق‌نامه‌ای که به «پیمان مدینه» شهرت یافت، انجام داد. برخی مورخین عناوین متفاوتی برای پیمان مزبور به کار برده‌اند. برای مثال، دکتر حمیدالله با توجه به مفهوم کلمه کتابه که در آغاز این پیمان آمده، آن را دستور یا/مریه خوانده است.^{۲۰} آرای نیکولسون آن را منشور نامیده،^{۲۱} در حالی که مونتگمری وات و جی. جی. ساندرز هردو از عنوان /سازمانه را برای آن استفاده کرده‌اند.^{۲۲}

آیا پیامبر(ص) پیش از تدوین پیمان مدینه با یاران خود مشورت نمودند؟ بیشتر کتاب‌های سیره در این خصوص سکوت کرده‌اند، لیکن با توجه به رویکرد کلی آن حضرت در ایجاد پابندی افراد از طریق فرایند مالکیت، به احتمال زیاد می‌توان گفت که پیش‌تر با سران مدینه مشورت کرده و رضایت آنها را جلب نموده‌اند. دکتر حمیدالله با نقل قول از کتاب‌های حدیث این موضوع را بررسی کرده است.^{۲۳} پیامبر(ص) بینش روشنی نسبت به اهداف خود در مدینه داشتند؛ نگاهی اجمالی به بیانات آن حضرت در جریان مذاکرات‌شان با زائران یثرب در دومین پیمان عقبه در منا، شمه‌ای از اندیشه ایشان را برای ما روشن می‌کند. پیامبر(ص) از آنها خواستند در خصوص پیمانی نظامی توافق کنند که به واسطه آن همگی در کنار هم «با هرگونه تهاجمی مقابله نموده آن را دفع خواهند کرد.»^{۲۴} آن حضرت حتی پیش از هجرت به شهر مدینه از رقابت میان قبایل اوس و خزرج، حضور یهودیان و نیز نقش آنها در برافروختن آتش جنگ میان دوقبیله مذکور آگاهی داشتند. همچنین می‌دانستند که هیچ قدرت اجرایی رسمی یا ساختار قدرت واحدی مانند آنچه در مکه بود، در این شهر وجود ندارد. به‌طور کلی، راضی کردن مردم به پذیرش توافق‌نامه‌ای رسمی، چالشی بزرگ در پی داشت.

پیامبر(ص) در مدینه با چالش‌های دیگری نیز روبرو بودند که برخی از آنها (و نه همه) عبارتند از:

۱. پیش‌گیری از بی‌نظمی با ایجاد انسجام و همبستگی داخلی در مدینه از طریق مجموعه‌ای از قوانینی که همه گروه‌ها از آن پیروی کنند.
 ۲. دفاع از مدینه در برابر حمله قریب‌الوقوع قریش.
 ۳. برقراری ارتباط با قبایل متعدد ساکن غرب مدینه که برخی از آنها در مناطق استراتژیک در مسیر راه تجاری مکه و سوریه بودند؛ اتحاد با آنها یا دست کم قانع کردن آنها به بی‌طرفی در جنگ احتمالی میان مسلمانان و قریشیان مکه.
- برخلاف مهاجرینی که در پی ۱۳ سال تحمل آزار و شکنجه از سوی اهالی مکه به خوبی انگیزه جنگ با مهاجمین مکی را داشتند، انصار هیچ دشمنی مستقیمی با آنها نداشته و اجباری نیز برای جنگ با آنها نداشتند. ضمن آن که برخی از آنها با سران مکه هم‌پیمان نیز بودند، از جمله سعد بن معاذ، بزرگ قبیله اوس، که هم‌پیمان امیه بن خلف بزرگ قبیله جُمح بود. امیه بن خلف پیش‌تر ارباب بلال حبشی بود و بی‌رحمانه او را آزار و شکنجه می‌کرد، سرانجام ابوبکر، بلال را خریداری و آزاد کرد و بدین‌ترتیب او از قید بردگی رها شد. شش ماه پس از ورود پیامبر (ص) به مدینه، سعد بن معاذ برای به جا آوردن عمره راهی مکه شد. طبق سنت امیه بن خلف باید به‌عنوان هم‌پیمان از وی در مقابل تعرضات ابوجهل که به‌خاطر پناه دادن به پیامبر (ص) و یارانش سخت از اهالی مدینه خشمگین بود، محافظت می‌کرد. علاوه بر این، اهالی مدینه قول داده بودند در صورتی که به مدینه حمله شود از پیامبر (ص) دفاع کنند، اما آنها هیچ الزامی برای جنگیدن خارج از شهر یا آغاز جنگ نداشتند.
- به همین ترتیب، قبایل یهودی مدینه هیچ گونه تعهدی برای جنگ با دشمنان پیامبر (ص) نداشتند. هدف قریش، در صورت حمله به مدینه، نه اعراب مسلمان یا غیر مسلمان بومی و نه یهودیان، بلکه تنها مهاجرین مسلمان بود. پس راضی کردن تمام مردم مدینه به مشارکت در دفاع از شهر نیازمند درایت و دقت بسیار بود. در همین روزهای حساس آغازین ورود به مدینه، به‌ویژه در جریان برقراری پیمان مدینه، بود که شخصیت پیامبر (ص) به عنوان سیاستمداری بزرگ به روشنی نمود پیدا کرد. یکی از ویژگی‌های یک رهبر بزرگ توانایی او در پیش‌بینی آینده بر اساس شرایط و

دیدگاه‌های موجود و برنامه‌ریزی بر اساس پیش‌بینی مزبور است. محمد(ص) رسول خدا و رهبری بزرگ بودند که توانایی‌ها و خردی عظیم داشتند. پیمان مدینه، سند ارزشمندی بود که در آن حقوق و وظایف گروه‌ها و نیز هم‌پیمانان به خوبی و مفصل مشخص شده بود. در اینجا پیش از بحث و بررسی دقیق‌تر مفاد این پیمان، نگاهی کلی به خود پیمان خواهیم داشت.

پیمان مدینه

پیش از بازخوانی مواد این پیمان، در اینجا برخی ویژگی‌های یک حکومت را در اندیشه سیاسی معاصر بررسی خواهیم کرد. گفته می‌شود یک حکومت باید «چهار عنصر را در خود داشته باشد: جمعیت، سرزمین یا قلمرو، حاکمیت و حکومت».^{۲۵} در تعاریف دیگر، به «... موجودیت سیاسی مستقل یک قلمرو مشخص، اقتدار مدنی عالی پذیرفته شده از سوی مردم یک منطقه سیاسی مشخص...» نیز اشاره شده است.^{۲۶} اندیشه سیاسی غرب، «مردم» را حاکم به حساب می‌آورد؛ گرچه کلمه مردم و این که چگونه از طرف این گروه تصمیماتی گرفته می‌شود، هرگز به روشنی در مکانیسم‌های نمایندگی غرب مشخص نشده است. اندیشه سیاسی غرب با کلی‌گویی گسترده و شعارهای پرطمطراق و تکراری، یعنی به همان روشی که طالبان قدرت برای آمیختن عقاید فاسد خویش با روح عمومی جامعه به کار می‌بنند، اذعان می‌کند که مردم آزادند مطابق خواست‌های شخصی خود و فارغ از هر قید و بندی، به ویژه ملاحظات مرتبط با استفاده «ظالمانه» و «تفرقه‌آمیز» از قوانین الهی، هرگونه تصمیمی بگیرند. این مردم هستند که تعیین می‌کنند در برهه خاصی از تاریخ چه چیزی درست و چه چیزی نادرست است. از این‌رو، مثلاً مجازات اعدام برای کاری که پیش‌تر بزهی بزرگ محسوب می‌شد، امروزه دیگر در بیشتر جوامع غربی اجرا نمی‌شود. عقاید غربی در زمینه رفتار اجتماعی، افراطی‌تر هم می‌شوند. زیرا اندیشه غربی تحت تأثیر خواسته‌های ایدئولوژیک گروه‌های خاصی است که در هر زمانی تمایلات خاص خود را دارند. نمونه افراطی‌تر اینکه اگر در یک قلمرو خاص اکثریتی از مردم بخواهند یک

اقلیت را مورد ستم قرار دهند، هیچ محدودیت اخلاقی نمی‌تواند مانع از قانونی شدن این کار شود. در واقع، با ظهور دولت-ملت‌هایی به سبک اروپایی در دنیای مدرن، این گونه توجیه‌های حقوقی از «مردم» برای نابود کردن بومیان آمریکا استفاده شدند. به همین ترتیب، بیشتر جوامع غربی دیگر ازدواج را مسأله مهمی به حساب نمی‌آورند و صاحب فرزند شدن خارج از چارچوب ازدواج اکنون در این جوامع کاملاً پذیرفته شده است. تعریف خانواده دچار تغییرات فراوانی شده و دیگر در این جوامع، درکی از آنچه خانواده سنتی نامیده می‌شد، وجود ندارد.

اما اسلام دیدگاهی کاملاً متفاوت نسبت به مسائلی از این دست به‌ویژه در رابطه با مفهوم حاکمیت دارد. از دید اسلام، حاکم مطلق خداوند است نه انسان، و انسان تنها جایگاه خلیفه خداوند متعال بر روی زمین را دارد. انسان تابع قوانینی است که خداوند برایش مقدر نموده است. بنابراین، قوانین اسلام از تمایلات بشری در زمانی خاص تبعیت نمی‌کنند. در واقع، این رفتار انسان است که با معیار حق و حقیقت سنجیده می‌شود، نه آن که حق با رفتار انسان ارزیابی شود. حق قائم به ذات و خودبسنده است و نیاز به حمایت هیچ منبع دیگر یا پشتیبانی بشری، حتی پشتیبانی انسان‌های بانفوذ ندارد و خداوند حق را این چنین مقدر نموده است. برای درک حق تنها باید به آن اندیشید، و تمام افراد بشر به طور یکسان از این استعداد برخوردارند، و این همان آزادی حقیقی است. در جریان بحران تفرقه‌آمیزی که دوران آغازین خلافت را زمین‌گیر کرده بود، یکی از همراهان علی بن ابیطالب (ع) که با آن حضرت راهی بصره (در عراق) بود، پرسید: «آیا ممکن است عایشه، طلحه و زبیر بر سر چیزی که ناحق است به توافق برسند؟» بی‌تردید این سه نفر در تاریخ اسلام شخصیت‌های برجسته‌ای بودند و به همین علت پرسش فوق نیز اهمیت فراوانی دارد. امام (ع) بی‌آنکه تحت تأثیر تمایلات بشری برای بزرگ جلوه دادن خود قرار گیرند، بی‌درنگ و با اطمینان فرمودند:

تو انسانی گرفتار پریشانی و تردید هستی؛ چرا که در واقع قرار نیست حق و باطل از طریق اعمال، توانایی‌ها و عقاید افراد بشر [هرکسی که باشند] شناخته [یا تعریف]

شود. پس حق را بشناس [از طریق آن] قادر خواهی بود آنهایی که در کنار حق ایستاده‌اند را تشخیص دهی، و باطل را بشناس آنگاه کسانی که از آن پشتیبانی می‌کنند را خواهی شناخت.^{۲۷}

این یعنی انسان نمی‌تواند حلال خدا را حرام یا حرام خدا را حلال کند. اسلام تنها در این بخش نیست که فاصله و تفاوت فراوانی با غرب دارد.

نکته مناسب‌تری راجع به مسئله قلمرو وجود دارد. با آن که داشتن قلمرو یکی از نیازهای اصلی یک حکومت به حساب می‌آید اما در دیدگاه اسلامی مسئله ضروری و واجبی نیست. پیامبر(ص) در مکه قلمروی از آن و در کنترل خود نداشتند با این حال باز هم روی گروه کوچک یاران‌شان کنترل کامل داشتند. موقعیت پیامبر(ص) در مکه را حکومت اسلامی «بی‌قلمرو» نامیده‌اند.^{۲۸} صدیقی در کتابی با عنوان در جستجوی قدرت اسلام: نوشته‌های اصلی کلیم صدیقی، می‌نویسد: «...روش‌ها و فرایندهای تاریخی مورد نیاز برای تأسیس حکومت اسلامی مؤلفه‌های جدانشدنی از اسلام هستند بنابراین، اسلام بدون وجود حکومت اسلامی، کامل نیست.»^{۲۹}

دوباره برمی‌گردیم به مؤلفه‌هایی که به عقیده عموم برای تأسیس حکومت لازم هستند. حکومت عبارتست از منطقه‌ای با مرزبندی‌های تعریف‌شده‌ای که قوانین‌اش در درون این مرزها به اجرا درمی‌آیند، این حکومت همچنین رهبرانی دارد که باید با رضایت مردم حکومت کنند. حکومت باید از کسانی که در درون مرزهایش زندگی می‌کنند محافظت کرده امنیت و رفاه آنها را تضمین کند. بسیاری نیازهای دیگر مانند غذا، آموزش و بهداشت نیز بخشی از مسئولیت‌های حکومت به حساب می‌آیند. در مقابل، مردم نیز با مشارکت‌های فیزیکی همچون پیوستن به ارتش برای دفاع و نیز پرداخت مالیات برای تأمین مخارج دولت، از حکومت خود پشتیبانی می‌کنند. نیازهای فوق در گذر قرن‌ها و با پیدایش حکومت‌های مختلف شکل گرفته‌اند، اکنون وظایف و مسئولیت‌های حکومت‌ها در قبال مردم‌شان نیز به خوبی مشخص شده‌اند. همان طور که پیش از این گفته شد چنین مفاهیمی در زمان پیامبر(ص) ناشناخته بودند، به ویژه در عربستان که تشکل به صورت قبیله‌ای یا قبیله‌گرایی به شدت رواج داشت.

آیا حکومتی که پیامبر (ص) در مدینه برپا نمودند این نیازها را برآورده کرد، نقش پیمان مدینه در دستیابی به این ملزومات و تثبیت قدرت در دست پیامبر (ص) چگونه بود؟ برخی کارشناسان مانند محمد بداوی، حکومت در مدینه را «قدیمی‌ترین شکل حکومت در سازمان سیاسی تاریخ بشر» دانسته‌اند. پرفسور ال‌آوا در تشریح کار دکتر بداوی آورده است که: «این حکومت چنین [قدیمی‌ترین] است. زیرا اصل قانونمندی یعنی تسلیم حکومت در برابر قانون را بنیان نهاد. اما این قانونمندی، حکومت مزبور را از تمامی نظام‌های سیاسی هم‌عصر خود و نیز نظام‌های پیشین برتر و ممتاز می‌سازد».^{۳۰}

مفاد پیمان مدینه

- این، نوشته و پیمان‌نامه‌ای است از محمد پیامبر [فرستاده خدا]
- ۱) تا در میان مؤمنان و مسلمانان قبیله قریش^{۳۱} [مردم] یثرب^{۳۲} و کسانی که پیرو مسلمانان شوند و به آنان پیوندند و با ایشان در راه خدا پیکار کنند به اجرا درآید.
- ۲) آنان در برابر دیگر مردمان، یک امت‌اند.
- ۳) مهاجران قریش بر وضع پیشین خود هستند،^{۳۳} همانند پیش از اسلام، خونبها می‌پردازند؛ و با رعایت نیکی و دادگری در میان مؤمنان، اسیر خود را رها می‌سازند.
- ۴) قبیله بنی عوف همانند گذشته خونبها می‌پردازد و هر گروهی برپایه روش مؤمنان، با نیکی و دادگری، اسیر خویش را آزاد می‌سازد.
- ۵) بنی حارث بن خزرج همچون گذشته خونبها می‌پردازد، و هر گروهی برپایه روش مؤمنان، با نیکی و دادگری، اسیر خویش را آزاد می‌سازد.
- ۶) بنی ساعده همچون گذشته خونبها می‌پردازند و هر گروهی به شیوه مؤمنان، با نیکی و دادگری، اسیر خود را آزاد می‌سازد.
- ۷) بنی جشم همچون گذشته خونبها می‌پردازد و هر گروهی به شیوه مؤمنان، با نیکی و دادگری، اسیر خود را آزاد می‌سازد.
- ۸) بنی نجار به شیوه گذشته، خونبها می‌پردازد و هر گروهی به شیوه مؤمنان، با نیکی و دادگری، اسیر خود را رها می‌سازد.

۹) بنی عمرو بن عوف همچون گذشته، خونبها می‌پردازد و هر گروهی، به شیوه مؤمنان، با نیکی و دادگری، اسیر خود را رها می‌سازد.

۱۰) بنی نبیت به شیوه پیش از اسلام، خونبها می‌پردازد و هر گروهی بر پایه روش مؤمنان، با نیکی و دادگری، اسیر خود را رها می‌سازد.

۱۱) بنی اوس همچون گذشته خونبها می‌پردازند و هر گروهی به شیوه مؤمنان، با نیکی و دادگری، اسیر خود را آزاد می‌سازد.

۱۲) پیروان اسلام نباید مسلمانی را در پرداخت خونبها یا فدیة سنگین،^{۳۴} تنها گذارند. و هیچ مؤمنی نباید به همبستگی با مؤمنی دیگر بر ضد وی هم‌پیمان شود. که ستم کند یا از راه ستمگری چیزی از ایشان بخواهد و یا آهنگ دشمنی و تباهی میان مؤمنان را در سر بپروراند، همداستان به ستیز برخیزند، هر چند وی فرزند یکی از ایشان باشد.^{۳۵}

۱۳) هیچ مؤمنی نباید مؤمنی دیگر را به قصاص کافر^{۳۶} بکشد یا به کفری در برابر مؤمن، یاری دهد.
۱۴) پناه خدا برای همگان یکسان است، و فرودست‌ترین مسلمانان با سایرین برابرند،^{۳۷} و مؤمنان در برابر دیگران یاور یکدیگرند.

۱۵) هر کس از یهود، از ما پیروی کند، بی‌هیچ ستم و تبعیض، از یاری و برابری برخوردار خواهد شد.
۱۶) آشتی همه مؤمنان یکی است و به هنگام پیکار در راه خدا هیچ مؤمنی نباید جدا از مؤمن دیگر و جز بر پایه برابری و دادگری [مرسوم] در میان مؤمنان،^{۳۸} با دشمن از در آشتی درآید.

۱۷) پیکار گرانی که همراه ما نبرد می‌کنند، باید به نوبت به پیکار پردازند.^{۳۹}
۱۸) مؤمنان، فرد مسلمانی را که مسلمانی دیگر را کشته است، در راه خدا می‌کشند.
۱۹) بی‌شک، مؤمنان از بهترین و استوارترین راستی و هدایت برخوردارند، و هیچ مشرکی^{۴۰} نباید مال یا جان افراد قریش را در پناه خود گیرد و از دستیابی مؤمنی به آنها جلوگیری کند.

۲۰) هرگاه از روی دلیل ثابت گردد که کسی مؤمنی را بی‌گناه کشته است، باید او را به قصاص کشت، مگر آنکه صاحب خون به ستاندن خونبها راضی شود؛ و همه مؤمنان باید ضد قاتل باشند و باید علیه او به پا خیزند.^{۴۱}

۲۱) هر مؤمنی که محتوای این نوشته را پذیرفته است و به خدا و روز بازپسین باور دارد، روا نیست که مجرمی را یاری کرده به او پناه دهد که اگر چنین کند خشم عذاب الهی را در روز واپسین

- برانگیخته، و هیچ عذر و بهانه‌ای^{۴۲} از وی پذیرفته نخواهد شد.
- (۲۲) هرگاه شما مسلمانان در کار گرفتار اختلاف شدید، [داوری پیرامون] آن را به خدا و محمد(ص) باز گردانید؛ راه حل آن را در قرآن و سنت پیامبر بجوئید.
- (۲۳) تا آنگاه که مؤمنان با دشمن در پیکارند، یهود نیز باید در پرداخت هزینه جنگ مشارکت کند.
- (۲۴) یهود بنی عوف، خود و بستگان‌شان امتی همراه با مسلمانان هستند؛ دین یهود از آن ایشان و دین مسلمانان از آن مسلمانان است؛ مگر کسی که با پیمان‌شکنی ستم کند و راه گناه در پیش گیرد، که چنین کسی جز خود و خانواده‌اش را تباه نخواهد ساخت.
- (۲۵) یهود بنی نجار دارای حقوقی برابر با حقوق بنی عوف هستند.
- (۲۶) یهود بنی حارث نیز دارای حقوقی برابر با حقوق یهود بنی عوف هستند.
- (۲۷) یهود بنی ساعده نیز دارای حقوقی برابر با حقوق بنی عوف هستند.
- (۲۸) یهود بنی جُشم نیز دارای حقوقی برابر با حقوق بنی عوف هستند.
- (۲۹) یهود بنی الاُوس نیز دارای حقوقی برابر با حقوق بنی عوف هستند.
- (۳۰) یهود بنی ثعلبه نیز دارای حقوقی برابر با حقوق بنی عوف هستند؛ مگر کسی که [با پیمان‌شکنی] ستم کند و گناه ورزد، که چنین کسی جز خود و خانواده خود را تباه نخواهد ساخت.
- (۳۱) همانا جفنه همچون مردم ثعلبه، تیره‌ای از ثعلبه هستند.
- (۳۲) بی‌گمان بنی شطیبه دارای حقوق همسان با قبیله بین عوفاند. روشن است که راستی و استواری بر پیمان، با پیمان شکنی یکسان نیست.
- (۳۳) وابستگان قبیله ثعلبه، همچون خود آن قبیله‌اند.
- (۳۴) نزدیکان و رازداران یهودیان، همچون خود آنها از حقوق و جایگاه همسانی برخوردارند.
- (۳۵) هیچ یک از آنان جز به اجازه محمد(ص) نباید بیرون رود. نیز هیچ کس از کیفر زخمی که بر کسی وارد آورده است، برکنار نمی‌ماند. هرکس به ناگاه کسی را بکشد، بی‌گمان زیان آن جنایت به خود وی و خاندانش باز خواهد گشت، مگر آنکه مقتول ستم کرده باشد که در این صورت، خداوند آن را (چون قصاصی) می‌پذیرد.
- (۳۶) در پیکار با دشمنان، هزینه یهود، بر عهده خود آنان و هزینه مسلمانان بر عهده خود ایشان خواهد بود؛ و بر هر دو گروه است که در برابر کسی که با شرکت‌کنندگان در این پیمان‌نامه به ستیز

برخیزد، با همیاری یکدیگر پیکار کنند. نیز باید راستی و نیک‌خواهی و نیکی، بی‌هیچ پیمان‌شکنی میان ایشان استوار باشد. هیچ مردی نباید نسبت به هم‌پیمان خویش، پیمان‌شکنی کند. پیداست که یاری از آن ستم‌دیده است.

۳۷ تا آنگاه که مؤمنان سرگرم پیکار با دشمن هستند، یهودان نیز باید همراه مسلمانان هزینه جنگ را بپردازند.

۳۸ جنگ درون [محدوده]^{۴۳} مدینه برای پذیرندگان این پیمان‌نامه حرام است.

۳۹ پناهنده یا هم‌پیمان، در صورتی که زیان نرساند و پیمان نشکند، همچون خود پناه‌دهنده و پیماندار است.

۴۰ به هیچ یک از افراد خانواده [که دارای سرپرستی است] بی‌اجازه کسان او نباید پناه داد.

۴۱ هرگاه میان متعهدان به این پیمان‌نامه، قتلی یا رویدادی ناگوار و یا ناسازگار که خطر تباهی همراه داشته باشد، روی دهد. بی‌گمان برای رهایی از آن، باید به خدا و پیامبر وی محمد(ص) روی آورند؛ [مشیت] خداوند بر نگهداشت و پذیرفتن این نوشته جاری است.

۴۲ هیچ کس نباید به قریش و یاران ایشان پناه دهد.

۴۳ هم‌پیمانان باید علیه کسی که به شهر یرث بتازد، به یاری هم بشتابند.

۴۴ هرگاه هم‌پیمانان مؤمنان به صلحی فراخوانده شوند که مؤمنان در آن شرکت جسته‌اند. باید در آن شرکت جویند؛ و هرگاه هم‌پیمانان مؤمنان، ایشان را به صلحی فراخوانند، بر مؤمنان است که بدان تن در دهند، مگر صلح و آشتی با کسی که با دین در پیکار است. هزینه هر گروه [یا هزینه رزمی هر گروه]، بر عهده خود آن گروه است.^{۴۴}

۴۵ یهود اوس، خود و وابستگان‌شان، با نیکی محض و استواری بر این پیمان‌نامه، همان پیمانی را پذیرفته‌اند که دارندگان این پیمان‌نامه، بر آن گردن نهاده‌اند. پایداری بر پیمان، آسان‌تر از پیمان‌شکنی است. این پیمان‌شکن است که خود زیان پیمان‌شکنی را خواهد دید. خداوند [گواه] راستینی بر این پیمان‌نامه است و آن را می‌پذیرد.

۴۶ پیداست که این نوشته، ستمگر یا پیمان‌شکنی را از کیفر، باز نخواهد داشت. نیز روشن است که هرکس از مدینه بیرون رود و هرکه در مدینه بماند در امان خواهد بود؛ مگر کسی که ستم کند و پیمان شکند. خدا و پیامبرش محمد(ص) پناهگاه پرهیزگاران و استواران بر پیمانند.

تعیین مرزهای حکومت اسلامی

با بیان این که «...یثرب هرگز نباید منطقه جنگی شود» (ماده ۳۹) مرزهای فیزیکی حکومت به روشنی تعیین شد. حرم قرار دادن مدینه (مکانی که در آن باید از جنگ پرهیز شود) نه تنها جایگاه شهر را تا حد شهری مثل مکه ارتقاء بخشید، بلکه صلح را در درون مرزهای آن تضمین و در صورت حمله هر نیروی خارجی به شهر دفاع از آن را بر همگان واجب می‌کرد. ماده ۴۰ همچنین حرمت فوق را به همسایگان طرفین پیمان نیز تعمیم داده آنها را ملزم به رعایت این حریم و خودداری از ارتکاب جرم و آسیب رساندن به دیگران می‌نماید. ماده ۴۴ «... باید علیه کسی که به شهر یثرب بتازد، به یاری هم بشتابند» بر همه مردم واجب شده است. به موجب این ماده دفاع از حکومت بر همگان از جمله یهودیان، متحدین و وابستگان آنها و تمامی قبایل مسلمان و غیرمسلمان، واجب شد. ماده ۱۷ می‌افزاید: «... و به هنگام پیکار در راه خدا هیچ مؤمنی نباید جدا از مؤمن دیگر و جز برپایه برابری و دادگری [مرسوم] در میان مؤمنان، با دشمن از در آستی درآید.» همچنین سهم هریک از گروه‌ها در تأمین هزینه‌های مربوط به جنگ‌ها به روشنی مشخص شده است. یهودیان نیز باید درست همانند مسلمانان سهم خود را از هزینه‌ها بپردازند (مواد ۱۴ و ۳۴). با تعیین قریش به عنوان دشمنان حکومت اسلامی هرگونه حمایت و حفاظتی از آنها یا متحدان‌شان ممنوع اعلام می‌شود (ماده ۴۳). این ممنوعیت حتی به مشرکین هم تعمیم داده شد چنان که در ماده ۲۰ آمده: «... بی‌شک، مؤمنان از بهترین و استوارترین راستی و هدایت برخوردارند، و هیچ مشرکی نباید مال یا جان افراد قریش را در پناه خود گیرد و از دستیابی مؤمنی به آنها جلوگیری کند.» به طور طبیعی وقتی قریش دشمن معرفی می‌شود کسانی که با این پیمان موافقت کرده‌اند اجازه ندارند مستقل با آنها معامله کنند. زیرا چنین کاری موجب تضعیف دفاع از حکومت اسلامی می‌شود و خیانت به حساب می‌آید.

رهبری و اقتدار پیامبر(ص)

رهبری یکی از ویژگی‌های مهم و ضروری برای عملکرد مناسب یک حکومت یا جامعه است. تا پیش از ورود پیامبر(ص) به مدینه این شهر فاقد رهبری یکپارچه و منسجم بود، هر یک از سران قبایل برای خود پیروانی داشت که تصمیماتش تنها برای آنها محترم بود. این مسئله به طور طبیعی منجر به بروز تنش‌های دائم در جامعه شده بود. پیمان مدینه به صراحت پیامبر(ص) را رهبر تعیین می‌کند. به این صورت که در اولین ماده پیمان آمده است: «این نوشته و پیمان‌نامه‌ای است از محمد پیامبر (فرستاده) تا در میان مؤمنان و مسلمانان قبیله قریش [مردم] یثرب و کسانی که پیرو مسلمانان شوند و به آنان بپیوندند و با ایشان در راه خدا پیکار کنند به اجرا درآید» در اینجا قدرت، اقتدار و رهبری پیامبر(ص) مورد تأیید قرار می‌گیرد. پیامبر(ص) بانی پیمان مزبور هستند و پذیرش پیمان یعنی پذیرش رهبری آن حضرت. تمامی اختلافات نیز به ایشان ارجاع داده می‌شد تا بر اساس شریعت اسلام در مورد آنها تصمیم‌گیری نمایند (مواد ۲۳ و ۴۲). با آن که پیامبر(ص) در تمامی امور با مردم مشورت می‌فرمودند، اما در این مورد سنت تصمیم‌گیرندگان متعدد کنار گذاشته شد. لذا با حذف رقابت قبیله‌ای در تصمیم‌گیری احتمال بروز اختلاف و تنش را کم می‌کرد.

این امر حاکی از تغییر رویه مردم در برخورد با امور بود: تغییر از تصمیمات مبتنی بر وفاداری‌های شخصی یا قبیله‌ای به سمت اصل عملکرد در چارچوب شریعت اسلام. آنها در اختلافات شخصی (ماده ۴۲) و نیز در رابطه با مسائلی مانند اعلام جنگ (ماده ۳۶) همگی تابع دستورات و اقتدار پیامبر(ص) بودند و نمی‌توانستند بدون اجازه آن حضرت هیچ جنگی را آغاز کنند. ماده ۳۶ که به طور خاص برای اختیار اعلام جنگ را در دست پیامبر(ص) قرار می‌داد، تحولی چشم‌گیری نسبت به رویه متعارف سابق یعنی تبعیت از آداب و رسوم قبیله‌ای به حساب می‌آمد. تا آن پیش از آن سران قبایل چنین تصمیماتی را تنها بر اساس تمایلات و علائق شخصی می‌گرفتند. پیمان مدینه قواعد جدیدی وضع کرد: تصمیم‌گیری به مسئولیت انحصاری پیامبر(ص) به عنوان رئیس دولت مدینه تفویض شد.

مصالح تمام گروه‌ها بدون هیچ مسامحه‌ای در مورد اصول بنیادین، مدنظر قرار گرفته شد. مردم نیز با مشاهده رفتار عادلانه با خود بی‌تردید در صورت تهاجم به شهر که قوی‌ترین احتمال از سوی قریش مکه بود، در دفاع از شهر مشارکت می‌کردند. به همین ترتیب، باید ضمن رعایت عدل و انصاف در تعامل با مردم، منافع اقتصادی و بازرگانی شهر نیز لحاظ می‌شد. در واقع صلح واقعی تنها در صورت تحقق عدالت برای همگان، بدست می‌آید.

چگونه قدرت بلامنازع پیامبر (ص) پذیرفته و اجرایی شد، حال آن که مسلمانان در مدینه به وضوح در اقلیت بودند؟ پیامبر (ص) چگونه بر نارضایتی یهودیان یثرب از ورود آن همه مهاجرین مسلمان از مکه به مدینه، غلبه کردند؟ دو عامل به تحقق این امر کمک کردند. نخست، قبایل اوس و خزرج هر دو به‌طور کامل در نتیجه جنگ‌های بی‌پایان تحلیل رفته و به دنبال راهی برای برقراری صلح در جامعه بودند. آنها پیش‌تر توافق کرده بودند که بزرگ قبیله خزرج یعنی عبدالله بن ابی بن سلول را پادشاه خود قرار دهند تا شاید صلح بین آنها برقرار شود. دوم، ورود مهاجرین مسلمان به رهبری پیامبر (ص) بلافاصله نفوذ تفرقه‌افکن یهودیان در مدینه را کم‌رنگ کرد. حتی مشرکین قبایل اوس و خزرج نیز از رفتار منصفانه و برخورد عادلانه پیامبر (ص) استقبال می‌کردند. بنابراین چگونه می‌شد تحت تأثیر این مهربان‌ترین و نجیب‌ترین بندگان خدا که برای اعتلا و تکمیل اخلاق تمام بشریت مبعوث شده بود، قرار نگرفت.^{۴۵}

مضمون امت واحد

منظور از امت یک سازمان حاضر و آماده از مردم نیست، بلکه چنین سازمانی نیازمند پرورش و پردازش بوده و اعضای آن باید پایبند به هدفی واحد باشند. این مسئله نه تنها در مورد امت اسلامی بلکه در مورد هر امتی که به دنبال دستیابی به هدفی مشخص باشند صدق می‌کند. خداوند متعال در سوره قصص، مثلی در مورد حضرت موسی (ع) آورده:

و چون به آب مدین رسید گروهی از مردم را بر آن یافت که [دامهای خود را] آب می‌داد و پشت‌سرشان دو زن را یافت که [گوسفندان خود را] دور می‌کردند [موسی] گفت منظور تان [از این کار] چیست گفتند [ما به گوسفندان خود] آب نمی‌دهیم تا شبانان [همگی گوسفندان‌شان را] برگردانند و پدر ما پیری سالخورده است. (سوره قصص، آیه ۲۳)

خداوند این گروه بزرگ انسانی را به نام امت می‌خواند و اشاره می‌فرماید که عمل کشیدن آب از چاه برای سیراب کردن گله چارپایان از توان یک نفر خارج و مستلزم همکاری گروهی از انسان‌ها با توانایی‌های مختلف می‌باشد. لذا، یک امت به مفهوم کلی عبارت از مجموعه‌ای از افراد در ترکیبی واحد؛ اندیشه‌های مختلف در یک مسیر واحد است.

نکته کلیدی در اینجا است که اعضای هر امتی لزوماً اندیشه‌های یکسانی ندارند، بلکه این هدف مشترک‌شان است که موجب اجماع توانایی‌های‌شان شده و ظرفیت‌های آنها را به گونه‌ای متمرکز می‌کند که توان جمعی‌شان منجر به دستیابی به نتیجه‌ای مطلوب شود. در واقع اگر تمام افراد جامعه مانند هم بیان‌دیشند، راه‌حل‌های مشابه و سابقه یکسانی داشته باشند و انتظارات‌شان از تلاش مشترک یکسان باشد، دیگر تشکیل امت واحد معنایی نخواهد داشت. اما گردآوردن افراد با تربیت و خطوط فکری مختلف برای اجرای مأموریتی مشترک کار ساده‌ای نیست و نیازمند برنامه‌ریزی دقیق، کار فراوان، مکانیسم‌های مقابله با چالش‌ها سازمانی برقراری ارتباط و ساختارهای رهبری مصمم می‌باشد.

آگاهی از قدرت، اقتدار، قادر مطلق بودن و یگانگی ذات پروردگار متعال مستلزم تلاش مشترک و همکاری انسان‌هاست، کوتاه سخن آن که این امر تنها از طریق امت قابل دستیابی است. به دیگر سخن، دستیابی به این مهم برای فردی با توانایی‌های محدود انسانی، هر قدر هم توانمند باشد، باز هم کار دشواریست و تنها وقتی امکان‌پذیر می‌شود که خرد جمعی کل جامعه صرف چنین شناختی شود. یک امت در بافت اجتماعی-سیاسی و تمدنی، یعنی در درون جامعه، شامل گروهی می‌شود که در عمل مأموریت خود را از منظری می‌نگرد که تمامی تصمیمات، برنامه‌ها، راهبردها و جریان‌های کاری خود را در جهت دستیابی به هدف کلی آن مأموریت تعریف می‌کند.

تمامی ویژگی‌های پراکنده مردم یثرب و کیفیت‌های ضروری برای رفتار در چارچوبی واحد و متعهد به یک مأموریت همگی در پیمان مدینه گردآوری شده بودند.

هنگامی که پیامبر (ص) وارد یثرب شد بی‌درنگ کار تدوین پیمان مدینه را آغاز فرمود تا موازین گنجانده شده در آن قانونی باشد برای تمام امضاکنندگان. در این زمان ترکیب جمعیتی شهر نشان می‌داد که از حدود ۱۰,۰۰۰ نفر جمعیت شهر تنها کمتر از ۳۵۰ نفر مسلمان بودند.^{۴۶} همچنین سه قدرت اصلی در شهر عبارت بودند از مسلمانان (شامل انصار و مهاجرین)، یهودیان واموی‌های یثرب.^{۴۷} بنابراین، مسلمین در قیاس با سایرین به وضوح در اقلیت بودند. هنگامی که اهل یثرب از هجرت پیامبر (ص) به این شهر باخبر شدند، جو حاکم نشان می‌داد که تمامی مردم حتی عبدالله بن ابی، که قرار بود پادشاه یثرب شود، می‌دانند که محمد (ص) با وجود این که پیروانش در مقایسه با اکثریت جمعیت شهر اقلیتی ناچیزند می‌آید تا رهبری بی‌چون و چرا باشد. پیامبر (ص) به عنوان سرداری فاتح و با لشگری عظیم و آماده برای درهم شکستن هرگونه مخالفت و مقاومت یا تسویه نژادی و اخراج اهالی شهر، وارد یثرب نمی‌شدند. در حقیقت، ایشان به دعوت برخی از سران بانفوذ و تصمیم‌گیر قبایل اوس و خزرج که پیش‌تر اسلام را به عنوان نوش‌دارویی برای درمان درد برادرکشی نسل اندر نسل خود پذیرفته بودند، تنها با ۷۳ نفر از پیروان‌شان از مکه به یثرب می‌آمدند. آنها تحت تأثیر هدایت الهی و شخصیت نماینده پرهیزکارش یعنی رسول خدا (ص) قرار گرفته بودند. از این‌رو، حتی پیش از هجرت پیامبر (ص) به یثرب عملکرد خوب مصعب و برخی از تازه‌مسلمانان اوس و خزرج این توقع را در مردم ایجاد کرده بود که کسانی که حق با آنهاست و ایده‌های ممتازی دارند یعنی مسلمانان، همان کسانی خواهند بود که مسیر تغییر و تحول شهر را مشخص خواهند کرد. آنها به خوبی می‌دانستند که با وجود در اقلیت بودن مسلمانان، آنها پیش‌تازان جامعه خواهند بود چرا که شایسته‌ترین افراد بوده و رهبرشان محمد (ص) پیامبر خدا می‌باشند.

این نکته‌ای بسیار قابل تأمل است که اولین امت اسلامی یعنی همان امت واحده‌ای که در ماده ۲ پیمان بدان اشاره شده بود، بیشتر از غیرمسلمانان، از جمله یهودیان،

مردم یثرب و کسانی که از آنها تبعیت کرده به آنها پیوسته بودند و در کنارشان می‌جنگیدند، تشکیل یافته بود، حال آن که این افراد اکثراً هنوز اسلام را نپذیرفته بودند! پیامبر(ص) با پیمان مدینه تمامی نهادهای مهم قدرت در مدینه، که اکثریت قریب به اتفاق‌شان مسلمان نبودند، را در چارچوبی مشترک که هدف اصلی‌اش تضمین امنیت مدینه بود، با هم متحد کردند. وه که چه همت بلندی! چه اعتماد ستودنی‌ای به این که هدایت الهی سرانجام برخلاف افت آغازینش به تعالی عظیمی خواهد انجامید! آن حضرت هرگز مسلمان شدن را پیش‌شرط به رسمیت شناخته شدن و نماینده داشتن اعلام نکردند و آنها را به خاطر ایمان کامل نداشتن به الله (جل‌جلاله) کنار نگذاشتند. تمامی امضاکنندگان که اکنون عضوی از امت جدید در مدینه تحت رهبری پیامبر(ص) بودند از حقوقی برابر با مسلمانان برخوردار شدند، علاوه بر این مسئولیت‌های اضافه‌تری نیز بر دوش مسلمانان گذاشته شد (مواد ۱۲ و ۲۲) تا انصاف، برابری و عدالت اسلام به غیرمسلمانان معرفی شود. در حالی که قدرت‌های فاسد، ستمگر و مشتاق بهره‌کشی از منابع مردم مغلوب درست عکس این عمل می‌کنند: آنها تمامی «حقوق» را به نفع خویش وارونه می‌سازند و تمامی مسئولیت‌ها را بر گردن زیردستان می‌اندازند.

پس از اطمینان از همراهی قدرتمندترین قبایل مدینه یعنی اوس و خزرج، پیامبر(ص) اکنون می‌توانستند با حذف سایر گروه‌ها و رسمیت بخشیدن به مسلمانان به‌عنوان مهم‌ترین قشر امت، مشیت آهنین را نشان دهند. ایشان می‌توانستند بگویند که تنها راه پذیرش غیرمسلمانان در امت تأیید آنها از سوی یکی از اعضای فعلی امت است و مانند روندی که امروزه شاهد آن هستیم شروع به تقسیم‌بندی طبقاتی جامعه کنند. اما با آن که آنها به لحاظ ذهنی و فرهنگی آزادی انتخاب داشتند، آن حضرت به‌عنوان رسول خدا قصد نداشتند خودشان را به آنها تحمیل و وادارشان کنند که همان طور که به خداوند متعال ایمان آورده‌اند به خودش نیز ایمان آورند، بلکه می‌خواستند تمام مردم از طبقات گوناگون، نجیب‌زادگان، بردگان، مردان و زنان را از موهبت اسلام بهره‌مند سازند. در عین حال هیچ ماده‌ای از سند مزبور حاکی از آن نیست که کسی

را مجبور به پذیرش اسلام کرده باشند، بلکه از این نیز فراتر رفته و دین یهود را نیز به رسمیت می‌شناسند. رسول خدا(ص) در تلاش برای حفظ مزایای بالقوه برتری اسلامی در آینده برای محدود امضاکنندگان پیمان مدینه، از اعمال هرگونه سیاست مهاجرتی که مانع مسلمان شدن مردم نواحی اطراف شود خودداری فرمودند.

پیامبر(ص) نه برای تجمع قدرت در یک طبقه ثروتمند یا در یک حکومت مطلقه، بلکه برای توزیع قدرت و به کارگیری توانایی‌های تازه شکوفا شده مردم در جهت مبارزه با استبداد، برده‌داری و استثمار فیزیکی، فکری و روانی مردم به مدینه آمدند. آن حضرت با تأسیس نهادهای اسلامی برابری و عدالت اجتماعی را به همگان معرفی کردند و با دادن اجازه مشارکت در ساخت نهادهای مزبور به تمامی ساکنین مدینه و درخواست از ایشان برای مشارکت در تمامی تصمیمات سیاسی، تنها در تلاش بودند تا سیرت انسان را رهایی بخشیده و به سمت پروردگار هدایت کنند. از این رو، بیشتر ساکنین مدینه دیرپا زود مسلمان می‌شدند و این اتفاق نیز بیشتر با خواست درونی افراد صورت می‌گرفت نه با نیروی نظامی.

تربیت پیامبر اسلام(ص) این گونه بود که مردم را با تقوی آشنا سازد و به آنها بیاموزد که برای رسیدن به اهداف مشروع خود باید از وسیله و ابزار منصفانه و معقول استفاده کنند. آنها باید مسئولیت‌های خود را به‌خوبی شناخته و رفتارهای مناسب و صحیح داشته باشند. کلاس درس ایشان همان تجربه انسانی از تنگی و مضیقه، جدایی و جنگ یک‌طرفه بود. باید توجه داشت که پیامبر(ص) در پی آن نبودند که ابتدا با تأسیس دانشگاه‌هایی «علوم اسلامی» را طی ده‌ها سال به مسلمانان اولیه آموزش دهند تا آنها آمادگی انجام امور را به درستی کسب کرده و به «شایستگی» لازم برای اخذ تصمیمات درست دست یابند. امروزه بی‌توجهی به نوع تربیت پیامبر(ص) است که مسلمانان را از هم دور و با مسئولیت‌های اجتماعی‌شان غریبه کرده است، و موجب شده روشنفکران جوامع اسلامی به مقلدین مبانی ایدئولوژیک سکولار تبدیل شوند.

پیامبر(ص) برای آگاه کردن مردم مدینه از بحرانی قریب‌الوقوع دست به ابتکاری راهبردی زدند. خصومت قریش در مدینه نیز همچنان مسلمانان را تهدید می‌کرد و

اگر تمهیدات لازم برای مقابله با این تهدید امنیتی اندیشیده نشده بود، امروزه هیچ اثری از دولت-شهر مدینه در تاریخ منطقه به چشم نمی‌خورد و دوام آن بیش از چشم برهم زدن نبود. هدف راهبردی کلی، تأمین امنیت قلمرو تازه‌تاسیس مدینه و محافظت از امتی بود که خود را وقف دستیابی به این مهم کرده بودند. لذا پیامبر(ص) برای هماهنگی تلاش‌های خود با سایرین در جهت انجام مأموریت محوله، به تمامی منابع قدرت در شهر نیاز داشتند. تایید سند مورد نظر از سوی آنها بیانگر درک ایشان از اضطرار و ضرورت مزبور و این حقیقت بود که یک قدرت تنها با اتکا به داشته‌ها و ابزارهای خود قادر به مقاومت در برابر قدرت مشترکین مکه نخواهد بود. ابزار دستیابی به این هدف پیمان مدینه بود. این کار قدرت سیاسی پیامبر(ص) را مشروعیت می‌بخشید.

قدرت سیاسی تنها زمانی مشروعیت می‌یابد که به‌لحاظ سیاسی اهداف اخلاقی و درست داشته باشد. به‌طور کلی سیاست یعنی استفاده از قدرت غیرنظامی برای برآوردن نیازهای قشرهای مهم یک نظام اجتماعی (کشور، دولت-شهر، شهر، روستا و غیره). سیاست خوب یا سالم برای تأمین نیازهای مشروع قشرهای معتبر جامعه از قدرت نرم بهره می‌گیرد. مثلاً، یک اقلیت قومی مظلوم که از فرصت‌های برابر محروم بوده و مورد تبعیض قرار گرفته است به‌واسطه داشتن نیازهای مشروع قشر معتبری به حساب می‌آید؛ در حالی که از دیگر سو، اکثریتی که به لحاظ نژادی همگن بوده و از برتری عددی خود برای وضع قوانینی علیه اقلیت‌ها بهره می‌جوید، به‌خاطر نیازهای نامعتبر، قشری نامعتبر است. با این تفاسیر می‌توان گفت سیاست بد یا فاسد، قدرت را با هدف تأمین منافع ویژه اقشاری به کار می‌گیرد که صرفاً با هدف تجمع ثروت، تشدید انحصارطلبی و محدود کردن فرصت‌ها شکل گرفته‌اند. مثلاً در موقعیت ژئوپلیتیک سرزمین مقدس، سیاست بد در پشت میز مذاکره «روند صلح» میان فلسطینیان و اشغال‌گران سرزمین‌شان، جایگاهی برای رژیم صهیونیستی در نظر گرفته است. یک «ناظر شرافتمند و بی‌طرف» بی‌تردید خواهد گفت که صهیونیست‌ها در این میان جایی ندارند زیرا قشر نامعتبری هستند- نامعتبرند زیرا نیازها و خواسته‌های نامشروع

دارند. آنها تنها در صورتی می‌توانند در مذاکرات مزبور نماینده داشته باشند که خواسته‌های مشروع داشته باشند. لذا، برخورداری از قدرت دنیوی به‌خصوص با توجه به این واقعیت که اعمال چنین قدرتی با بی‌عدالتی و فرصت‌طلبی همراه خواهد بود، بدترین توجیه برای مشروعیت است.

شگفت این که مواد پیمان مدینه به گونه‌ای تنظیم شده‌اند که تمامی اقشار سرشناس و معتبر جامعه نوپای مدینه آن زمان - کسانی که اکثراً در زمان تنظیم سند و تعیین آن به‌عنوان قانون، غیرمسلمان بودند- را به اسم ذکر کرده است. این رویه برای بشریت گام بلندی به جلو بود، چرا که تا پیش از این سندی به رشته تحریر درنیامده بود که تمامی نیازهای اقشار اصلی جامعه را بدون توجه به ریشه اقلیمی، جایگاه، نژاد، رنگ یا دین آنها، مدنظر قرار دهد. تا آنجا که به تأمین امنیت مدینه مربوط می‌شد، تمامی حقوق و مسئولیت‌ها مشخص شده بود و کسی حق نداشت دیگری را در ارتکاب جرم یاری کند حتی نزدیکان خود را، و هرگونه اختلاف و ستیزه لاینحلی بین آنها پیش می‌آمد پیامبر (ص) خود اختلاف را حل می‌فرمودند. این باید درسی باشد برای جنبش‌های اسلامی در سراسر دنیا؛ چنین سازمان سیاسی تاثیرگذاری در کنار مکانیسم‌های حل اختلاف سازمانی، همیشه از پیش‌نیازهای مبارزات موفق نظامی هستند.

این مسئله را با استعمار آمریکای شمالی و جنوبی در بیش از ۴۰۰ سال پیش و نیز اشغال فلسطین در ۶۰ سال قبل مقایسه کنید، کسانی که جدایی کلیسا از حکومت را توجیه می‌کردند، ایده هدف وسیله را توجیه می‌کند را نیز تأیید می‌کردند. در موارد فوق نه مسیحیت اروپایی به دنیای جدید دعوت شد و نه یهودیت اروپایی به سرزمین موعود راه یافت. در هردو مورد، گروه‌های مزبور فاتحینی بودند که با هدف مشخص غصب سرزمین و چنگ‌اندازی بر منابع آن از طریق تسویه نژادی ساکنین بومی و به‌بردگی کشاندن سایر ساکنین، به این سرزمین‌ها پا نهاده بودند. این دو گروه هردو وارد قلمروهایی شده بودند که بعدها خود به‌عنوان یک اقلیت سرزمین‌های مزبور را (قاره آمریکا و فلسطین) اشغال کردند؛ با این حال نه از طریق آموزش روش زندگی

بهتر به بومیان این سرزمین‌ها و نه پایبندی به اصولی که امروزه مدعی آن هستند، بلکه با کشتار، تحقیر و انحراف مردم تا آخرین نفر، اکثریت را در جوامع مزبور بدست آوردند. در اسناد آغازین هیچ یک از این دو گروه مردمان بومی را عضوی از جامعه به حساب نیاورده و به این مردم حق داشتن هیچ نماینده‌ای نداد، بنابراین هیچ حقی برای آنها قائل نشدند و با آنها همچون حیوان و بدتر از آن نیز رفتار کردند.

چرا به مردم بومی اجازه داشتن نماینده داده نمی‌شد؟ اولاً، چون «دموکراسی» آزاد و بی قید و شرط نتایج نامطلوبی در پی خواهد داشت. اگر قرار بود نتیجه یک همه‌پرسی، همچون جدایی بخش جنوبی سودان از شمال آن در دوران معاصر، برای تمامی احزاب الزام‌آور باشد، آنگاه تمامی استعمارگران اروپایی در آمریکا و صهیونیست‌ها در فلسطین باید بی‌درنگ اخراج می‌شدند؛ بی‌تردید هیچ فرد بومی‌ای پس از تجربه کوتاه حضور استعمارگران و غاصبین در سرزمین خود به هیچ‌وجه خواهان حضور آنها در سرزمین خود نخواهد بود. البته دموکراسی تنها زمانی جواب داده است که ترکیب جمعیتی به صورت هدفمند دست‌کاری یا تقسیم‌بندی شده یا به کلی نادیده گرفته شده باشد؛ و زمانی که نیروی نظامی صدای تمامی کسانی که راهی مشروع‌تر برای رسیدن به اهداف خود برگزیده‌اند را خفه کرده باشد.

دوماً، مردم بومی قاره آمریکا و فلسطینیان در سرزمین موعود به‌خاطر نژادپرستی به رسمیت شناخته نشدند. آنها یا انسان‌هایی از طبقه پست به حساب آمده و یا اصلاً انسان محسوب نشدند، لذا مستحق برخورداری از هیچ حقی نبودند، مگر حق زنده بودن آن هم برای خدمت به اربابان خود. بنابراین، اصول بنیادین پروژه‌های استعماری در آمریکا و فلسطین به لحاظ عملی و ذاتی هردو انحصاری و حذفی بودند. نژادپرستی فی‌نفسه بحران اعتماد به باورهای انسان است. اگر باور او به حق و عدالت باشد آنگاه مشکلی برای آزمودن اصولش نداشته و برای دفاع منطقی، مستدل و موجه از آنها تردیدی نخواهد داشت. و برای کسب موافقت و همراهی گسترده دیگران به نیروی انسانی و تسلیحات بیشتر نیاز ندارد؛ تنها چیزی که نیاز دارد وجدانی آزاد و بیدار و اذهان اندیشمند در میان همگان است. از دیگر سو، اگر این انسان در جهت منفعت

خود گام بردارد، هر قدر هم آنها را به الفاظ خوشایند و زیبا بیاراید، هیچ راهی برای توجیه منطقی جایگاه خود در برابر دیگر اذهان اندیشمند نخواهد داشت. چنین شخصی نمی‌تواند از اصول خود دفاع کند زیرا با اصولی از این دست نمی‌توان از پس گفتمانی دوستانه در میان انسان‌های شریف برآمد. از این رو برای دستیابی به اهداف خود به هراس‌افکنی، تهدید و نهایتاً نیروی نظامی یعنی همان قانون جنگل، متوسل می‌شود. این قانون جهان‌شمول جایی حکمفرماست که فقدان اعتماد به باورهای خود فرد با یک حس حق به‌جانب بودن برخاسته از توهم «تولد بهتر» (نژاد برتر)، به واکنشی متضاد می‌انجامد که به شکل تکبر، غرور و درنده‌خویی نمود می‌یابد. تفاوت بین ایمان و اعتماد به کلام خدا که از زبان پیامبرش (ص) بیان می‌شود و ویژگی نژادپرستانه امپریالیسم معاصر و خواهرخوانده تاریخی‌اش استعمار نمی‌تواند واضح‌تر از این باشد. در زمان اوج توسعه و گسترش اسلام در دوران خلیفه سوم، هنگامی که اسلام از اندلس تا شبه‌قاره هندوستان را فتح نمود، کمتر از ۱۰,۰۰۰ نفر که اکثراً مدافعین حکومت‌های فاسد و ستمگر بودند، جان خود را از دست داد. در حالی که از زمان صلح وستفاليا در سال ۱۶۴۸ که الگوی دولت-ملی شکل گرفت، با احتساب تمامی قبایل و مردمی که بدون هیچ سابقه و نام و نشانی محو شدند، تا کنون بالغ بر ۳۶۰ میلیون انسان نابود شده‌اند.

کسانی که ایمان واقعی آوردند یعنی مهاجرین مکه و انصار مدینه، تازه‌مسلمانان مدینه و دیگر مردمان مدینه (یعنی غیرمسلمانان) طبق ماده ۲ پیمان مدینه «... آنان در برابر دیگر مردمان، یک امت» به حساب آورده شده‌اند، موضوعی که چارچوب نوینی برای روابط ترسیم کرده است. این چارچوب جای تعهدات قومی، قبیله‌ای، محلی و منطقه‌ای را گرفته و ایمان الهی پایه و اساس تمامی روابط اجتماعی شد و زمینه هرنوع اختلافی در این زمینه از بین برد. آنها اکنون عضوی از یک جامعه واحد بودند، یعنی اسلام هویت جمعی جدیدی به آنها اعطا نمود. درست همان‌طور که مواد اول و دوم پیمان میان مردم مدینه رابطه اخوت و برادری برقرار می‌کند و آنها را یک امت خطاب می‌کند، مواد ۱۲ تا ۱۵ و ۱۷ تا ۲۳ مسئولیت‌های کسانی که وظیفه

رهبری مؤمنین بر عهده آنها نهاده شده است را بیان می‌کند. مثلاً ماده ۱۲ تصریح می‌کند: «پیروان اسلام نباید مسلمانی را در پرداخت خون‌بها یا فدیة سنگین، تنها گذارند. و هیچ مؤمنی نباید به همبستگی با مؤمنی دیگر بر ضد وی هم‌پیمان شود». بنابراین مؤمنین در قبال هر فرد مؤمن نیازمندی مسئول هستند. به همین ترتیب در ماده ۱۵ آمده است «پناه خدا برای همگان یکسان است، و فرودست‌ترین مسلمانان با دیگران برابرند، مؤمنان در برابر دیگران یاور یکدیگرند». این جملات به‌وضوح نشان می‌دهند که همگان موظفند کسانی را که فقیر و ناتوان هستند یاری کنند، و مؤمنینی که به پیامبر خدا نزدیک‌تر هستند باید در این زمینه پیش‌تاز و الگوی دیگران باشند. به‌واسطه این پیمان تمامی مؤمنین ملزم به یاری یکدیگر شدند.

صلح و عدالت در جامعه

تنها در صورتی که عدالت در جامعه حاکم شود صلح برقرار می‌شود. پیش از اسلام در جزیره‌العرب عدالت بسیار اندک بوده یا اصلاً وجود نداشت؛ قوی‌ترها به ضعیف‌ترها ستم و از آنها بهره‌کشی می‌کردند. به همین دلیل بود که با زن‌ها و بردگان به‌شدت بدرفتاری می‌شد. رسول خدا(ص) با پیمان مدینه عدالت را به عنوان یکی از اصول بنیادین جامعه نهادینه فرمودند. این نکته در چندین ماده (۳ تا ۱۵) مورد تأکید قرار گرفته است تا اطمینان حاصل شود که همگان اهمیت آن را درک کرده‌اند. به‌همین ترتیب در ماده ۱۳ نیز تصریح شده که:

همه مؤمنان پرهیزگار باید در برابر هر مسلمانی که ستم کند یا از راه ستمگری چیزی از ایشان بخواهد و یا آهنگ دشمنی و تباهی میان مؤمنان را در سر بپروراند، همداستان به ستیز برخیزند، هرچند وی فرزند یکی از ایشان باشد. حتی اگر فرزند یک فرد مؤمن چنین جرمی مرتکب شود نباید مورد محافظت یا مسامحه قرار گیرد. عدالت و اتحاد مسلمانان بر پیوندهای خونی و قبیله‌ای ارجحیت دارد. این اصلی اساسی از اسلام است و در جنگ بدر هنگامی که پدران رودروی پسران و برادران رودروی برادران خود شمشیر زدند، نمود آشکاری پیدا کرد. این که از

اطرافیان خود محافظت و مراقبت کنی حتی در صورتی که تخلفی از آنها سرزده باشد دیگر ارزشی نداشت؛ مسلمانان تنها در برابر شریعت اسلامی مسئول بودند و بس، و در این راه حاضر بودند بستگان و خویشاوندان خود را نیز در صورت مخالفت با پیامبر (ص) و عدالت اجتماعی مدنظر آن حضرت فدا کنند. این یعنی همان عدالتی اجتماعی که در نظام اسلامی تحقق یافت و پیام تمامی پیامبران الهی در سراسر تاریخ بوده است.

در مقایسه با آنچه مسلمانان در مکه تجربه کرده بودند، این یک تحول و دگرگونی چشم‌گیر در وضعیت‌شان بود. اقلیتی ستم‌دیده که از سوی سران قریش وادار به ترک دیار خود شده بود، اکنون نه تنها پذیرفته شده بود بلکه قدرت برتر مدینه شده و پیامبر (ص) نیز رهبر بلامنازع این دولت-شهر شده بودند. که در اقلیت بودن مسلمانان در مدینه هرگز اقتدار پیامبر (ص) را تضعیف نمی‌کرد. تمامی اختلافات برای حل و فصل به ایشان ارجاع داده می‌شد، یعنی اختلافات بر اساس شریعت اسلام قضاوت می‌شدند.

بی‌تردید این سوال برای هرکسی پیش می‌آید که رسول خدا (ص) چرا تصمیم به انعقاد پیمان مدینه گرفتند و چگونه موفق شدند گروه‌های مختلف جامعه را راضی به پذیرش آن کنند. در جامعه عربی آن زمان هیچ موازین اخلاقی وجود نداشت و تنها قانون انتقام و نزاع همیشگی در جامعه حاکم بود. با این حال پیامبر (ص) دیدگاهی روشن داشتند و به مأموریتی که خداوند متعال بر عهده‌شان نهاده بود کاملاً وقوف داشتند. در جریان پیمان دوم عقبه هم عباس عموی پیامبر (ص) که هنوز مسلمان نشده بود ولی از برادرزاده‌اش حمایت می‌کرد، و هم اسد بن زرارۀ از اهالی یثرب، هر دو به این امر اشاره کردند که پیمان مزبور ابزاری برای تعادل قدرت‌های شرق و غرب می‌باشد. از تمامی کسانی که این پیمان را پذیرفته بودند خواسته شد که اطمینان حاصل کنند مفاد آن را به درستی درک کرده‌اند. این صرفاً پذیرش یک سری مقررات جدید یا گردن نهادن به آیین‌ها و رسوم بیشتر نبود؛ بلکه تلاش برای برتری و تفوق اسلام و به معنای سلب قدرت مکه و نیز حکومت‌های خارجی مانند امپراتوری‌های ایران و بیزانس بود.^{۴۹} آنهایی که این پیمان را پذیرفتند به‌خوبی دریافته بودند که پیامی که پیامبر (ص) دارند به این معناست که: اسلام باید بر جامعه مسلط باشد. و

این صرفاً با تبلیغ به دست نمی‌آمد. این امر مستلزم آن بود که اسلام پارادایم و الگوی غالب جامعه باشد، به دیگر سخن، حکومت اسلامی تشکیل شود. شکی نیست که زندگی در مدینه نیز عاری از مشکل نبود، اما این که مکانیسمی بوجود آمده بود که از طریق آن اختلافات به شکلی دوستانه و با رضایت طرفین دعوا حل می‌شد، خود گام بلندی به جلو بود.

ماده ۱۷ پیمان مدینه به مراتب اهمیت بیشتر داشت. این بخش از پیمان حدود رفتاری مؤمنین را مشخص می‌کند:

آشتی همه مؤمنان یکی است و به هنگام پیکار در راه خدا هیچ مؤمنی نباید جدا از مؤمن دیگر و جز برپایه برابری و دادگری [مرسوم] در میان مؤمنان، با دشمن از در آشتی درآید.

هدف کسب اطمینان از آن بود که قریشیان نتوانند با عقد قراردادهای مجزا با مردم مدینه، دولت اسلامی نوپای مدینه را تضعیف کنند. برداشت پیامبر(ص) از شرایط موجود کاملاً معقول و منطقی بود. اندکی پس از ورود به مدینه به آن حضرت اطلاع داد که قریش فرستاده‌ای نزد عبدالله بن ابی فرستاده تا برای مهاجرین مشکل ایجاد کند. رسول خدا(ص) شخصاً به ملاقات عبدالله بن ابی رفته و او را قانع کردند تا با قریش هم‌پیمان نشود. اما این کار به تنهایی برای متوقف کردن «تلاش‌های مخفیانه و سری» سران مکه برای متزلزل کردن موقعیت دولت اسلامی نوپا در مدینه کافی نبود. مخالفین مکی ممکن است مشرک بوده باشند اما به‌خوبی به اهمیت پیام رسول خدا(ص) و چالشی که این پیام سر راه منافع آنها قرار می‌داد، پی برده بودند. این موقعیت بسیار شبیه موقعیت مشرکین امروزی، یعنی ایالات متحده، بریتانیا، رژیم صهیونیستی و سایر استعمارگران دنیاست که ایادی‌شان در جوامع تحت ستم با تهدید یا استفاده از زور هر صدای مستقلی را در نطفه خفه می‌کنند و یا مردم و کشورها را با فریب و نیرنگ از استقلال و روی پای خود ایستادن منع می‌کنند.

پیامبر(ص) به منظور کسب آمادگی لازم برای مقابله با حمله قطعی قریش، برای رفتار مسلمانان ضوابط مشخصی تعیین فرمودند: هیچ صلح مجزایی بدون تأیید سایر

اعضای پیمان مدینه مجاز نمی‌باشد. این امر تضمین می‌کرد که قریشیان نتوانند میان مردم مدینه تفرقه ایجاد کنند. یکی از ملزومات اولیه دفاع موفق ایجاد اتحاد و همدلی داخلی است. در مدینه تقسیم‌بندی مهاجر-انصار و نیز حضور منافقین داخلی و یهودیان بستر مناسبی برای سوءاستفاده قریش فراهم می‌کرد، مگر این که گام‌هایی در جهت التزام جامعه به قوانین خاصی برداشته می‌شد. با آن که یهودیان پیمان مدینه را با رضایت پذیرفته بودند اما در اولین فرصت ممکن توافق خود را زیر پا گذاشتند. هر یک از سه قبیله یهودی تعهدات خود را زیر پا گذاشته و سعی کردند به مسلمانان ضربه بزنند. البته با هر یک از آنها متناسب با میزان خیانت‌شان رفتار شد. در پیمان مزبور پیش‌بینی‌های دیگری نیز در خصوص تعامل یا عدم تعامل با قریش وجود داشت. هدف از این موارد حصول اطمینان از آن بود که مشرکین مدینه نتوانند تعامل مجزایی با قریش که دشمن قسم خورده اسلام بود، داشته باشند. مواد ۲۰، ۴۳ و ۴۴ به بیان الزامات مشرکین مدینه می‌پردازد. مثلاً، «هیچ کس نباید به قریش و یاران ایشان پناه دهد» (ماده ۴۳) در حالی که ماده ۴۴ هرگونه پشتیبانی از قریش یا هم‌پیمانان‌شان را ممنوع می‌کند. به‌همین منوال، تمامی طرفین پیمان مدینه ملزم بودند «...علیه کسی که به شهر یثرب بتازد...» یکدیگر را یاری کنند.

در این پیمان ضمن آن که حقوق همه، مسلمان و غیرمسلمان، توجه شده، برای تک‌تک آنها در درون دولت-شهر مدینه مسئولیت‌هایی نیز تعیین شده بود. این پدیده جدیدی در جزیره‌العرب بود، پدیده‌ای که آنها را ملزم به پیروی از یک سری قواعد خاص می‌کرد که برای موفقیت کاری دولت ضروری بودند. یکی از آن قواعد این بود که افراد و گروه‌ها اجازه نداشتند جداگانه با دشمنان دولت قراردادی داشته باشند. امروزه این مسئله امری طبیعی و معمولی است اما در دوران پیامبر (ص) وقتی که مردم هیچ تصویری از یک دولت عملکرد آن نداشتند، چنین چیزی چندان متعارف نبود. به‌همین ترتیب همانند بسیاری از دولت-شهرهای امروزی مردم هریک به فکر منافع خود بوده و توجه چندانی به مسئولیت در قبال دیگران نداشتند. پیمان مدینه پایه‌گذار قواعد نوینی بود که در ابتدا به نظر درک کامل آنها برای مردم جامعه آن زمان

دشوار بود، اما طولی نکشید که با مشاهده مزایای این قواعد و افزایش منافع طرفین همگان به کارآیی و ارزش آنها پی بردند. مواد ۱۲ و ۱۵ به‌طور خاص بر اهمیت کمک به بیچارگان تأکید دارند. کمک به نیازمندان یک وظیفه همگانی اعلام شده است. ویژگی برجسته دیگر پیمان آن بود که یهودیان را به عنوان یک جامعه اهل کتاب شناخته و جایگاهی همسان با مسلمانان برای آنها قائل شد. ماده ۱۶ تصریح می‌کند: «هر کس از یهود، از ما پیروی کند، بی‌هیچ ستم و تبعیض، از یاری و برابری برخوردار خواهد شد». نمی‌توان رفتاری منصفانه‌تر از این را تصور کرد. حتی مردم اهل کتاب نیز همانند متحدان عرب غیراهل کتاب خود تابع روابط قبیله‌ای و طایفه‌ای بودند. اما پیمان مدینه با اولویت بخشیدن به امضاکنندگان در مقابل این ملاحظات کوتاه‌نظرانه، آن تفاوت‌ها را از میان برداشت. برخی مواد دیگر مربوط به بیان حقوق یهودیانی که با قبایل بومی جزیره‌العرب هم‌پیمان بودند، می‌پردازند. در هنگام جنگ هر گروه چه مسلمان و چه یهودی باید جهت تجهیز برای جنگ از منابع خود استفاده کند. ماده ۳۷ حتی از این صریح‌تر بیان می‌کند که:

در پیکار با دشمنان، هزینه یهود، بر عهده خود آنان و هزینه مسلمانان بر عهده خود ایشان خواهد بود؛ و بر هر دو گروه است که در برابر کسی که با شرکت‌کنندگان در این پیمان نامه به ستیز برخیزد، با همیاری یکدیگر پیکار کنند. نیز باید راستی و نیک‌خواهی و نیکی، بی‌هیچ پیمان‌شکنی میان ایشان استوار باشد. هیچ مردی نباید نسبت به هم‌پیمان خویش، پیمان‌شکنی کند. پیداست که یاری از آن ستم‌دیده است

حتی کسانی که با یهودیان تجارت می‌کردند نیز از تمامی این حقوق بهره‌مند بودند. و این نهایت انصاف و عدالت بود.

چرا پیامبر(ص) تا این حد تمایل داشتند برای یهودیان جایگاهی همسان با مسلمانان قائل شوند، جایگاهی که حتی از جایگاه اعراب غیر مسلمان نیز بالاتر بود؟ آن حضرت این افراد را که مدعی پیروی از کتاب آسمانی پیشین (تورات) بودند، یکتاپرست-یعنی کسانی که به قدرت و الوهیت خدایی واحد ایمان دارند- می‌دانستند و از این‌رو

آنها را با پیروان کتاب آسمانی جدید (قرآن)، یعنی مسلمانان، برابر در نظر می گرفتند. در کل روابط میان مهاجرین و انصار نه بر مبنای پیوندهای خونی و قومی قبیله‌ای، بلکه بر مبنای ایمان به پروردگار یکتا بود و با آن که یهودیان هنوز به رسول خدا (ص) ایمان نیاورده بودند این اصل در مورد آنها نیز صدق می کرد. آن حضرت امیدوار بودند وقتی سرانجام این جماعت به حقیقت پیام‌شان پی بردند، به عنوان انسان‌هایی یکتاپرست همانند نجاشی پادشاه حبشه دریابند قرآن تنها حقیقتی را که پیش از این از طریق موسی (ع) و پیامبران پس از او به آن ایمان آورده‌اند تصدیق و تأیید می کند. آنها با وجود درک این حقیقت همچنان اسیر حسادت بودند. یکی از خاخام‌های آنها به نام عبدالله بن سلام، از قبیله بنی قینقاع که به اسلام ایمان آورده بود، به پیامبر (ص) عرض کرد که مردمش و رهبران آنها از واقعیت رسالت آن حضرت آگاه هستند اما از پذیرفتن آن سرباز می زنند.^{۵۱} خدا در آیات متعددی از قرآن کریم خطاب به پیامبر (ص) می فرماید از یهودیان بپرس کتاب خودشان تورات درباره ظهور پیامبر خاتم چه می گوید و آیا او (پیامبر) تجسم صفاتی که در آن کتاب آمده نیست (سوره المائده آیه ۱۵۷، سوره اعراف آیه ۶۱).

علاوه بر پیمان مدینه سه قبیله بزرگ یهود هریک جداگانه با پیامبر (ص) توافق نامه‌هایی امضا کردند. تعهد اصلی آنها این بود که علیه مردم مدینه با قریش هم‌پیمان نشوند. سران قبایل یهود که کم‌کم از نقش پررنگ مسلمانان در مدینه احساس خطر می کردند با اکراه این تعهد را پذیرفتند چرا که حضور پررنگ مسلمانان در مدینه نفوذ بلامنازع و قدرتمندانه آنها را کم‌رنگ می کرد. از یهودیان خواسته نشد که در هیچ جنگی علیه مشرکین مکه مسلمانان را یاری کنند؛ تنها تعهد آنها بی طرف ماندن بود. اما آنها قصد نداشتند حتی به این خواسته منطقی و معقول نیز پایبند بمانند. به هر حال آنها نیز شهروند مدینه بودند و طبیعتاً باید نسبت به امنیت شهر احساس تعهد کنند، اما در اولین فرصتی که فراهم شد پیمان را زیر پا نهادند. حتی قبیله بنی قریظه با احزابی که در سال پنجم هجری مدینه را به مدت یک ماه محاصره کرده بودند همدست شدند.^{۵۱} این درایت و رهبری پیامبر (ص) بود که به

مسلمانان اراده‌ای پولادین بخشید که در جریان جنگ احزاب امید خود را از دست نداده بدینوسیله شهر را از نابودی حتمی حفظ کردند (سوره احزاب: آیات ۹ تا ۲۷). در اینجا زیاد خود را درگیر این موضوع نمی‌کنیم که در مقابل رفتار خیانتکارانه یهود چگونه باید با آنها برخورد می‌شد. دیگر نویسندگان در این خصوص به تفصیل قلم‌فرسایی کرده‌اند و دیدگاه‌های گوناگونی ارائه نموده‌اند.^{۵۲} موضوع اصلی بحث ما در اینجا پیمان مدینه است که به صورت مکتوب بود و بستر لازم برای انعقاد توافق‌نامه‌ای بین گروه‌های مختلف ساکن مدینه و اطراف این شهر را فراهم کرد. همین پیمان نامه بود که مدینه را از دهکده‌ای کوچک به یک دولت-شهر تبدیل و صلح و آرامش را در آن حکم‌فرما کرد.

در باب خیانت یهود

این فقدان درگیری و تنش نیست که منجر به برقراری صلح می‌شود بلکه شرط لازم برای صلح و آرامش در جامعه عدالت است. شاید بتوان گفت سنجش میزان صلح در جامعه ناممکن است، اما سنجش رواج عدالت در جامعه و قضاوت در مورد آن مسئله دور از دسترسی نیست. اکثر مردم با مکانیسم‌های این کار در قالب دادگاه‌ها، اجرای قراردادهای، دادرسی‌های عمومی و امثالهم آشنایی دارند. هرگاه در جامعه عدالت اجتماعی در سطح بالایی حاکم باشد می‌توان گفت صلح و آرامش تا چه حد در آن جامعه حکم‌فرماست. بسیاری از مسلمانان در تجزیه و تحلیل پیمان مدینه بیشتر تمایل دارند روی مشخصه‌های تکثرگرایانه تسامح، احترام متقابل، تسلیم همگانی در مقابل اراده الهی، حمایت ضعیف بدون درنظر گرفتن قشر و طبقه اجتماعی آنها و مشارکت در هزینه‌های برقراری امنیت تمرکز نمایند. درحالی که هرچقدر از این فضائل به‌عنوان شالوده اسلام- به‌ویژه در مواقعی که مسلمانانی مردمانی فاقد حس همکاری، غیرمنطقی، متکبر، لجوج و تندخو معرفی می‌شوند- پشتیبانی کنند، به همان اندازه رشته‌های عدالت را که در تمامی مواد این پیمان در هم تنیده‌اند، به خصوص جایی که به برخورد با یهود مربوط می‌شود، نادیده می‌گیرند.

بی‌تردید رحم و شفقت عدالت را لطافت می‌بخشد و با آن که هرگز انسانی بخشنده‌تر و رحیم‌تر از پیامبر (ص) نبوده و نیست، در عین حال ناگزیر ایشان باید مرد اصول و قانون می‌بود. آن‌جا که می‌شد بخشش را جایگزین تنبیه کرد بی‌تردید بخشش را می‌پسندیدند چرا که آن حضرت فرستاده شده بودند تا رحمه للعالمین باشند. با وجود این می‌توان گفت اگر دنیا و آخرت را در نظر بگیریم همان تنبیه نیز برای کسانی که آن حضرت دستور تنبیه‌شان را صادر می‌فرمودند، رحمت بود. و برای دیگران نیز رحمت و فرصتی بود که از الگوی پیامبر (ص) درس بگیرند و بیاموزند که اگر قرار باشد با رحم و شفقت از کیفر خیانت بگذریم، بقیه اعضای جامعه عدالت-محور دچار آشفته‌گی و بی‌ثباتی می‌شوند و پیوسته باید مراقب خیانتکاران داخلی باشند. رسول خدا (ص) به عنوان الگوی کامل به ما نشان داد چگونه الزامات عدالت را با لطافت رحم و شفقت توازن بخشیم. آن حضرت خود در این خصوص می‌فرماید:

من پیامبر رحمت و پیامبری [که به مردم فرصت] توبه می‌دهد و پیامبر حماسه‌های قهرمانی [جنگ] هستم.^{۵۳}

یهودیان مدینه اولین آزمون برای اراده راسخ، ثبات و قاطعیت پیامبر (ص) بودند. سابقه تاریخی آنها در آزار و تمسخر پیامبران و سرپیچی از رهنمودهایی که از سوی خداوند متعال برای آنها آورده بودند، یعنی همان منشی که امروزه در قالب صهیونیسم رخ نموده، به زمان حضرت یعقوب نبی (ع) برمی‌گردد.

پیش از این به سابقه قبیله بنی‌نضیر اشاره شد. آنها سرانجام به‌خاطر یک سری تحریکات، شکستن سوگندشان و خیانت به پیامبر (ص) و سایر امضاکنندگان پیمان مدینه از این شهر رانده شدند. اولین مورد ارتباط خیانتکارانه کعب بن اشرف به قریش - نقض آشکار مواد ۱۳، ۲۰ و ۴۳- بود که به قیمت جان‌ش تمام شد. ماده ۴۳ پیمان می‌گوید «هیچ کس نباید به قریش و یاران ایشان پناه دهد».

دومین مورد خیانت آشکاری که به تلاش برای کشتن شخص پیامبر (ص) منجر شد، مربوط به حادثه‌ای می‌شود که عمر بن امیه الضمری، که در مکه دستگیر و سپس آزاد شد، در آن دخیل بود. عمر در راه برگشت به مدینه به دو نفر از قبیله بنی‌عامر

برخورد می‌کند که قبلاً او را اسیر کرده بودند، اما این دو نفر کسانی نبودند که او را برای دریافت جزیه (خون‌بها) زندانی کرده بودند. در دوران جاهلیت تنبیه دسته‌جمعی روش معمول برای انتقام بود و این کار در میان تمام قبایل عرب کاملاً رواج داشت. حتی مسلمانان اولیه که هنوز خیلی از جاهلیت فاصله نگرفته بودند، خود را کاملاً با موازین اخلاق اسلامی چون خویش‌داری و تعادل وفق نداده بودند. آنها در روندی روبه جلو در حال درس گرفتن از اشتباهاتی بودند که توسط پیامبر(ص) با کمک وحی الهی اصلاح می‌شدند. لذا عمر نیز در کمال خونسردی آن دو نفر را به قتل رساند.

از آن‌جا که دو نفر مقتول هیچ جرمی علیه عمر مرتکب نشده بودند، پیامبر(ص) اعلام کردند جرم عمر قتل بوده و مطابق مواد پیمان مدینه مسلمانان باید به خانواده‌های قربانیان خسارت مالی پرداخت کنند (ماده ۲۱). اما خزانه بیت‌المال اندوخته کافی برای پرداخت خسارت به خویشاوندان دو نفر مقتول نداشت. لذا چنان که مواد ۲۴، ۳۷ و ۳۸ پیمان تصریح می‌کند پیامبر(ص) ناگزیر باید از بنی‌نضیر کمک مالی دریافت می‌کردند. آنها از پیامبر(ص) خواستند که در بیرون دیوار یکی از قلعه‌های‌شان در حوالی مدینه منتظر بمانند تا آنها در این خصوص با هم مشورت کنند. همچنان که آن حضرت در انتظار تصمیم‌گیری آنها بسر می‌بردند به ایشان وحی شد که افراد قبیله بنی‌نضیر دسیسه کرده‌اند که با انداختن تخته سنگی سنگین از بالای دیوار بر روی سرش ایشان را به قتل برسانند. به این ترتیب نه تنها بنی‌نضیر با قریش تفاهم‌نامه سیاسی و نظامی منعقد کردند و با عبدالله بن ابی بن سلول که قول داده بود ۲۰۰۰ جنگجو مأمور دفاع از آنها کند به توافق رسیدند، بلکه این بار سعی داشتند رئیس دولت اسلامی را که خود پیامبر بود، به قتل برسانند. این اولین باری نبود که چنین حادثه‌ای رخ می‌داد و آنها بار دیگر ماهیت خیانتکار خود را به نمایش گذاشتند.

مسلمانان خداوند سخن کسانی را که گفتند خدا نیازمند است و ما توانگریم شنید به زودی آنچه را گفتند و بناحق کشتن آنان پیامبران را خواهیم نوشت و خواهیم گفت بچشید عذاب سوزان را - این [عقوبت] به خاطر کار و کردار پیشین شماست [و گر نه] خداوند هرگز نسبت به بندگان [خود]

بیدادگر نیست. (سوره آل عمران: آیات ۱۸۱ و ۱۸۲)

پس به [سزای] پیمان شکنی شان و انکارشان نسبت به آیات خدا و کشتار ناحق آنان [از] انبیا و گفتارشان که دلهای ما در غلاف است [لعنتشان کردیم] بلکه خدا به خاطر کفرشان بر دلهایشان مهر زده و در نتیجه جز شماری اندک [از ایشان] ایمان نمی آورند. (سوره نساء: آیه ۴)

پیامبر (ص) بی درنگ به مدینه برگشته نیرویی جنگی گرد آوردند و در بازگشت قلعه های بنی نضیر را به محاصره درآوردند. هنگامی که مسلمانان یهودیان ریاکار را به محاصره نظامی درآوردند، در حالی که کسانی که قول داده بودند یاری شان کنند- مشرکین مکه و منافقین مدینه- قول خود را زیر پا گذاشته بودند، یهودیان خود را تنها یافتند. آنها وقتی راه دیگری برای خارج شدن از این محاصره نیافتند، تلاش کردند تا با توسل به یکی دیگر از خصایص پلید خود راه گریزی بیابند. اما پیامبر (ص) پیشنهاد آنها را نپذیرفتند و در عوض اجازه داد جان خود را برداشته و بروند. به هر سه خانواده یک شتر داد تا هرچه می توانند از اموال شان بار آن کرده با خود ببرند و باقیمانده اموال شان را باید به عنوان جریمه فریبکاری و پیمان شکنی شان به جا می گذاشتند. بیشتر آنها دوباره در خیبر ساکن شدند و بقیه به فلسطین بازگشتند.

داستان بنی قریظه و بی وفایی آنها در جریان جنگ احزاب داستان معروفیست و نیازی به بیان مجدد جزئیات آن نیست. فقط کافیست اشاره کنیم که پس از آن که سعد بن معاذ به عنوان میانجی انتخاب شد و به خاطر نقض پیمان آنها را محکوم کرد، مردان قبیله اعدام و زنان و کودکان نیز تبعید شدند. دکتر اسماعیل فاروقی در کتاب ارزشمند خود با عنوان اسلام و مشکل رژیم صهیونیستی، رویارویی یهود مدینه با پیامبر اکرم (ص) در ارتباط با پیمان مدینه را به صورت زیر بیان می کند: پیامبر به دنبال درگیری با آنها نبودند. پیمان مدینه خداوند را شاهد و ضامن می گیرد و این امر در کلام وحی نیز تأیید شد. این پیمان دیگر اکنون به واقع یک قانون اساسی بود. اسلام پیش از این تمام انتقاد خود به دین و فرهنگ یهودی را اعلام کرده بود و اکثر یهودیان نیز اسلام را نپذیرفته بودند. این افراد در حدود

بیش از دو سال رسوم و آیین مذهبی خود را آزادانه و بدون هیچ مزاحمتی به جا می‌آوردند. اما مسئله سیاسی موضوعی مهم و متفاوت بود. به همین دلیل است که قضاوت و احکام صادره برای آنها متناسب با خطری که خیانت‌شان برای حکومت اسلامی ایجاد کرده بود، فرق می‌کرد: در درجه اول، تبعید با اجازه برداشتن دارایی‌ها (بنی قینقاع)؛ در درجه دوم، تبعید بدون برخورداری از فرصت فوق (بنی نضیر)؛ و در درجه سوم، اعدام مردان توانمندی که به خیانت شدید محکوم شده بودند (بنی قریظه). این قضاوت‌ها به واقع ربطی به دین یهود نداشتند. دیگرانی، مسلمان و غیرمسلمان، به چنین جرائمی محکوم شده همین حکم را دریافت کردند. به همین دلیل است که پس از وفات پیامبر(ص) یهودیانی که از مدینه تبعید و در مناطق شمالی شهر ساکن شده بودند بار دیگر به قلمرو اسلام بازگشتند و مواد پیمان مدینه بار دیگر اعمال شد، گویی هیچ اتفاقی رخ نداده است.^{۵۴}

سخن آخر در خصوص مسائل بین یهودیان مدینه و مسلمانان پیرو پیامبر(ص) کلام خداست:

بی‌تردید بدترین جنبندگان پیش خدا کسانی‌اند که کفر ورزیدند و ایمان نمی‌آورند. همانان که از ایشان پیمان گرفتاری ولی هر بار پیمان خود را می‌شکنند و [از خدا] پروا نمی‌دارند. پس اگر در جنگ بر آنان دست‌یافتی با [عقوبت] آنان کسانی را که در پی ایشانند تارومار کن باشد که عبرت گیرند. و اگر از گروهی بیم خیانت داری [پیمان‌شان را] به سوی‌شان بینداز [تا طرفین] به طور یکسان بدانند که پیمان گسسته است [زیرا خدا خائن را دوست نمی‌دارد. و زنهار کسانی که کافر شده‌اند گمان نکنند که پیشی جسته‌اند زیرا آنان نمی‌توانند اما را] درمانده کنند. و هر چه در توان دارید از نیرو و اسبهای آماده بسیج کنید تا با این [تدارکات] دشمن خدا و دشمن خودتان و [دشمنان] دیگری را جز ایشان که شما نمی‌شناسیدشان و خدا آنان را می‌شناسد بترسانید و هر چیزی در راه خدا خرج کنید پاداشش به خود شما بازگردانیده می‌شود و بر شما ستم نخواهد رفت (سوره انفال، آیات ۵۵ تا ۶۰)

اعلام مدینه به عنوان مامن صلح

یثرب که به زودی به مدینه‌النبی (شهر پیامبر) تغییر نام پیدا می‌کند، برای «اعضای پیمان» مکانی مقدس اعلام می‌شود. به موجب این اعلام تمامی طرفین پیمان مدینه ملزم به رعایت صلح و آرامش در جامعه و محافظت از شهر در مقابل تهاجمات بیرونی می‌شوند. مفهوم حرم (مکان مقدسی که در آن جنگیدن حرام است) ریشه در اسلام دارد و مبتنی بر تعالیم قرآن می‌باشد. همان‌طور که حرم مکه یک مکان مقدس بوده و هر نوع جنگ، ستیز و رفتار هرزه‌ای در محدوده و حریم این شهر حرام بوده و هست (سوره بقره، آیه ۱۹۷) مدینه نیز حرم اعلام شد. مهاجرین مکی از قبل با چنین مفهومی آشنا بودند زیرا آنها قبلاً در مکه نیز چنین شرایطی را تجربه کرده بودند، اما برای ساکنین مدینه این تجربه‌ای جدید و خوشایند بود- تصمیمی که بی‌درنگ مورد پذیرش قرار گرفت چراکه امنیت و آرامش را در شهرشان برقرار می‌کرد. امتیاز دیگر آن بود که این تصمیم مرزهای سیاسی و معنوی مدینه را مشخص می‌نمود.

پیامبر (ص) با آن که از قدرت و جایگاه ممتازی برخوردار شده بودند، هیچ‌گاه طبق عادات مرسوم آن زمان، خود را پادشاه یا رئیس قریش یا مسلمانان معرفی نکردند. تنها امتیاز و برتری که آن حضرت برای خود قایل شده بودند، اگر بتوان آن را امتیاز خواند، این بود که در صورت بروز نزاع و مجادله بین افراد یا گروه‌ها، حرف آخر را می‌زدند و مشکل را بر اساس شریعت اسلامی حل و فصل می‌فرمودند، و این امر متأثر از اقتدار آن حضرت به عنوان رسول خدا بود. به همین ترتیب در خصوص مسائل مربوط به امنیت دولت-شهر مدینه یعنی اعلام جنگ تصمیم نهایی با آن حضرت بود و همگان باید از آن اطاعت می‌کردند. به‌طور طبیعی باید یک نفر باشد که در چنین مواردی تصمیم‌گیری کند. این گونه تصمیمات و عواقب آنها باید برعهده رئیس دولت باشد نه شورای سران قبایل، و پیامبر (ص) به عنوان رسول خدا این مسئولیت را به‌خاطر اهمیت حیاتی‌اش شخصاً برعهده گرفته بودند.

اما به واسطه اخلاق و منش آن حضرت می‌دانیم که هیچ‌گاه تصمیم و اراده خویش را بر دیگران تحمیل نمی‌کردند. مثلاً، پیش از جنگ احد با آن که ترجیح می‌دادند

در داخل شهر بمانند و دفاع کنند، وقتی اکثریت خواهان جنگیدن در خارج از شهر بودند آن حضرت نیز طبق تصمیم اکثریت عمل کردند. به‌سختی بتوان کسی را یافت که نظرات دیگران را این‌گونه بپذیرد، خاصه آن که این نظرات به ضرر مسلمانان هم بودند. در جنگ اُحد پیامبر(ص) رأی خود را بر دیگران تحمیل نکردند. در این جنگ مسلمانان ابتدا دشمن را غافلگیر کردند، اما بعد به‌خاطر این که تیراندازان برخلاف فرمان پیامبر(ص)، موقعیت راهبردی خود را ترک کردند پیاده‌نظام مسلمانان ناچار شد در دو جبهه بجنگد و سرانجام شکست خوردند. رسول خدا(ص) از این شکست به‌عنوان فرصتی استفاده کردند تا در میان پیروان‌شان جا بیاندازند که اطلاعات و دستورات پیامبر خدا(ص) ریشه در ملاحظه‌ای بالاتر و مهم‌تر دارد.^{۵۵}

در دوران معاصر، داشتن قانون‌اساسی برای یک دولت امر نامتعارفی نیست بلکه مسئله‌ای رایج است. اما در زمان پیامبر(ص) چنین نبود. مردم با مقولاتی مانند دولت و قانون‌اساسی آشنا نبودند؛ آنها به تبعیت از قوانین رسمی‌ای که از سوی یک دولت مرکزی وضع و اجرا می‌شد عادت نداشتند. در آن زمان مردم تابع آداب و رسوم قبیله‌ای بوده احترام‌چندانی برای حقوق دیگران قایل نبودند. در واقع، حمله به دیگران و به‌غنیمت گرفتن اموال و دارایی‌های‌شان از جمله زنان و کودکان، امر رایجی بود. درست است که جزیره‌العرب در دوره‌های مختلف پادشاهانی داشته اما آنها نیز احترامی برای حقوق مردم خود قایل نبودند و اغلب حرف پادشاه لازم‌الاجرا و قانون به حساب آمده و مخالفین بی‌رحمانه سرکوب و حذف می‌شدند. پیامبر(ص) در مدینه از قدرت و اقتدار کافی برای تحمیل خواست و اراده‌ خویش بر مردم برخوردار بودند اما هیچ‌گاه چنین نکردند. درعوض، سیاست‌هایی که به اجرا گذاشتند موجب شد همگان از جمله کسانی که مسلمان هم نبودند با رضایت کامل به قوانین وضع شده گردن نهند.

بازخوانی برخی قوانین اساسی امروزی

امروزه پس از گذشت ۱۴ قرن از زمان پیامبر(ص) موضوعاتی چون دولت، اقتدار، قانون‌گذاری و سایر ابزارهای حکومت به‌خوبی شناخته‌شده و جاافتاده‌اند. نگاهی گذرا

به قوانین اساسی برخی از دولت‌های امروزی درک بهتری از مقایسه آنها با پیمان مدینه‌ای که ۱۴۰۰ سال پیش توسط پیامبر (ص) منعقد شد، به دست می‌دهد. امروزه تقریباً تمامی کشورهای دنیا دارای قانون اساسی یا نوعی سند حکومتی هستند. این امر حتی در مورد سازمان‌ها نیز صدق می‌کند؛ کشورها معمولاً منشوری تدوین می‌کنند که نحوه انجام فعالیت‌های آنها را به منظور دستیابی به اهداف مدنظر سازمان تبیین می‌کند. چنین سندی از سوی نمایندگان مردم یا افراد صاحب اختیار تعریف و تأیید می‌شود و روابط درون جامعه را تنظیم و محدوده مسئولیت‌های شاخه‌های مختلف حکومت از جمله: شاخه‌های اجرایی، قضایی و قانون‌گذاری، را تعیین می‌نماید. از این طریق تقسیم‌بندی قدرت و محدودیت‌های تعیین شده برای استفاده از قدرت به‌طور طبیعی تبیین می‌شود.

با وجود اهمیت این مسئله، حتی در دوران معاصر نیز برخی کشورها قانون اساسی مکتوبی نداشته در عوض متکی به تعدادی قوانین و عرف‌های اساسی محدود هستند. از جمله این کشورها می‌توان به کشورهایی چون بریتانیا، نیوزلند و کانادا اشاره کرد. با وجود برخورداری از دیگر ابزارهای گوناگونی که قوانین و اخلاق را در جامعه مدیریت می‌کنند، هیچ‌یک از کشورهای مذکور قانون اساسی مکتوبی ندارند. قانون اساسی بریتانیا مبتنی بر مگنا کارتا^۱ (منشور کبیر) مربوط به سال ۱۲۱۵ میلادی است و چنین قوانینی از سوی پارلمان تصویب شده یا از سوی قضات صادر می‌شوند (که به قانون اجماعی معروفند).^{۵۶} مگنا کارتا تنها برای چند ماه رواج داشته پس از آن از سوی پادشاه وقت لغو گردید؛ این قانون متعاقباً در سال‌های ۱۲۱۶، ۱۲۱۷ و ۱۲۲۵ سه بار مورد بازبینی قرار گرفته و به اجرا گذاشته شد، اما تقریباً تمامی شروط و مواد آن توسط قوانین جدید نقض شد و امروزه کلیت آن بی‌اثر می‌باشد. کانادا نیز همانند بریتانیا فاقد یک قانون اساسی مکتوب می‌باشد. تا سال ۱۹۸۲ قوانینی که از سوی پارلمان کانادا وضع می‌شد به تأیید بریتانیا رسانده می‌شد و تنها در صورت تأیید رسمی ملکه بریتانیا یا نماینده‌اش در کانادا یعنی فرماندار کل، به قانون تبدیل

۱- مگنا کارتا پیمان‌نامه‌ای بود که اشراف بر پادشاه انگلستان تحمیل کردند تا اختیارات وی را محدود کنند.

می‌شد. در آوریل ۱۹۸۲، کانادا قانون اساسی خود را با تدوین منشور حقوق و آزادی‌ها نهاده‌ینه کرد. با وجود این که هنوز ملکهٔ بریتانیا در رأس دولت کانادا قرار دارد، سند مزبور آزادی و حقوق اساسی فردی را مشخص می‌کند.

امروزه معمولاً قانون اساسی آمریکا به عنوان الگویی برای دیگر جوامع معرفی می‌شود. اعلامیهٔ استقلال ایالات متحده در ۴ جولای ۱۷۷۶ از سوی نمایندگان ۱۳ ایالتی که اتحادیهٔ جدید را تشکیل داده بودند، تدوین شد. در بخشی از این اعلامیه آمده است که: «ما این حقایق را قائم به ذات می‌دانیم: تمامی انسان‌ها خلقت یکسانی دارند، خداوند (خالق) به تمامی انسان‌ها حقوقی غیرقابل واگذاری اعطا نموده است، از جمله حق حیات، آزادی و تلاش برای دستیابی به خوشبختی».^{۵۷} این‌ها حرف‌های زیبایی هستند اما در خصوص بسیاری از مردمانی که در قلمرو این ایالات قرار دارند، واقعیت امر بسیار متفاوت است. همان کسانی که از «خلقت یکسان انسان‌ها» سخن می‌گویند و اظهار می‌دارند که «خداوند (خالق) به تمامی انسان‌ها حقوقی غیرقابل واگذاری اعطا نموده است»، برای بردگان (سیاهان) آفریقایی‌الاصل، زنان یا رعایای فاقد زمین و بومیان آمریکا چنین حقوقی قایل نبودند. زنان ناچار باید برای به دست آوردن حق رأی می‌جنگیدند و سرانجام تنها در دههٔ ۱۹۲۰ بود که به این حق خود دست پیدا کردند. آفریقایی-آمریکایی‌ها به واسطهٔ برده بودن هیچ آزادی‌ای نداشته برای پایان بخشیدن به این تبعیض نژادی حتی باید بیشتر از زنان مبارزه می‌کردند. البته این مهم تا سال ۱۹۶۴ تحقق پیدا نکرد، یعنی زمانی که میلیون‌ها نفر سیاه‌پوست با تحمل رنج‌ها و مشقات فراوانی چون حملهٔ سگ‌ها، حمله با توپ‌های آب‌پاش یا گاز اشک‌آور و در بسیاری موارد ضرب و شتم و شلیک گلوله از سوی پلیس‌های غالباً سفیدپوست، به خیابان‌ها آمده راه‌پیمایی کردند و سرانجام توانستند به هدف خود برسند. اما با وجود پایان «قانونی» قوانین و عملکردهای تبعیض‌آمیز بازهم تبعیض نژادی از بین نرفت؛ و نژادپرستی عمیقاً در جامعه و روحیات آمریکایی ریشه دوانده است. باید توجه داشت که در مقایسه با جمعیت کل سیاه‌پوستان، خیل عظیمی از آنها در زندان‌ها بسر می‌برند و تعداد زندانی‌ها هنوز هم روبه افزایش است؛ احتمال این که یک فرد

سیاه‌پوست برای ارتکاب جرمی به زندان محکوم شود در مقایسه با یک سفیدپوست برای همان جرم دو یا سه برابر بیشتر است.

از سوی دیگر، بومیان آمریکا در سرزمین خود خارجی به حساب می‌آیند و آگاهانه از سوی قشر نژادپرست اروپایی‌الصل ترد شده‌اند. امروزه، آنچه از این مردم باقی مانده در منطقه‌ای محدود از این کشور محصور شده برای بقای خود تلاش می‌کنند؛ بیشتر آزمایش‌های هسته‌ای آمریکا آشکارا یا پنهانی در مناطقی نزدیک نواحی محل اسکان بازماندگان بومیان آمریکا انجام می‌گیرند و منجر به بروز بیماری‌های غیرقابل درمانی شده و دولت نیز چشم خود را بر این مسائل بسته است. این طولانی‌ترین نسل‌کشی در تاریخ معاصر - بیش از ۵۰۰ سال - بوده و تا به امروز نیز تداوم دارد. اما با این همه، قانون اساسی‌هایی که نه بر پایه حق حاکمیت الله، که بر مبنای حق حاکمیت انسان بنا شده‌اند به جای تلاش برای یافتن راه‌حل‌ها و تحقق صلح پایدار در جهان به شعارها و مسائل پیش‌پا افتاده پرداخته‌اند.

در منطقه‌ای نزدیک‌تر به سرزمین‌های اسلامی، نهاد دیگری یعنی رژیم صهیونیستی را به عنوان «الگوی دموکراسی» در دریایی از دیکتاتوری‌ها در شرق اسلامی، در بوق و کرنا کرده‌اند. گرچه اتهام دیکتاتوری علیه دولت‌های خاورمیانه‌ای چندان هم بی‌اساس نمی‌باشد، اما این مشکل ناشی از قصور اسلام و مسلمین نیست. بلکه موجودیت این حکومت‌های دیکتاتوری ستم پیشه دقیقاً به خاطر این است که دولت‌های ضداسلامی غربی با حمایت نظامی، مالی، سیاسی و دیپلماتیک، دولت‌های دست‌نشانده خود را روی کار آورده‌اند. توده مردم ترجیح می‌دهند دولت اسلامی‌ای داشته باشند که به واقع آمال آنها را منعکس کند. به همین ترتیب، اسلام با حکومت‌های تحمیلی بر مردم مخالف است؛ تردیدی نیست که با وجود آن که مسلمانان در طول تاریخ بیش از هر ملتی از دیکتاتوری رنج برده در مبارزه علیه آن هزینه‌های گزافی پرداخته‌اند، اما دیکتاتوری به هیچ وجه در اسلام جایی ندارد. حال بیایید دعاوی «تنها دموکراسی» موجود در شرق اسلامی را دقیق‌تر بررسی کنیم. دو نکته کفایت می‌کند: نخست، مزایای دموکراسی شامل غیریهودی‌های جامعه نمی‌شود. نه تنها با آنها به عنوان

شهروندان درجه دو رفتار می‌شود (در واقع، اگر بخواهیم تقسیم‌بندی‌های شدید نژادی و مذهبی دولت صهیونیستی را در نظر بگیریم باید بگوییم درجه چهار)، بلکه این گروه از شهروندان به سرزمین‌های خاصی که منحصراً برای یهودی‌هاست دسترسی ندارند. این یعنی دولت یهودی یک دولت دموگرافیک (قوم‌گرا) است تا یک دولت دموکراتیک، به عبارت دیگر در این دولت همیشه باید اکثریت با جمعیت یهودی باشد. این امر عموماً از طریق اخراج ساکنین تاریخی این سرزمین یعنی فلسطینیان و انتقال آنها محقق شده است. دوم، این آرمان‌شهر دموکراتیک هیچ مرز مشخصی ندارد و از این نظر تنها دولت در دنیاست که چنین وضعیتی دارد. این حکومت برای توسعه، سیاستی تهاجمی درپیش گرفته و نه تنها به فلسطین بلکه به سرزمین‌های مجاور نیز دست‌اندازی و با ترور و کشتار دائم مردم بومی این مناطق آنها را از وطن‌شان بیرون می‌کند. لازم به ذکر است که دولت صهیونیستی در سال ۱۹۴۸ به وجود آمد یعنی این دولت محصول استعمار قرن بیستم می‌باشد. در عصر به اصطلاح روشنفکری و مدرنیته چنین نژادپرستی و توطئه آشکاری گوی سبقت را از بسیاری از جوامع ابتدایی بشری ربوده است.

پیش از اتمام این موضوع بد نیست نگاهی هم به عملکرد حکمرانان امروزی عربستان یعنی سرزمینی که آخرین پیامبر خدا در آنجا پا به عرصه وجود نهاد و اولین دولت اسلامی را در آنجا بنیان نهاد، بیاندازیم. سرزمینی که پیامبر(ص) آن را جزیره العرب می‌نامید امروزه «عربستان سعودی» نامیده می‌شود چنان که گویی قطعه زمینی از املاک خاندان سعودی می‌باشد. این خاندان عربستانی در حالی خود را پادشاه نامیده‌اند که حتی پیامبر(ص) با وجود آن که آخرین و خاتم پیامبران بود هرگز خود را پادشاه نخواندند. حال آن که پیش از ایشان پیامبرانی بوده‌اند که به پادشاهی هم رسیدند از جمله: یوسف، داود و سلیمان (ع). پادشاهی در مدینه و جزیره العرب مقوله جدید و ناشناخته‌ای نبود. هنگامی که پیامبر(ص) به مدینه مهاجرت فرمودند قرار بود عبدالله بن ابی به عنوان پادشاه قبایل مدینه معرفی شود اما با ورود پیامبر(ص) این امر منتفی شد. علاوه بر این در سرزمین‌های اطراف جزیره العرب پادشاهان و

سلاطین حکومت می کردند. سرزمینی که با قدوم مبارک پیامبر (ص) متبرک شده بود امروزه به نام «پادشاهی عربستان سعودی» خوانده می شود. چه تعبیر هجوآمیزی. آیا پیامبر (ص) هرگز این سرزمین را «عربستان محمدی» خواندند؟ آری به جای آن که حکومتی منتخب و هم سو با موازین الهی بر این سرزمین حکومت کند یک خاندان سلطنتی خود-خوانده بر آن چنگ انداخته که به هیچ کس بجز اربابان آمریکایی و صهیونیستی آن پاسخگو نیست. در مارس ۱۹۹۲ پادشاه وقت عربستان ملک فهد بن عبدالعزیز، «لطف کرده» قانون اساسی ای شامل ۸۷ بند وضع کرد. ماده ۱ می گوید «پادشاهی عربستان سعودی یک قلمرو اسلامی است که دین آن اسلام و کتاب خدا و سنت رسول الله که درود و سلام خدا بر او باد، قانون اساسی آن است...»

در فصل دوم با عنوان «حکومت سلطنتی» ماده ۵ چارچوب نظام حکومتی را تعریف و اشاره می کند که این حکومت موروثی خواهد بود. این ماده می گوید،

الف: نظام حکومتی در عربستان سعودی از نوع «سلطنتی» است.

ب: حکومت به فرزندان بنیان گذار آن یعنی عبدالعزیز بن عبدالرحمان الفیصل السعود و فرزندان فرزندان ایشان خواهد رسید. و باید مطابق اصول قرآن کریم و سنت پیامبر اکرم (ص) از درستکارترین آنها تبعیت شود.

ج: پادشاه جانشین و وارث اصلی خود را انتخاب کرده با فرمان شاهانه وظایف (دیگرش) را از او سلب می کند.

د: جانشین پادشاه باید وقت خود را صرف وظایفی که به عنوان جانشین پادشاه دارد و نیز مسئولیت هایی که پادشاه به او محول کرده، بکند.

ه: جانشین پادشاه پس از مرگ پادشاه تا زمان اجرای سوگند وفاداری، تمامی قدرت و اختیارات او را برعهده می گیرد.^{۵۸}

اگر «کتاب خدا و سنت پیامبرش که درود و سلام خدا بر او باد قانون اساسی آن می باشد...» چرا آن را پادشاهی نامیده شکل حکومت آن را سلطنتی کرده اید؟ پیامبر (ص) با وجود آن که به واسطه خاندان و تبار و نیز شخصیت درستکارش بر تمامی جزیره العرب امیر بودند هرگز در مدینه حکومت سلطنتی تأسیس نفرمودند.

آن حضرت اصرار داشتند بنده و رسول خدا بنامندشان. زندگی ساده‌ای داشتند و اغلب روزهای متوالی پابره‌نه راه می‌رفتند. افراط‌گرایی افسارگسیخته خاندان سعود فرعون‌ها را نیز روسفید کرده است. چگونه حاکمان امروزی عربستان می‌توانند مدعی شوند از «کتاب خدا» و «سنت پیامبر» پیروی می‌کنند؟ کدام آیات قرآن نظام سلطنتی را شکلی از حکومت اسلامی معرفی و توجیه می‌کنند؟ خلفای راشدی هرگز ادعای پادشاهی یا سلطنت نداشتند. علمای اسلامی همگی متفق‌القول بر این باورند که تغییر حکومت از خلافت به سلطنت، نظام اسلامی حکومت کردن را واژگون کرده است. خاندان سعودی با اعلام دولت خود به‌عنوان یک نظام سلطنتی با پادشاه در رأس آن آشکارا از سنت پیامبر(ص) تخطی کردند. ضمناً عملکرد سعودی‌ها در انتقال قدرت به فرزندان بنیان‌گذار حکومت یعنی «عبدالعزیز بن عبدالرحمان الفیصل السعود» و فرزندان آنها در اسلام هیچ فتوایی ندارد. این امر بیشتر مربوط به سنن قومی قبیله‌ای می‌شود تا به اصول اسلامی و هیچ ماده‌ای با مضمونی مشابه این در پیمان مدینه نیست و پیامبر(ص) نیز هرگز به مسائلی از این دست اشاره نفرموده‌اند. در عوض، پیمان مدینه سندی ارزشمند و برجسته است که آکنده از وضوح، انصاف و جامعیت می‌باشد. در این پیمان تمامی افراد بدون توجه به دین‌شان از حقوق مساوی برخوردار هستند، این در حالی بود که اسلام دینی جهانی و دولت اسلامی حقیقت ایدئولوژیک زندگیست. این پیمان بر شهروندی همگان بر اساس تبعیت داوطلبانه افراد از آن تأکید دارد. در آن هیچ اشاره‌ای به برتری نژادی، قومی، طبقاتی، دینی یا رنگ پوست نشده است، چیزی که متأسفانه حتی امروزه نیز در بسیاری از جوامع به چشم می‌خورد. به‌خاطر پایبندی اصولی به انصاف و برابری است که امضاکنندگان پیمان به دولت اسلامی و رهبری و اقتدار پیامبر اکرم(ص) متعهد بودند. درست است که همه صادقانه به تمامی مواد پیمان مدینه پایبند نبودند اما در هر جامعه‌ای افراد خودخواه و غیرصادق پیدا می‌شوند. پیامبر گرامی اسلام(ص) به آنها فرصتی داد تا پیمانی را بپذیرند که همگان را بدون توجه به قومیت، نژاد یا دین‌شان محترم می‌شمرد. آنها مختار بودند این پیمان را بپذیرند یا رد کنند. با کسانی همچون

یهودیان که به این پیمان خیانت کردند متناسب با خیانت‌شان و بر اساس معیاری که از سوی پرودگار متعال به پیامبرش وحی شد برخورد می‌شد نه بر اساس تبعیض یا تنفر از گروهی خاص.

پیمان مدینه حتی امروزه نیز سندی برجسته است. این اولین بار در تاریخ بود که صلح نهادینه و نظم در جامعه پرتنش جزیره العرب برقرار می‌شد. این پیمان در ایجاد نظم و هماهنگی در مدینه نقشی حیاتی داشت به صورتی که امکان کنترل تهدید قریب‌الوقوع قریش را فراهم کرد. خارج از مدینه نیز تأثیر فوری پیمان مزبور در قالب تسهیل روابط دوستانه با قبایل ساکن در غرب و تأمین امنیت راه‌های تجاری به سوریه نمود پیدا می‌کرد. در فصل بعد به این مقوله بیشتر خواهیم پرداخت.

یادداشت‌ها و منابع فصل سوم

۱- قرآن، سوره ۱۷، آیه ۸۰.

۲- نسخه‌های بسیاری از این دعا وجود دارد که در آنها ترکیب کلمات اندکی با هم متفاوت هستند؛ با این حال مفهوم مدنظر در تمامی آنها یکسان است. در تمامی اشکال این دعا که در ادامه نمونه‌ای از آنها آورده شده است، نقل کننده همان انس بن مالک است، در حالی که ثبت‌کنندگان آنها متفاوتند از جمله البخاری، مسلم و سیوطی.

اللهم انی اعوذ بک من الهم و الحزن. والعجز و الکسل. والجبن و البخل. و ضلع الدین. و غلبه الرجال.

3- Abul al-Ala Mawdudi, *Tafheem, ul-Quran, Volume 2*, (Lahore, Pakistan: Maktaba-e Tameer-e Insaniyyat, 1974, p. 638. (narrated by Uthman ibn Affan)

ان الله یزع بالسلطان ما لا یزع بالقرآن

4- Zafar Bangash (editor), *In Pursuit of the Power of Islam: Major Writings of Kalim Siddiqui*. (London, UK: The Open Press, 1996), p. 293.

5- Shibli Naumai, *Seeratun Nabi, Voume 1* (Urdu). (Lahore, Pakistan: Nashiran-e Quran, Limited, undated), pp. 280-82.

یک نسخه تمدید شده از دو جلد اصلی فوق‌الذکر، در سال ۱۹۷۵ توسط کتابخانه دینی در لاهور پاکستان منتشر شد. سید سلیمان نبوی مراجع متعددی به این نسخه بازنگری شده افزود.

۶- همان، ص. ۱۸۶.

7- Abu Bakr Muhammad ibn Ishaq ibn Yasar and Abu Muhammad Abd al-Malik ibn Hisham, *Seeratun Nabi, Volum 1*, (rendition of Muhammad ibn Ishaq original Work, Urdu). (Lahore, Pakistan: Idara-e Islamiyyat, 1989), pp. 340-41; Shibli Naumani, *Seeratu Nabi, Volume 1*, pp. 290-91.

۸- الذین آمنوا: کسانی که ایمان محکم به الله دارند. اولین گروه در جامعه اسلامی.

9- Dr. Muhammad Hamidullah, *Rasool-e Akram ki Siyasi Zindagi* (Urdu). (Karachi, Pakistan: Darul Ashaat, 2003), p. 251.

10- Naseer Ahmed Nasir, *Payghambar-e Azam wa Akhir* (Urdu). (Lahore,

Pakistan: Al-Maktaba al-Salafiyah, 1999), pp. 248-49.

11- Shibli Naumani and Syed Sulaiman Nabawi, *Seeratun Nabi, Volumes 1-2*. (Lahore, Pakistan: Al-Faisal Nashiran wa Tajiran, 2005), p. 175.

Shibki Naumani, *Seeratun Nabi, Volume 1*, p. 262 (originaly cited in *Wafa al-Wafa bi-Akhbar Dar al-Mustafa, Volume 1*, by Nur al-Din Ali ibn Abdillah al-Sanhudi, pp. 116-52, which also contains further details about the origins of the Ansar)

۱۲- ابن اسحاق و ابن هشام، سیرة نبی، جلد ۱، ص. ۲۸۷.

۱۳- همان، ص. ۲۸۴.

۱۴- همان، ص. ۲۹۳-۹۶.

۱۵- همان، ص. ۳۵۴-۵۵.

Abu Jafar ibn al-Tabari, *Tarikh al-Umam wa-al-Muluk (Tarikh-e Tabari), Volume 1* (Urdu). (Karachi, Pakistan: Nafees Academy, 1987), pp. 226-27;

Abu al-Ala Mawdudi, *Tafheem ul-Quran, Volume 2*. (Lahore, Pakistan: Idara Tajumanul Quran, 1994), pp. 121-22, p. 310 (volume 3), pp. 508-22 (Volume 5), and *tafsir of Surah al-Munafiqun*.

۱۶- در اصل توسط ابولفرج اصفهانی در کتاب الاغانی (جلد ۱۶، ص. ۹۴) و توسط البلذوری در فتوح البلدان نقل شده است. و نیز در موارد زیر مجدداً آورده شده است:

Abul al-Ala Mawdudi, *Tafheem, ul-Quran, Volume 5*, (Lahore, Pakistan: Idara Tarjumanul Quran, 1994), p. 371; Abd al-Rahman al-Suhayli, *Rawd al-Anf, Volume 2*, (Urdu). (Lahore, Pakistan: Zial Quran Publications, 2005), pp. 484-85.

17- Roger Garaudy, *The Case of Israel: A Study of Political Zionism*. (London, UK: Shorouk International, 1983), pp. 33-35.

18- Solomon Grayzel, *A History of the Jews*. (New York, New York: New American Libery, 1968), pp. 225-27.

- 19- Muhammad Husayn Haykal (Dr. Ismail Raji al-Faruqi, translator), *The Life of Muhammad*. (Kuala Lumpur, Malaysia: Islamic Book Trust, 1993), pp. 150-55.
- 20- Dr. Muhammad Hamidullah, *Ahd-e Nabawi main Nizam-e Hukum-rani, Volume 1, 2nd edition*. (Heydarabad (Daccan), India: Maktaba Ibrahimiyya, Undated), pp. 102-11.
- 21- R.A. Nicholson, *A Literary History of the Arabs*. (Cambridge, UK: Cambridge University Press, 1962), p. 173.
- 22- W. Montgomery Watt, *Muhammad at Media, 4th edition*. (Karachi, Pakistan: Oxford University Press, 1998), p. 221. J.J. Saunders, *A History of Medieval Islam*. (London, UK: Routledge & Kegan Paul, 1965), p. 26.
- 23- Dr. Muhammad Hamidullah (Khalid Pervez, translator), *Le Prophete de l'Islam (Payghambar-e Islam: Urdu translation from French)*. (Multan, Pakistan: Beacon House, 2005), p. 205, (Originally cited in *Sahih al-Bukhari, Book 96, Chapter 16, No. 18*)
- 24- Haykal, *The life of Muhammad*, p. 156:
Hamidullah, *Le Prophete de l'Islam*, p. 202.
- 25- Mazhar ul-Haq, *Principles of Political Science*. (Lahore, Pakistan: Bookland Publishers, 1975), p. 37.
- برای دسترسی به مفهوم دولت رجوع کنید به صفحات ۳۵ تا ۴۰ از فصلی با همین عنوان از منبع فوق.
- 26- The English Language Institute of America, *The Living Webster Encyclopedic Dictionary of the English Language*. (Chicago, Illinois: The English Language Institute of America, 1977), p. 953.
- 27- Taha Husayn, *Ali wa-Banuh*. (Cairo, Egypt: Dar al-Ilm Li-al-Malayin, 1991).
- 28- G.N. Jalbani, *Teachings of Shah Waliyullah of Selhi, 3rd edition*. (Lahore, Pakistan: Ashraf Publishers, 1979), pp. 146-47.

29- Zafar Bangash (editor), *In Pursuit of the Power of Islam*, p. 293.

30- Muhammad Salim al-Awwa, *On the Political System of the Islamic State*. (Indianapolis, Indiana: American Trust Publications, 1980), p. 1, (originally cited by Muhammad Taha Badawi in *Mudhakkirat fi Ilm al-Siyasah*, p. 104).

۳۱- مؤمنین و مسلمین قریش: اشاره دارد به مسلمانان میانه‌رو یا دارای ایمان مستحکم (مؤمنین)، کسانی که مسئولیت‌های بزرگ‌تری مثل تصمیم‌سازی بر عهده آنها خواهد بود؛ و تازه مسلمان شده‌ها از قریش. پیامبر (ص) اصولاً در تلاش است دو گروه از مهاجرین را از هم متمایز سازد.

۳۲- مردم یثرب: منظور انصار، قبایل یهودی مدینه و تمامی ساکنین مدینه است که هنوز مسلمان نشده‌اند.

۳۳- در اینجا پیامبر (ص) می‌داند که روابط همبستگی از پیش وجود داشته است و از این امر نهایت بهره را می‌برد، او به‌صورتی غیرتبعیض‌آمیز هر گروهی را مسئول اعضای خودش قرار می‌دهد. توجه داشته باشید که حتی اگر گروهی نیمه‌مستقل هم باشد آخرین بخش ماده مورد نظر تضمین می‌کند که هیچ قشر و گروهی نمی‌تواند قوانین اجتماعی، الگوی سیاسی یا برنامه‌ریزی‌های امنیتی خودش را مستقلاً اجرا کند. هر گروهی باید در درون خود مراقب اعضا باشد اما در یک مقیاس بزرگ‌تر هنگامی که پای دفاع از شهر در میان باشد، گروه‌ها باید با همدیگر متحد شوند و یکپارچه عمل کنند.

۳۴- منظور کسی است که از عهده انجام کارها بر نمی‌آید.

۳۵- منظور یا مسلمان دیگر است یا مولای دیگر.

۳۶- کافر: کسی که در مخالفتی سازمان‌یافته و ستیزه‌جویانه با خدا و رسولش مشارکت دارد مثلاً قریش مکه.

۳۷- در اینجا یک بار دیگر ساختار طبقاتی موجود به‌عنوان نقطه آغازی، که سرانجام باید با یک سری رفتارهای جدید که در پی از بین بردن فاصله‌ها (مربوط به دوران جاهلیت) بوده بازسازی شود، پذیرفته می‌شود (اما مورد تأیید قرار نمی‌گیرد)؛ در مورد این ماده از پیمان نمایندگی کل جامعه مسلمانان توسط یک نفر مسلمان مشروع در نظر گرفته شده و همگان باید آن را، بدون توجه به طبقه اجتماعی‌اش در ساختار اجتماعی جاهلی‌ای که به‌زودی منسوخ خواهد شد، به رسمیت بشناسند.

۳۸- ملزومات توافق فردی موجب آسیب‌زدن به، نقض یا تضعیف امنیت و رفاه سایر مسلمانان و

استانداردهای عدالت نشود.

۳۹- این ماده کسانی را که در سال‌های آغازین اسلام که ایمان آوردن دشواری‌های خیلی بیشتری داشت مسلمان شدند، پاداش می‌دهد. به این ترتیب ایشان جایگاهی بالاتر از کسانی خواهند داشت که بعداً به اسلام گرویدند؛ و در این حالت همگان جایگاهی متناسب با زمانی که اسلام آورده‌اند کسب خواهند کرد. چنین جایگاهی می‌تواند شأن اجتماعی باشد یا دریافت سهم بیشتری از غنایم جنگی، که در این ماده شکل آن مشخص نشده است.

۴۰- مشرک: کسی که در زمینه‌های الوهیت، مالکیت، اقتدار و قضاوت خدا شریک قایل می‌شود.
۴۱- این بدان معنی است که مسلمانان متعهد باید به عنوان یک گروه واحد عمل کنند تا مطمئن شوند که موضوع در میان طرفین-خویشاوند قربانی و قاتل- باقی می‌ماند و به موضوعی سیاسی یا حقوقی که بازیچه افراد دارای نفوذ، قدرت و ثروت تبدیل نخواهد شد. به هر حال اگر طرفین دعوا نتوانند مشکل را به نحوی که مورد رضایت هر دو طرف باشد حل کنند آنگاه نمایندگان مسلمانان مسئولیت دارند به نمایندگی از سایر مسلمانان مجازات مرگ را برای فرد خاطی تعیین نمایند.
۴۲- هرگونه تلاش از سوی مجرم برای منحرف کردن، کنار زدن یا جایگزین کردن مجازاتی که برای وی تعیین شده است.

هرگونه پیشنهادی از طرف مجرم برای حل مشکل که متناسب با جرمی که مرتکب شده باشد.
۴۳- منظور یثرب در حیطه محدوده‌های مشخص شهری آن است و شامل حومه آن نمی‌شود.
۴۴- توجه داشته باشید که اولین بخش از این ماده، «و اگر [ساکنین مدینه] به ترک مخاصمه خوانده شوند...» برای تمامی ساکنین مدینه مسلمان و غیرمسلمان الزامی است؛ در حالی که بخش دوم، «و اگر از سوی دیگر آنها [کافران] مسلمانان را به ترک مخاصمه بخوانند...» مختص مسلمانان است.
۴۵- سیره‌نویسان و راویان حدیث نسبت به این متن پیمان که مورد تأیید بسیاری از علماء می‌باشد، اندکی تردید دارند؛ در حالی که تعداد مواد پیمان متفاوت هستند زیرا هر مؤلفی با اهداف آموزشی در تلاش برای تحلیل و سازمان‌دهی مفاهیم این سند، آنها را به اشکال مختلف گروه‌بندی کرده است. بنابراین، ابن اسحاق در تفسیر ابن هشام از سیره (سیره نبی (اردو) جلد ۱ ص. ۳۳۶ تا ۳۳۹) ۳۷ ماده را فهرست می‌کند در حالی که محمدحسین هیکل در زندگی محمد(ص) اصلاً مواد مربوطه را شماره‌بندی نمی‌کند. (ص ۱۸۰ تا ۱۸۳).

در این کتاب مؤلف تفسیری از پیمان را برگزیده است که توسط دکتر حمیدالله در مرجعی که در پی

می‌آید ارائه کرده است. ۴۳ ماده آن از متن عربی اصلی آن از محمد العاصی و ویرایش عفیف خان به انگلیسی ترجمه شده است.

Dr. Muhammad Hamidullah, *Al-Wathaiq al-Siyasiah al-Ahd al-Nabawi wa-al-Khilafah al-Rashidah*, 7th edition. (Beirut, Lebanon: Dar an-Nafais, 2001), pp. 1-7.

۴۶- دو حدیث مرجع در این مورد عبارتند از:

ام‌المؤمنین عایشه روایت می‌کند «از رسول خدا(ص) شنیدم که می‌گفت یک مؤمن با اخلاق نیکویش جایگاهی هم‌شأن با کسی که پیوسته روزه می‌گیرد و تمام شب نماز می‌خواند، پیدا می‌کند.» (نقل از ابوداود در فصل حسن‌الخلق، حدیث شماره ۴۷۹۸)

ان المؤمن یدرک بحسن خلقه درجۃ الصائم القائم.

ابوهریره روایت می‌کند، «پیامبر اکرم(ص) فرمود: درمیان مسلمانان واقعی کسی بهترین ایمان را دارد که نسبت به همسر/همسران خود مهربان‌ترین و بامحبت‌ترین باشد.» (ثبت شده توسط احمد بن هیکل، حدیث شماره ۴۷۲/۲).

اکمل المؤمنین ایماناً احسنهم خلقاً و خیارکم لنسائهم.

47- Dr. Muhammad Hamidullah, *Rasool-e Akram Ki Siyaasi Zindagi* (Urdu). (Karachi, Pakistan: Darul Ashaat, 2003), pp. 140-87.

۴۸- امیون یثرب: اعضای قبایل شهر که به شکل معنی‌داری با رهنمودهای الهی آشنا نشده بودند. پیامبر(ص) این افراد را با عنوان «مردم یثرب» مورد خطاب قرار می‌داد و آنها را کافر، مشرک یا امثال این‌ها نمی‌خواند، زیرا آنها مخالفتی با دستورات و رهنمودهای الهی از خود نشان نداده بودند. فرد در صورتی کافر خوانده می‌شود که پس از شنیدن رهنمودهای مزبور با آنها مخالفت کرده یا آنها را تکذیب کند.

49- Haykal, *The life of Muhammad*, pp. 365-66.

50- Ibn Ishaq and Ibn Hisham, *Seratul Nabi*, Volume 1, pp. 344-47; Martin Lings, *Muhammad: His life Based on the Earliest Sources*. (Kuala Lumpur, Malaysia: Islamic Book Trust, 1983), p. 130;

Haykal, *The life of Muhammad*, p. 190.

51- Ibn Ishaq and Ibn Hisham, *Seratus Nabi, Volume 1*, pp. 158-59, pp. 168-76; Al-Tabari, *Tarikh-e Tabari, Volume 1*, pp. 281-82, pp. 293-302; Abu-al-Ala Mawdudi, *Tafheem ul-Quran, Volume 2*. (Lahore, Pakistan: Maktaba-e Tameer-e Insaniyyat, 1974), pp. 58-63; Haykal, *The life of Muhammad*, pp. 299-311.

52- Barkat Ahmad, *Muhammad and the Jews- A Re-examination*. (New Delhi, India: Vikas, 1979); W.N. Arafat, "New light on the story of Banu Qurayza and the Jews of Medina," *Journal of the Royal Asiatic Society of Great Britain and Ireland*. (London, UK: The Royal Asiatic Society of Great Britain and Ireland, 1976), pp. 100-07; Hamidullah, *Rasool-e Akram Ki Siyasi Zindagi*.

۵۳- روایت شده از سوی ابو موسی اشعری و ثبت شده توسط ابن تیمیاه،
أنا نبی الرحمة. و نبی التوبه. و نبی الملحمة

5545 Dr. Ismail Rajical-Faruqi, *Islam and the Problem of Israel*. (London, UK: Islamic Council of Europe, 1980), p. 87.

۵۵- برای تفسیر آیات قرآنی مرتبط با این موقعیت، سوره ۳ آیات ۱۶۵ تا ۱۶۸ رجوع کنید به
مراجع زیر:

Muhammad al-Asi, *The Ascendant Quran: Realigning Man to the Divine Power Culture, Volume 5*. (Toronto, Canada: Institute of Contemporary Islamic Thought, 2011), pp. 224-32.

۵۶- مگنا کارتا: معادل لاتین به معنای منشور کبیر. علیرغم نام پرمطراقتش این منشور شامل هیچ اصول مهمی نیست. تنها امتیازاتی را در بر می‌گیرد که بارون‌های متمرّد پس از ماه‌ها مبارزه و آشوب از حاکم ستمگر بریتانیا شاه جان گرفتند. توافق نهایی که در ماه ژوئن ۱۲۱۵ در رانیمد واقع در حومه لندن منعقد شد، برخی اختیارات شاه را محدود می‌کرد.

(منبع: <http://www.bl.uk/treasures/magnacarta/basics/basics.html>)

۵۷- منتشر شده بر روی اینترنت از سوی بایگانی‌های ملی ایالات متحده در صفحه‌ای با عنوان:

منشورهای آزادی: اعلامیه استقلال.

(منبع: <http://www.archives.gov/exhibits/chartes/declaration.html>)

۵۸- منتشر شده بر روی اینترنت از سوی پروژه حقوق قانون اساسی بین‌المللی در صفحه‌ای با

عنوان: عربستان سعودی - قانون اساسی.

(منبع: http://www.servat.unibe.ch/icl/sa....._html)

فصل چهارم

پیمان با قبایل مدینه:

توسعه قلمرو دولت اسلامی

در گستره حدود ۱۶۰ کیلومتری بین مدینه و بندر ینبوع در دریای سرخ که درست در غرب واقع شده بود، قبایل متعددی زندگی می‌کردند. از جمله: جهینه، ضمیره و مزینه و طوایف و وابستگان آنها. اهمیت این قبایل به واسطه اتحادشان با قبایل اصلی مدینه یعنی اوس و خزرج و نیز قریش مکه بود. از این‌رو، تعامل با آنها نیازمند حزم و اندیشه بسیاری بود. نکته مهم‌تر این که کاروان‌های تجاری از جمله کاروان‌های قریش برای رفت و آمد به سوریه و فلسطین از میان یا نزدیکی این قبایل عبور می‌کردند. پیامبر(ص) از اهمیت موقعیت راهبردی این راه‌ها و نقشی که قبایل مزبور در کنترل حرکت کاروان‌ها داشتند به خوبی آگاهی داشتند. اگر این قبایل با مسلمانان همکاری می‌کردند آنها می‌توانستند کاروان‌های تجاری قریش را متوقف کرده و از این طریق اقتصاد مکه تحت فشار بگذارند. رسول خدا(ص) بر آن بودند با این قبایل از در دوستی درآمده با آنها پیمان اتحاد ببندند تا هم گستره قلمرو اسلامی را توسعه بخشند و هم در رویارویی با دشمنان مکی موقعیت خود را تقویت کرده باشند. علاوه بر این، تماس با قبایل غربی فرصتی برای انتقال پیام اسلام به آنها فراهم می‌کرد. سران قریش دارایی‌های مسلمانان را غصب کرده بودند و اکنون از طریق تجارت مشغول افزودن دارایی‌ها و ثروت خود بودند و بدتر از آن ۱۳ سال تمام سخت‌ترین آزار و شکنجه‌ها را به مسلمانان وارد کرده بودند؛ بی‌تردید مسلمانانی که دارایی‌ها و خانه و کاشانه‌شان از سوی قریش غصب شده بود، حق داشتند دارایی‌های خود را باز پس گیرند حتی اگر این کار از طریق جنگ باشد.

امتیاز دیگری که اتحاد مسلمانان با قبایل فوق‌الذکر داشت این بود که قریش نمی‌توانست آنها را به جنگ علیه مسلمانان ترغیب و تحریک کند. لذا اندکی پس از آن که پیامبر اکرم (ص) اوضاع را در مدینه سامان بخشیده و آرامش را حاکم کردند، توجه خود را معطوف به قبایل اطراف و همسایگان ساکن غرب مدینه نمودند. آن حضرت چنان اهمیتی برای این کار قائل بودند که خود شخصاً به دیدار سران برخی از این قبایل رفته به آنها پیشنهاد انعقاد پیمان دوستی و همکاری داد. قبیلهٔ جهینه در نزدیکی العیص واقع در حدود ۵۰ کیلومتری مدینه زندگی می‌کردند؛ این قبیله از هم‌پیمانان خزرج بودند در حالی که قبیلهٔ مزینه در همسایگی آنها با قبیلهٔ اوس هم‌پیمان بودند. به واسطهٔ قدرت همین هم‌پیمانان بود که هردو قبیله با حمایت متحدین خود در مدینه در جنگ اسفبار بعثت شرکت کردند.^۱

وقتی اعضای کلیدی اوس و خزرج به‌عنوان قبایل اصلی مدینه اسلام آوردند، این دو قبیله دست از خصومت با هم برداشتند. علاوه بر این پیمان مدینه نیز جو آرامش و برادری را در مدینه تقویت کرد. طبق رسوم عرب در آن زمان متحدان هر یک از طرفین امضاکنندهٔ پیمان به‌طور خودکار جزئی از توافق به‌حساب آمده به‌تبع، همان جایگاهی را پیدا می‌کنند که هم‌پیمانان‌شان دارند. بنابراین، قبایل غربی مذکور که با اوس و خزرج پیمان اتحاد داشتند به‌واسطهٔ پیمان مدینه خودبه‌خود به متحدان اسلام و دولت اسلامی تبدیل شدند. این نکته همچنین در مواد ۳۲، ۳۴، ۳۵ و ۴۰ نیز تصریح شده بود.^۲

با آن که این قبایل با اوس و خزرج متحد بودند، متعاقباً متحد دولت اسلامی نیز به‌حساب می‌آمدند. اما پیامبر (ص) به این اکتفا نکرده گام‌های بلندتری برای تقویت این روابط و نیز عقد پیمانهای رسمی با آنها برداشتند. آن حضرت در تلاش برای تقویت روابط و پیوندهای موجود شخصاً به ملاقات قبایل جهینه، مزینه و ضمره رفتند. به‌طور طبیعی این قبایل باید از مهاجرت مسلمانان به مدینه به‌ویژه حضور پیامبر خدا (ص) در این شهر باخبر بوده باشند، چراکه این یک رخداد تاریخی برای مردم مدینه بود و شور و شغف فراوانی در شهر ایجاد کرده بود. به‌همین ترتیب، خبر

پیمان برادری بین مهاجرین و انصار و نیز انعقاد پیمان مدینه نیز باید با توجه به نزدیکی این قبایل به مدینه و روابط آنها با قبایل بومی شهر، به آنها رسیده باشد. نکته قابل توجه از دید این قبایل، پایان خصومت بین قبایل اوس و خزرج بود که به اتمام درگیری‌های و نفرت بین قبایل دورتری که متحدان آنها بودند نیز می‌انجامید. آیا این قبایل نیز خود را از طرفین پیمان مدینه می‌دانستند؟ دیدگاه آنها نسبت به مسلمانان نشان می‌داد که آنها به این پیمان پایبند بودند، اما این قضیه چندان هم مشخص و معلوم نبود. چراکه قبایل مزبور هم‌پیمان قریش نیز بودند. لذا پیامبر(ص) برای ملاقات با آنها، تصمیمی هوشیارانه گرفتند.

برخی مورخین ادعا کرده‌اند که هدف این مأموریت‌ها در غرب مدینه، نظارت بر کاروان‌های مکه به منظور به‌دست آوردن فرصتی برای حمله به آنها بود.^۳ این امر تا حدودی حقیقت داشت. بخشی از استراتژی پیامبر(ص) این بود که به قریش فشار وارد کند، اما حمله به کاروان‌ها جزء برنامه آن حضرت نبود. شاید برخی از خاورشناسان مانند مونتگومری وات با تأکید بر بحث حمله قصد داشته‌اند بگویند که این مأموریت‌ها با هدف غارت کاروان‌ها و تأمین آذوقه و مایحتاج مهاجرین فقیر ساکن مدینه صورت گرفته‌اند.^۴ اگر واقعاً موضوع از این قرار بود، باید گفت چرا مسلمانان با وجود لشگرکشی‌های متعددی که تقریباً یک سال تمام تداوم داشت، حتی یک کاروان هم غارت نکردند. ضمناً، مهاجرین در زمانی که هیچ اموالی از کاروان‌ها به‌غنیمت گرفته نمی‌شد با انتخاب مجاری صحیح تأمین معاش، زندگی خود را تأمین می‌کردند و از این رو، چه نیازی به این نوع اقدامات می‌بوده است؟

پیش از جنگ بدر در رمضان سال دوم هجری، مجموعاً هشت لشگرکشی - هفت مورد به سمت قبایل ساکن غرب مدینه و یکی به سمت نخله واقع در حومه مکه - از سوی مسلمانان صورت گرفت که هیچ یک از آنها به درگیری قابل توجهی نیانجامید. محمد بن حبیب البغدادی مورخ (وفات ۲۴۵ هجری) اشاره کرده که دو اعزام دیگر هم صورت گرفت، یکی به بندر ینبوع و دیگر به صفوان که به ترتیب به قبایل بنی‌غفار و بنی‌اسلم و به منظور انعقاد قرارداد با آنها به وقوع پیوست. روایت است که هر دو این

اعزام‌ها به غرب و جنوب شرق در ماه شعبان سال دوم هجری درست یک‌ماه پیش از جنگ بدر رخ داده است.^۵ سایر مورخین در مورد این اعزام‌ها سکوت اختیار کرده‌اند. نگاهی اجمالی به اعزام‌هایی که مورد قبول همه مورخین بوده، تاریخ و مکان این اعزام‌ها، افرادی که فرماندهی را برعهده داشتند و اهداف آنها، ما را در شناخت و فهم این مأموریت‌ها کمک می‌کند.

۱. رمضان سال اول هجری، به فرماندهی حضرت حمزه (ع) به سمت سفی البحر، قبیله جهینه؛

۲. شوال سال اول هجری، به فرماندهی عبیده بن الحارث، به سمت رابیق، قبیله ضمیره؛

۳. ذی‌القعدة سال اول هجری، به فرماندهی سعد بن ابی‌وقاص به سمت الخرار، قبیله ضمیره؛

۴. صفر سال دوم هجری، به فرماندهی پیامبر اکرم (ص) به سمت ودان، قبیله ضمیره؛

۵. ربیع‌الاول سال دوم هجری، به فرماندهی پیامبر اکرم (ص) به سمت بواص، قبیله جهینه؛

۶. ربیع‌الاول سال دوم هجری، به رهبری پیامبر اکرم (ص) به سمت صفوان در نزدیکی بدر، در تعقیب کُرز بن جابر الفهري که گله‌های مسلمانان را از مدینه دزدیده بود؛

۷. جمادی‌الاولی سال دوم هجری، به فرماندهی پیامبر اکرم (ص) به سمت ذوالعشیره، قبیله بنی‌مدلج؛

۸. رجب سال دوم هجری به فرماندهی عبدالله بن جحش، به سمت نخله در نزدیکی مکه، برای جمع‌آوری اطلاعات در مورد فعالیت‌های قریش.

از مطالب فوق تصویر جالبی به‌دست می‌آید. دو مورد لشگرکشی به سمت قبیله جهینه، سه مورد به ضمیره و یکی به مدلج و سایر طوایف ضمیره ساکن در منطقه‌ای نزدیک بنی‌مدلج. پیامبر اکرم (ص) پیش از آن که شخصاً به قبایل جهینه و ضمیره بروند، ابتدا یاران‌شان را به‌سوی آنها فرستادند. آیا اعزام این افراد به‌منظور آن بود که پیش از آن که پیامبر (ص) شخصاً به ملاقات این قبایل بروند و مذاکرات را نهایی

کنند، یاران‌شان به ارزیابی شرایط و گفتگو با سران قبایل مزبور بپردازند؟ اولین مأموریت به فرمان پیامبر(ص) و به فرماندهی عموی گرامی ایشان حضرت حمزه(ع) صورت گرفت که در این مأموریت، ۳۰ نفر سوار که همگی از مهاجرین بودند ایشان را همراهی می‌کردند. این مأموریت به سمت منطقه العیص، محل سکونت قبیله جهینه بود. ممکن است برخی از مورخین، مثل الواقیدی، طبری، ابن کثیر و دیگران عدم مشارکت انصار (مسلمانان اهل مدینه) در این مأموریت را شاهی برای تأیید ماهیت غیرتهاجمی این مأموریت دانسته باشند، چراکه انصاری وظیفه داشتند تنها در مدینه از رسول خدا(ص) دفاع کنند و در هیچ عملیات تهاجمی در خارج از مدینه مشارکت نمایند. دکتر حمیدالله نیز در یکی از کتاب‌هایش^۶ این فرضیه را تأیید کرده و می‌نویسد که مأموریت حضرت حمزه(ع) متوقف کردن کاروانی از مکه به رهبری ابوجهل بوده است، اما بعداً ضمن بازنگری ارزیابی خود اذعان می‌دارد این لشگرکشی‌ها با هدف انعقاد پیمان‌های دفاعی با قبایل منطقه صورت گرفته‌اند.^۷

با وجود آن که حمزه(ع) و یارانش به‌طور کاملاً تصادفی در العیص با گروه قدرتمندی شامل ۳۰۰ مرد قریشی که ابوجهل نیز در میان آنها بود و از سوریه برمی‌گشتند، مواجه شد،^۸ اما همان‌طور که دکتر یاسین صدیقی اشاره می‌کند،^۹ بعید به‌نظر می‌رسد که مأموریت حمزه(ع) حمله به کاروان مزبور بوده باشد. اگر به واقع چنین نیتی در میان بود، پیامبر(ص) بی‌تردید نیروهای بیشتری گسیل می‌داشتند و نیز خود فرماندهی را برعهده می‌گرفتند. هنگامی که این دو گروه با هم روبرو شدند، مشاجره لفظی شدیدی با هم داشتند. ابوجهل به‌خاطر اخلاق تند و بددهانی معروف بوده است و حمزه(ع) نیز احتمالاً بی‌ادبی او را تحمل نکرده با او به مقابله برخاسته است. حمزه(ع) هنگامی که هنوز در مکه بود، وقتی شنید ابوجهل به پیامبر اکرم(ص) دشنام داده است با کمان ضربه‌ای به سر او زده بود. حمزه(ع) در حالی با ابوجهل روبرو می‌شود که وی با دوستان مخزومی‌اش در حرم نشسته بودند. این موقعیت موجب شد حمزه(ع) اسلام را پذیرفته و برای به چالش کشیدن جمع مزبور ایمان آوردن خود را با صدای بلند اعلام کند. غائله با مداخله ابوجهل فیصله پیدا کرده بود. در العیص، مجدی بن

عمرالجهینی، بزرگ قبیله العیص به طور مستقیم وساطت کرده مانع بروز جنگ شده بود. مجدی هر دو طرف را متحد خود می‌دانست. جالب اینجاست که مجدی مسلمانان را نیز متحد خود می‌داند؛ این امر نشان می‌دهد که جهینه از پیش ارتباطاتی با مسلمانان داشته و سفر حمزه (ع) به آنجا نه برای حمله به کاروان قریش که برای تقویت روابط قبلی بوده است.

رسول خدا (ص) پس از گذشت شش ماه از حضورش در مدینه تصمیمی راهبردی مبنی بر وارد آوردن فشار اقتصادی بر قریش از طریق بستن راه کاروان‌های تجاری آنها می‌گیرند.^{۱۰} با آن که وارد آوردن فشار اقتصادی به قریش به لحاظ راهبردی کاملاً موجه می‌نمود، یک علت مهم‌تر نیز در پس این اقدام وجود داشت و آن برقراری ارتباط با قبایل منطقه و بستن پیمان اتحاد رسمی با آنها بود. این امر برای بقا و توسعه دولت نوپای اسلامی اهمیتی حیاتی داشت. پس از برقراری آرامش و امنیت داخلی، گسترش حوزه نفوذ این امنیت و آرامش به خارج از مدینه اهمیت فراوانی داشت. لذا ایجاد امنیت در محیط بیرونی گام منطقی بعدی بود. این روند را به روشنی می‌توان در انعقاد پیمان‌های اتحاد با قبایل شرق مدینه مشاهده کرد. توافق با قبایل غربی به واسطه عبور راه‌های تجاری از این نواحی و تأثیر توافقات مزبور بر اقتصاد مکه، از اهمیت بیشتری برخوردار بود. همین مسئله روشن می‌سازد که چرا پیامبر اکرم (ص) ابتدا نیروهای بیشتری به این مناطق اعزام فرمودند، از جمله چندین مورد که با هدایت شخص خود آن حضرت صورت گرفت.

این سنت پیامبر (ص) بود که وقتی با گروهی از مردم برخورد می‌کردند، ضمن تأکید بر ایمان به خداوند یکتا، آنها را به اسلام دعوت می‌فرمودند. آن حضرت همچنین تأکید زیادی بر اهمیت نماز و پرداخت ذکات به عنوان دو اصل اساسی اسلام، داشتند. اگر آن مردم اسلام را نمی‌پذیرفتند، به هیچ وجه آنها را مجبور به پذیرش اجباری اسلام نمی‌کردند. بلکه به عکس، تلاش می‌کردند سران قبایل را قانع کنند با هم پیمان‌های امنیتی و عدم تهاجم متقابل منعقد نمایند و مسلمانان متعهد می‌شدند در صورتی که مورد تهاجم قرار گیرند، به آنها کمک نمایند. اگر چنین توافقی صورت نمی‌گرفت

آن‌گاه از ایشان خواسته می‌شد تا در صورت بروز هرگونه درگیری بین مسلمانان و دشمنان‌شان، بی‌طرف مانده و دخالتی نکنند. از نظر مسلمانان این وضعیت نیز قابل قبول بود. چرا که مانع از آن می‌شد که قریش این قبایل را علیه دولت نوپای اسلامی تحریک کنند. بنابراین، تأمین امنیت حومهٔ مدینه اولین اولویت پیمان‌هایی از این دست بود. زیرا قریش دیر یا زود به دولت اسلامی مدینه حمله می‌کرد.

این موازین برای برقراری نظم و قانون در مدینه نیز ضروری بود. صلح و امنیت در مدینه و اطراف آن پیش‌نیازی برای حذف عملکردهای جاهلی از جامعه و جایگزین کردن آنها با اصول اسلامی و نیز دفاع از شهر در مقابل تهاجمات بیرونی بودند. رویکرد رسول خدا(ص) همیشه این بود که با رجوع به فطرت برتر افراد و توضیح اصول اسلام برای آنها با مهربانی و عطوفت، آنها را به خود و دین اسلام جلب کنند. آن حضرت به آنها صلح، امنیت و دوستی می‌بخشیدند؛ تنها قریش و مردم طائف بودند که در مقابل هرگونه مصالحه و ترک خصومتی کاملاً سرسخت و آشتی‌ناپذیر می‌نمودند و بر این باور بودند که در صورت پاگرفتن اسلام نظام مبتنی بر بت‌پرستی‌شان آسیب جدی خواهند دید. شعاع دفاعی مدینه در چالشی اجتناب‌ناپذیر با قریشی که اکنون شاه‌رگ حیاتی تجاری‌اش روزبه‌روز فشرده‌تر می‌شد، ناگزیر باید به فراتر از حومهٔ این شهر گسترش می‌یافت. اتحاد با قبایل مختلف، تنها راه دستیابی به این هدف راهبردی و حیاتی بود. با نگاهی به متن پیمان‌هایی که پیامبر(ص) به قبایل مزبور پیشنهاد می‌کردند درمی‌یابیم که این پیمان‌ها نه تنها بیانگر جایگاه مقتدر و مسلط آن حضرت بودند بلکه تا حد زیادی جوانمردی ایشان را به نمایش می‌گذاشتند. چرا که هرگز با آنها به زبان تهدید و ارباب سخن نمی‌گفتند و هدف‌شان نه دشمن کردن آنها با دولت اسلامی بلکه جلب آنها به دین اسلام بود. در غیر این صورت هدف بزرگ‌تر که همانا مهجور کردن قریش بود نیز حاصل نمی‌شد. علاوه بر این، برانگیختن دشمنی قبایل اطراف مدینه زندگی را برای مسلمانان ساکن مدینه نیز دشوار می‌ساخت، و مسلمانان ناگزیر علاوه بر مقابله با تهدید قریش باید هزینهٔ دشمنی با قبایل ساکن غرب مدینه را نیز متحمل می‌شدند. لذا بی‌تردید دشمن‌تراشی یا رویارویی با همهٔ آنها به یکباره

استراتژی صحیحی نبود.

به روایت ابن اسحاق، پیامبر اکرم (ص) در طی سال اول هجرت مدینه را ترک نفرمودند.^{۱۱} طبیعتاً امور فراوانی وجود داشتند که نیازمند توجه شخص پیامبر (ص) بودند و تمام وقت آن حضرت صرف حل و فصل مسائل داخلی مدینه می‌شد. در ماه صفر سال دوم هجری، آن حضرت شخصاً لشگرکشی به سمت ودان، که به آن ابواء هم گفته می‌شد، را فرماندهی نمودند.^{۱۲} مطابق نسخه ابن اسحاق، هدف از این لشگرکشی حمله به کاروان قریش و محافظان و متحدان آنها یعنی قبیله بنی‌ضمهره بن بکر بن کنانه بود. به واسطه وساطت مخشی بن عمرالضمیری، بزرگ قبیله ضمهره، از بروز این جنگ ممانعت به عمل آمد. پیامبر (ص) برای جنگ پافشاری نکردند و پس از گذراندن ۱۵ روز در منطقه، همراه یاران به مدینه بازگشتند.^{۱۳}

سایر کارشناسان از جمله دکتر حمیدالله گفته‌اند که کاروان مکه پیش از رسیدن مسلمانان منطقه را ترک کرده بودند.^{۱۴} در این صورت، مسلمانان می‌توانستند به سادگی کاروان را تعقیب کرده و به آن برسند اما چنین نکردند. دکتر حمیدالله می‌گوید پیامبر (ص) به جای دست‌خالی بازگشتن، با قبایل اطراف ارتباط برقرار کرده موافقت‌نامه ای با مخشی بن عمرالضمیری منعقد فرمودند.^{۱۵} اگر مخشی قصد محافظت از کاروان مکه را داشت، بعید بود با علم به این که مسلمانان با نیت حمله به کاروان مزبور آمده‌اند باز هم با رسول خدا (ص) پیمان موّدت ببندد. محتمل‌ترین توجیه این است که پیامبر (ص) با هدف دوستی و صلح به آن‌جا عزیمت کرده و قصدش دستیابی به یک پیمان رسمی صلح و دوستی بوده است. این حقیقت که پیش‌تر دو گروه از مسلمانان به فرماندهی عبیده بن الحارث و سعد بن ابی‌وقاص به ترتیب در ماه‌های شوال و ذوالقعدة سال اول هجری به امر خود پیامبر (ص) و برای زمینه‌سازی مأموریتی که خود آن حضرت بر عهده گرفتند به همان منطقه اعزام شده بود، فرضیه فوق را نیز تقویت می‌کند. پیامبر اکرم (ص) سه ماه بعد از مأموریت ابتدایی سعد بن ابی‌وقاص به آنجا عزیمت فرمودند.

سعد در جریان مأموریتش تعدادی احشام متعلق به قبیله بنی‌ضمهره را با خود

برداشته و به مدینه مراجعت نمود. رسول اکرم(ص) وقتی از این موضوع مطلع شدند، بی‌درنگ احشام مزبور را برگردانند، نه تنها چون با بنی‌ضمهره پیمان صلح داشتند بلکه به این خاطر که مادهٔ پایانی پیمان مدینه تصریح می‌کند که «... در امان خدا و پیامبرش محمد(ص) خواهد بود مگر کسی که ستم کند و پیمان شکند».^{۱۶} رسول خدا(ص) در مأموریتی که خود عهده‌دار فرماندهی مسلمانان بودند، ۱۵ روز را با قبیلهٔ بنی‌ضمهره سپری کردند. گرچه بی‌تردید این زمان برای بازگشت کاروان مکه از سوریه کافی نبود اما برای ترویج و تبلیغ پیام اسلام در میان مردم بنی‌ضمهره کفایت می‌کرد. برخی از اعضای قبیله از پیش حتی زمانی که پیامبر(ص) در مکه بود، ارتباطاتی با آن حضرت داشتند. شبلی نعمانی نیز این فرضیه حمله به کاروان‌های تجاری به قصد غارت کالاهای آنها را رد کرده، می‌گوید اگر به‌راستی چنین هدفی مدنظر بود، آیا پیش از جنگ بدر هیچ کاروان تجاری دیگری به‌جز کاروان‌های قریش نبود که مسلمانان بتوانند راه را بر آن ببندند؟ هیچ شاهی دال بر این که مسلمانان کاروان‌های دیگری را متوقف کرده باشند، وجود ندارد چه رسد به این که آنها را غارت کرده باشند.

دکتر حمیدالله متن پیمان منعقد شده با بنی‌ضمهره، شاخه‌ای از بنی‌کنانه را با استناد به روایاتی از *الروض/الانف ابن سعد* و سهیلی آورده است. سایر شاخه‌های بنی‌کنانه عبارت بودند از: بنی‌بکر بن منات، بنی‌غفار، بنی‌لیث، بنی‌دیل، بنی‌مدلج و بنی‌جزیمه، که البته تمامی آنها در غرب مدینه ساکن نبودند. برخی مانند بنی‌غفار در شمال‌غرب مکه ساکن بودند، که دو برادر از این قبیله به نام‌های انس و ابوذر غفاری در زمان حضور رسول خدا(ص) در مکه اسلام را پذیرفته مسلمان شده بودند. بسیاری از اعضای بنی‌غفار پیش از جنگ بدر به اسلام گرویده بودند. قبایل دیگری از جمله جهینه و مزینه هم بودند که در حدفاصل بین مدینه و ینبوع سکونت داشتند. پیامبر(ص) با آنها نیز به شکلی برخورد فرمودند که سرانجام پیمان‌هایی مشابه با سایر قبایل با آنها بسته آنها را با مسلمانان همراه کردند.

قبیلهٔ ضمیره

پیش از پرداختن به مفاد پیمان، لازم است به برخی نکات مرتبط با این موضوع اشاره‌ای داشته باشیم. قبیلهٔ ضمیره آنقدر بزرگ و تأثیرگذار شده بود که دیگر نمی‌شد آن را فقط شاخه‌ای از کنانه در نظر گرفت. دکتر حمیدالله به نقل از ابن اسحاق می‌گوید که یکی از شاخه‌های آن به نام بنی‌عبد بن عدی در حومهٔ مکه سکونت داشتند.^{۱۸} آنها به واسطهٔ زندگی در کنار قریش مایل نبودند با پیوستن به هیچ پیمانی علیه آنها، به ویژه با مسلمانانی که از نظر قریش دشمن به حساب می‌آمدند، دشمنی‌شان را برانگیزند. اما احتمالاً به واسطهٔ فشار شدید هم‌قبیله‌ای‌هایشان در مدینه آنها نیز هیأتی نزد پیامبر (ص) فرستاده اظهار دوستی نمودند، اما در عین حال روابطشان با قریش را نیز حفظ کردند. آنها با توجه به شرایط خاص‌شان متعهد شدند به جز در مورد جنگ با قریش در هر مورد دیگری با مسلمانان متحد بوده به هر وسیله‌ای آنها را یاری کنند. رسول اکرم (ص) پیشنهاد آنها را پذیرفتند و با آنها پیمان صلح و امنیت منعقد فرمودند. به همین ترتیب، ظاهراً اندکی پیش از جنگ بدر پیمان مشابهی نیز با بنی‌غفار امضا شد.^{۱۹} اکثر اعضای قبیلهٔ بنی‌غفار پیش از اسلام راهزن بودند؛ برخی از آنها از جمله ابوذر مسیحی شده بودند. آنان ارزشی برای ماه‌های حرام قائل نبودند و این مسائل را رسوم کفرآمیز می‌دانستند. آنها حتی در ایام حج نیز به کاروان‌ها حمله و آنها را غارت می‌کردند. وقتی ابوذر برای پذیرش اسلام به مکه آمد و اظهار داشت که شغلش راهزنی است، نقل است که پیامبر (ص) ابراز تعجب کرده فرمودند: «براستی که خداوند هر کس را که بخواهد هدایت می‌کند».^{۲۰} شاخهٔ دیگری از کنانه قبیلهٔ بنی‌بکر بود، مردمانی بدذات بودند که بعدها پیمان حدیبیه را زیر پا گذاشته، به قبیلهٔ خزاعه که از هم‌پیمانان مسلمانان بود، حمله کردند. مطابق مواد پیمان حدیبیه، مسلمانان متعهد شده بودند که هم‌پیمانان خزاعه را یاری کنند. نقض پیمان حدیبیه از سوی بنی‌بکر منجر شد مسلمانان در رمضان سال هشتم هجری به مکه لشکرکشی کرده بدون جنگ و خونریزی آن‌جا را فتح کنند.

متن پیمان با بنی‌ضمیره

اولین بند این پیمان (که در سند شماره ۹ آورده شده) جایگاه برتر رسول خدا(ص) را مشخص می‌کند؛ ایشان این پیمان را به اذن الله با آنها بسته متعهد می‌شوند امنیت کامل برای افراد قبیله و نیز دارایی‌های آنها را تأمین کنند. مقرر شد در صورت حمله دیگران، به آنها کمک شود؛ افراد قبیله بنی‌ضمیره نیز متقابلاً متعهد شدند در صورت نیاز به یاری مسلمانان بشتابند. در این پیمان به روشنی آمده است که مسلمانان تا زمانی آنها را یاری خواهند کرد که مفاد پیمان را محترم بشمارند. طبیعتاً کسانی که آنرا نقض کنند، مورد حمایت پیامبر(ص) و یاران‌شان نخواهند بود. نکته جالب توجه این است که با آن که مقرر شده بود بنی‌ضمیره مسلمانان را یاری کنند، قراردادهای مشابهی که با قبایلی مثل جهینه بسته شده بود، چنین الزامی نداشت و آنها متعهد به یاری رساندن به مسلمانان نمی‌شدند. مفاد قرارداد با هر قبیله بستگی به روابط آنها با مسلمانان داشت. برخی از اعضای بنی‌ضمیره در همان روزهای نخستین هجرت مسلمانان به مدینه اسلام را پذیرفته بودند، گرچه شواهدی وجود دارد که نشان می‌دهد برخی از آنها پیش‌تر نیز با مسلمانان تعامل داشتند. مثلاً، عمر بن امیه الضمری روابط نزدیکی با پیامبر اکرم(ص) داشت و آن‌قدر مورد اعتماد بود که در چندین مورد آن حضرت او را نزد نجاشی بن اصحم در حبشه به مأموریت فرستاد. عمر با دختر عبیده - عموزاده پیامبر - ازدواج کرد. عبیده فرزند عموی بزرگ پیامبر الحارث بود و در جنگ بدر به شهادت رسید.

لذا عمر بن امیه الضمری به واسطه ازدواجش خویشاوندی دوری با پیامبر(ص) داشت. روایت شده که پدر عمر، امیه بن خالد نیز به همراه برخی اعضای دیگر قومش در زمانی بین هجرت و جنگ احد اسلام را پذیرفته بود. یکی از اعضای قبیله جعل بن سراق الضمری به مدینه مهاجرت کرده و در جنگ احد در کنار مسلمانان جنگیده بود، در حالی که گفته شده عمر که در هیچ جنگی شرکت نمی‌کرد، در این زمان در اردوی مکه بوده است. نظریات در خصوص این که عمر چه زمانی اسلام آورده، متفاوتند. اما آنچه مشخص است اینست که زمان آن حول و حوش جنگ بدر و احد بوده است. اگر چنین باشد، معلوم می‌شود که پیامبر(ص) آن‌قدر به او اعتماد داشته که در حالی که

هنوز مسلمان نشده بود بلافاصله پس از جنگ بدر او را به عنوان فرستاده مسلمانان در دربار پادشاه حبشه انتخاب نموده است. پس از پیروزی مسلمانان در جنگ بدر که منجر به کشته شدن تعداد زیادی از افراد سرشناس مکه شد، قریش هیأت دیگری به سرکردگی عمر بن عاص به حبشه فرستاد تا نجاشی را راضی کنند پناهندگان مسلمان که هم‌کیشان‌شان در مدینه بسیاری از سران مکه را کشته بودند، را اخراج کند. این مأموریت قریشیان نیز با شکست روبرو شد؛ پادشاه حبشه به‌طور پنهانی مسلمان شده بود، گرچه نه قریش و نه مردم خودش، به‌خاطر شرایط متزلزل در حبشه، از این موضوع خبر نداشتند. رسول خدا (ص) عمر بن امیه الضمری را به حبشه فرستادند تا توطئه قریش را خنثی کرده و دوستی با نجاشی را مستحکم‌تر کند.

سند شماره ۹: توافق‌نامه با بنی‌ضمیره

به‌نام خداوند بخشنده مهربان

- ۱- این سندی است از جانب محمد پیامبر خدا برای بنی‌ضمیره
- ۲- تا جان و مال آنها در امنیت کامل باشد.
- ۳- و در صورتی که مورد تهاجم قرار گیرند از سوی مسلمین یاری خواهند شد، به‌جز در مواردی که به جنگ با دین خدا برخیزند. و این پیمان یاری تا زمانی که آبی در دریاهاست استوار خواهد بود.
- ۴- و بر آنهاست که هرگاه پیامبر آنها را بخواند به یاری‌اش بشتابند؛ و به‌واسطه این پیمان آنها در حمایت خدا و رسولش خواهند بود.
- ۵- و ایشان مستوجب یاری هستند و این یاری علی‌الخصوص به‌واسطه حضور افراد متقی و خداترس در میان آنهاست.^{۲۱}

قبیله جهینه

قبیله جهینه در خارج از مدینه نیز تعدادی زیرقبیله داشت که برخی از آنها صحراگرد و برخی یک‌جانشین بودند. شاخه‌های آنها در سراسر ساحل غربی جزیره العرب پراکنده بودند و برخی از آنها حتی در جنوب یمن ساکن بودند. یکی از بزرگان آنها به‌نام

عمر بن مره هنگام سفر حج به مکه و پیش از هجرت پیامبر(ص) به مدینه، اسلام را پذیرفت.^{۲۲} عمر بن مره پس از گذراندن مدتی در خدمت رسول خدا(ص) به یمن بازگشت تا به تبلیغ اسلام بپردازد. پیامبر(ص) به قبایلی که در غرب مدینه به سمت ینبوع ساکن بودند توجه خاصی داشتند و شخصاً به این قبایل رفته قراردادهای صلح و دوستی مکتوبی به آنها پیشنهاد کردند. جهینه نخستین قبیله در خارج از مدینه بود که مسلمانان به دیدار آن رفتند. حضرت حمزه (ع) در ماه رمضان سال اول هجری مسئولیت این مأموریت به سمت العیص را به عهده داشت، شش ماه بعد رسول خدا(ص) خود شخصاً به آن جا رفته با آنها ملاقات نمودند. آن حضرت نسبت به حمزه (ع) خیلی پیش تر رفتند و به بوات واقع در حدود ۸۰ کیلومتری مدینه رسیدند و نزدیک به یک ماه در میان مردم این قبیله به سر بردند. هدف از سپری کردن این مدت طولانی چه بود؟ به نظر می رسد آن حضرت از طوایف متعددی که بین العیص و بوات ساکن بودند دیدن کرده ضمن رساندن پیام اسلام به آنها، اقدام به عقد پیمان های رسمی اتحاد بین آنها و مسلمانان کرده اند. مطابق با منابع سنتی سیره، در ابتدا تعداد چندان زیادی از اهالی قبیله جهینه اسلام نیاوردند، اما در مورد موافقت نامه های رسمی با پیامبر خدا(ص) نظر مثبتی داشتند. متن قراردادهای نشان می دهد که این طوایف به روشنی اقتدار و رهبری رسول الله(ص) را پذیرفته بودند. آنها با توجه به رقابت های قبیله ای و طایفه ای باید اطمینان یافته باشند که اکنون متحد نیرومندتری در دولت اسلامی خواهند داشت.

به آنها قول داده شد در صورتی که نا عادلانه مورد تهاجم قرار گیرند، به ایشان کمک شود. این در حالی بود که از آنها درخواست هیچ نوع کمک مسلحانه ای به مسلمانان نشده بود، و هدف تنها کسب اطمینان از این بود که در صورت حمله قریش به مدینه، از آنها پشتیبانی نخواهند کرد. قریش قبیله ای قدرتمند بود که به خاطر قراردادن کعبه، جایگاه ویژه ای در میان سایر قبایل داشت. شهر مکه نیز مرکز تجاری مهمی بود که هرساله نمایشگاهی تجاری در آن برگزار می شد و قبایلی از سراسر جزیره العرب و حتی خارج از آن در نمایشگاه مزبور شرکت می کردند. قریش به منظور تحکیم

بخشیدن به قدرت خود در جزیره العرب در ازای تأمین امنیت کاروان‌های مکه از این قبایل حمایت مالی نیز می‌کرد.

در واقع کمتر قبیله‌ای حاضر می‌شد نسنجیده دشمنی قبیله‌ای قدرتمند و بانفوذ مثل قریش را به جان بخرد. با این حال پیامبر (ص) موفق شدند با قبایل اطراف مدینه موافقت‌نامه‌هایی امضا کنند. پیمانی که با جهینه بسته شد، اسلام آوردن مردم قبیله را پیش‌شرط کمک به آنها قرار نداده بود. اگر هریک از اعضای قبیله قصد گرویدن به اسلام داشتند، با آغوش باز پذیرفته می‌شدند، اما قرارداد فی‌مابین منوط به این امر نبود. حصول اطمینان از بی‌طرفی آنها در مواجهه با قریش خود دستاورد بزرگی بود چرا که منجر به تضعیف حمایت‌ها از قریش به ویژه در منطقه‌ای دور از خانه‌اش مکه می‌شد.

متن پیمان با جهینه

از این پیمان چندین نکته برداشت می‌شود: برخلاف پیمان با بنی‌ضمیره، با این عبارت که، این قرارداد از سوی خدا و رسولش (ص) مطرح گردیده، آغاز نمی‌شود (متن پیمان در سند شماره ۱۰ آورده شده است). این امر نشان می‌دهد که اکثر اعضای قبیله هنوز اسلام نیاورده بودند. به هر حال در اینجا پیامبر خدا (ص) و یاران‌شان به‌عنوان طرف قدرتمندتر به حساب می‌آیند، زیرا آنها هستند که قرار است از جهینه حمایت و پشتیبانی کنند. ضمناً به آنها قول داده می‌شود در صورتی که مورد حمله یا مورد ظلم و بی‌عدالتی قرار گیرند، از آنها حمایت شود. جالب این‌جاست که اصل عدالت در تمامی قراردادهای پیامبر (ص) با همه قبایل مدنظر بوده است. نکته مهم دیگری که مکتوب شده این بود که مسلمانان در هیچ نزاع داخلی یا اختلاف فرهنگی میان قبایل یا طوایف دخالت نخواهند کرد. هر قبیله‌ای چندین طایفه داشت که معمولاً با هم در حال نزاع و کشمکش بودند؛ درگیری‌های متعددی در درون قبیله جهینه نیز وجود داشت. رسول خدا (ص) پیشاپیش به آنها اعلام کردند که خود یا مسلمانان را در نزاع‌های داخلی آنها درگیر نخواهند کرد. این امر برای حصول اطمینان از آن بود که مسلمانان برای مقابله با تهدید جدی‌تر یعنی قریش همواره آماده و هوشیار باشند. بی‌طرفی در قبال درگیری‌های داخلی دیگران

مانع از آن می‌شد که مسلمانان انرژی خود را صرف مسائل حاشیه‌ای کنند. امروزه عدم دخالت در امور داخلی دیگران به‌عنوان یک اصل اساسی از دیپلماسی و حقوق بین‌الملل شناخته شده است، در حالی که پیامبر(ص) ۱۴۰۰ سال پیش این بند را در قراردادهای خود با قبایل مختلف گنجانده بودند.

سند شماره ۱۰: پیمان با جهینه

- ۱- تا جان و مال آنها (قبیله جهینه) در امنیت کامل باشد.
- ۲- و در صورتی که به هر شکلی مورد تهاجم قرار گیرند از سوی مسلمین یاری خواهند شد، به‌جز در مواردی که به دشمنی‌های درون‌قبیله‌ای یا بنیان دین خدا مربوط باشد.
- ۳- و بر آنهاست که هرگاه پیامبر آنها را بخواند به یاری‌اش بشتابند؛ و به‌واسطه این پیمان آنها در حمایت خدا و رسولش خواهند بود.
- ۴- و از هم‌پیمانان صحراگرد آنها هرکس اعتبار، درستی و نیت خیر این توافق را محترم بشمارد از همان مزایای ساکنین مناطق شهری برخوردار خواهند شد. و سرمنشأ یاری و نصرت از آن خداوند است.^{۲۳}

از آنجاکه اکثر اعضای قبیله جهینه اسلام را نپذیرفته بودند، کمک خواستن از آنها بر اساس برادری اسلامی، جواب نمی‌داد. قبیله جهینه همچنین با قریش روابط دوستانه‌ای داشتند؛ بنابراین، اطمینان از بی‌طرفی آنها در قبال جنگ قریش با مسلمانان دستاوردی بزرگ بود، حال آن که مسلمانان برای اثبات غیرت و همت خود در جنگ هنوز راه درازی در پیش داشتند. در حقیقت از آن‌جا که مسلمانان ناگزیر شهر و دیار خود را ترک کرده بودند دیگران آنها را گروهی ضعیف می‌دانستند. پیامبر(ص) آن‌قدر باهوش بودند که حتی با دادن زمین به قبیله مورد نظر آنها را با خود همراه سازند. مثلاً، به اوسجه بن حرملة الجهینی ملک وسیعی در نزدیکی ذوالمروة داده شد. مسلمانان بعد از انعقاد پیمان حدیبیه پس از فرار از مکه در همین مکال پناه می‌گرفتند. به موجب مفاد پیمان حدیبیه کسانی که از مکه می‌گریختند اجازه ماندن در مدینه را نداشتند؛ آنها باید به قریش برگردانده می‌شدند حتی اگر مسلمان باشند.

پذیرش این ماده خاص از پیمان حدیبیه (که بعداً در جریان بررسی پیمان حدیبیه در فصل پنجم به آن خواهیم پرداخت) در زمان امضای پیمان بسیار مشکل بود. فراریان از مکه که امکان ماندن در مدینه را نیز نداشتند کم‌کم در تپه‌های نزدیک ذوالمروه پناه گرفته به کاروان‌های مکه حمله می‌کردند. این مسئله قریش را مجبور کرد به پیامبر (ص) پیشنهاد حذف این ماده را از پیمان مزبور دهند.^{۲۴}

طولی نکشید که تعامل مسلمانان با قبیله جهینه موجب شد اکثر اعضای این قبیله که اصول برابری و عدالت اسلام انگیزه‌ای قوی در آنها ایجاد کرده بود، مسلمان شوند. وقتی تعداد مسلمانان در این قبیله افزایش پیدا کرد پیامبر (ص) پیمان جدیدی با آنها بستند، که در آن رهنمودهایی در خصوص رفتار آنها به‌عنوان مسلمان مطرح شده بود. این پیمان نیز مطابق همان رویکرد معمول آن حضرت مکتوب شد. مفاد این پیمان سند شماره ۱۱ آورده شده است.

مفاد این سند نشان می‌دهد که باید در بخش پایانی زندگی پر بار رسول‌الله (ص) منعقد شده باشد. در سال آخر رسالت آن حضرت (سوره بقره، آیات ۲۷۵ تا ۲۸۱) بود که ربا حرام شد. پیامبر (ص) همچنین در خطبه آخر خود در حجة الوداع در سال دهم هجری نیز به حرام بودن ربا اشاره فرمودند.^{۲۵} همچنین آیات مربوط به براءت (دوری جستن) از مشرکین در سال نهم هجری نازل شدند (سوره ۹، آیات ۱ تا ۱۸).^{۲۶}

لازم به ذکر است که با آن که تبلیغ و ترویج اسلام، هدف اصلی رسالت پیامبر (ص) بود. گاهی بنا به برخی ملاحظات همچون صلح و امنیت دولت اسلامی، این هدف با شدت و حدّتی که انتظار می‌رفت پیگیری نمی‌شد. این موضوع را در قراردادهایی که با قبایل ساکن غرب مدینه منعقد شد می‌توان مشاهده کرد. در این قراردادهای بینیم که بدون پیش‌شرط قرار دادن پذیرش دین اسلام، به قبایل مزبور پیشنهاد اتحاد داده شده است. در بندهای قراردادهای مزبور به‌طور ضمنی آمده است که مردم در این کار آزاد هستند، و پیامبر (ص) به اندازه کافی آنها را به پذیرش اسلام ترغیب فرموده‌اند. همچنین وقتی این قبایل فرصتی برای تعامل با مسلمین پیدا می‌کردند، منش و شخصیت نیکو و شریف مسلمانان خود به‌خود آنها به اسلام جذب می‌کرد. همین اصل

در پیمان مدینه نیز رعایت شده بود. در آن جا نیز از مردم خواسته نشده بود که برای بهره‌مند شدن از یاری و حمایت مسلمانان، مسلمان شوند.

سند ۱۱: چارچوب کلی مسئولیت‌های اسلامی قبیله جهینه

۱- هرکس از ایشان (قبیله جهینه) که اسلام را بپذیرد، نماز را به‌پا دارد، زکات خویش را بدهد، از خدا و رسولش اطاعت کند، خمس غنائم جنگی را (به دولت اسلامی) دهد، سهم پیامبر را بپردازد، آشکارا اعتقادش به اسلام را اعلام کند و از مشرکین تبری جوید، در پناه حمایت خدا و رسولش امنیت خواهد داشت.

۲- و هر مسلمانی که بدهی دارد باید فقط اصل آن را بپردازد. زیرا از این پس تمامی موارد، ربا در قراردادهای وام باطل اعلام می‌شود.

۳- و عشر محصولات کشاورزی باید برای کمک به فقرا ذخیره شود.

۴- و هرکس که به این قبیله (جهینه) وارد و به آنها بپیوندد، مشمول تمامی مسائلی که سایرین هستند، خواهد بود.

آنچه در پیمان مدینه به‌روشنی مشخص شده بود، مضمون (حقوق و تعهدات) شهروندی در دولت اسلامی بود، ایده‌ای نوین برای کسانی که تنها با وفاداری به قبیله و طایفه آشنا بودند. این موضوع به‌محض توافق تأثیرگذاری خود را نشان داد؛ در پیمان مدینه تضمین شده بود هر کسی که در محدوده مرزهای مدینه سکونت داشته یا خارج از این محدوده بوده اما مفاد پیمان را پذیرفته باشد از تمامی حقوق و مسئولیت‌های شهروندی و نیز حمایت کامل برخوردار خواهد بود. در عین حال همه افراد متعهد شده بودند به دولت اسلامی خیانت نکرده با دشمنان دولت مزبور به‌ویژه قریش و ستمگران و کسانی که عدالت را زیرپا می‌گذارند هم‌پیمان نشوند و به آنها یاری نرسانند. در مورد قبیله جهینه، پیامبر (ص) به آنها امتیازات مالی نیز اعطا فرمودند تا موافقت ایشان را کسب کنند.

قرارداد با بنی زرع و بنی ربعه

بنی زرع و بنی ربعه دو طایفه از قبیله جهینه بودند. پیامبر اکرم (ص) قراردادهایی مشابه سایر پیمان‌ها با آنها بسته قول داد در صورتی که مورد حمله قرار گیرند یاری‌شان کنند. آن حضرت از جانب‌داری در درگیری‌های داخلی ایشان امتناع فرمودند؛ ایشان مایل بودند در صورت تمایل طرفین میان آنها میانجی‌گری نمایند اما جانب‌داری از هیچ یک را نپذیرفتند. ممکن است این پرسش پیش آید که با وجود این که از قبل تصریح شده بود که مفاد قرارداد با جهینه تمامی طوایف این قبیله را شامل می‌شود، امضای پیمان‌های مجزا با هریک از این طوایف چه ضرورتی داشت؟ علت این است که این طوایف با مجدی بن عمر بزرگ قبیله جهینه مشکل داشته به او اعتماد نداشتند و نگران بودند که او به آنها حمله کند. به همین دلیل رسول خدا (ص) به آنها قول داد در مقابل هر تهاجمی نه تنها از سوی قریش بلکه حتی از سوی مجدی، از آنها حمایت کنند. امکان داشت که طوایف مزبور بدون دریافت پیشنهاد حمایت و محافظت مزبور به طور مستقیم از جانب شخص پیامبر (ص)، دچار تردید می‌شدند. این امر امتیاز دیگری هم داشت که مجدی با اطلاع از قرارداد سایر طوایف با پیامبر (ص) از حمله به آنها خودداری می‌کرد. هدف آن بود که در جریان آمادگی برای رویارویی با نبرد اجتناب‌ناپذیر با قریش، تا حد امکان با قبایل و طوایف بیشتری پیمان اتحاد و همکاری منعقد شود. متن پیمان مزبور، در سند شماره ۱۲ آورده شده است.

سند ۱۲: پیمان با بنی زرع و بنی ربعه

- ۱- آنها (طوایف بنی زرع و بنی ربعه) از امنیت جانی و مالی کامل برخوردار خواهند بود.
- ۲- و در صورتی که به هر شکلی مورد تهاجم قرار گیرند از سوی مسلمین یاری خواهند شد، به جز در مواردی که به دشمنی‌های درون قبیله‌ای یا بنیان دین خدا مربوط باشد.
- ۳- و از هم‌پیمانان صحراگرد آنها هرکس اعتبار، درستی و نیت خیر این توافق را محترم بشمارد از همان مزایای ساکنین مناطق شهری برخوردار خواهند شد. و سرمنشأ یاری و نصرت از آن خداوند است.^{۲۷}

در این جا بار دیگر می بینیم که با آن که پیامبر (ص) به آنها قول داده بودند در صورتی که مورد تهاجم قرار گیرند یاری شان کنند، همچنین به روشنی اعلام کرده بودند که مسلمانان در امور داخلی آنها دخالت نخواهند کرد و در درگیری های داخلی از هیچ یک از طرفین جانبداری نخواهند کرد. تنها در صورت تهاجم خارجی قول حمایت و یاری داده شده بود. این نکته مهمی است. طوایف مزبور باید مطمئن می شدند در صورتی که اعلام بی طرفی کنند و قریش قوی ترین قبیله جزیره العرب به آنها حمله کند، مسلمانان به کمک آنها خواهند شتافت. مطابق ماده ۳ پیمان، مردمانی که در مجاورت این قبایل و طوایف زندگی می کردند و پیمان مزبور را محترم می شمردند از این حقوق برخوردار می شدند: «... و همه هم پیمانان صحراگرد آنها که اعتبار، درستی و نیت خیر این توافق نامه را محترم بشمارند از همان حقوق و مزایایی بهره مند خواهند شد که به ساکنین قبایل و طوایف مزبور ارزانی داشته شده است»، اما کسانی که از این حمایت برخوردار می شدند متعهد به ارائه هیچ کمک مستقیمی به مسلمانان نبوده فقط باید بی طرف می ماندند. تأکید روی کسانی که «... اعتبار، درستی و نیت خیر این توافق نامه را محترم بشمارند» اهمیت بسزایی دارد؛ کمک و حمایت اسلام شامل بیدادگران و کسانی که رفتار مجرمانه دارند نمی شود.

پیمان با قبیله مزینه^{۲۸}

قبیله مزینه که همانند جهینه در غرب مدینه سکونت داشتند با این قبیله رقابت دیرینه داشتند. دو قبیله به واسطه رقابتی که با هم داشتند هریک با یکی از دو قبیله اوس و خزرج که آن زمان با هم درگیر بودند هم پیمان شده بودند. از آنجا که جهینه هم پیمان خزرج بود مزینه از رقیب خزرج یعنی اوس طرفداری کرده با آنها هم پیمان شده بود. به واسطه همین پیمان های دوستی بود که آنها هریک به پشتیبانی هم پیمانان مدینه ای خود در جنگ باعث شرکت کردند. پذیرش اسلام از سوی برخی از اعضای قبایل اوس و خزرج، مهاجرت تعداد کثیری از مسلمانان از مکه به مدینه و انعقاد پیمان مدینه به خلق فضای صلح و دوستی و برادری در مدینه کمک شایانی

کرد. رقابت دیرینه میان اوس و خزرج به پایان رسید و همین امر موجب شد تنش میان هم‌پیمانان آنها نیز کاهش یابد؛ البته از بین رفتن کامل دشمنی و خصومت‌های شخصی زمان بیشتری می‌طلبید. لذا راضی کردن قبایل حومه مدینه برای امضای توافق‌نامه با مسلمانان مستلزم به‌کارگیری ابتکارات دیپلماتیکی بود که پیامبر (ص) از این ابزار بهره‌مند بودند و به همین منظور پس از سازمان‌دهی مجدد نهادهای قدرت در مدینه، توجه خود را معطوف به این امر نمودند.

برخی از مردم مزینه پیش از جنگ اُحد در سال سوم هجری اسلام آورده بودند و دوتن از آنها نیز در همین نبرد به شهادت رسیدند.^{۲۹} در سال پنجم هجری هیأتی متشکل از چهارصد نفر از مسلمانان مزینه برای پیمان بستن با پیامبر اکرم (ص) و دولت اسلامی وارد مدینه شدند؛ آنها اولین قبیله‌ای بودند که چنین اقدامی می‌کرد.^{۳۰} آنان قصد داشتند در مدینه ساکن شوند اما رسول خدا (ص) از ایشان خواست به میان مردم خود بازگردند تا مبادا مشرکین از غیبت آنها سوءاستفاده کرده و با اشغال زمین‌های‌شان موقعیتی راهبردی برای انجام اقدامات خصمانه علیه مسلمانان بدست بیاورند.^{۳۱} با وجود این که این افراد به‌فرموده پیامبر (ص) به قبیله خود بازگشتند اما هرگز وفاداری و پایبندی‌شان به دولت اسلامی کم‌رنگ نشد. در سال هشتم هجری در سپاه ۱۰ هزار نفری مسلمانان هنگام لشگرکشی به مکه بیش از هزار و صد نفر از افراد قبیله مزینه حضور داشتند. بلافاصله پس از فتح مکه، آنها در جنگ حنین (سال ۸ هجری) و همچنین جنگ تبوک (سال ۹ هجری) نیز حضوری چشم‌گیر داشتند.

پیامبر (ص) برای جلب نظر یکی از سران مزینه به‌نام بلال بن حارث المزینی و همراه کردن او با خود به وی تعدادی معدن و زمین بخشیدند. آن حضرت در سند بخشش معادن مزبور می‌فرماید اهدای این هدیه «موجب تضييع حق هیچ مسلمانی شده است» به عبارت دیگر، معادن مزبور بخشی از دارایی دولت اسلامی بود و سایر مسلمانان هیچ حقی برای تصاحب این دارایی‌ها نداشتند. در سال ۱۹۴۵ کتیبه‌ای سنگی در گورستانی قدیمی در نزدیکی یک معدن کشف شد که حاوی نوشته‌ای بود که این بخشش پیامبر (ص) به بلال را تأیید می‌کرد.^{۳۲} علاوه بر این علمای سیره

می‌گویند هرگز زکاتی برای این معدن تعیین نشده است.

پیمان با بنی‌مدلج

بنی‌مدلج طایفه‌ای از قبیلهٔ کنانه بودند که در ذوالعشیره در ناحیهٔ ینبوع سکونت داشتند. پیامبر اسلام(ص) در جمادی الاولی سال دوم هجری به همراه ۱۵۰ تا ۲۰۰ نفر از یاران‌شان و حدود سی نفر شترکه به‌نوبت بر آنها سوار می‌شدند راهی قبیلهٔ بنی‌مدلج شدند، اما آن حضرت برای رسیدن به ذوالعشیره به طور مستقیم به سمت غرب نرفتند بلکه ابتدا به طرف شمال شرق حرکت کرده و پیش از رسیدن به محل سکونت بنی‌مدلج در طول راه در چندین منزل اطراق فرمودند. هدف از حرکت به سمت شمال شرق به جای مستقیم رفتن به ذوالعشیره چه بود؟ در حالی که سیره‌نویسان در این خصوص سکوت اختیار کرده‌اند، می‌توان حدس زد که استراتژی آن حضرت باید برقرار کردن رابطه با قبایل و طوایف ساکن در مسیر راه بوده باشد. پیام اسلام باید تا دوردست پخش می‌شد و رسول خدا(ص) از هر فرصتی برای این کار استفاده می‌کردند. با آن که برخی مورخین (ابن اسحاق و ابن سعد) هدف از عزیمت به ذوالعشیره را حمله به کاروانی از مکه که با رهبری ابوسفیان راهی سوریه بود، اعلام کرده‌اند، هیچ شاهد تجربی این فرضیه را تأیید نمی‌کند. اگر هدف کاروان بوده باشد برای رسیدن به راه تجاری‌ای که کاروان در طول آن سفر می‌کرد پیامبر(ص) باید به سمت غرب می‌رفتند. حتی معلوم نیست که کاروان مزبور از آن منطقه عبور کرده یا هرگز از مکه خارج شده باشد. پیامبر اکرم(ص) پس از رسیدن به ذوالعشیره نزدیک به ۴۵ روز را در آنجا سپری کردند. علت این اقامت طولانی چه بود؟ آن حضرت در دو سفر پیشین خود به ترتیب ۱۵ و ۳۰ روز در میان قبایل مقصد اقامت داشته، در هر دو مورد قراردادهایی با قبایل و طوایف مورد نظر امضا فرموده بودند.

دیدار پیامبر(ص) از ذوالعشیره به‌روشنی برای برقراری روابط و انعقاد قراردادهای صلح و دوستی با بنی‌مدلج و برخی طوایف بنی‌ضمهره که در آن ناحیه سکونت داشتند و رساندن پیام اسلام به آنها بود. پیامبر اکرم(ص) و یاران‌شان با استقبال گرم بنی‌مدلج

روبرو شده و در مدت اقامتشان در آنجا از آنها مانند دوستان و هم‌پیمانانی محترم پذیرایی شد. این رفتار، حاکی از دوستی و پذیرش آن حضرت به‌عنوان یک هم‌پیمان بود. با توجه به این شرایط پیامبر خدا(ص) قراردادی با بنی‌مدلج بستند که موادش شبیه همان پیمان‌هایی بود که با قبایل دیگر منعقد شده بود. این پیمان نیز مشروط به پذیرش اسلام از سوی بنی‌مدلج نبود؛ همچنین از آنها خواسته نشده بود مسلمانان را در هنگام جنگ یاری کنند. تنها الزام آن حفظ بی‌طرفی آنها در صورت بروز جنگ میان مسلمانان و قریش بود که بنی‌مدلج نیز بی‌درنگ آن را پذیرفتند.

رسول خدا(ص) در جریان این مأموریت قراردادهایی نیز با برخی زیرطایفه‌های بنی‌ضمهره که در آن نزدیکی می‌زیستند امضا کردند. اقامت بیش از شش هفته‌ای آن حضرت در نزدیکی ینبوع اهمیتی را که برای این قبایل قائل بودند، نشان می‌دهد. در اینجا می‌توان الگویی برای اقامت پیامبر(ص) در میان قبایل مزبور به‌دست آورد، ایشان در اولین ملاقات با قبیله بنی‌ضمهره ۱۵ روز را در ودان سپری کردند؛ هنگام ملاقات با جهینه حدود یک ماه در ودات ماندند و در قبیله بنی‌مدلج نیز بیش از ۴۵ روز اقامت فرمودند. این امر نشان می‌دهد که قبایل فوق پیام اسلام، به‌ویژه پیامی حاکی از دوستی و همکاری دوجانبه را پذیرفته بودند. تا آن زمان این طولانی‌ترین مدتی بود که پیامبر(ص) از مدینه خارج می‌شدند. پذیرایی گرم این قبایل باید به‌شدت آن حضرت را خشنود ساخته و در آن روزگار سخت و پرتنش برای حضرتش مطلوب بوده باشد. با انعقاد پیمان‌های دوستی بین بنی‌مدلج و زیرطایفه‌های بنی‌ضمهره و مسلمانان، دولت اسلامی تقریباً مرزهای غربی خود را به‌طور کامل امنیت بخشید. حتی در این مراحل ابتدایی نیز رسول خدا(ص) به مسلمانان می‌آموختند که تثبیت سیاسی اراده جمعی اسلامی، که در این مرحله بیشتر شامل غیرمسلمانان می‌شد، برای پیروزی‌های نظامی در آینده گامی ضروری به‌حساب می‌آید. این قراردادها همچنین زندگی را برای قریش بسیار دشوار می‌ساخت چرا که اکنون حرکت کاروان‌هایشان به‌طور فزاینده‌ای از سوی مسلمانان تهدید می‌شد.

تأثیر دیگر قراردادهای مذکور این بود که پیام اسلام به قبایلی می‌رسید که

به‌طور تجربی تعهدات قراردادی و مسئولیت‌های همگانی‌شان در قبال همدیگر و هم‌پیمانان‌شان با وجودشان عجین شده بود. از آنجا که آنها با مسائل واقعی زندگی مانند جنگ، اشغال، قراردادهای قتل، تعصب و غیره سروکار داشتند، کم‌کم دریافتند که پیام اسلام فرهنگ‌شان را به‌لحاظ سیاسی، اقتصادی و اجتماعی سامان بخشیده معیار نوینی به‌نام تقوی الهی برای آن تعیین خواهد کرد. آنها پیام مزبور را نه تنها به‌خاطر آن که به گذشته مملو از عداوت نسل اندر نسل‌شان خاتمه می‌بخشید بلکه از آن جهت که آینده‌ای را پیش روی‌شان قرار می‌داد که در آن روح عربی همانند زبانش کرامت پیدا می‌کرد، پذیرفتند. شخصیت فردی و اجتماعی پیامبر(ص) به‌عنوان یک رهبر پایبند اصول الگویی برای همگان است، الگویی که رفتارهای اجتماعی را به همان اندازه ایمان و اخلاص در رفتار فردی ارج می‌نهادند و معتقد بودند ایمان به خداوند باید موجب سامان‌دهی رفتار و روابط اجتماعی فرد در جامعه شود.

در ابتدا تعداد افرادی که اسلام را می‌پذیرفتند کم بود اما با گسترش قدرت اسلام در سایه یک فرهنگ رهبری نوین که انصاف و عطوفت را سرلوحه تعاملاتش با دیگران قرار می‌داد، روند گرایش به اسلام سرعت گرفته هر روز تعداد بیشتری مسلمان می‌شدند. در نخستین جنگ‌های مسلمانان - بدر، احد و احزاب - تعداد افرادی که از این قبایل به یاری مسلمین می‌شتافتند محدود بود. بر اساس اکثر روایات تنها تعداد انگشت‌شماری از هر قبیله در این جنگ‌ها حضور داشتند اما در زمانی که رسول خدا(ص) در رمضان سال هشتم هجری با هدف فتح مکه مدینه را ترک نمودند، این تعداد به صدها نفر افزایش پیدا کرده بود. به‌جز طایفه بنی‌بکر بن منات تمامی طوایف کنانه نه تنها اسلام را پذیرفته بودند بلکه مشتاقانه آماده دفاع از اسلام در برابر مخالفین پیامبر(ص) بودند.

در زمان جنگ بدر بیشتر نواحی غرب مدینه با تلاش‌های پیامبر اکرم(ص) یا با آن حضرت همراه شده یا بی‌طرفی خود را اعلام کرده بودند. در حالی که بیشتر انرژی دیپلماتیک صرف انعقاد پیمان‌های اتحاد و همکاری با قبایل غربی که از موقعیت‌های راهبردی در منطقه برخوردار بودند، شده بود آن حضرت از قبایل ساکن شرق یا

جنوب شرقی مدینه نیز غافل نبودند. مهم‌ترین این قبایل قبیله بنی‌غفار بود که یکی از برجسته‌ترین چهره‌های آن یعنی ابوذر غفاری پیش‌تر در زمانی که پیامبر اکرم (ص) هنوز در مکه بود پیامش را لبیک گفته اسلام آورده بود. هنگامی که در رمضان سال دوم هجری جنگ بدر به‌وقوع پیوست در نتیجه تلاش‌های ابوذر تمامی افراد قبیله‌اش در عمل به اسلام گرویده بودند. پیوستن بنی‌غفار به اسلام بدان معنی بود که اسلام به‌تدریج نه‌تنها در مسیر راه‌های تجاری بلکه در اطراف مکه نیز حامیانی پیدا می‌کرد. سران قریش در این زمان دریافتند که امواج حرکت اسلامی از مدینه فراتر رفته است اگرچه غرورشان اجازه نمی‌داد به نفوذ روبه رشد اسلام اعتراف کنند. تمامی حواس آنها روی مدینه متمرکز بود و نفرت از رسول اکرم (ص) چشمان‌شان را کور کرده بود و فکر می‌کردند با هجوم به مدینه به‌راحتی می‌توانند اسلام را از میان بردارند.

پیمان با بنی‌غفار^{۳۳}

بنی‌غفار با آن که یکی از شاخه‌های بنی‌ضمیره بود اما به‌نوبه خود قبیله‌ای مهم به‌حساب می‌آمد.^{۳۴} همان‌طور که پیش از این اشاره شد، صحابی معروف پیامبر (ص) یعنی ابوذر غفاری چنان که از نامش پیداست از قبیله بنی‌غفار بود. پیامبر اکرم (ص) پس از مسلمان شدن ابوذر او را به‌سوی قبیله‌اش فرستاد تا دیگر اعضای قبیله را به اسلام دعوت نماید. بیش از نیمی از افراد قبیله تا پیش از هجرت مسلمانان به مدینه اسلام را پذیرفته بودند و بقیه نیز بلافاصله پس از هجرت مسلمان شدند. ابن سعد تا آن‌جا پیش می‌رود که می‌گوید تمامی قبیله پیش از هجرت اسلام آورده بودند.^{۳۵} با تلاش‌های ابوذر تقریباً نیمی از مردم طایفه مجاور یعنی اسلم از قبیله خزاعه نیز به اسلام گرویدند. قبیله خزاعه در شمال غرب مکه سکونت داشتند.

برخلاف بیشتر قبایل دیگر، بنی‌غفار خود هیأتی نزد رسول خدا (ص) فرستاده تقاضای عقد پیمان اتحاد کردند. آن حضرت پذیرفت و قراردادی که در سند شماره ۱۳ آورده شده است را با آنها منعقد فرمود. همانند سایر قبایل دورافتاده در خصوص بنی‌غفار نیز اعلام شد که «... با مسلمانان یکی هستند و از همان حقوق و تعهدات

سایر مسلمین برخوردارند.» حتی از آنها خواسته شد در صورتی که پیامبر(ص) از ایشان بخواهد مسلمین را یاری نمایند؛ به هر حال مطابق این قرارداد آنها مجاز نبودند کسانی که با مسلمانان وارد جنگ می‌شوند را یاری کنند. گفته شده است که این قرارداد پس از جنگ بدر امضا شد.^{۳۶} علاوه بر این، ماده «...آنها با مسلمانان یکی هستند» همان حقی است که ماده ۲۵ پیمان مدینه برای یهودیان مدینه قایل شده بود. با وجود این که همه آنها مسلمان نبودند باز هم آنها با مسلمانان یکی به حساب آورده شدند، یعنی آنها متحدانی قدرتمند بوده لذا ملزم به دفاع از دولت اسلامی بودند. شرط عدم حمایت از دشمنان اسلام (بند چهارم در سند ۱۳) همان شرطی بود که در ماده ۴۶ پیمان مدینه برای یهودیان در نظر گرفته شده بود.^{۳۷}

اگر این نکته را در نظر بگیریم که پیامبر(ص) ابوذر را مأمور کردند به قبیله‌اش بازگشته مردم را به اسلام دعوت نماید، فرض معقول آنست که در دوره هشت ساله بین مسلمان شدن او در مکه تا زمان وقوع جنگ بدر باید تعداد زیادی از مردم بنی‌غفار به اسلام گرویده باشند. حتی اگر تمام قبیله هم مسلمان نشده باشند در این دوره هشت ساله باید تعداد قابل توجهی از آنها به اسلام گرویده باشند. بنابراین، با احتساب این که پیمان اتحاد با آنها پس از جنگ بدر منعقد شده، انتظارات از آنها خیلی بیشتر بوده است. آنها به نوبه خود در قرارداد مزبور از شأن و منزلتی بس والاتر برخوردار بودند- جایگاهی همسان با مسلمانان- افتخار ویژه‌ای برای مردمی که همگی مسلمان نبوده حتی، مانند کسانی که در پیمان مدینه از آنها یاد شده، در محدوده مرزهای مدینه نیز ساکن نبودند.

اشجع و عامر بن اکرمه^{۳۸}

اشجع شاخه‌ای از قبیله غطفان بود که در شمال شرق مدینه ساکن بودند. به گفته دکتر حمیدالله هنگامی که مسلمانان تسلط خود بر راه‌های تجاری را تثبیت کردند و فشار اقتصادی بر مکه را آغاز کردند این امر قبایلی که در این نواحی ساکن بودند را نیز تحت تأثیر قرار داد. زندگی آنها عمیقاً وابسته به درآمدی بود که از خدمت‌رسانی

به کاروان‌های مکی به دست می‌آوردند. پس از آن که اوضاع اقتصادی آنها به وخامت گرایید هیأتی را راهی مدینه کردند تا با مسلمانان پیمان صلح و دوستی امضا کنند. پیامبر (ص) نیز این پیمان را با آنها بست تا قریش را در جزیره العرب بیش از پیش منزوی کند.

توافق‌نامه با نعیم بن الاشجعی نیز در همین دوران امضا شد. وی پیش از جنگ احزاب اسلام آورده بود و در افشای خیانت بنی قریظه نقشی حیاتی ایفا نمود. بنی قریظه قبیله یهودی‌ای بود که قرار شد بود بی‌طرف بمانند اما به تحریک بنی‌نضیر، دیگر قبیله یهودی که پیش‌تر از مدینه اخراج شده در خیبر سکونت داشتند، توافق خود را زیر پا گذاشتند و به حمایت از قبایل مشرکی که مدینه را محاصره کرده بودند برخاستند. نعیم توانست بین قبایل مهاجم و بنی قریظه تفرقه ایجاد کرده توطئه آنها علیه مسلمانان را برهم بزند.^{۴۰} هنگامی که نعیم مسلمان شد پیامبر (ص) با او توافق‌نامه‌ای امضا کردند که در سند ۱۴ آورده شده است. توافق‌نامه‌ای مشابه آنچه با اشجعی‌ها امضا شده بود با قبیله عامر بن اکرمه منعقد شد. به گفته دکتر حمیدالله همچنین به یکی از سران آنها زمین نیز داده شد.

نامه به عمر بن مره الجهینی^{۴۰}

عمر بن مره الجهینی هنگامی که رسول خدا (ص) را در مکه ملاقات کرد، مسلمان شد.^{۴۱} به عنوان رهبر قبیله‌اش در یمن پذیرش اسلام از سوی او اهمیت شایانی داشت زیرا این امر زمانی رخ داد که مسلمانان هنوز به مدینه مهاجرت نکرده بودند. پیامبر (ص) در خصوص رفتار صحیح با مردم توصیه‌هایی به وی کردند و به او هشدار داد که قدرت و اختیار داشتن مجوزی برای غرور، طمع‌ورزی و ستمگری نیست. سپس به او اجازه داده شد به سوی قبیله‌اش بازگشته به تبلیغ اسلام بپردازد. بیشتر مردم قبیله او اسلام را پذیرفتند. وی پس از آن همراه هیأتی از مردان قبیله‌اش به مکه نزد پیامبر (ص) رفته مفتخر به دیدار با آن حضرت شدند. آن حضرت نیز به درخواست ایشان در خصوص رفتار منصفانه و اصول بنیادین اسلام آنها را رهنمایی فرمود. پیامبر

اکرم(ص) دستوراتی را برای ایشان مرقوم فرمود و آنها پس از دریافت هدایایی به قبیله خود بازگشتند. رهنمودهای مزبور در سند ۱۵ نشان داده شده‌اند.

در بازخوانی قراردادهایی که با قبایل مختلف و طوایف آنها منعقد شد برخی از اهداف روشن می‌شوند: جلب حمایت و وفاداری آنها؛ جدا کردن آنها از قریش؛ و یا پایبند کردن آنها به قراردادی با مسلمانان و در صورتی که این امر میسر نشد، حصول اطمینان از بی‌طرفی آنها در قبال مقاومت مسلمانان در برابر ظلم و ستمگری‌های قریشیان. با آن که هدف کلی وارد کردن این قبایل به جرگه اسلام به‌قوت خود باقی بود، با این حال این امر در مراحل اولیه مورد تأکید قرار نمی‌گرفت. ما شاهد هستیم که با تعدادی از قبایل بدون این که ملزم به پذیرش اسلام شوند قرارداد اتحاد بسته می‌شد. در این موارد هدف ممانعت از حمایت آنها از قریش یعنی دشمن قسم‌خورده مسلمانان بود. دشمنی که سرانجام تمامی نبردهای اصلی مسلمانان با آنها بود، چرا که نفوذ قریش مانع اصلی بر سر راه توسعه اسلام به سایر مناطق جزیره العرب به حساب می‌آمد. پس از برقراری امنیت و آرامش داخلی در مدینه، حصول اطمینان از بی‌طرفی قبایل مذکور به‌ویژه آنهایی که در مسیر شاهراه راهبردی بین مدینه و ساحل دریای سرخ قرار داشتند یکی از نخستین اهداف پیامبر خدا(ص) بود. گسترش نفوذ دولت اسلامی در آن زمان امر واجبی بود زیرا محدود ماندن در درون مرزهای شهر مدینه مسلمانان را آسیب‌پذیر می‌کرد. باید جنگ به‌سمت قریش، به ویژه با فشار آوردن به شاه‌رگ اقتصادی آنها یعنی تجارت، سوق داده می‌شد. در این راه بسته به نیازهایشان مشوق‌های گوناگونی به قبایل داده شد؛ به برخی قول حمایت در مقابل تجاوز خارجی داده شد و برخی دیگر قول حمایت‌های مالی دریافت کردند. از برخی از آنها حتی توقع یاری رساندن به مسلمانان نبود و تنها باید بی‌طرف می‌ماندند در حالی که از برخی مانند بنی‌غفار درخواست کمک و پشتیبانی از مسلمانان شد.

سند ۱۵: تعهدات اسلامی مردمان قبیله عمر بن مره

به‌نام خداوند بخشنده و مهربان

۱- این سند از سوی خداوند متعال است که با درستی و صداقت از زبان رسولش بیان شده و شامل یک سند شفاهی می‌شود که برای جهینه بن زید با نمایندگی عمر بن مره مصوب شد .

۲- آنها (قبیله مزبور) حق دارند زمین را کشت کنند و از دشت‌ها (برای تولید محصول یا چرای احشام خود) و از تمامی پهنه دره‌ها (از بالا تا پایین) استفاده کنند، به شرط آن که مراتع آن را برای تغذیه یا موارد درست دیگر مصرف کنند (یعنی نباید استفاده نادرست از این مراتع صورت گیرد)، و آب نیز باید به همین ترتیب مصرف شود؛ اجازه دارند در هر جایی که خواستند آب بنوشند.

۳- آنها باید برای زمین خمس بپردازند.

۴- اگر دارایی فردی به تعداد ۴۰ رأس گوسفند و گله‌ای از شتران (بین ۱۰ تا ۴۰ نفر) رسید آنگاه دوتا از آنها را به ذکات دهد. اگر فرد تنها یکی از آن دو را داشته باشد پس یکی را به ذکات دهد. و اگر فرد تنها حیواناتی برای کشت زمین داشته باشد زکاتی بر آن نیست.

۵- خدا و تمامی مسلمانان بر این پیمان شاهد هستند.

نتیجه این پیمان‌ها آن بود که مسلمانان نه تنها مانع استفاده قریش از این قبایل علیه دولت اسلامی شدند بلکه پیامبر (ص) توانستند، در صورت عدم تمایل آنها برای کمک مستقیم به مسلمانان، روی بی‌طرفی‌شان حساب کنند. به عنوان نمونه، در جنگ بدر مسلمانان در خصوص حمله این قبایل از غرب نگرانی خاصی نداشتند. اگر رسول خدا (ص) با این قبایل پیمان نبسته بود احتمال قوی وجود داشت که آنها بر اساس پیوندهای قبیله‌ای به مدینه حمله کنند. در ضمن، اکثر اعضای این قبایل سرانجام مسلمان شدند و در جنگ‌های متعددی شرکت کردند که باشکوه‌ترین حضور آنها در زمان فتح مکه بود. بنابراین، دیپلماسی فعال از سوی رسول خدا (ص) به گسترش نفوذ دولت اسلامی از مدینه تا بندر ینبوع در فاصله حدود ۱۶۰ کیلومتری به سمت غرب کمک شایانی کرد. زیباتر آن که این مهم بدون آن که حتی یک نفر از اعضای این قبایل کشته شود به انجام رسید و آنها همگی اسلام آوردند و با دولت اسلامی هم‌پیمان شده و بعدها به صورت اعضای فعال این دولت درآمدند. این قبایل

روش زندگی خود را از پابندی به مجموعه‌ای از چارچوب‌ها و رسوم محلی، سنتی و قبیله‌ای به یک دوستی مبتنی بر انصاف آزادمنشانه و عدالتی جهانی که با ایمان به خدا و رسولش تضمین می‌شد، تغییر داد. ظرف دو سال پس از ورود به مدینه گستره قلمرو دولت اسلامی تا ۱۶۰ کیلومتری در غرب توسعه یافته بود. این مسئله، با هر معیاری که سنجیده شود، دستاوردی عظیم بود و در آینده به خوبی به پیشبرد اهداف دولت اسلامی کمک می‌کرد.

یادداشت‌ها و منابع فصل چهارم:

1- Dr. Muhammad Yasin Mazhar Siddiqui, *Naqoosh Rasool Number 12* (Urdu). (Lahore, Pakistan: Idara-e Farooq-e Urdu, 1985), pp. 281-331.

2- Ibid.

3- Abu Jafar ibn Jarir al-Tabari, *Tarikh al-Umam wa-al-Muluk* (popularly known as *Tareekh-e Tabari*), Volume 1 (Urdu). (Karachi, Pakistan: Nafees Academy, 1987), p. 148 (he quotes al-Waqidi for this interpretation).

4- Abu al-Fida Imad al-Din Ismail ibn Umar ibn Kathir, *Al-Bidayah wa-al-Nihayah* (Urdu), Volume 3-4. (Karachi, Pakistan: Nafees Academy, 1987), p. 293 (he cites al-Tabari and al-Waqidi).

5- W. Montgomery Watt, *Muhammad at Medina*, 4th edition. (Karachi, Pakistan: Oxford University Press, 1998), p. 10.

۶- در اصل توسط محمد بن حبیب البغدادی در کتابش با عنوان المحبر آورده شده سپس در منبع زیر نقل شده است:

Dr. Muhammad Yasin Mazhar Siddiqui, *Naqoosh Rasool Number 12* (Urdu). (Lahore, Pakistan: Idara-e Farooq-e Urdu, 1985), pp. 367.

7- Dr. Muhammad Hamidullah, *Rasool-e Akram ki Siyasi Zindagi* (Urdu). (Lahore, Pakistan: Darul Ashaat, 2003), p. 277.

8- Dr. Muhammad Hamidullah, *Ahd-e Nabawi Ki Maidan-e Jang* (Urdu). (Rawalpindi, Pakistan: Illmi Markaz, 1998), p. 25.

9- Abu Abdullah Muhammad ibn Sad, *Kitab al-Tabaqat al-Kubra*, Volumes 1&2, 6th edition (Urdu). (Karachi, Pakistan: Nafees Academy, 1987), p. 307.

10- Siddiqui, *Noqoosh Rasool Number 12*, pp. 285-86.

11- Hamidullah, *Rasool-e Akram ki Siyasi Zindagi*, p. 277.

12- Abu Bakr Muhammad ibn Ishaq ibn Yasar and Abu Muhammad Abd al-Malik ibn Hisham, *Seeratun Nabi*, Volume 1, (rendition of Muhammad ibn

Ishaq original work, Urdu). (Lahore, Pakistan: Idara-e Islamiyyat, 1989), p. 415.

13- Ibid.

ودان و ابواء به لحاظ جغرافیایی با هم فرق می کنند، گرچه طوری به آنها اشاره شده که گویی یکی هستند. ابواء در مسیر راه تجاری قرار دارد در حالی که ودان حدود شش مایل با آن فاصله دارد.

14- Ibid.

15- Hamidullah, *Rasool-e Akram ki Siyasi Zindagi*, p. 278.

16- Ibid, pp. 277-79.

17- Siddiqui, *Noqoosh Rasool Number 12*, pp. 288.

(او به نقل قولی از تاریخ یعقوبی نوشته احمد بن ابی یعقوب بن جعفر بن وهب بن واضح اشاره می کند)

18- Shibli Naumani, *Seeratun Nabi, Volume 1* (Urdu). (Lahore, Pakistan:

Nashiran-e Quran Limited, Undated), p. 316.

19- Hamidullah, *Rasool-e Akram ki Siyasi Zindagi*, p. 283.

20- Ibid.: Dr. Muhammad Yasin Mazhar Siddiqui, *Naqoosh Rasool Number 5* (Urdu). (Lahore, Pakistan: Idara-e Farooq-e Urdu, 1985), pp. 447.

21- Martin Lings, *Muhammad* (ص): His Life Based on the Earliest Sources. (Kuala Lumpur, Malaysia: Islamic Book Trust, 1983), pp. 53-54.

22- Ibn Sad, *Kitab al-Tabaqat al-Kubra, Volumes 1& 2*, p. 308.

Hamidullah, *Rasool-e Akram ki Siyasi Zindagi*, p. 281.

23- Ibn Kathir, *Al-Bidayah wa-al-Nihayah* (Urdu), Volume 2, p. 610-11.

24- Hamidullah, *Rasool-e Akram ki Siyasi Zindagi*, p. 278-79.

25- Hamidullah, *Rasool-e Akram ki Siyasi Zindagi*, p. 282: Maktaba-e Tameer-e Insaniyyat, 1974), p. 42.

26- Yaqub Zaki and Zafarul Islam Khan, *Hajj in Focus*. (London, UK: The Open Press, 1984), pp. 73-79.

27- Abul al-Ala Mawdudi, *Tafheem ul-Quaran, Volume 2*. (Lahore, Pakistan: Idara Tarjumanul Quran, 1994), p. 166.

- 28- Dr. Nisar Ahmed Farooqui, *Naqoosh Rasool Number 5* (Urdu). (Lahore, Pakistan: Idara-e Farooqh-e Urdu, 1982), pp. 239.
- Sadiqui, *Naqoosh Rasool Number 5*, pp. 455-56.
- Hamidullah, *Rasool-e Akram ki Siyasi Zindagi*, p. 282
- 29- Ibid., p. 385.
- 30- Sadiqui, *Naqoosh Rasool Number 5*, pp. 456 (originally cited by Ibn Sad in *Kitab al-Tabaqat al-Kubra, Volume 5*, pp. 247-48).
- 31- Ibid.
- 32- Hamidullah, *Rasool-e Akram ki Siyasi Zindagi*, p. 286.
- 33- Ibid., p. 283.
- 34- Farooqui, *Naqoosh Rasool Number 2*, p. 244.
- Hamidullah, *Rasool-e Akram ki Siyasi Zindagi*, p. 284.
- 35- Ibid., p 283.
- 36- Ibn Sad in *Kitab al-Tabaqat al-Kubra, Volume 5*, pp. 48; and Hamidullah, *Rasool-e Akram ki Siyasi Zindagi*, p. 283-84.
- 37- Ibid., 285;
- Farooqui, *Naqoosh Rasool Number 2*, p. 244.
- 38- Hamidullah, *Rasool-e Akram ki Siyasi Zindagi*, p. 285.
- 39- Ibid.
- 40- Ibid., p. 286.
- 41- Abul al-Ala Mawdudi, *Tafheem ul-Quaran, Volume 2*. (Lahore, Pakistan: Maktaba-e Tameer-e Insaniyyat, 1974), pp. 61-62 (cited in the introduction to *Surah al-Ahzab*).

فصل پنجم

پیمان حدیبه: فتح المبین

ما تو را پیروزی بخشیدیم [چه] پیروزی درخشانی - تا خداوند از گناه گذشته و آینده تو درگذرد و نعمت خود را بر تو تمام گرداند و تو را به راهی راست هدایت کند - و تو را به نصرتی ارجمند یاری نماید - اوست آن کس که در دل‌های مؤمنان آرامش را فرو فرستاد تا ایمانی بر ایمان خود بیفزایند و سپاهیان آسمانها و زمین از آن خداست و خدا همواره دانای سنجیده‌کار است - تا مردان و زنانی را که ایمان آورده‌اند در باغ‌هایی که از زیر [درختان] آن جویبارها روان است درآورد و در آن جاویدان بدارد و بدیهایشان را از آنان بزداید و این [فرجام نیک] در پیشگاه خدا کامیابی بزرگی است. (سوره فتح، آیات ۱ تا ۵)

خداوند با عبارات فوق حکم آسمانی خویش در باره پیمان حدیبیه را اعلام و از آن با عنوان فتحی بزرگ برای مسلمانان یاد می‌فرماید. این حکم تردید برخی اصحاب را که پیش‌تر و در جریان انعقاد پیمان مفاد آن را ناعادلانه می‌انگاشتند از میان برد. آن دسته از اصحاب که درک کاملی از راهبردهای عمیق‌تر پیامبر (ص) نداشتند، در ابتدا نتوانستند نارضایتی خود از برخی مفاد ظاهراً یک‌طرفه پیمان، به ویژه مواد مربوط به فراریان از هر دو طرف را پنهان نمایند. همگان می‌دانستند که مسلمانانی که برخلاف میل خود در مکه نگاه داشته شده بودند تحت آزار و شکنجه قرار داشتند و لذا این بند از پیمان حدیبیه برای بسیاری از مسلمانان مایه سرافکندگی تلقی می‌شد، چرا که احساس می‌کردند پیامبر (ص) موضعی آشتی‌جویانه در برابر قریش اتخاذ فرموده‌اند. پیش از پرداختن به مفاد این پیمان به بررسی شرایطی می‌پردازیم که به انعقاد این پیمان منجر شد.

پیشینه تاریخی

پیمان حدیبیه را می‌توان به نتایج دو جنگ اُحد و احزاب نسبت داد. جنگ احزاب (خندق) در ماه شوال سال پنجم هجرت آغاز شد و بیش از یک ماه به طول انجامید. این جنگ زمانی آغاز شد که گروهی از قبایل یهودی و عرب دست به دست هم داده و برای حمله به مدینه توطئه کردند. هدف آن‌ها نابودی کامل مسلمانان برای همیشه بود.^۱ خود نبرد احزاب نتیجه شکستی بود که مسلمانان دقیقاً دو سال پیش در شوال سال سوم هجری در جنگ اُحد متحمل شده بودند. قبایل دسیسه‌گر یهودی و عرب با این تصور که مسلمانان پس از جنگ اُحد تضعیف شده‌اند جسارت یافته اندیشیدند که یک نیروی عظیم‌تر می‌تواند نهضت اسلامی در مدینه را یک بار و برای همیشه نابود سازد. به استثنای شمار معدودی از قبایل عرب، اکثریت عمده این قبایل با اسلام و مسلمین دشمنی داشتند. آن‌ها اسلام را تهدیدی جدی برای سنت‌های جاهلی خود یعنی پرستش بت‌ها به جای خدای یکتا، غارت و دزدی، عدم پایبندی به اصول اخلاقی، قتل، طبقه‌گرایی، بی‌ارزش پنداشتن زنان و دختران و شیوه‌های مالی مبتنی بر بهره‌کشی تلقی می‌کردند. هرچند اعراب خصایص مثبتی همچون مهمان‌نوازی، شجاعت، پایبندی به عهد و پیمان و وفاداری به دوستان و هم‌پیمانان نیز داشتند و اسلام هم این خصایص را تایید می‌نمود، اما سران قبایل از تهدید منافع اقتصادی‌شان به واسطه رشد و تثبیت قدرت مسلمانان وحشت داشتند. خانه کعبه در مکه محل نگهداری بت‌های متعلق به تمامی قبایل عرب بود؛ و هر ساله بازارهای داد و ستد با حضور قبایلی از سراسر جزیره العرب و سایر مناطق در خود شهر و نیز اطراف مکه برپا می‌گردید. همچنین مسئله زیارت سالانه حج نیز مطرح بود. مجموعه این عوامل نه تنها قریش را ثروتمند ساخته، بلکه قدرت و نفوذ فراوانی نیز به آن‌ها بخشیده بود. به‌علاوه، قبیله قریش به‌عنوان یکی از بزرگ‌ترین قبایل عرب از قدرت فراوانی نیز برخوردار بود و قبایل دیگر، به‌ویژه در زمانی که مسلمانان ضعیف تلقی می‌شدند چندان مایل به برانگیختن دشمنی قریش با خود نبودند. قریش به منظور قرار دادن پیامبر (ص) و پیروانش در انزوای سیاسی و فرهنگی، آن‌ها را به غفلت و دوری از

سنت‌های دیرین رایج در مکه متهم می‌نمود.

شکست مسلمانان در احد قبایل مختلف اعم از صحراگرد و یک‌جانشین را ترغیب کرد تا علیه آن‌چه سنگر ضعیف مدینه تلقی می‌کردند وارد عمل شوند. قبیلهٔ نجدی بنی‌اسد که در شمال شرقی مدینه اسکان داشت نخستین قبیله‌ای بود که به ایجاد مزاحمت پرداخت. پیامبر(ص) پس از اطلاع از تدارکات نظامی آنان گروهی به فرماندهی ابوسلمه را به نبرد با آنان فرستاد. قبیلهٔ بنی‌اسد به سرعت شکست خورد و تسلیم شد. تهدید دیگر از جانب قبیلهٔ یهودیان بنی‌نضیر ایجاد شد که در جنوب شرقی مدینه سکونت داشتند. این گروه پیمان مدینه، که همهٔ طرف‌ها را به حفظ روابط دوستانه و در صورت تجاوز خارجی به پشتیبانی از یکدیگر ملزم می‌ساخت، را با مسلمانان منعقد کرده بودند. اما این یهودیان به جای پایبندی به تعهدات‌شان، در ربیع‌الاول سال چهارم هجری در یک ضیافت شام برای قتل پیامبر(ص) دسیسه‌چینی کردند. آنها با توجه به کارنامهٔ سیاه‌شان در قتل سایر انبیای الهی (ع) چنین تصور می‌کردند که این بار هم می‌توانند با فراغ بال به این اقدام خیانت‌کارانه دست بزنند. این امر به محاصرهٔ محل اسکان و در نهایت اخراج آن‌ها از مدینه منجر شد. آنان به‌همراه بخش قابل‌توجهی از دارایی‌های فراوان خود به سمت شمال کوچ کردند؛ برخی در وادی‌القری ساکن شدند و برخی دیگر نیز به همراه هم‌کیشان خود به خیبر و فلسطین مهاجرت نمودند.

چند ماه بعد، دو طایفه از قبیلهٔ نجدی بنی‌قطفان یعنی بنی‌ثعلبه و بنی‌محارب دست به اقداماتی علیه مسلمانان زدند. پیامبر(ص) شخصاً در رأس گروهی چهارصد نفره از مجاهدین آنها را در ذات‌الرقاع غافلگیر نمودند. افراد این قبایل که بیشتر در غارت کاروان‌های بی‌دفاع مهارت داشته و آمادگی مقابله با هجوم ناگهانی یک نیروی سازمان یافته را نداشتند، دارایی‌های خود را وانهادند و به تپه‌های مجاور گریختند.^۲ اندکی پس از این واقعه، در ربیع‌الاول سال پنجم هجری، پیامبر(ص) در رأس یک گروه هزار نفری از مسلمانان برای مقابله با قبایلی که کاروان‌ها را در دومت‌الجندل

۱- سرزمینی متشکل از سوریه، لبنان، فلسطین و اردن امروزی

مورد ارباب و حمله قرار می دادند وارد عمل شدند. منطقه دومه الجندل شاهراه مهمی در مرزهای جزیره العرب با شام^۱ به شمار می آمد که کاروانها از طریق آن از سمت شمال به شام و از سمت شرق به عراق می رفتند. در این واقعه نیز قبایل مزاحم که تاب مقاومت در برابر سپاه مسلمانان را نداشتند چاره را در فرار یافتند. این لشکرکشی های مکرر قدرت و نفوذ مسلمانان را در ناحیه ای پر آشوب تثبیت نمودند. این نکته آشکار شد که هیچ قبیله ای به تنهایی یارای مقابله با قدرت روزافزون اسلام را ندارد و چنین مقابله ای مستلزم تلاش جمعی قبایل متعدد است. در چنین شرایطی بود که سران قبیله یهودی بنی نضیر برای تدارک هجومی جمعی به مدینه با همتایان مشرک خود در قبیله قریش مکه و قبایل اطراف از جمله قبیله بنی قطفان وارد مذاکره شدند. این دسیسه مشترک قبایل متحد به نبرد احزاب معروف است. تحریک کنندگان اصلی در این واقعه سران قبیله یهودی بنی نضیر و هم پیمانان آنها یعنی بنی واعل بودند.^۳ بیش از ده هزار سرباز از قبایل قریش، بنی نضیر، بنی وائل و بنی قطفان (به ویژه طوایف فزاره، مرّه و اشجعه) به فرماندهی ابوسفیان، یکی از پرنفوذترین سران مکه برای حمله به مدینه آماده شدند. شمار مسلمانان برای رویارویی با هجوم مهاجمان حتی با احتساب کودکان به زحمت به سه هزار تن می رسید.

بنا به پیشنهاد سلمان فارسی پیامبر (ص) دستور داد خندق عمیقی در اطراف مدینه حفر کنند تا مانعی دفاعی بر سر راه سپاه دشمن ایجاد شود.^۴ خود پیامبر (ص) نیز شخصاً در حفر خندق در شمال و غرب مدینه مشارکت فرمودند. قسمت های جنوبی و شرقی مدینه به علت وجود تپه ها و نخلستان های انبوه به لحاظ نظامی امن بودند و مهاجمان به دشواری می توانستند از آن قسمت ها به شهر حمله کنند. قبایل مهاجم با شیوه نظامی جدید یعنی حفر خندق عریضی که راه ورودشان به مدینه را مسدود ساخته بود نا آشنا بودند. آنها که به نبرد رودررو و مستقیم با دشمن عادت داشتند و تصور می کردند به علت کثرت فراوان عده نیروهای شان پیروز این نبرد خواهند بود، زمانی که با خندق مواجه شدند خود را ناکام یافتند.

مشرکان چند بار کوشیدند از خندق بگذرند، اما تیراندازی دقیق تیراندازان سپاه

اسلام تلاش‌های آن‌ها را ناکام گذاشت. پس از آن، مهاجمان تصمیم گرفتند با هدف ممانعت از ورود آذوقه به شهر آن را به محاصره در آورند. آنها همچنین نمایندگانی را نزد قبیله بنی‌قریظه، آخرین قبیله یهودی ساکن مدینه فرستادند تا آنان را به نقض پیمانی که با مسلمانان بسته بودند ترغیب نمایند. در ابتدا، کعب بن‌أسید، رئیس قبیله بنی‌قریظه از نقض پیمان سر باز زد؛ خاصه در شرایطی که مسلمانان به این پیمان پایبند مانده بودند و با افراد قبیله او رفتاری توأم با عدل و انصاف داشتند. اما هم‌کیش نژادپرست او، حُئی بن‌اخطب، رئیس قبیله بنی‌نضیر که مبعوث شدن پیامبری از قومی جز بنی‌اسرائیل را بر نمی‌تابید وی را متقاعد ساخت که مسلمانان به طور قطع در برابر یک سپاه ده هزار نفری متحمل شکست خواهند شد. وی کعب را ترغیب کرد تا فرصت را غنیمت شمرده پیمان خود با مسلمانان را نقض کند و به صف فاتحان بپیوندد، زیرا این کار به بهترین وجه منافع وی را تأمین خواهد نمود. سرانجام کعب متقاعد شد و بنی‌قریظه تصمیم به نقض پیمان خود با مسلمانان گرفتند و بدین‌ترتیب در این برهه بسیار حساس به مسلمانان خیانت کردند.^۵

زمانی که پیامبر از ارتباط پنهانی بین مهاجمان و بنی‌قریظه آگاه شد، یک گروه تحقیق را به قصد ارزیابی شرایط اعزام فرمودند. اما از آنجا که پیامبر(ص) فردی بسیار محتاط بودند، به اعضای گروه توصیه کرد حتی در صورت محرز شدن خیانت بنی‌قریظه از افشای اطلاعات در ملاء عام بپرهیزند. آن حضرت مایل نبودند مسلمانانی که خود نگران خیل عظیم مهاجمانی بودند که آنها را در محاصره گرفته‌اند بیش از این دچار اضطراب شوند. منافقان ساکن مدینه نیز با هدف تضعیف روحیه مسلمانان به آنان می‌گفتند که در حالی که پیامبر به شما وعده فتح بیزانس و سرزمین پارس را داده است، اکنون بدون امکان دریافت هر گونه کمکی تحت محاصره سپاهی چند هزار نفری قرار گرفته‌اید. آنها به مسلمانان هشدار می‌دادند که در پی تحمل شکست حتمی از چنین سپاه عظیمی، خانواده‌های آنان به اسارت مهاجمان در خواهند آمد و آنها را به بردگی خواهند گرفت. منافقین به همین بهانه از حضور در میدان نبرد سر باز زدند، اما خداوند در این آیه شریفه نفاق ایشان را آشکار ساخت:

و چون گروهی از آنان گفتند ای مردم مدینه دیگر شما را جای درنگ نیست برگردید و گروهی از آنان از پیامبر اجازه می‌خواستند و می‌گفتند خانه‌های ما بی حفاظ است و [لی خانه‌هایشان] بی حفاظ نبود [آنان] جز گریز [از جهاد] چیزی نمی‌خواستند. (سوره احزاب: آیه ۱۳).

این برهه از زمان دوران خطیری برای مسلمانان بود. محاصره بیش از یک ماه به طول انجامید و چون از هیچ نقطه‌ای امکان ورود آذوقه به شهر فراهم نبود، بسیاری از مسلمانان دوره‌های طولانی گرسنگی را تحمل کردند. سرمای زمستان آن سال مدینه نیز بر مشکلات می‌افزود. نبردهای پراکنده متعددی نیز با دشمن در گرفت که طی آن‌ها طرفین به سوی یکدیگر تیراندازی می‌کردند. همچنین سپاه مشرکین گاه در صدد عبور از خندق حفر شده توسط مسلمانان برمی‌آمدند، اما تمامی این تلاش‌ها ناکام ماند. در موارد معدودی نیز نبردهای تن‌به‌تن میان افراد سپاه احزاب و مسلمانان در گرفت که به کشته شدن چند تن از سران معروف قریش انجامید. خطری که مسلمانان را تهدید می‌کرد چنان جدی بود که آن‌ها مجبور بودند همواره هشیار باشند و در سرمای زمستان شب‌های متمادی را بدون خواب و استراحت به صبح برسانند. محاصره تنها زمانی پایان یافت که طوفانی شدید وزیدن گرفت و چادرهای مهاجمان را از جا کند و آذوقه آن‌ها را نیز از میان برد. مهاجمان که به درستی نمی‌دانستند تا چه زمان باید در این هوای سرد و نامناسب به محاصره شهر ادامه دهند، به تدریج روحیه خود را از دست داد و پس از یک شب سخت که طی آن باد و باران شدید آن‌ها را در بر گرفت، از میدان نبرد گریختند.

نقل است چون مهاجمان از میدان نبرد گریختند، پیامبر (ص) پیش‌بینی فرمودند که از آن به بعد قریش قادر به حمله به مدینه نخواهد بود. در مقابل، اکنون ابتکار عمل در دست مسلمانان بود. آن حضرت بلافاصله پس از پایان نبرد احزاب به سراغ بنی قریظه رفت که با اتحاد با کسانی که قصد تخریب مدینه را داشتند پیمان مدینه را نقض کرده بودند. اگر اقدام به موقع نعیم بن مسعود (از تازه‌مسلمانان قبیله بنی‌اشجع، از طوایف بنی‌قطفان) و ایجاد اختلاف توسط وی میان قریش و قطفان از یک سو و بنی

قریظه از سوی دیگر نبود، ضربه سختی به مسلمانان وارد می‌آمد. محققین در باب مجازات اعمال شده بر بنی‌قریظه با یکدیگر اختلاف نظر دارند؛ برخی بر این باورند که تمامی افراد ذکور این قبیله به قتل رسیدند و زنان و کودکان آن‌ها به اسارت گرفته شدند،^۶ در حالی که برخی دیگر از محققان این نظر را مطرح کرده‌اند که تمامی مردان قبیله اعدام نشدند.^۷ گروه دوم، آیات قرآن و نیز سوابق تاریخی را سند اثبات نظر خویش قرار داده‌اند. در هر حال، کمی پس از نبرد احزاب، قبیله بنی‌قریظه نیز سرکوب شده و تهدید آن‌ها برای مسلمانان مدینه خنثی گردید. پیش از ابلاغ فرمان انجام مناسک عمره به پیامبر(ص)، نبردهای دیگری نیز علیه بنی‌لحیان، ذوقرد و بنی‌مصطلق (طایفه‌ای از بنی‌خزاعه) در گرفت. ایشان در عالم رؤیا مشاهده فرمودند که در لباس احرام وارد شهر مکه شده و به طواف و قربانی مشغول هستند. پس از آن بود که برای عزیمت به مکه آماده شدند.

پیامبر(ص) به همراه ۱۴۰۰ مرد و زن مسلمان که به جز شمشیری غلاف کرده برای هر زائر به منظور انجام مناسک عمره و تزئین حیوانات قربانی سلاحی به همراه نداشتند عازم مکه شدند. تمامی مردان به نشانه صلح‌جویی لباس احرامی بر تن داشتند که عبارت بود از دو تکه جامه نادوخته که حجاج پیش از انجام این مناسک اسلامی بر تن می‌کنند. سران قریش پس از اطلاع از عزیمت مسلمانان به سمت مکه در دارالندوه که محل گردهمایی در مکه بود گرد هم آمدند. آنها یک گروه سه‌نفره متشکل از اکرمه بن ابوجهل از طایفه بنی‌مخزوم، صفوان بن امیه از طایفه جمعه و سهیل بن عمر، رئیس قبیله بنی‌عامر را مأمور کردند تا مانع از ورود مسلمانان به مکه شوند.^۸ قریشیان همچنین از تمامی مردان قبیله خود و سایر قبایل هم‌پیمان که توان جنگیدن داشتند خواستند تا برای رویارویی با مسلمانان مهیا شوند. زمانی که پیامبر(ص) از نقشه‌ها و برنامه‌های سران قریش برای حمله غافلگیرانه به مسلمانان آگاهی یافتند، با تغییر مسیر حرکت، مسیر دشوارتری را به سمت مکه در پیش گرفتند تا با دسته‌های مسلح از سپاه قریش برخورد ننماید. آن حضرت سرانجام در مکانی به نام حدیبیه توقف فرمودند.^۹

سران قریش چندین فرستاده را نزد پیامبر (ص) فرستادند، به این امید که حداقل یکی از آن‌ها بتواند این مدعا را که مسلمانان مراسم حج عمره را بهانه‌ای برای حمله به مکه قرار داده‌اند تأیید نماید. قریشیان مصمم بودند از ورود مسلمانان به شهر جلوگیری کنند، زیرا چنین اقدامی از سوی مسلمانان را مایه سرافکندگی و تحقیر خود می‌دانستند، اما تحقق این منظور نیز با دشواری‌هایی همراه بود؛ سنت رایج در میان اعراب آن‌ها را از ایجاد مانع بر سر راه ورود افراد، اعم از دوست یا دشمن، به شهر مکه به قصد زیارت بازمی‌داشت. ممانعت از ورود مسلمانان به مکه پیامدهای سنگینی برای قریش به همراه داشت و به اعتبار و حیثیت آنان به عنوان اماناء کعبه لطمه وارد می‌کرد. سران مکه که از دوری مسلمانان از مدینه و مسلح نبودن آن‌ها برای نبرد آگاه بودند، شاید می‌توانستند به اتفاق قبایل هم‌پیمان خود بر مسلمانان یورش برده، آن‌ها را شکست دهند و بدین وسیله انتقام شکست تحقیرآمیز احزاب در سال قبل از آن را بگیرند. در میان کسانی که برای ملاقات با پیامبر (ص) اعزام شدند می‌توان به بُدیل بن ورقاء از بنی خزاعه، مکرز بن حفص از طایفه بنی عامر، حُلَیس بن علقمه از قبیله احابیش و عروّه بن مسعود ثقفی اشاره کرد. تمامی این افراد در هنگام بازگشت اطمینان یافتند که برخلاف ادعاهای سران قریش، پیامبر و همراهانش نه برای جنگ، بلکه فقط برای انجام مناسک حج عمره به مکه آمده‌اند. اما سران قریش سرسختانه سخنان نمایندگان خود را نیز باور نکردند، با این حال چون دلیلی منطقی برای ممانعت از ورود مسلمانان به مکه نداشتند خود را در موقعیتی دشوار یافتند.^{۱۰}

در پی این ملاقات‌ها، پیامبر (ص) تصمیم گرفتند داماد خود، عثمان بن عفان را که از طایفه صاحب‌نفوذ عبدالشمس از قبیله بنی امیه بود برای متقاعد کردن سران قریش از نیات صلح‌جویانه مسلمانان به مکه اعزام نمایند. انتظار می‌رفت عثمان با توجه به روابط خانوادگی عمیقی که در مکه دارد از سوی قریش به گرمی مورد استقبال قرار گیرد. اکنون سران مکه در موقعیت دشواری قرار گرفته بودند، زیرا اگر مانع ورود مسلمانان به مکه برای گزاردن حج عمره می‌شدند، این کار در واقع به معنای نقض سنت دیرینه عدم محدودیت برای ورود زوار در ماه‌های حرام ذی‌القعدة و ذی‌الحجه

تلقى می‌شد. قریشیان و به ویژه طایفه نیرومند عبدالشمس، از عثمان به گرمی استقبال کردند و از وی خواستند مناسک حج عمره را انجام دهد. اما وی به این دلیل که پیامبر(ص) و سایر همراهان‌شان از انجام همین مراسم منع شده بودند از قبول این پیشنهاد سر باز زد. اما تأخیر وی در بازگشت به اردوی مسلمانان به سرعت به طرح شایعه شهادت وی منجر گردید.^{۱۱} در پی انتشار این شایعه، پیامبر(ص) همراهان خود را گرد آوردند و از ایشان پیمان گرفتند که انتقام قتل عثمان را بگیرند. این پیمان در زیر درختی منعقد شد و از آن با عنوان بیعت‌الرضوان یاد می‌شود. قرآن کریم نیز در عباراتی ستایش‌آمیز به این واقعه اشاره کرده آن دسته از اصحاب را که سوگند یاد کرده بودند تا در دفاع از این اصل که فرستادگان پیامبر(ص) را نباید به قتل رساند تا پای جان بجنگند مورد تمجید قرار داده است (سوره فتح، آیات ۱۲ تا ۱۸). اما اندکی بعد خبر زنده بودن عثمان به مسلمانان رسید و وی به اردوی مسلمانان پیوست.

سرانجام سران قریش، سهیل بن عمر، رییس طایفه بنی‌عمر را نزد مسلمانان فرستادند و مشخصاً از وی خواستند به مسلمانان این پیام را برساند که امسال آن‌ها باید بدون انجام مناسک عمره به مدینه باز گردند. آنان از این بیم داشتند که اگر به مسلمانان اجازه ورود به مکه داده شود، سایر قبایل ممکن است چنین تصور کنند که قریش در برابر فشار تسلیم شده است و غرور جاهلیت آن‌ها چنین تصویری را بر نمی‌تابید. اما سهیل بن عمر با مأموریت انعقاد یک پیمان با پیامبر(ص) نزد ایشان فرستاده شد و پیامبر(ص) نیز برای حصول یک توافق آمادگی داشتند. اما رسول مکرم اسلام(ص) افق گسترده‌تری را مد نظر داشتند و می‌خواست قریش را با ابزار عفو و بزرگواری رام کنند تا بتوانند در نبرد علیه یهودیان خیبر که در به راه انداختن جنگ احزاب نقشی محوری داشتند آزادی عمل بیشتری داشته باشند. با توجه به عده نسبتاً قلیل مسلمانان، امکان نبرد هم‌زمان با قریش و یهودیان خیبر وجود نداشت و لازم بود پیش از مواجهه با یکی از آن دو با دیگری از در صلح و سازش درآمد. پیامبر(ص) نیز سازش با قریش را در اولویت قرار داد و تصمیم برای گزاردن حج عمره و مذاکره با آنان به‌منظور انعقاد یک پیمان صلح نیز در راستای همین هدف بود.

پیش از نهایی شدن مفاد پیمان، مذاکرات فراوانی میان پیامبر (ص) و سهیل بن عمر صورت گرفت. سپس پیامبر (ص) از حضرت علی (ع) خواستند تا پیمان نامه را با «بسم الله الرحمن الرحيم» آغاز کرده کتابت نمایند. سهیل بلافاصله اعتراض کرد و چنین استدلال نمود که وی این نوع آغاز را به رسمیت نمی شناسد و در مقابل درخواست کرد تا متن پیمان نامه با عبارت مرسوم اعراب آن زمان یعنی «بسمک اللهم» (به نام تو ای پروردگار) آغاز شود. پیامبر (ص) از علی (ع) خواستند تا چنین کنند. سپس از علی (ع) خواسته شد تا چنین بنویسند: «این پیمانی است میان محمد، فرستاده خداوند، و سهیل بن عمر» سهیل بن عمر این بار نیز اعتراض کرده چنین استدلال نمود که اگر محمد (ص) را به عنوان فرستاده خداوند می پذیرفت دیگر خصومتی میان ایشان وجود نداشت. سهیل اصرار کرد که سند پیمان نامه باید بدین صورت نوشته شود که «این پیمانی است میان محمد بن عبدالله و سهیل بن عمر». پیامبر (ص) این شرط را نیز پذیرفتند، هر چند مسلمانان از تقاضاهای جسورانه فرستاده سران مکه و پذیرش فوری آن ها از جانب پیامبر (ص) بسیار ناراحت بودند.

مفاد پیمان حدیبیه

مفاد این پیمان سرانجام مورد توافق طرفین قرار گرفت و به صورت مکتوب در آمد (سند ۱۶). متن پیمان نامه توسط علی بن ابیطالب (ع) نوشته شد و این شهود آن را به امضا رساندند: ابوبکر، عمر، عبدالرحمان بن عوف، عبدالله بن سهیل بن عمر، سعد بن ابی وقاص و محمود بن مسلمه از جانب مسلمانان و مکرز بن حفص و حیطب بن عبدالعزی از جانب مشرکان. اما پس از امضای پیمان مسئله دیگری مطرح شد: سند امضا شده می بایست در اختیار چه کسی قرار گیرد؟ هر دو طرف خواستار در اختیار داشتن سند بودند، اما سرانجام این مسئله نیز با این پیشنهاد پیامبر (ص) که نسخه مشابهی از سند تهیه و توسط طرفین و نیز تمامی شهود امضا شود مرتفع گردید. پیامبر (ص) اصل سند را نزد خود نگاه داشتند و نسخه رونوشت را به سهیل بن عمر داد.^{۱۱} البته مشکلات دیگری نیز بر سر راه عقد این پیمان وجود داشت. پیش از امضای نهایی

پیمان، ابو جندل بن سهیل بن عمر، یکی از مسلمانانی که در مکه در اسارت به سر می‌برد توانست از مکه گریخته خود را به حدیبیه برساند. پاهای وی در غل و زنجیر بود و آثار شکنجه بر روی آن‌ها مشهود بود. با وجود این که پیمان‌نامه هنوز به طور رسمی به امضای طرفین نرسیده بود، پدر وی (سهیل بن عمر) تقاضا کرد که پسرش بر طبق مفاد پیمان حدیبیه به وی تسلیم شود. این امر مسلمانان را در شرایط بسیار دشواری قرار داد و گرفتاری ابو جندل باعث تأثر عمیق آنان شده بود. هرچند پیامبر(ص) نیز عمیقاً به ضرورت نجات ابو جندل واقف بودند، اما به وی توصیه فرمودند که صبر در پیش گیرد تا خداوند به زودی گشایشی در کار او پدید آورد. پیامبر(ص) همچنین به ابو جندل اطلاع داد که بر طبق مفاد پیمان تازه، ابو جندل باید به مکیان تسلیم شود.

اکثریت بزرگی از مسلمانانی که همراه پیامبر(ص) بودند پیش‌تر به خاطر شرایط به ظاهر تحقیرکننده مطرح شده در پیمان حدیبیه مانند عدم صدور اجازه برای گزاردن حج عمره آن هم زمانی که خود را به نزدیکی مکه رسانده بودند، ذکر نشدن نام پیامبر(ص) در پیمان‌نامه به عنوان فرستاده خدا و اکتفا به عنوان «پسر عبدالله» برای ایشان و نیز تسلیم کردن فراریان مسلمان به شکنجه‌گران آنها رنجیده‌خاطر بودند. مسئله ابو جندل نیز بر شدت دلتنگی آنان می‌افزود. عمر بن خطاب چنان در باب مفاد پیمان‌نامه دچار تردید و تحیر شده بود که نزد ابوبکر رفت و از وی در باره مبعوث شدن پیامبر(ص) از جانب خداوند سوال کرد. زمانی که ابوبکر بعثت آن حضرت از جانب خداوند را تصدیق نمود، عمر پرسید «آیا مسلمانان پیروان دین حقیقی و راستین نیستند؟» پاسخ ابوبکر به این سوال نیز مثبت بود. عمر در ادامه پرسید: «پس چرا ما این شرایط ذلت‌بار را از مشرکان مکه می‌پذیریم؟» ابوبکر پاسخ داد، «ما باید به نظر و حکم رسول خدا اعتماد کنیم و آنچه را ایشان انجام داده است بپذیریم.»

عمر که از پاسخ‌های ابوبکر قانع نشده بود به طور مستقیم به سراغ خود پیامبر(ص) رفت و همان پرسش‌هایی را که با ابوبکر مطرح کرده بود با ایشان در میان گذاشت و پاسخ‌های مشابهی دریافت نمود. مسلمانان از مسائل پیش آمده چنان در تحیر و اندوه بودند که زمانی که پیامبر(ص) به آنان فرمان داد حیوانات خود را قربانی کنند

و سرهای‌شان را بتراشند هیچ کس از جای خود حرکت نکرد. شاید در تمامی طول رسالت پیامبر (ص) این تنها زمانی بود که اصحاب بلافاصله از فرمان ایشان تبعیت نکردند. پیامبر (ص) به چادر خود باز گشتند. در آنجا همسر ایشان ام سلمه که آن زمان همراه ایشان بود پیشنهاد کرد که خود آن حضرت ابتدا دست به کار قربانی شوند و زمانی که مسلمانان این وضع را مشاهده کنند آنها نیز چنین خواهند کرد. همین اتفاق هم افتاد. پس از اتمام مراسم قربانی، مسلمانان با وجود عدم اجرای مناسک حج عمره با دل‌هایی مالا مال از اندوه عازم بازگشت به مدینه شدند.

سند شمار ۱۶: مفاد پیمان حدیبیه

به نام تو آغاز می‌کنیم ای پروردگار

این قراردادی میان محمد بن عبدالله و سهیل بن عمر است.

- ۱- مسلمانان بدون به جا آوردن حج عمره در این سال (ششم هجری) به مدینه بر خواهند گشت.
- ۲- به آنها اجازه داده خواهد شد سال آینده (سال هفتم هجری) برای سه روز وارد مکه شوند. هریک از آنها مجاز است یک شمشیر غلاف شده با خود داشته باشد. مردم مکه برای یک دوره سه‌روزه مکه را ترک خواهند کرد تا از بروز هرگونه درگیری میان طرفین جلوگیری شود؛
- ۳- میان طرفین برای یک دوره ۱۰ ساله صلح برقرار خواهد بود. همه قبایل آزاد هستند با هریک از طرفین که بخواهند هم‌پیمان شوند.
- ۴- هرکسی بدون اجازه ارباب یا خانواده‌اش از مکه بگریزد بازگردانده خواهد شد. قریش کسی را که از مدینه گریخته به مکه پناهنده شود باز نخواهد گرداند.

فتح المبین

در راه بازگشت به مدینه بود که آیات سوره فتح که در آن‌ها به رسول خدا مژده پیروزی داده شده بود نازل گشت. اکنون به بحث پیرامون این موضوع می‌پردازیم که پیمان حدیبیه چگونه به پیروزی بزرگی تبدیل شد که خداوند در قرآن مجید از آن یاد کرده است. از زمان ابلاغ پیام اسلام توسط پیامبر (ص)، قریش برای نخستین

بار مسلمانان را نه به‌عنوان یک گروه شورشی که می‌بایست به ضرب شمشیر به آیین جاهلیت قریش بازگردانده شوند، بلکه به‌عنوان یک هویت سیاسی و نظامی مستقل به رسمیت شناخت. صلح ده‌ساله با قریش به مسلمانان فرصت داد تا از شر اصلی‌ترین دشمن خود در امان باشند. قبایلی که تا آن زمان از ترس برانگیخته شدن دشمنی قریش تمایل چندانی به اتحاد با مسلمانان نداشتند اکنون می‌توانستند آزادانه مبادرت به چنین اقدامی نمایند. در واقع به محض امضای پیمان حدیبیه، بنی‌خزاعه اتحاد خود را با مسلمانان اعلام داشتند و بنی‌بکر، یکی از طوایف بنی‌کنانه به قریش پیوستند. بعدها بنی‌بکر، با حمله به بنی‌خزاعه و بدین ترتیب نقض پیمان حدیبیه، بهانه لازم را برای حرکت به سمت مکه و آزادسازی آن در رمضان سال هشتم هجری به مسلمانان داد.

پس از دفع خطر قریش، پیامبر(ص) توانستند توجه خود را یکسره به یهودیان خیبر و سایر قبایل مزاحم شمال مدینه معطوف نمایند. پیامبر(ص) با شکست یهودیان خیبر در واقع نفوذ توأم با تفرقه‌افکنی یهودیان در سراسر جزیره‌العرب را از میان برد. مهمترین جنبه پیمان حدیبیه آن بود که به مسلمانان امکان داد تا آزادانه با غیرمسلمانان و از جمله خویشاوندان خود از میان قریش ارتباط برقرار کنند، آنان را تحت تأثیر شرافت و راستی خود قرار دهند و سرانجام به آیین اسلام رهنمون شوند. کمی بعد از انعقاد پیمان حدیبیه، شماری از سران قریش از جمله افراد سرشناسی همچون خالد بن ولید (یک طراح نظامی بسیار ماهر از طایفه بنی مخزوم) و عمر بن عاص (که فردی زیرک از قبیله بنی‌سهم بود) اسلام آوردند. تأثیر این مسئله بر سایر قبایل و طوایف نیز به همین میزان قابل توجه بود. در زمان انعقاد پیمان حدیبیه ۱۴۰۰ نفر پیامبر(ص) را همراهی کرده بودند، در حالی که دو سال بعد، زمانی که پیامبر(ص) به سمت مکه حرکت کردند ۱۰ هزار مرد مسلح در معیت ایشان بودند. این افزایش خارق‌العاده در زمانی کمتر از دو سال رخ داده بود.

آن بند از مفاد پیمان که مسلمانان را بیش از هر عامل دیگری سرخورده کرده بود و بر طبق آن تمامی فراریانی که از مکه گریخته‌اند می‌بایست به قریش تسلیم می‌شدند

در حالی که قریش چنین تعهدی در مورد تسلیم کردن فراریان از مدینه به مسلمانان نداشت نیز به نفع مسلمانان تمام شد. اندکی پس از بازگشت به مدینه، پیامبر (ص) نامه‌ای از اظهر بن عوف از طایفهٔ عبدمناف و اخناس بن شاریق (که از بنی‌ثقیف اما هم‌پیمان زهره بود) در ارتباط با فرار عتبه بن اُسید (ابوبصیر) دریافت نمود که مسلمانی اسیر در مکه بود. آنان خواستار بازگرداندن ابوبصیر بر طبق مفاد پیمان حدیبیه بودند و بدین منظور فردی از قبیلهٔ بنی‌عامر به نام ابن لویی را به همراه یکی از غلامان خود نزد مسلمانان فرستادند. پیامبر (ص) نیز طبق مفاد پیمان‌نامه متعهد بود ابوبصیر را به فرستادگان مکه تسلیم کنند. در راه بازگشت به مکه، ابوبصیر فرد اعزامی از قبیلهٔ بنی‌عامر را کشت و غلام وی نیز از ترس متواری شد. در پی این واقعه ابوبصیر در تپه‌های ذالمره در نزدیکی العیص سنگر گرفت: ناحیه‌ای که پیامبر (ص) آن را به رئیس قبیلهٔ بنی‌جهینه بخشیده بودند. وی از آن ناحیه شروع به حمله به کاروان‌های قریش نمود. زمانی که خبر دلاوری‌های ابوبصیر به مکه رسید، سایر مسلمانان اسیر در مکه نیز از شهر گریختند و در ذالمره به وی پیوستند. به زودی حدود ۷۰ نفر از مسلمانان در آنجا گرد هم آمدند و نه تنها با حمله به کاروان‌های مکیان غنایم بسیاری را صاحب شدند، بلکه از طریق ایجاد اختلال در تجارت مکیان موجبات اعمال فشار بر آنان را فراهم آوردند. سران قریش چنان از این امر نگران شدند که خود از پیامبر (ص) خواستند این بند از پیمان‌نامه را لغو نمایند.^{۱۳}

پیمان حدیبیه نه تنها راه را برای غلبهٔ مسلمانان بر یهودیان خیبر هموار ساخت، بلکه همچنین به پیامبر (ص) فرصت داد تا نامه‌هایی را برای حکام مختلف سرزمین‌های همجوار جزیره‌العرب ارسال و آنان را به اسلام دعوت کنند. در زیر به تفکیک به بررسی هر دوی این جنبه‌ها می‌پردازیم. ابتدا موقعیت قبایل یهودی ساکن خیبر، در حدود ۱۶۰ کیلومتری شمال مدینه را مورد بحث و بررسی قرار می‌دهیم.

حمله به خیبر

سیره‌نویسان در باره مدت زمان اقامت پیامبر(ص) در مدینه پس از بازگشت از حدیبیه و پیش از عزیمت به سمت خیبر با یکدیگر اختلاف نظر دارند. بنا به قول ابن اسحاق، پیامبر(ص) دو ماه در مدینه اقامت گزیدند و سپس در واپسین روزهای محرم سال بعد یعنی سال هفتم هجری عازم خیبر شدند.^{۱۴} هیکل مدت اقامت پیامبر(ص) در مدینه را پانزده روز ذکر کرده است و دیگری این مدت را یک ماه دانسته، اما هیچ یک برای مدعی خود سند و مأخذی ارائه نکرده‌اند.^{۱۵} اما این جزئیات چندان حایز اهمیت نیستند و در اینجا ذکر این نکته کافی است که عزیمت به سمت خیبر کوتاه زمانی پس از بازگشت از حدیبیه رخ داده است. با توجه به قدرت نظامی قبایل یهود، پیامبر(ص) به دنبال همراهی آن دسته از اصحاب برای شرکت در این نبرد بودند که پیش‌تر ایمان خلل‌ناپذیر خود به خداوند و دین جدید را از خود نشان داده بودند، و لذا تنها آن دسته از اصحاب را با خود همراه کردند که در حدیبیه نیز در رکاب ایشان بودند.^{۱۶} خداوند نیز در آیه‌ای از قرآن به همراهی همین تعداد از اصحاب فرمان می‌دهد:

«هنگامی که شما در آینده برای به دست آوردن غنائمی حرکت کنید متخلفان می‌گویند: بگذارید ما هم از شما پیروی کنیم (و در این جهاد شرکت نمائیم!) آنها می‌خواهند کلام خدا را تغییر دهند، بگو: هرگز نباید به دنبال ما بیایید، اینگونه خداوند از قبل گفته است، اما به زودی می‌گویند: شما نسبت به ما حسد می‌ورزید ولی آنها جز اندکی نمی‌فهمند» (سوره فتح: آیه ۱۵).

بسیاری از اعراب بادیه‌نشین که ایمان چندان محکمی به پروردگار نداشتند زمانی که پیامبر(ص) در ذیقعدۀ سال ششم هجری به قصد انجام مراسم عمره از مدینه به طرف مکه عزیمت کردند از همراهی با وی سر باز زده بودند. روشن بود که در چنین سفری از غنائم جنگی خبری نخواهد بود و اعراب بادیه‌نشین هم اگر امیدی به کسب منفعت مادی نداشته باشند چندان رغبتی نیز برای همراهی پیامبر(ص) از خود نشان نخواهند داد. در آن هنگام (ذیقعدۀ سال ششم هجری) منافقین نیز از همراهی آن حضرت سر باز زدند، زیرا بیم داشتند عزیمت ایشان و اصحاب به سمت مکه به معنای هلاکت قطعی

ایشان به دست قریش خواهد بود. اما بالعکس خیبر به لحاظ مادی سرزمینی غنی بود اما به علت وجود دژهای مستحکم فتح آن نیز دشوار می‌نمود. اخراج یهودیان از مواضع مستحکم‌شان در پس دیوارهایی عظیم کار سهل و ساده‌ای نبود. بنابراین، پیامبر (ص) مایل نبودند کسانی که به امید کسب غنیمت هستند و یا کسانی که التزام چندانی به آیین جدید ندارند ایشان را همراهی کنند، بلکه تنها به دنبال همراهی کسانی بودند که به راستی سرسپرده راه حق بودند و در صورت لزوم از بذل جان دریغ نداشتند. خداوند نیز این موضع پیامبر را در آیه فوق مورد تأیید قرار داد.

قلعه خیبر شامل چند دژ بود که از آن جمله می‌توان به ناعم، زیبر و قموص اشاره کرد. پیامبر (ص) در حین تدارک نظامی برای عزیمت به سمت خیبر اخباری مبنی بر قصد قبیله قطفان برای اعزام ۴۰۰۰ سرباز در حمایت از هم‌پیمانان یهودی‌شان به خیبر دریافت فرمودند. در پی این امر، رسول خدا (ص) به سرعت و با همراهی جمعی از سربازان خود بنی قطفان را غافلگیر نموده و آنان را مجبور کردند تا به جای کمک به هم‌پیمان‌شان در خیبر از سربازان خود برای محافظت از خانواده‌های‌شان استفاده کنند.^{۱۷} به گفته هیکل، پیامبر به آنان وعده داد که در صورت حفظ بی‌طرفی سهمی از غنائم خیبر متعلق به آنان خواهد بود.^{۱۸} بنی قطفان که قبیله‌ای کوچ‌رو و مشتاق دریافت غنیمت بودند موافقت کردند که به هم‌پیمانان یهودی خود یاری نرسانند.

یهودیان خیبر نه تنها تجهیزات جنگی در اختیار داشتند، بلکه دژهای آنان نیز بسیار مستحکم بود. اما شور و عزم راسخ مسلمانان این موانع را از پیش روی آنان برداشت و در پی چند روز محاصره و نبرد شدید، دژهای خیبر یکی پس از دیگری سقوط کرد. شماری از سران یهود نیز در این نبرد کشته شدند. همچنین غنائم بسیاری از جمله خزاینی که بنی‌نضیر در سال چهارم هجرت با خود از مدینه آورده بودند به دست مسلمانان افتاد.

پس از فتح تمامی دژها و تسلیم شدن یهودیان در برابر پیامبر (ص)، آن حضرت تصمیم گرفتند تا همچون یهودیان مدینه آنان را از محل زندگی خود اخراج نکنند. قبایل یهودی ساکن مدینه به کرات پیمان خود را با پیامبر نقض کرده بودند و در

هر فرصتی سعی کرده بودند به مسلمانان خیانت کنند. اخراج اینان از مدینه برای رفع این تهدید داخلی امری ضروری بود. اما در مورد یهودیان خیبر، پیامبر پیشنهاد آنان را مبنی بر اعطای اجازه کار بر روی اراضی کشاورزی و دادن نیمی از محصول به مسلمانان پذیرفتند. پیامبر(ص) عبدالله بن ابی‌رواحه را پیش از بازگشت به مدینه به حکومت آن ناحیه منصوب کردند. وی نیز به فرموده پیامبر(ص) با ساکنان آنجا رفتاری توأم با عدل و انصاف در پیش گرفت. مثلاً در آنجا خبری از سوزاندن نمادین تورات نبود: اتفاقی که در زمان تسخیر شهر بیت المقدس توسط صلیبیون تقریباً در چهارصد سال بعد و در سال ۱۰۹۹ میلادی رخ داد. رفتار مسلمانان با یهودیان در مقایسه با رفتار سایر گروه‌ها نسبت به یهودیان شرافتمندانه‌تر و منصفانه‌تر بوده است. اما در مقابل، رفتار یهودیان در قبال مسلمانان به مانند رفتار آنان با مسلمانان فلسطین در روزگار کنونی رفتاری ظالمانه، بی‌رحمانه و جنایت‌کارانه بوده است. پس از در هم شکسته شدن مقاومت یهودیان در خیبر، پیامبر(ص) برای یهودیان فدک پیغام فرستادند که یا اموال و دارایی‌های خود را تسلیم نمایند و یا برای پذیرش حکم خدا (جنگ) آماده باشند. خبر شکست ساکنان خیبر پیش‌تر به ساکنان فدک رسیده بود و آنان بلافاصله پذیرفتند که به‌جای جنگ نیمی از اموال خود را تسلیم نمایند.^{۱۹} پیامبر(ص) از راه وادی‌القری که بین خیبر و مدینه واقع شده است به مدینه باز گشتند. هرچند یهودیان در آن ناحیه مقاومت‌هایی از خود نشان داد، اما دامنه این مقاومت‌ها محدود بود و آنان پذیرفتند در ازای قرار گرفتن در زیر لوای حمایت حکومت اسلامی جزیه بپردازند.^{۲۰} با توجه به در هم شکسته شدن قدرت سیاسی یهودیان در جزیره‌العرب، پیامبر(ص) به آنان اجازه داد برای کسب و تجارت به مدینه باز گردند. با این حال، کینه و عداوت آنها نسبت به مسلمانان و شیطنت‌های‌شان پایان نیافت. زینب زنی یهودی بود که پدرش حارث و شوهرش سلام بن مشکم را که هر دو از سران قبایل یهود بودند در نبرد خیبر از دست داده بود. وی تصمیم گرفت با خوراندن کباب گوسفند مسموم به زهر به پیامبر(ص) و اصحاب ایشان انتقام مرگ آنها را بگیرد. او بر این باور بود که اگر محمد(ص) پیامبر باشد از مسموم بودن گوشت

مطلع خواهد شد. یکی از همراهان پیامبر (ص) پس از خوردن یک لقمه در دم جان سپرد و آن حضرت نیز بلافاصله پس از گذاشتن تکه‌ای گوشت در دهان از مسموم بودن آن آگاه شد و فوراً آن را از دهان خارج فرمودند.^{۲۱} با این حال، زهر بر جسم ایشان کارگر افتاد و به بروز بیماری پیش‌رونده‌ای منجر گردید که سرانجام موجب وفات آن حضرت شد.

نتایج و پیامدهای پیمان حدیبیه

پیمان حدیبیه نه تنها تهدید موجود از جانب قریش را از میان برد، بلکه راه را برای تعامل با سایر قبایل عرب هموار نمود و به آنان فرصت داد تا به درک اصول متعالی اسلام بپردازند. به علاوه، انعقاد این پیمان، حذف اقدامات خرابکارانه یهودیان را که موجبات نگرانی مسلمانان در مدینه و بیرون از آن را فراهم ساخته بود تسهیل نمود. این پیمان در واقع نمایش استادی و مهارت در سیاست بود که طی آن پیامبر (ص) از طریق عقد پیمان عدم تجاوز با یکی از دشمنان تهدید آن را از میان برده و در عین حال دشمنان ضعیف‌تر را بدون هم‌پیمان در برابر قدرت نظامی مسلمانان قرار داد. پیمان حدیبیه به مسلمانان این امکان را داد تا بر قسمت شمالی مدینه مسلط شوند: جایی که امپراتوری بیزانس به عنوان یکی از قدرت‌های بزرگ آن روزگار می‌توانست از آنجا به مدینه حمله کند. فتح خیبر و نیز حمله برق‌آسا و غافلگیرکننده علیه قبیله نجدی بنی‌قطفان سایر قبایل کوچک‌تر را به این باور رساند که مدینه اکنون قدرت مسلط در منطقه شبه جزیره است و به نفع آنها است که با حکومت اسلامی از در صلح و آشتی در آیند. تحقق این امر در زمان کوتاهی میسر شد. تا روزگاری نه چندان دور پیامبر (ص) هیأت‌هایی را برای ابلاغ پیام اسلام به قبایل دوردست می‌فرستادند، اما اینک این قبایل بودند که فرستادگانی را به منظور کسب ارشاد و اتحاد با مسلمانان گسیل می‌داشتند. با توجه به تمامی این مزایایی که نصیب مسلمانان شد، پیمان حدیبیه چنان که خداوند نیز اندکی پس از امضای آن فرموده بود، به‌راستی فتحی مبین بود. همچنین پس از انعقاد این پیمان بود که رسول اکرم (ص) فرستادگانی را نزد حکام

مختلف حکومت‌های همجوار گسیل داشتند و آنان را به اسلام دعوت فرمودند. این بخشی از رسالت خاتم انبیاء به‌عنوان پیامبری برای تمامی بشریت بود (اعراف: ۱۵۸). در فصل بعد به بررسی نامه‌های ارسالی از جانب پیامبر(ص) برای حکام مختلف سرزمین‌های مجاور با جزیره‌العرب و نحوه برخورد حکام این سرزمین‌ها با پیام و نیز فرستادگان آن حضرت خواهیم پرداخت. اما روشن است که پیمان حدیبیه نقطه عطف مهمی در تقویت و تثبیت قدرت اسلام بود. این پیمان به موازات رفع تهدید یک دشمن (قریش) از طریق مذاکره، به حذف قدرت سایر دشمنان (یعنی قبیله نجدی بنی‌قطفان و قبایل یهودی ساکن خیبر) با استفاده از نیروی نظامی منجر گردید. مذاکره، استفاده از نیروی نظامی و زمان‌بندی استفاده از هر یک از این ابزارها از سوی پیامبر(ص) حاوی درس‌های ارزشمندی در زمینه آیین حکومت‌داری است. استفاده بی‌هدف از نیروی نظامی و دیپلماسی منفعلانه، هیچ یک نتیجه مطلوب را در پی نخواهند داشت، بلکه زمان به‌کارگیری این دو نیز حایز اهمیت فراوان است. در حدیبیه، بیشتر همراهان پیامبر(ص) توان اندیشیدن به افق‌های دورتر را نداشتند. آن حضرت تنها یک سال پس از وارد کردن شکستی سخت بر قریش در جریان نبرد احزاب تصمیم گرفته بودند با آنان از در آشتی وارد شوند. این واقعیت که پیامبر(ص) پیش از رفتن به مقابله یهودیان خیبر تصمیم به آشتی با قریش گرفتند نیز آموزنده است.

یک سال قبل از آن حضور یهودیان در مدینه و به‌تبع آن دسیسه‌ها و توطئه‌های آنان در مدینه پایان یافته بود. یهودیان به‌تنهایی توان مقابله با نیروی اسلام را نداشتند. آنان علیرغم بسیج تمامی قبایل ساکن جزیره‌العرب برای حمله و شکست مسلمانان در مدینه در سال پنجم هجری از رسیدن به این هدف باز مانده بودند. پیمان حدیبیه به مسلمانان امکان داد تا اتحاد میان یهودیان و مشرکان را متزلزل سازند. پس از ایجاد شکاف در این اتحاد و بی‌طرفی قریش، یهودیان از حمایت حامیان نیرومند خود در جزیره‌العرب محروم شدند. پس از انعقاد پیمان حدیبیه، یهودیان خیبر پیش از هر کسی متوجه شدند که روزهای اعمال نفوذشان بر قریش به سر آمده است. در جهان امروز نیز این امر بدان معناست که در صورت جدا شدن رژیم صهیونیستی از حامیان

امپریالیست آمریکایی و نیز استعمارگران اروپایی‌اش، مقابله نظامی با آن بسی ساده‌تر خواهد بود.

غرور قریشیان در اندک زمانی آنان را به نقض پیمان وادار نمود. حتی اگر آنان نیز چنین نمی‌کردند، این پیمان همچنان هدف پیامبر (ص) در جهت پیشبرد نهضت اسلامی و تثبیت قدرت آن را تحقق می‌بخشید. اگر تهدید موجود از ناحیه یهودیان و قطفانیان از سمت شمال و شمال شرقی مدینه از میان می‌رفت، برخورد با مشرکان مکه در صورت ضرورت آسان‌تر بود. این دقیقاً همان نقشه‌ای بود که پیامبر (ص) در ذهن مبارک داشتند.

ایشان با عزیمت به سمت مکه با هدف مشخص انجام مراسم عمره و نیز نشان دادن شجاعتی بی‌مانند در عزیمت بدون سلاح جنگی به این شهر، سران قریش را در برابر چالشی جدی قرار داد. عزیمت به مکه در یکی از ماه‌های حرام صورت گرفت و طی آن مسلمانان بی‌سلاح و تنها به همراه حیواناتی که برای قربانی آورده بودند به سمت مکه به راه افتادند. قریشیان می‌دانستند که حمله به مسلمانان در چنین شرایطی موجب ناخرسندی شدید سایر ساکنان شبه جزیره خواهد شد و قادر به انجام چنین کاری نبودند. پیامبر (ص) آنان را مجبور کردند پیمانی را منعقد سازند که مفاد آن نیز چنان به نفع آنان بود که نمی‌توانستند از امضای آن چشم‌پوشند. تا جایی که به مسلمانان مربوط می‌شد، مهمترین دستاورد این پیمان، ایجاد نوعی پیمان عدم تجاوز به مدت ده سال بود. از آنجا که قریش نیرومندترین قبیله در جزیره‌العرب بود و دشمن اصلی مسلمانان نیز به شمار می‌آمد، بی‌طرفی آنان به پیامبر (ص) امکان داد تا ضمن انتشار پیام اسلام به مقابله نظامی با سایر قبایل مزاحمی بپردازند که در مقایسه با قریش از قدرت کمتر و نیز سازمان‌دهی ضعیف‌تری برخوردار بودند. آزادسازی مکه از چنگ قریش مستلزم حذف تهدیدات امنیتی علیه مدینه از سایر جهات بود و این همان هدفی بود که پیمان حدیبیه آن را به نحو احسن تحقق بخشید. پیامبر (ص) از طریق به‌کارگیری خردمندانه اهرم مذاکره در کنار نیروی نظامی به‌طور سازمان‌یافته تمامی دشمنان منطقه‌ای را از میدان به‌در نمود. تمامی این دستاوردها به واسطه خلوص و

ایمان راسخ اصحاب پیامبر(ص) میسر گردید که حاضر بودند برای پیشبرد مقاصد اسلام و پیامبر مکرم اسلام(ص) از همه چیز حتی جان خویش نیز بگذرند. اما پیش از خاتمه این فصل، طرح یک پرسش ضروری است: چرا پیامبر(ص) به محض ورود به مدینه سعی نکردند با قریش نیز پیمانی مانند آنچه با یهودیان مدینه منعقد کرده بود امضا کنند؟ چرا شش سال و تا بعد از جنگ‌های بزرگی همچون بدر، احد و خندق و نیز نبردهای پراکنده متعدد برای انعقاد چنین پیمانی صبر فرمودند؟ در پاسخ باید گفت کسانی که قدرت را قبضه نموده آن را در جهت انحصار ثروت و ظلم و ستم به دیگران به کار می‌گیرند (مشرکان مکه) قاعدتاً تنها بر مبنای درستی استدلال‌های طرف مقابل و موجه بودن آنها با وی مذاکره نمی‌کنند. این قبیل فرهنگ‌های قدرت‌محور اهمیتی برای درستی، اخلاق‌مداری و راستی قائل نبوده و تنها زبان زور را می‌فهمند؛ به‌ویژه زمانی که احتمال از دست دادن قدرت خودشان نیز وجود داشته باشد.

این همان شرایط مکه در زمان عقد پیمان حدیبیه بود. در طی کوتاه زمانی که پیامبر(ص) در مدینه به سر می‌بردند، اهرم قدرت و سلطه نابه‌جای قریش بر جزیره‌العرب به تدریج از میان رفت. آنان نتوانستند هدف اعلام شده خود یعنی از نابودی همیشگی مسلمانان را در نبردهای احد و خندق محقق سازند. در واقع مسلمانان پس از هر نبرد پی در پی قوی‌تر و قریشیان ضعیف‌تر می‌شدند. همچنین از آنجا که قریش نتوانسته بود مسلمانان نوآیین مدینه را که عموماً از تجهیزات جنگی کمتری نیز برخوردار بودند تحت سلطه خود در آورد، قادر نبود در سایر قبایل عرب ساکن شبه جزیره که ناظر بر اوضاع بودند نیز تبعیتی مبتنی بر ترس از خود ایجاد نماید. پیروزی در غزوۀ خندق که طی آن سپاه گرد آمده از قبایل متحد در برابر عزم مسلمانان سر تسلیم فرود آوردند و ستون پنجم قریش در مدینه یعنی یهودیان نیز از بین رفتند، نقطه عطفی در تغییر معادلات قدرت در سرزمین حجاز و بیرون از آن بود. در اینجا بود که سرانجام قریشیان ساکن مکه به قدرت مسلمانان مدینه پی برده آن را به رسمیت شناختند. پیامبر(ص) که هیچگاه روی اصول خود مصالحه نمی‌کرد، زمانی صلح پیشنهادی را

پذیرفت که قدرتشان برتر از قدرت سرسخت‌ترین دشمنانش بود و به مدت تقریباً دو دهه ایشان را آزار و اذیت کرده بودند خداوند در قرآن در این باره چنین می‌فرماید:

«و اگر تمایل به صلح نشان دهند، تو نیز از در صلح درآ، و بر خدا تکیه کن که او شنوا و داناست» (انفال: ۶۱)

همچنین در بند ۴۵ از پیمان مدینه چنین آمده است:

«و اگر آنان [ساکنان مدینه] به ترک مخاصمه دعوت شدند، باید با مفاد یک پیمان صلح متناسب موافقت نمایند. اما اگر آنان [کافران] مسلمانان مخلص را به ترک مخاصمه دعوت کردند، مسلمانان ملزم به رعایت آن هستند، مشروط بر آن که صلح شامل کسانی که با اسلام به عنوان یک دین سر جنگ دارند نباشد.»

پیامبر (ص) به عنوان فردی معتقد به اصول و پایبند به وجدان انسانی، کسی نبودند که بخواهد برای کسب قدرت موقت به بحران آفرینی بپردازد؛ همچنین با وجود آنکه در آن هنگام قدرت را در دست داشتند تمایلی به انتقام‌جویی نداشتند. ایشان و اطرافیان مخلص و بایمان‌شان به تعهداتی که بر طبق پیمان حدیبیه ملزم به رعایت آنها بودند پایبند ماندند و تنها زمانی از رعایت مفاد پیمان دست کشیدند که مشرکین آن را نقض کرده بودند. اما به راستی اگر پیامبر (ص) قدرت نظامی خود در میدان نبرد را برای قریش اثبات نکرده بودند آیا باز هم آنان به آن حضرت پیشنهاد ترک مخاصمه می‌دادند؟ و اگر چنین بود، ضرورتی نداشت که پیامبر (ص) پس از سیزده سال زندگی در مکه که بیشتر آن نیز تحت آزار و تهدید سپری شد از این شهر هجرت نمایند.

این می‌تواند درس بزرگی برای تمام کسانی باشد که در نهضت اسلام شرکت دارند. آنان (دشمنان) تنها زمانی صادقانه با ما مذاکره می‌کنند که به آنان اثبات نماییم که از قدرت کافی برخوردار هستیم. این امر نیز تنها زمانی تحقق می‌یابد که ما مسلمانان نیز آمادگی شهادت در راه هدف و نبرد تا آخرین نفر را داشته باشیم. در غیر این صورت مذاکرات به اهرمی برای امتیازدهی طرف ضعیف‌تر تبدیل می‌شود که خود موجب تحقیر هرچه بیشتر طرف ضعیف‌تر است. پیامبر (ص) به خوبی از تأثیر این عامل آگاهی داشتند و به همین دلیل قبل از رفتن پای میز مذاکره، ابتدا به تحکیم

بنیان قدرت اسلام به قیمت نبردهای سخت و طاقت‌فرسا می‌پرداختند. آنان تنها به این دلیل با یک طرح صلح عملی موافقت کردند که مسلمانان قدرت مقابله نظامی با آنان را داشتند.

به‌عنوان نمونه، فرایند به اصطلاح صلح بین فلسطینیان و مقامات رژیم صهیونیستی را در نظر بگیرید؛ تا زمانی که فلسطینیان با نمایندگی تشکیلات خودگردان فلسطین و سازمان آزادی‌بخش فلسطین (ساف) به لحاظ نظامی چندان نیرومند تلقی نمی‌شدند، به‌طور فزاینده‌ای سرزمین و نیز منزلت خود را در برابر اشغال‌گران صهیونیست و نیروهای استعمارگر از دست می‌دادند. اما اخیراً و با قدرت رو به رشد حزب‌الله و حماس که به ایجاد قیام‌های مدنی در تونس، مصر، بحرین، یمن، لیبی، الجزایر، مراکش، عمان و اردن نیز منجر شده است، صهیونیست‌ها و شرکای دسیسه‌گر آمریکایی‌شان، سخن از رعایت توافقات گذشته می‌زنند، هرچند تا وقتی مسلمانان ضعیف بوده و در قفس‌های سیستم دولت-ملت دچار دودستگی بودند، علاقه‌ای به رعایت آن‌ها نداشتند. به‌عنوان نمونه‌ای دیگر، چرا آمریکا در حال مذاکره با جمهوری اسلامی ایران از طریق اقمار اروپایی خود بر سر پیمان منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای (ان.پی.تی) است؟ در اینجا نیز علت آن است که نهضت اسلامی در ایران به لحاظ پشتوانه معنوی و نیز نیروی نظامی آن اندازه نیرومند است که در صورت وقوع جنگ قادر به رویارویی با تمامی دشمنانش می‌باشد. جمهوری اسلامی ایران همچنین با تحمل هشت سال جنگ «جهانی» علیه آن و غلبه بر بیش از سی سال تحریم اقتصادی نشان داده است که مشرکان و نهادهای کافر وابسته به آنان (سازمان ملل متحد، آژانس بین‌المللی انرژی اتمی ناتو و ...) به میل و اراده خود به پای میز مذاکره نمی‌آیند، بلکه باید آنان را از موضع قدرت و با تکیه بر کاربرد اصولی قدرت برخاسته از اسلام که در آن نشانی از عقب‌نشینی در مبارزه نیست به پای میز مذاکره کشاند.

در اینجا اشاره به یک نکته دیگر خالی از فایده نیست. روزی که دژهای خیبر فتح شد، مسلمانانی که پیش‌تر به حبشه پناهنده شده بودند برای ملحق شدن به پیامبر(ص) در خیبر باز گشتند. آنان احتمالاً ابتدا به مدینه رسیدند و در یافتند که

پیامبر (ص) برای انجام مأموریتی نظامی به خیبر عزیمت کرده است. قاعدتاً در پی اطلاع از این امر، آنان تصمیم گرفته‌اند برای دیدار رسول مکرم اسلام (ص) پس از تحمل حدود پانزده سال رنج دوری به سمت خیبر حرکت کنند. از پیامبر (ص) نقل شده است که با دیدن پسرعموی خود، جعفر بن ابی طالب، فرمودند «نمی‌دانم کدام خبر مایه مسرت بیشتر است: فتح خیبر یا دیدار جعفر و همراهانش؟»^{۲۲} بازگشت این عده از مسلمانان به مدینه پیامد مستقیم امضای پیمان حدیبیه بود، زیرا این پیمان باعث فروکش کردن خصومت دیرین با قریش شده بود. به علاوه، پیامبر (ص) اندکی پس از بازگشت از حدیبیه فرستادگانی را به همراه نامه‌هایی روانهٔ دربار حکام مختلف کرده بودند که یکی از آنان نجاشی حاکم حبشه بود. ایشان در این نامه‌ها از نجاشی خواسته بودند تا تمهیدات لازم برای بازگشت مسلمانان به مدینه را اتخاذ نماید.

سال بعد، دوهزار نفر از مسلمانان به اتفاق پیامبر (ص) برای انجام مراسم عمره که سال قبل یعنی سال امضای پیمان تاریخی حدیبیه از انجام آن منع شده بودند به سمت مکه به راه افتادند. بدین ترتیب، رویای آن حضرت و قربانی کردن حیوانات آن گونه که ایشان پیش‌تر از آن خبر داده بود جامهٔ عمل پوشید.

یادداشت‌ها و منابع فصل پنجم:

- 1- Abu Bakr Muhammad ibn Ishaq ibn Yasar and Abu Muhammad Abd al-Malik ibn Hisham, *Seeratun Nabi, Volume 2, (rendition of Muhammad ibn Ishaq's original work, Urdu)*. (Lahore, Pakistan: Idara-e Islamiyyat, 1989), p. 153.
- 2- Muhammad Husayn Haykal (Dr. Isma'il Raji al-Faruq, translator), *The Life of Muhammad*. (Kuala Lumpur, Malaysia: Islamic Book Trust, 1993), pp. 283-84; Abu al-A'la Mawdudi, *Tafheem ul-Qur'an, Volume 4* (Lahore, Pakistan: Maktaba-e Ta'meer-e Insaniyyat, 1974), pp. 54-56; Abu al-Fida' 'Imad al-Din Isma'il ibn Umar ibn Kathir (Trevor Le Gassick, translator), *Al-Sirah al-Nabawiyah, Volume 3*. (Reading, UK: Garnet Publishing, 2000), pp. 112-14; Shibli Naumani, *Seeratun Nabi, Volume I* (Urdu). (Lahore, Pakistan: Nashiran-e Qur'an Limited, undated), pp. 421-23.
- 3- Abu Ja'far ibn Jarir al-Tabari, *Tarikh al-Umam wa-al-Muluk (popularly known as Tareekh-e Tabari), Volumes 1 & 2 (Urdu)*. (Karachi, Pakistan: Nafees Academy, 1987), p. 276; Ibn Ishaq and Ibn Hisham, *Seeratun Nabi, Volume 2*, p. 153.
- 4- Ibid., al-Tabari, pp. 280-81; Ibid., Ibn Ishaq and Ibn Hisham, p. 161.
- 5- Ibid., al-Tabari; Ibid., Ibn Ishaq and Ibn Hisham, p. 158.
- 6- Ibid., al-Tabari, p. 299; Ibid., Ibn Ishaq and Ibn Hisham, pp. 173-74; Abu Abdullah Muhammad ibn Sa'd, *Kitab al-Tabaqat al-Kubra, Volumes 1 & 2, 6th edition (Urdu)*. (Karachi, Pakistan: Nafees Academy, 1987), p. 375.
- 7- Barkat Ahmad, *Muhammad and the Jews — A Re-examination*. (New Delhi, India: Vikas, 1979); W.N. Arafat, «New light on the story of Banu Qurayza and the Jews of Medina, *journal of the Royal Asiatic Society of Great Britain and Ireland* (London, UK: The Royal Asiatic Society of Great Britain and Ireland 1976), pp. 100-07.

8- Muhammad Ahmed Bashamail, *Sulh Hudayblyah (Urdu)*. (Karachi, Pakistan: Nafees Academy, 1985), pp. 115-20.

9- Ibn Ishaq and Ibn Hisham, *Seeratun Nabi, Volume 2*, p. 209:

Al-Tabari, *Tareekh-e Tabari, Volumes 1 & 2*, pp. 323-39:

نام کنونی حدیبیه شمیسی است. این محل در مسیر مکه به جده واقع شده است. سید محبوب در کتاب خود با عنوان «مکتوبات نبوی» (ص ۸۱) این نظر را مطرح کرده است که غیر مسلمانان حق ندارند از این محل پیشتر رفته به مکه نزدیک شوند. بر طبق چند تفسیر از یک حدیث مشهور نبوی که عبدالله بن عباس آن را روایت کرده و بخاری نیز آن را ثبت کرده است (اخرجوا المشرکین من جزیره العرب: مشرکین را از شبه جزیره عربستان بیرون برانید)، تمامی شبه جزیره عربستان حریم مقدس مسلمانان محسوب می‌شود که ورود غیر مسلمانان به آن ممنوع است. اما باید توجه داشت که بسیاری از این تفاسیر با منطق سازگار نیستند، زیرا این تفاسیر نه تنها برخلاف آیات قرآن هستند، بلکه در آنها اشتباه بزرگی در مورد کاربرد مفهوم قرآنی و اسلامی «مشرک» مشاهده می‌شود. تا جایی که نگارنده اطلاع دارد تا کنون هیچ محقق اسلامی این نظر را مطرح نکرده است که فردی که ساکن شبه جزیره عربستان است نمی‌تواند با یک زن مسیحی یا یهودی ازدواج و زندگی کند و کسی نیز منکر این حقیقت نیست که زنان یهودی و مسیحی غیر مسلمان تلقی می‌شوند. بنابراین بر طبق تفسیر این حدیث، اگر مردی که ساکن شبه جزیره است با زنی غیر مسلمان ازدواج کند، باید یا خود یا همسرش را از شبه جزیره تبعید کند و به اتفاق خانواده‌اش از جزیره العرب برود. اما چنین چیزی به لحاظ منطقی پذیرفتنی نیست.

بنابراین، روشن است که برداشت ما از معنای کلمه «مشرک» برداشتی ناقص، تنگ‌نظرانه و محدود است. خداوند در قرآن کریم می‌فرماید، «و بگو ستایش برای خداوندی است که نه فرزندی برای خود انتخاب کرده، و نه شریکی در حکومت دارد و نه ولی (و حامی) به خاطر ضعف و ذلت، و او را بسیار بزرگ بشمار.» (اسراء: آیه ۱۱۱)، و نیز می‌فرماید: «... و هیچکس در حکم او شریک نیست.» (کهف: آیه ۲۶). این بدان معنا است که بر روی زمین مردمانی زندگی می‌کنند که نه تنها انسان را در جایگاه الوهیت پروردگار قرار می‌دهند، بلکه چنین تلاشی را نیز در عمل از طریق معارضه با قدرت پروردگار در عرصه حکومت و قانون‌گذاری صورتی منطقی می‌بخشند. اینان کسانی هستند که از قدرت خود در جهت حرام کردن حلال خداوند و حلال کردن حرام وی استفاده می‌کنند. بر طبق این تفسیر، خاندان آل‌صعود و حامیان امپریالیست و صهیونیست آنان که بیش از ۱۶ میلیون پایگاه نظامی در سرزمین مقدس عربستان ایجاد کرده‌اند بیش از آن که در حیطه غیر مسلمانان یهودی یا مسیحی جای گیرند، در حیطه مشرکین قرار می‌گیرند.

بنابراین بر طبق موازین این حدیث، کسانی که باید فوراً از شبه جزیره عربستان بیرون رانده شوند

خاندان سلطنتی ده‌ها هزار نفری آل‌صعود، اربابان امپریالیست به اصطلاح مسیحی آنان به همراه سلاح‌های کشتار جمعی‌شان در منطقه و نیز آمران صهیونیست هر دوی این‌ها (یهودیان که ظاهراً مذهبی دیگر را برگزیده‌اند) هستند. پایگاه‌های اینان باید تعطیل، فعالیت سازمان‌های صوری و عملیات اطلاعاتی‌شان متوقف و کاخ‌های‌شان نیز ویران شود. تظاهر به حفظ و تقویت شریعت در انظار عمومی از طریق صدور مجوز برای ساختن کلیسا و کنیسه و در عین حال نظارت الکترونیکی و نیز انسانی بر مساجد، اجازه استفاده از پایگاه‌های نظامی برای کشتن سایر مسلمانان، دادن اجازه به کافران برای جاسوسی و رصد کردن مسلمانان حتی در خلال مراسم حج، مشاوره گرفتن از مشاوران نظامی و اطلاعاتی صهیونیست به صورت سری، دادن اجازه به تعداد فراوانی از زنان فاحشه روسی و اروپای شرقی (سفیدپوست) برای رفت و آمد در قصرهای مجلل و آوردن خیل عظیم کارگران مهاجر غیر مسلمان (به صورت بیگاری) برای انجام کارهای سخت و سنگین همانا شرک را به زیور نفاق آراستن است. در کلام خداوند و نیز سیره پیامبرش نشانه‌ای از تأیید ممنوعیت حضور غیر مسلمانانی که با قدرت حکومت اسلامی به معارضة برخاسته‌اند در جزیره العرب از یک سو و صدور مجوز برای به اصطلاح مسلمانان برای انجام چنین کاری و تحمیل جابرائله سلطه خود بر سرزمین‌های مقدس در عین طرح ادعای خدمت به حرمین شریفین به چشم نمی‌خورد.

به علاوه خداوند در سوره آل عمران می‌فرماید: «نخستین خانه‌ای که برای مردم (و نیایش خداوند) قرار داده شد در سرزمین مکه است که پر برکت و مایه هدایت جهانیان است. در آن نشانه‌های روشن، (از جمله) مقام ابراهیم است، و هر کس داخل آن (خانه خدا) شود در امان خواهد بود؛ و برای خدا بر مردم است که آهنگ خانه (او) کنند، آنها که توانائی رفتن به سوی آن دارند، و هر کس کفر بورزد (و حج را ترک کند به خود زیان رسانده)، خداوند از همه جهانیان، بی‌نیاز است.» (آل عمران: آیات ۹۶ و ۹۷). بنابراین با توجه به کاربرد کلماتی نظیر «بشریت»، «عالمین» و «همگان» در این آیات و نیز این حقیقت که پیامبر اسلام (ص) به عنوان رحمت للعالمین (هم برای مسلمانان و هم برای غیر مسلمانان) به رسالت مبعوث گشته‌اند. آیا اینک کار مسلمانان به جایی رسیده است که از ورود کسانی که از ظلم، تحقیر و حرمان برای برخورداری از امنیت و آسایشی ولو موقت به مکه پناه آورده‌اند، ولو مسلمان هم نباشند جلوگیری کنند؟ آیا هیچ انسان تحت ظلم و ستمی می‌تواند به آمریکا، رژیم صهیونیستی، بریتانیا، فرانسه یا ... برود؟ البته که چنین نیست. دولت‌های حاکم بر این رژیم‌ها تنها اگر بتوانند از افراد برای دستیابی به اهداف مغرضانه خود بهره‌برداری نمایند و یا پناه دادن به افراد به آن‌ها کمک کند منافع ملی خود را تأمین نمایند اقدام به پذیرش افراد می‌کنند. در واقع اینان مسبب بیشتر ظلم و ستم‌هایی هستند که باعث می‌شوند افراد خانه و کاشانه خود را رها کرده رهسپار دیار غربت شوند. آیا نباید حداقل یک مکان بر روی کره خاکی وجود داشته باشد تا افرادی که به واسطه پابندی به اصولشان تحت آزار و تعقیب و حبس

و شاید هم شکنجه قرار گرفته‌اند بتوانند به آنجا بروند و در آنجا به راستی احساس امنیت نمایند؟ مکه دقیقاً به‌عنوان چنین مکانی در نظر گرفته شده بود و به همین دلیل پیامبر (ص) بخش اعظم رسالت خود را صرف آزاد کردن این شهر از یوغ تمامی اشکال تعصبات (قبیله‌گرایی، ملی‌گرایی، نژادپرستی، فرقه‌گرایی و انحصارطلبی) نمودند و پس از وفات نیز این رسالت خطیر را به مسلمانان مخلص سپردند.

10- Ibn Ishaq and Ibn Hisham, *Seeratun Nabi*, Volume 2, p. 211.

11- Ibid., p. 213.

12- Bashamail, *Sulh Hudayblyah*, pp. 226-27.

13- Ibn Ishaq and Ibn Hisham, *Seeratun Nabi*, Volume 2, pp. 221-22؛ Abu al-Aʿla Mawdudi, *Tafheem ul-Qurʿan*, Volume 5. (Lahore, Pakistan: Maktaba-e Taʿmeer-e Insaniyyat, 1974), pp. 41-42؛ Muhammad al-Asi and Zafar Bangash, *The Sirah: A Power Perspective*. (London, UK and Toronto, Canada: The Institute of Contemporary Islamic Thought, 2000), pp. 54-55.

14- Ibn Ishaq and Ibn Hisham, *Seeratun Nabi*, Volume 2, p. 225.

15- Haykal, *The Life of Muhammad*, p. 367.

16- Ibid.؛ Martin Lings, *Muhammad : His Life Based on the Earliest Sources*. (Kuala Lumpur, Malaysia: Islamic Book Trust, 1983), pp. 262-63.

17- Ibn Ishaq and Ibn Hisham, *Seeratun Nabi*, Volume 2, p. 227.

18- Haykal, *The Life of Muhammad*, p. 368.

19- Ibid., p. 372.

20- Ibid., pp. 371-72.

21- Ibid., p. 273.

22- Ibn Ishaq and Ibn Hisham, *Seeratun Nabi*, Volume 2, p. 247؛ Lings, Muhammad, p. 270.

فصل ششم

نامه به حکام، سلاطین و فرمانداران
خارج از جزیره العرب

پیمان حدیبیه سرانجام مجال و فرصتی را که پیامبر(ص) با مهاجرت از مدینه به دنبال آن بودند تا پایگاه عملیاتی مستحکمی را برای نشر اصول و تعالیم اسلامی از طریق تأثیر و قدرت دستگاه‌های حکومتی ایجاد نمایند فراهم نمود. تا پیش از این، بسیاری از قبایل از ترس برانگیختن دشمنی قبیله نیرومند قریش با خود، رغبت چندانی به پذیرش اسلام نداشتند. بر اساس یکی از بندهای پیمان حدیبیه، قبایل غیروابسته می‌توانستند آزادانه و بدون ترس از اقدامات تلافی‌جویانه از سوی طرف مقابل یا با مسلمانان و یا با کفار قریش متحد شوند. در واقع با توجه به پیمان صلح ده‌ساله، این امر زمینه را برای تعامل مسلمانان و قبایل بسیاری در حجاز و خارج از مرزهای آن فراهم نمود. همچنین توافق مزبور سبب تسهیل در تعامل با حکام، سلاطین و فرمانداران در سرزمین‌های هم‌جوار جزیره العرب گردید. رسول خدا(ص) از این فرصت برای ارسال پیام و دعوت این حکام به اسلام استفاده نمودند.

شش سال منتهی به انعقاد پیمان حدیبیه سال‌هایی بسیار مهم بودند: در وهله نخست تثبیت موقعیت داخلی در مدینه و سپس ایجاد اتحاد با قبایل متعدد ساکن غرب و شمال غربی مدینه تا سواحل دریای سرخ. علیرغم انعقاد پیمان مدینه، دو چالش عمده همچنان در مدینه وجود داشت: یکی قبایل یهود و دیگری منافقینی که در عین تظاهر به مسلمانی از هیچ تلاشی برای تضعیف حکومت نوپای اسلامی فروگذار نمی‌کردند. پس از آن نبردهای بزرگی همچون بدر، احد و خندق و نیز بسیاری نبردهای پراکنده دیگر به‌وقوع پیوست که جامعه کوچک مسلمانان را نه تنها به خود مشغول می‌داشت، بلکه آنان را همواره از حمله دشمن به ویژه دشمنی

ناشی از تعصب قبیله‌ای قریش نگران می‌ساخت: تعصبی که قدرت در جزیره‌العرب را حق طبیعی و موروثی قریش پنداشته و به همین دلیل نیز فرهنگ قدرت مبتنی بر اصول نوظهور در مدینه را بارها مورد حمله قرار داده بود. مسلمانان شجاعانه در دشوارترین شرایط به دفاع از خود پرداختند و علیرغم برتری فاحش دشمن به لحاظ نفرت جنگی در همان نبرد اول (بدر) در رمضان سال چهارم هجری آنان را شکست داد. اما این تهدید تا پس از جنگ احزاب (در سال پنجم هجری) نیز همچنان به قوت خود باقی بود.

پس از جنگ احزاب، پیامبر (ص) پیش‌بینی فرمودند که قریشیان دیگر نخواهند توانست به مدینه حمله کنند. اکنون ابتکار عمل در دست مسلمانان بود. هرچند تمامی تهدیدات داخلی عملاً خنثی شده بود، اما این بدان معنا نبود که قریشیان مکه از دشمنی با مسلمانان دست برداشته بودند. تهدید خارجی عمده دیگر از جانب قبایل یهودی ساکن خیبر متوجه مسلمانان بود که شماری از آنان از مدینه اخراج شده بودند و اینک عزم خود را برای انتقام جزم کرده بودند. مسلمانان از نفرت کافی برای مقابله همزمان با هر دوی این تهدیدات خارجی برخوردار نبودند و برای مقابله با یکی از این دو لازم بود با دیگری از در آشتی درآیند: اما با کدام یک از دشمنان می‌بایست از در آشتی وارد شد؟ این همان مسئله‌ای بود که به انعقاد پیمان حدیبیه و توافق با قریش منجر شد و بر مبنای آن طرفین متعهد شدند به مدت ده سال از حمله به یکدیگر اجتناب نمایند. در زمان پیامبر اسلام (ص) دو امپراتوری بزرگ ایران و روم در همسایگی جزیره‌العرب قرار داشتند و حکام وابسته به آنان نیز در جزیره‌العرب مستقر بودند که تعامل با آنها نیز ضروری می‌نمود.

تمامی انبیای الهی (ع) دو مسئولیت خطیر را به‌عنوان بخشی از رسالت نبوت بر عهده دارند: نشر پیام دین (تقوا در پیشگاه الهی و مرجعیت خداوند) و تلاش برای اجرای این تعالیم در اجتماع. البته همه انبیاء در دستیابی به هدف دوم موفق نشدند، زیرا مردمی که در میان آنان مبعوث شده بودند از پذیرش پیام ایشان سر باز می‌زدند. برخی از این امت‌های عنادورز مانند کفار بنی‌اسرائیل انبیای خود را به قتل رساندند؛

مثلاً زکریا و یحییای نبی (ع) هر دو به دست یهودیان به قتل رسیدند. برخی دیگر از انبیاء نیز از سرزمینی که در آن مشغول تبلیغ بودند بیرون رانده شدند. پیامبران دیگری نیز بودند که عمر خود را صرف ابلاغ پیام الهی نمودند، اما اکثریت بزرگی از افراد اجتماع از پذیرش پیامشان سر باز زدند و از اینرو به عنوان تأییدی بر سنن (قوانین اجتماعی) الهی مستوجب مجازات قهری و قطعی پروردگار متعال شدند. خداوند در قرآن کریم در این باره می‌فرماید:

پیش از شما، سنتهایی وجود داشت (و هر قوم، طبق اعمال و صفات خود سرنوشتهایی داشتند؛ که شما نیز؛ همانند آنها دارید) پس در روی زمین، گردش کنید و ببینید سرانجام تکذیب کنندگان (آیات خدا) چگونه بود؟! این بیانی است برای عموم مردم؛ و هدایت و اندرزی است برای پرهیزکاران. (سوره آل عمران: آیات ۱۳۷ و ۱۳۸)

و نیز می‌فرماید:

این معبودهائی را که غیر از خدا می‌پرستید چیزی جز اسمهای (بی مسمی) که شما و پدرانان آنها را خدا نامیده‌اید نیست، خداوند هیچ دلیلی برای آن نازل نکرده، حکم تنها از آن خداست، فرمان داده که غیر از او را نپرستید اینست آئین پا بر جا ولی اکثر مردم نمی‌دانند. (سوره یوسف: آیه ۴۰)

کسانی که قدرت خداوند را در زندگی خود منکر شدند عاقبت گرفتار بلا شده و از میان رفتند. پیامبر گرامی اسلام (ص) در میان تمامی انبیای الهی (ع) در اجرای رسالت خود بیشترین موفقیت را کسب فرمودند. ایشان نه تنها توانستند پیام اسلام را ابلاغ نمایند، بلکه جامعه و حکومتی نمونه و الگو در مدینه تأسیس فرمودند که قلمرو آن در زمان حیات پربارشان تمامی جزیره العرب را در بر گرفت. جانشینان پیامبر (ص) در امر حکومت، یعنی خلفای راشدین نیز پیام اسلام را تقریباً در تمامی دنیای

شناخته شده آن روزگار نشر و گسترش داد. منشأ این تحول عظیم، پیام متقن اسلام و اسوه حسنۀ رسول خدا(ص) بود. مجموعه این دو عوامل مردم را چنان تحت تأثیر قرار داد که خود به نمونه‌هایی از استقامت، شجاعت و ایثار تبدیل شدند.

رسول مکرم اسلام(ص)، پیامبری برای تمام بشریت (سورۀ اعراف: آیه ۱۵۸) رسالت خود را صرفاً محدود به ساکنان جزیره‌العرب نکردند. ایشان همچنین فرستادگانی را نزد حکام مختلف اعزام کرده آنان را به اسلام دعوت فرمودند. این اقدام اندک زمانی پس از بازگشت آن حضرت از حدیبیه صورت گرفت. تا آن زمان تنها تماس مسلمانان با دنیای خارج در سطوح بالا ارتباط با پادشاه حبشه بود: سرزمینی که شماری از مردان و زنان مسلمان پس از فرار از مکه در سال پنجم بعثت به آنجا پناهنده شده بودند. اکثر سیره‌نویسان بر این باورند که این نامه‌ها و فرستادگان در ماه ذی‌الحجه سال ششم هجری یا محرم سال هفتم هجری گسیل داشته شده‌اند.^۱ برخی خاورشناسان اختلاف نظر برخی مورخان مسلمان در مورد تاریخ دقیق ارسال این نامه‌ها را دست‌آویزی برای زیر سوال بردن اصل موضوع قرار داده‌اند.^۲ دکتر حمیدالله به تفصیل این ایرادات را بررسی، تمامی شبهات موجود را رفع نموده و چنین استدلال می‌کند که علت وجود برخی ابهامات در این زمینه آن بوده است که برخی از نخستین کسانی که به نوشتن شرح حال پیامبر(ص) پرداخته‌اند تواریخ مختلفی را به عنوان مبدأ آغاز تقویم هجری در نظر گرفته‌اند. به عنوان مثال، الواقدی هجرت پیامبر(ص) از مکه به مدینه در ماه ربیع‌الاول را مبدأ تاریخ مسلمانان در نظر گرفته است. اما از نظر بیشتر مورخان تاریخ اسلام ماه محرم به عنوان نخستین ماه سال در تقویم هجری تلقی می‌شود. با توجه به این مسئله، شبهۀ مربوط به اختلاف در ذکر تواریخ مختلف نیز از میان می‌رود.^۳

کشف نسخ اصلی برخی از این نامه‌ها در طی پنجاه یا شصت سال اخیر نه تنها مؤید ارسال این نامه‌ها است، بلکه همچنین نشان می‌دهد که مضمون و محتوای این نامه‌ها نیز علیرغم عدم دسترسی مورخان مسلمان به نسخ اصلی به دقت از سوی آنان ثبت و ضبط شده است. این مورخان در نقل این نامه‌ها به روایت اصحاب پیامبر(ص) و نیز تابعین استناد می‌کردند. این امر گواه قدرت حافظه و نیز مسئولیت خطیری است که

اینان در انتقال دقیق گفتار پیامبر(ص) به انجام رساندند. حداقل چهار نامه از مجموعه این نامه‌ها موجود بوده و در موزه‌ها و کتابخانه‌های مختلف در کشورهای اسلامی نگهداری می‌شوند که از آن جمله می‌توان به یکی از این نسخ در موزه توپکاپی در استانبول در کنار برخی دیگر از متعلقات پیامبر(ص) اشاره نمود.^۴

لحن و سبک و سیاق نگارش این نامه‌ها لحنی مستقیم و از موضع قدرت بوده، اطمینان و صلابت در جای جای آن‌ها نمایان است. پیامبر اکرم(ص) پیش از این نیز مهارت خویش در زمینه تدوین راهبردهای نظامی را در خلال نبردهای بسیار و قدرت چانه‌زنی و مذاکره سیاسی را در پیمان‌های متعددی که با سران قبایل ساکن جزیره العرب منعقد فرموده بود، نشان داده بودند. اولین این پیمان‌ها پیش از اعزام فرستادگان پیامبر(ص) نزد حکام مختلف، پیمان حدیبیه بود که پیامبر(ص) در آن به طرز بسیار ماهرانه‌ای تهدید قریش را خنثی و آنان را به مدت ده سال وارد یک پیمان عدم تجاوز متقابل با مسلمانان نموده بودند.

اما پیش از پرداختن به این نامه‌ها، طرح یک مبحث فرعی خالی از فایده نیست. دو سال پس از انعقاد پیمان حدیبیه، بنی‌بکر، یکی از طوایف قبیله کنانه که هم‌پیمان قریش نیز بودند با حمله به طایفه بنی‌کعب، از طوایف قبیله بنی‌خزاعه و کشتن یکی از افراد این طایفه پیمان را نقض نمودند. از آن بدتر، آنان در محدوده حرم کعبه مبادرت به این قتل کرده بودند که حتی خود مشرکان قریش نیز چنین عملی را گناهی بزرگ تلقی می‌کردند. این قتل با حمایت و پشتیبانی برخی از افراد قبیله قریش صورت گرفت که در تاریکی شب در این هجوم شرکت کردند.^۵ این مسئله نقض آشکار پیمان حدیبیه بود و هنگامی که سران بنی‌خزاعه برای استمداد پاسخی مناسب و قاطع نزد پیامبر(ص) در مدینه آمدند، مسلمانان بر طبق مفاد این پیمان متعهد به یاری هم‌پیمانان خود بودند. اما پیامبر(ص) به جای آن که فوراً به سمت مکه حرکت کنند پیامی به قریشیان فرستاده سه گزینه را در پیش روی آن‌ها قرار داد: (۱) یا بنی‌بکر باید به بستگان فرد کشته شده از طایفه بنی‌کعب دیه بپردازند. (۲) یا در صورت سر باز زدن از این کار قریش باید دست از حمایت آنها بردارد تا مسلمانان

بتوانند مستقیماً با آنها وارد نبرد شوند و یا (۳) اگر هیچ یک از این دو گزینه مورد پذیرش نیست، قریشیان باید پیمان حدیبیه را فاقد اعتبار تلقی نمایند. زیرا مسلمانان بر طبق تعهدات خود موظف به یاری هم‌پیمان خود هستند.^۶

قریشیان که بسیار مایل بودند خود را تنها قدرت واقعی در جزیره العرب معرفی نمایند، در غیاب ابوسفیان که در آن هنگام در مکه حضور نداشت مغرورانه گزینه سوم را بر گزیدند. در طی مدتی که پیام‌هایی میان پیامبر (ص) و قریش رد و بدل می‌شد، ابوسفیان هنوز به مکه باز نگشته بود. زمانی که ابوسفیان به مکه باز گشت و از مسائل پیش آمده اطلاع حاصل نمود به سرعت به اشتباهی که جانشینان وی در مکه مرتکب شده بودند پی برد، اما دیگر برای تغییر مسیر تاریخ با توسل به خدعه و نیرنگ بسیار دیر شده بود. این اتفاق دو سال پس از امضای پیمان حدیبیه رخ داد و به حرکت مسلمانان به سمت مکه انجامید که نهایتاً نیز فتح شهر در رمضان سال هشتم هجری را در پی داشت.

پس از امضای پیمان حدیبیه با آسوده شدن خاطر مسلمانان از حمله احتمالی قریش به مدینه، پیامبر (ص) نیز مجال آن را پیدا کردند تا به مقابله با قبایل مزاحم شمال و شمال شرقی مدینه بپردازند. حتی پیش از عزیمت برای سرکوبی این قبایل، پیامبر (ص) در راستای آیات قرآن مبنی بر جهانی بودن رسالت‌شان (اعراف: ۱۵۸، فرقان: ۱، سبأ: ۳۴، ۲۸، انبیاء: ۱۰۷) ضمن ارسال نامه‌هایی برای حکام مختلف، آنان را به آیین اسلام دعوت فرمودند. قرآن کریم داستان پیامبران پیشین را نقل می‌کند که نزد پادشاهان اعم از مرد و زن می‌رفتند و پیام توحید را به آنان ابلاغ می‌کردند.^۷ در موارد پیشین هر یک از انبیاء تنها یک حاکم را آن هم به صورت کلامی و رودررو به آیین حق دعوت می‌کرد، و تنها در مورد سلیمان نبی (ع) است که به تصریح قرآن کریم نامه‌ای برای بلقیس، ملکه صبا فرستاد و وی را به تبعیت از الله، خدای یگانه دعوت نمود. اما پیامبر اکرم (ص) به‌طور همزمان نمایندگان را نزد چندین تن از پادشاهان فرستاد و آنان را به آیین اسلام دعوت فرمود که از جمله این افراد می‌توان به امپراتور ایران و بیزانس (روم) و نمایندگان آنها در جزیره العرب مانند اسقف

اسکندریه و فرمانداران دمشق، بحرین، عمان و یمن اشاره کرد. این نامه‌ها نه تنها به لحاظ مضمون و محتوا با یکدیگر مشابهت دارند، بلکه در پایان هر یک از آن‌ها نیز مُهر پیامبر(ص) به چشم می‌خورد. این مُهر به توصیه‌ی اصحاب پیامبر ساخته شد. آنان چنین استدلال می‌کردند که پادشاهان و حکام نامه‌های فاقد مُهر فرستنده را نمی‌پذیرند. این مُهر دایره‌ای شکل و دارای شعاعی حدود ۱ اینچ (۲٫۵۴ سانتیمتر) بود که به شکل یک حلقه‌ی نقره‌ای ساخته شده بود.

ایران و روم به عنوان دو ابرقدرت زمان

در زمان پیامبر اکرم(ص) امپراتوری‌های ایران و روم دو ابرقدرت بزرگ جهان به شمار می‌رفتند. این دو ابرقدرت که بر سر سلطه بر جهان با یکدیگر رقابت داشتند رقبای سرسخت و دیرین یکدیگر تلقی می‌شدند. رومیان و هم‌پیمانان آن‌ها قسطنطنیه (استانبول کنونی)، سوریه، فلسطین، یمن و حبشه را تحت سیطره خود داشتند، در حالی که ایرانیان علاوه بر امپراتوری ایران که از شمال و شرق تا آسیای میانه امروزی نیز گسترش یافته بود بر عراق، عمان، بحرین و یمامه نیز حکومت می‌کردند. نبرد میان این دو ابرقدرت هشت سال پیش از بعثت پیامبر اکرم(ص) آغاز شده بود. در آن سال، گروهی به رهبری فوکاس علیه موریس، امپراتور بیزانس (لقب اصلی او سزار به معنای امپراتور بود) دست به شورش زدند. وی علاوه بر امپراتور، همسر و فرزندان او را نیز به قتل رساند و جسدشان را در شهر قسطنطنیه در ملأ عام به دار آویخت. خسرو پرویز، امپراتور پارس (ایران) موریس را حامی بزرگی برای خود می‌دانست، زیرا با کمک او توانسته بود در ایران به پادشاهی برسد، از اینرو قتل موریس را بهانه‌ای برای اعلان جنگ علیه بیزانس در سال ۶۰۳ میلادی قرار داد.

نیروهای خسرو پرویز به سرعت فوکاس را از آسیای صغیر و نیز بخش‌هایی از سوریه عقب راندند. حاکمان بیزانس که از این اوضاع سخت هراسان شده بودند از فرماندار بیزانس در آفریقا خواستند تا از طریق مقابله مستقیم با فوکاس تهدید ناشی از امپراتوری ایران (ساسانیان) را دفع کند. عامل بیزانس در آفریقا نیز پسر خود به

نام هراکلیوس را به همراه یک ناوگان جنگی عظیم گسیل داشت. هراکلیوس پس از رسیدن به قسطنطنیه فوکاس و خانواده‌اش را به همان شیوه‌ای که با موریس رفتار کرده بود مجازات نمود. فوکاس در سال ۶۱۰ میلادی یعنی همان سال آغاز نبوت پیامبر (ص)، به مقام سزار روم رسید. کنار رفتن فوکاس از قدرت قاعداً باید موجب آسودگی خاطر خسرو می‌شد، اما چنین نبود و خسرو پرویز این نبرد را به نبرد میان آیین زرتشت که وی ادعای پیروی از آن را داشت و مسیحیت تبدیل نمود. با توجه به رواج گسترده فرقه‌گرایی در آیین مسیح (به‌عنوان نمونه اخراج نستوری‌ها و یعقوبی‌ها از کلیسای رم)، فرقه‌های تحت ستم مسیحی با میل و رغبت با خسرو پرویز علیه بیزانس متحد شدند. یهودیانی که در سال ۱۳۵ میلادی توسط رومیان از فلسطین اخراج شده بودند نیز همین رویه را در پیش گرفتند. نیروهای خسرو پرویز همچنان نیروهای بیزانس را عقب راندند و سرانجام دمشق و سپس در سال ۶۱۴ میلادی شهر بیت المقدس را به تصرف خود در آوردند و عاقبت نیز کلیسای موسوم به مقام عیسی را تخریب نمودند. صلیبی که به باور مسیحیان عیسی (ع) بر آن مصلوب شده بود نیز در همان جا نگهداری می‌شد. این صلیب نیز به مداین، پایتخت ساسانیان منتقل شد. پارسیان سپس به سمت اردن حرکت کرده و سایر قسمت‌های سرزمین فلسطین را نیز به تصرف خود در آوردند. آنان از آنجا وارد شبه جزیره سینا شدند و تا مرز مصر پیش رفتند.^۸

مردم مکه اخبار این تحولات را با علاقه و شادمانی دنبال می‌کردند. در حالی که مشرکان طرفدار زرتشتیانی بودند که به تجسم ارواح مردگان اعتقاد داشتند، مسلمانان طبیعتاً طرفدار بیزانسی بودند که هرچند ایمان خود به خدای یکتا را تحریف کرده بودند اما همچنان در باور مسلمانان به عنوان اهل کتاب به شمار می‌آمدند. جالب این که یهودیان و مسیحیان نستوری و یعقوبی نیز به حمایت از زرتشتیان برخاستند. دلیل حمایت یهودیان آن بود که آنان توسط رومیان تحت تعقیب و آزار قرار گرفته و از سرزمین فلسطین بیرون رانده شده بودند. نستوریان و یعقوبیان مسیحی نیز به دلیل تکفیر شدن از سوی کلیسای کاتولیک رم به حمایت از زرتشتیان برخاستند.

پس از تصرف بیت المقدس توسط نیروهای خسرو پرویز، مشرکان مکه با حالتی تمسخرآمیز از مسلمانان می‌پرسیدند چرا خداوند مسیحیان را در برابر حمله به اصطلاح کافران حمایت نکرده است. در چنین شرایطی بود که آیاتی چند از سوره روم در باب همین مسئله نازل گردید:

الم. رومیان شکست خوردند، (و این شکست) در سرزمین نزدیکی رخ داد، اما آنها بعد از مغلوبیت به زودی غلبه خواهند کرد. در چند سال، همه کارها از آن خدا است، چه قبل و چه بعد (از این شکست و پیروزی) و در آن روز مؤمنان خوشحال خواهند شد. به سبب یاری پروردگار، خداوند هر کس را بخواهد نصرت می‌دهد و او عزیز و حکیم است. این چیزی است که خدا وعده کرده، و وعده الهی هرگز تخلف نمی‌پذیرد، ولی اکثر مردم نمی‌دانند.
(سوره روم: ۱ تا ۶)

این آیات پنج سال پس از آغاز رسالت پیامبر(ص) در مکه و در زمانی نازل شد که مسلمانان گرفتار مصائب و گرفتاری‌های عظیمی بودند. برخی از آنان مجبور شدند برای فرار از آزارهای وحشتناک مشرکان به حبشه هجرت کنند. در چنین شرایطی پارسیان نه تنها در فلسطین بیزانس را شکست داده بودند، بلکه بیت المقدس را نیز تصرف و کلیسای موسوم به مقام عیسی (ع) که مقدس‌ترین مکان آیینی در آیین مسیح به شمار می‌آمد را نیز تخریب کرده بودند.

تصور واکنش ناباورانه مشرکان مکه در مقابل این آیات که نه تنها پیروزی بیزانس بر دشمنان پارسی خود را پیش‌بینی کرده بود، بلکه به مسلمانان نیز مژده داده بود که آنان را نیز فتحی عظیم خواهد بود چندان دشوار نیست. اما این آیات از سوی مشرکان با استهزای فراوان مواجه گردید. با توجه به گرفتاری‌های فراوان مسلمانان در آن مقطع زمانی، بدبینی مشرکان موجه به نظر می‌رسید، اما پیروزی موعود در نبرد بدر (هفدهم رمضان سال دوم هجرت) آشکار شد:

زمانی که سپاه ۳۱۳ نفری مسلمانان که تجهیزات چندان نیز در اختیار

نداشتند سپاه بیش از هزار نفری قریش را با آن همه تجهیزات جنگی شکست داد و برخی از سران آن را نیز به هلاکت رساندند (سوره انفال: ۷-۱۹).^۹

ابن سعد نام تمامی حکامی را که پیامبر (ص) فرستادگانی را نزد آنان اعزام فرموده‌اند و نیز نام فرستادگان آن حضرت را ذکر کرده است.^{۱۰} تمامی مورخان عبدالله بن عباس، پسر عموی پیامبر (ص) را به عنوان منبع و مأخذ اصلی این اطلاعات معرفی می‌کنند. بنا به روایت طبری، سه تن از این فرستادگان از صحابه پیامبر (ص) بودند.^{۱۱} اما آیا این بدان معناست که سایر فرستادگان از صحابه نبوده‌اند؟ اگر چنین است، این سوال مطرح است که آیا آنها هنوز اسلام نیاورده بودند و یا در مدینه زندگی نمی‌کرده‌اند؟ لذا پیامبر (ص) را ندیده بوده‌اند؟ طبری در این باره توضیحی نمی‌دهد، اما در بندهای بعدی نوشته خود، افراد دیگری (علاء بن هضرمی و عمر بن عاص) را نام می‌برد که به ترتیب نزد حکام بحرین و عمان فرستاده شده بودند.^{۱۲} شش نفری که طبری از آنان نام برده است عبارتند از:

۱. عمر بن امیه الضمری اعزامی به سوی نجاشی، پادشاه حبشه،
 ۲. دحیه بن خلیفه کلبی، اعزامی به سوی هراکلیوس، امپراتور بیزانس،
 ۳. شجاع بن وهب، اعزامی به سوی حارث بن ابی شمر غسانی، حاکم غسان،
 ۴. عبدالله بن حذافه سهمی، اعزامی به سوی خسرو پرویز، پادشاه ایران،
 ۵. سلطه بن عمر امیری، اعزامی به سوی هوذه بن علی الحنفی، فرماندار یمامه
 ۶. حاطب بن ابی بلتعه، اعزامی به سوی مقوقس، فرماندار اسکندریه.
- پیامبر عظیم‌الشان اسلام (ص)، دو قاعده دیپلماسی را با دقت و وسواس فراوان رعایت می‌فرمودند: نخست آنکه تمامی فرستادگان اعزامی به سرزمین‌های خارجی قادر به تکلم به زبان مردمان آن دیار بودند و دوم صرف نظر از پاسخ دریافت‌کنندگان به پیام اسلام، این نامه‌ها با هدایایی فرستاده می‌شدند. این دو اصل، عالی‌ترین نوع دیپلماسی به شمار می‌روند و این حقیقت که پیامبر اکرم (ص) این اصول را در زمانه‌ای رعایت می‌فرمودند که شمار افراد باسواد در جزیره العرب بسیار اندک بود بیانگر توجه خاص ایشان به رعایت کامل تشریفات می‌باشد: الگویی که اکنون به یک هنجار در

عرف دیپلماسی بین‌المللی تبدیل شده است. چند نفر وظیفه کتابت آیات نازل شده بر پیامبر(ص) و نیز سایر مکتوبات ایشان را بر عهده داشتند که از آن جمله می‌توان به زید بن ثابت در مدینه و عبدالله بن ارقم اشاره نمود که پس از فتح مکه اسلام آورد. همچنین پیامبر(ص) از آنان خواسته بود تا زبان‌های دیگر را نیز فرا گیرند.^{۱۳}

بنا به روایت ابن‌سعد، عمرو بن امیه ضمری نخستین کسی بود که با دو نامه به نزد نجاشی فرستاده شد: یکی حاوی دعوت از نجاشی برای گرویدن به آیین اسلام و دیگری حاوی تقاضای پیامبر(ص) از وی برای اجرای مراسم نکاح ام‌حبیبه برای پیامبر(ص). همچنین در این نامه‌ها از نجاشی خواسته شده بود تا تمهیدات لازم را جهت بازگشت مهاجران مسلمان از حبشه فراهم نماید. ام‌حبیبه، دختر ابوسفیان، به همراه شوهر خود، عبیدالله بن جحش و سایر مسلمانان در سال پنجم بعثت به حبشه مهاجرت نموده بود. عبیدالله در حبشه به آیین مسیحیت گروید و چند سال بعد در همان‌جا درگذشت و همسر او که جوان و مسلمان نیز بود بیوه شد. نجاشی بر طبق تقاضای پیامبر مراسم نکاح ام‌حبیبه را اجرا نمود و ۴۰۰ دینار نیز به‌عنوان شیربها از جانب آن حضرت پرداخت نمود. نقل است که نجاشی ضمن فراهم آوردن تدارکات لازم برای بازگشت مسلمانان به مدینه دو قایق نیز برای گذشتن مسلمانان و برخی از اهالی حبشه از جمله پسر خود به‌نام ارها از دریای سرخ در نظر گرفته بود.^{۱۴}

عمرو بن امیه پیش از تقدیم نامه به نجاشی، وی را چنین خطاب قرار می‌دهد:

«ای پادشاه بزرگ! وظیفه من ابلاغ پیام حق به تو و وظیفه تو گوش سپردن به آن است. عطوفت و محبت تو نسبت به ما در این مدت چنان بوده است که ما تو را از خود می‌دانیم. اعتماد و اطمینان ما به شما چنان است که شما را به هیچ روی جدا از خود نمی‌دانیم. تولد آدم (ع) حجت میان ما و شما است. همان‌گونه که خداوند آدم (ع) را بدون پدر و مادر آفرید، همان آفریدگار عیسی (ع) را بدون پدر خلق کرد. انجیل نیز بزرگ‌ترین و قوی‌ترین حجت میان ما و شما است. ایمان به نبوت محمد(ص) منبع تمامی رحمت‌ها و عظمت‌هاست. ای پادشاه بزرگ! اگر شما نبوت آن حضرت را نپذیرید، به‌همان سرنوشت شومی گرفتار خواهید شد که یهودیان در پی انکار نبوت عیسی (ع) بدان دچار شدند. چند نفر دیگر نیز به‌مانند من به‌زود شاهان ملوک مختلف فرستاده شده‌اند تا آنان را به

اسلام دعوت نمایند، اما انتظارات رسول خدا (ص) از شما بسیار بیش از انتظاری است که ایشان از سایرین دارند. ما اطمینان داریم که با توجه به اعمال پسندیده شما در گذشته، می‌توانید به دریافت پادشاهی عظیم‌تری در نزد پروردگار در آینده امیدوار باشید».^{۱۵}

پس از اتمام سخنان عمرو، نجاشی که تحت تأثیر بلاغت و نیز صداقت جعفر بن ابیطالب و رفتار شرافتمندانه هم‌کیشان او در طی اقامت‌شان در حبشه قرار گرفته بود خطاب به او چنین گفت:

«ای عمرو، به خدا سوگند من گواهی می‌دهم محمد (ص) همان فرستاده مکرمی است که هم یهودیان و هم ما (مسیحیان) انتظار بعثتش را می‌کشیم. بی‌تردید همان گونه که موسی (ع) آمدن عیسی (ع) را مژده داده بود، عیسی (ع) نیز بعثت محمد (ص) را نوید داده است. تفاوتی میان این دو نیست. پس برای من شنیدن اخبار مربوط به پیامبر و زیارت ایشان از نزدیک یکسان است. در مورد مردم حبشه نیز باید بگویم! شمار پیروان من در حال حاضر اندک است؛ پس به من مهلتی دهید تا حامیان بیشتری را گرد آورم و زمینه را برای گرویدن آنان به اسلام فراهم نمایم».^{۱۶}

پس از این سخنان نجاشی از تخت فرود آمد و نامه پیامبر (ص) را به نشانه تکریم بر چشم نهاد و و به نبوت ایشان شهادت داد. وی همچنین نامه‌ای برای پیامبر (ص) نوشت و در آن از اسلام آوردن خود به دست جعفر بن ابیطالب خبر داد.^{۱۷} چنان که پیش‌تر و در فصل نخست همین کتاب نیز گفته شد، نجاشی بسیار پیش‌تر از این اسلام آورده بود، اما با توجه به موقعیت و موضع شکننده‌ای که در سرزمین حبشه داشت و نیز دسیسه‌هایی که از جانب متولیان مذهبی این سرزمین علیه وی در جریان بود از علنی کردن این گرایش خود پرهیز می‌نمود. این بسیار پیش‌تر از زمان تقدیم نامه‌ها به وی توسط عمرو بن امیه ضمری در محرم سال هفتم هجری بود. نسخه اصلی یکی از نامه‌های ارسالی توسط پیامبر (ص) کشف شده و هنوز هم موجود است (برای جزئیات بیشتر رجوع کنید به فصل ۱). پاسخ نجاشی به نامه پیامبر (ص) در سند ۱۷ آورده شده است.

پس نجاشی هر دو نامه را در صندوقی از جنس عاج فیل نهاد و اعلام نمود که

تا زمانی که این نامه‌ها در حبشه باشند هیچ بلا و مصیبتی بر مردمان این سرزمین نازل نخواهد شد. وی سپس با مهمانان مسلمان خود وداع نمود. چنان که طبری روایت کرده است، یکی از قایق‌های اهدایی از سوی نجاشی در راه و به هنگام گذر از دریای سرخ واژگون شد و تمامی سرنشینان آن غرق شدند.^{۱۸} اما وی ضمن نقل روایت ام‌حبیبه از ازدواجش با پیامبر و بازگشتش به مدینه، سخنی از واژگونی قایق در روایت ام‌حبیبه به میان نمی‌آورد.^{۱۹} ابن سعد نیز در این باره سخنی نگفته است.^{۲۰}

سند ۱۷ - نامه نجاشی در پاسخ به نامه پیامبر(ص) مبنی بر دعوت وی به آیین اسلام به سال هفتم هجری

به محمد، پیامبر گرامی خدا، از اصحم نجاشی [پادشاه حبشه].
السلام علیکم یا رسول الله. [گواهی می‌دهم که] معبودی جز الله نیست. هم او است که اسلام را به من ارزانی و مرا به راه راست هدایت فرمود.
ای پیامبر خدا، افتخار رؤیت نامه شما را داشتم. من به الله، پروردگار جهان سوگند یاد می‌کنم که حقیقت پیرامون عیسی نبی (ع) تنها همان است که شما در نامه خود مرقوم فرموده‌اید. ما سخن شما را آن گونه که در نامه خود به من بیان فرموده بودید در یافتیم. پسرعم شما، جعفر بن ابیطالب و همراهان ایشان برای ما بسیار عزیز و مکرم هستند. من گواهی می‌دهم که شما پیامبر خدا هستید. نیز به دست پسر عم شما، جعفر بن ابیطالب، با خدای یکتا پیمان وفاداری بسته‌ام و به آیین اسلام گرویده‌ام.
ای پیامبر خدا، فرزندم ارها را به نزد شما می‌فرستم و اگر فرمان شما باشد، خود نیز شخصاً به خدمت شرفیاب خواهم شد. لطف، رحمت و درود خداوند بر شما و خاندان شما باد.^{۲۱}

روایات دیگری نیز وجود دارند که دکتر حمیدالله آن‌ها را نقل کرده است و بر طبق آن‌ها پسر نجاشی و نیز شمار دیگری از اهالی حبشه به مدینه رسیدند و حتی اگر یکی از قایق‌ها نیز واژگون شده باشد، بدیهی است که ارها در آن قایق نبوده است. پیامبر(ص) از علی بن ابیطالب (ع) خواستند تا میزبانی ارها را بر عهده گیرند و از

وی مراقبت نمایند. فرزند نجاشی در تمامی مدت اقامتش در مدینه با امام علی (ع) زندگی می‌کرد. پیامبر (ص) به تلافی محبتی که در طی اقامت مسلمانان در حبشه نسبت به آنان ابراز شده بود شخصاً میزبانی اهالی حبشه را بر عهده گرفتند. دکتر حمید الله از کتاب «تاریخ مدینه» تألیف سمهودی چنین نقل می‌کند که هرچند ارها همراه با هدایایی از سوی پیامبر (ص) به حبشه باز گشت، اما چنان تحت تأثیر ساده‌زیستی مسلمانان و به ویژه رابطه نزدیک خود با امام علی (ع) و تأثیرپذیری از تقوا و حکمت ایشان قرار گرفته بود، که پس از مرگ پدر از قبول منصب شاهی سر باز زد.^{۲۲} هم امام بخاری و هم مسلم در کتب حدیث خود چنین نقل کرده‌اند که پس از مرگ نجاشی، پیامبر (ص) به صورت غیابی برای وی نماز میت را به جای آوردند. بنا بر حدیثی منقول در صحیح مسلم، پیامبر (ص) سپس نامه‌ای برای جانشین وی نوشتند و وی را به اسلام دعوت فرمودند. اما به درستی معلوم نیست که آیا وی این دعوت پیامبر را پذیرفته است یا خیر.^{۲۳}

نامه پیامبر به پادشاه جدید حبشه

این نامه که متن آن در سند ۱۸ آورده شده است، توسط یکی از نمایندگان پیامبر که احتمالاً عمرو بن امیه ضمری بوده که با زبان و فرهنگ مردمان سرزمین حبشه نیز آشنایی داشت برای پادشاه جدید حبشه ارسال شد. توضیح دو نکته در اینجا حایز اهمیت است. اولاً دکتر حمیدالله در نقل این نامه با «بسم الله الرحمن الرحيم» آغاز نمی‌کند. شاید این حذف ناشی از نوعی سهو باشد، زیرا رسول اکرم تمامی نامه‌های خود را با این ذکر آغاز می‌فرمودند. ثانیاً مخاطب این نامه نجاشی (اصحم) است که نام پادشاه پیشین حبشه است که پیش‌تر اسلام آورده بود و این امر را در نامه‌ای به پیامبر اکرم (ص) نیز تأیید نموده بود و در آن نامه همچنین قید کرده بود که پسر خود را نیز برای همراهی مسلمانانی که از حبشه خارج شده‌اند خواهد فرستاد. آیا نام پادشاه پیشین بخشی از نام پادشاه جانشین نیز بوده است؟ مورخان این نکته را دقیقاً روشن نکرده‌اند، اما در کل چنین تصور می‌شود که پادشاه جدید حبشه اسلام

نیاورده است. محتمل‌ترین روایت آن است که نام پادشاه دوم نیز اصحم بوده است و به احتمال قوی وی اسلام نیاورده است، و گرنه مورخان مسلمان در کتب تاریخی خود اطلاعاتی در باره وی نقل می‌کردند.

سند ۱۸ - نامهٔ پیامبر(ص) به پادشاه جدید حبشه

بسم الله الرحمن الرحيم

این نامه‌ای است از جانب محمد، فرستادهٔ خدا، به حاکم حبشه، نجاشی اصحم. رحمت و حمایت [پروردگار] از آن کسی است که راه هدایت درپیش گیرد و به خداوند و پیامبرش ایمان داشته باشد.

گواهی می‌دهم که جز الله معبودی درخور پرستش و ستایش نیست. او یکی است و شریک ندارد. او را نه همسری است و نه فرزندی. و نیز گواهی می‌دهم که محمد بنده و فرستادهٔ او است. من [بدین وسیله] تو را به آیین اسلام فرا می‌خوانم، زیرا من فرستادهٔ خدا هستم. اسلام بیاور تا در امن و امان باشی. «بگو: ای اهل کتاب، بیایید بر سر سخنی که میان ما و شما یکسان است بایستیم که: جز خدا را نپرستیم و چیزی را شریک او نگردانیم، و بعضی از ما بعضی دیگر را به جای خدا به خدایی نگیرد.» پس اگر [از این پیشنهاد] اعراض کردند، بگوئید: «شاهد باشید که ما مسلمانیم [نه شما].» [آل عمران: ۶۴] اگر از پذیرش این پیام سر باز زنی، بدان که گناه رعایای نصرانی تو نیز بر گردن تو خواهد بود [یعنی تو مسئول گناه آنان در نپذیرفتن آیین جدید هستی].^{۲۴}

نامهٔ پیامبر به هراکلیوس، امپراتور بیزانس

این نامه توسط دحیه بن خلیفه الکلبی تسلیم هراکلیوس گردید. بنا به روایت ابن سعد، پیامبر(ص) به دحیه دستور داده بود تا نامه به هراکلیوس را به فرماندار منصوب وی در بصره تقدیم و از وی بخواهد تا آن را به دست امپراتور برساند.^{۲۵} روایت منقول دکتر حمیدالله از بخاری نیز مؤید همین مطلب است و نیز نشان می‌دهد که هراکلیوس در آن زمان در حمص در سوریه و در حال عزیمت به ایلیا (بیت المقدس) بود، زیرا قوای بیزانس پیش از آن نیروهای ساسانیان را در نینوا (عراق) در شعبان سال ۶ هجری

شکست داده بودند. هراکلیوس در پی باز گرداندن صلیبی بود که سپاهیان ساسانی با خود به مداین برده بودند؛^{۲۶} وی سوگند یاد کرده بود که چنان چه موفق به شکست قوای ساسانی شود با پای برهنه به بیت المقدس رفته صلیب مقدس را مجدداً در مقام عیسی قرار دهد. ابن سعد به طور مختصر به شرح نامهٔ پیامبر (ص) به هراکلیوس پرداخته و نقل می‌کند که هراکلیوس پس از دریافت نامه کشیشان و مشاوران خود را فرا خواند، نامه را برای آنان قرائت نمود و سپس از آنان خواست تا آیین اسلام را بپذیرند. اما کشیشان پس از وقوف بر محتوای نامه به طور محسوسی نگران شدند. هراکلیوس که نسبت به از دست دادن تاج و تخت خود هراسان شده بود فوراً از پیشنهاد اولیهٔ خود منصرف شد.^{۲۷} طبری جزئیات بیشتری از این نامه به دست می‌دهد،^{۲۸} در حالی که ابن کثیر روایات فراوانی را به نقل از محققان علم حدیث (امام بخاری) و نیز سیره‌نگاران (ظهری، بیهقی و واقدی) ارائه می‌دهد و حتی نقل می‌کند که امپراتور بیزانس غیب‌گویی بود که قادر بود از روی حرکت ستارگان آینده را پیش‌بینی نماید.^{۲۹}

بنا به روایت ابن کثیر، شبی هراکلیوس در عالم رویا مشاهده کرد که پادشاه سنت‌شدگان (ختنه‌شدگان) [بر همگان] برتری و سلطه یافته است. وی که از این خواب هراسان شده بود مشاوران خود را جهت مشورت فرا خواند. آنان به وی گفتند که تنها مردمان ختنه‌شده‌ای که آن‌ها می‌شناسند قوم یهود هستند و اگر او [هراکلیوس] بخواهد، می‌توان همهٔ یهودیان ساکن قلمرو وی را در یک جا جمع کرده اعدام نمود. در حالی که این مباحث در جریان بود، فرماندار بصرای فردی اعرابی را به دربار امپراتور گیسل داشت. هراکلیوس و مشاورانش در بارهٔ وقایع جزیره‌العرب از وی سوال کردند و وی نیز ظهور یک پیامبر در آن سرزمین را تأیید نمود. هراکلیوس بلافاصله به مشاورانش فرمان داد تا فردی را از قبیلهٔ پیامبر بیابند تا بتوان از وی پرس‌وجو نمود. ابوسفیان و گروهی از تجار قریش در آن هنگام در نوار غزه بودند. آنان توسط امپراتور به بیت المقدس احضار شدند و در بارهٔ پیامبر از آنان پرس‌وجو شد. ظهیری با سلسلهٔ روایاتی که به عبدالله بنعباس منتهی می‌شود نقل می‌کند که ابوسفیان نکات ذیل را در بارهٔ پیامبر (ص) در حضور هراکلیوس تأیید می‌کند: او هرگز دروغ نمی‌گوید، از

نژادی عالی و پاک است، پیروان وی از میان فقرا و مساکینی هستند که پس از بستن عهد با پروردگار هرگز آن را نقض نمی‌کنند، شمار آنان لحظه به لحظه در حال فزونی است و در برخی نبردها آنان و در برخی دیگر دشمنان‌شان یعنی مشرکان مکه پیروز میدان هستند. هراکلیوس پس از شنیدن این سخنان به ابوسفیان چنین گفت: «اگر سخن تو درست باشد، او زمین زیر پای مرا نیز به تصرف خود در خواهد آورد. آرزو می‌کنم در رکاب وی می‌بودم تا بتوانم پاهای وی را بشویم.»^{۳۰}

هراکلیوس پس از دریافت نامهٔ پیامبر(ص) از فرماندار خود در بصره، آن را به دقت مطالعه نمود اما مضمون و محتوای آن را بر کشیشان و مشاوران خود آشکار نکرد. وی که از واکنش احتمالی آنان مطمئن نبود برای حفاظت از خود جانب احتیاط را رعایت نمود. پس از آن بود که نظر خود در بارهٔ نامه را مطرح نمود. محتوای نامه در سند ۱۹ آورده شده است و خود نامه نیز در همانجا نشان داده شده است.

ابن کثیر دو روایت مختلف را پیرامون نحوهٔ علنی شدن محتوای نامهٔ پیامبر(ص) برای اهالی بیزانس ارائه می‌کند. وی در روایت نخست نقل می‌کند که هراکلیوس در برابر اجتماع بزرگان قوم در بیت المقدس چنین گفت: «ای هموطنان، من پیامی از احمد دریافت نموده‌ام! من به پروردگار یکتا سوگند یاد می‌کنم که او همان پیامبری است که منتظر آمدنش بودیم و اخبار وی در کتاب ما نیز ثبت و ضبط است. ما او را از روی صفات و نیز زمان رسالتش باز می‌شناسیم. اگر آیین او را بپذیرید و از او اطاعت کنید، در هر دو جهان رستگار خواهید بود.» در پی این سخنان به سرعت غوغایی عظیم برپا گردید و همهٔ حاضران به سوی اقامت‌گاه هراکلیوس یورش بردند اما با درهای بسته مواجه شدند و لذا با خشم از آن محل خارج شدند. هراکلیوس که می‌ترسید آنان به وی گزند برسانند آنان را باز پس خواند و به آنان گفت که تنها در صدد آزمایش میزان ایمان آنان بوده است. وی همچنین گفت که از تعهد و التزام قوی آنان نسبت به دین و آیین خود خرسند شده است. در پی این سخنان هراکلیوس تمامی بزرگان به نشانهٔ احترام در برابر وی تعظیم نمودند.^{۳۱}

سند ۱۹ - نامهٔ پیامبر (ص) به هراکلیوس

بسم الله الرحمن الرحيم.

از محمد، بنده و فرستادهٔ خدا، به هراکلیوس امپراتور بیزانس.
دروغ بر کسی که از هدایت پیروی کند. تو را به آیین اسلام فرا می‌خوانم؛ آن را بپذیر تا در امن و امان باشی و خداوند تو را پاداشی مضاعف عطا فرماید. چنان‌چه از قبول این آیین سر باز زنی، گناه الاریسیون (دهقانان) بر گردن تو خواهد بود. بگو: «ای اهل کتاب! بیایید به سوی سخنی که میان ما و شما یکسان است، که جز خداوند یگانه را نپرستیم و چیزی را همتای او قرار ندهیم، و بعضی از ما، بعض دیگر را - غیر از خدای یگانه - به خدایی نپذیرد. هر گاه (از این دعوت،) سرباز زنند، بگویند: گواه باشید که ما مسلمانییم!» [آل عمران: ۶۴]

سند ۱۹ - الف: تصویر اصل نامه پیامبر (ص) به هراکلیوس

ابن کثیر در روایتی دیگر نقل می‌کند که هراکلیوس پس از اطلاع یافتن بر اخبار مربوط به پیامبر (ص)، نامه‌ای به یکی از دوستان خود در رم نوشت و از وی پیرامون ظهور پیامبری جدید پرس‌وجو نمود. طبری با توجه بیشتری به جزئیات امر چنین نقل می‌کند که هراکلیوس این نامه را برای پاپ اعظم رم نوشت که فردی کاملاً مسلط به متون مقدس عبری بود.^{۳۳} سپس هراکلیوس بیت المقدس را به مقصد حمص ترک کرد و در آنجا پاسخ نامهٔ خود به رم را دریافت نمود که در آن بر راستین بودن دعوت این پیامبر جدید و ضرورت تبعیت هراکلیوس از وی صحه گذاشته شده بود. (سند ۱۹) در اینجا نیز باز نقل شده است که چگونه بزرگان شهر گرد هم آمدند، واکنش آنان در برابر سخنان هراکلیوس چگونه بود و چگونه همان اتفاقات فوق‌الذکر به وقوع پیوست.^{۳۴}
در روایت دیگری به نقل از آثار طبری، ابن کثیر روایت می‌کند که دحیه بن خلیفه الکلبی خود نامهٔ پیامبر (ص) را تسلیم هراکلیوس نمود. هراکلیوس هر چند شخصاً پذیرفته بود که این همان پیامبر موعودی است که در کتاب مقدس از وی سخن به میان آمده است، اما از ترس واکنش احتمالی کشیشان و اشراف بیزانس به دحیه توصیه نمود تا اسقف سغتر را ملاقات نموده نظر وی را پیرامون پیامبر (ص) جویا شود

و به وی گفت: «در واقع اهالی بیزانس این اسقف را از خود من نیز عالی‌قدرتر می‌دانند و سخن او را بیشتر می‌پذیرند. او را ملاقات کن و نظر او را جویا شو.»^{۳۵}

دحیه به توصیه هراکلیوس عمل نمود. پس از ملاقات او با اسقف سغتیر، اسقف که مردی روحانی و آشنا به مضمون کتاب مقدس بود فوراً به اهمیت این پیام پی برد و پیامبر(ص) را به‌عنوان پیامبر موعود راستین که در کتاب مقدس نیز از وی یاد شده بود پذیرفت. وی سپس جامه رسمی و سفید روحانی خود را بر تن نمود و برای سخن گفتن با اشراف و بزرگان بیزانس به کلیسا رفت. او در باره نامه دریافتی از «احمد» با آنان سخن گفت، گفت که او همان پیامبر موعودی است که در کتاب مقدس از وی یاد شده است و سپس علناً به یگانگی خداوند و پیامبری محمد(ص) شهادت داد. کشیشان بیزانس از شنیدن این سخنان چنان خشمگین شدند که با حمله به اسقف وی را به قتل رساندند.^{۳۶} بنا بر روایت طبری،^{۳۷} هراکلیوس پیش از ترک شام بار دیگر برای قانع کردن نخبگان بیزانس برای پذیرش نبوت پیامبر اکرم(ص) تلاش نمود. وی به آنان گفت که اگر همچنان عناد و لجاجت ورزند، یا مجبور به پرداخت جزیه خواهند شد و یا سوریه را به وی [پیامبر] تسلیم خواهند نمود. او بیم داشت که اگر اهالی بیزانس آیین جدید را نپذیرند همه چیز را از دست خواهند داد. اما این سخنان در میان نخبگان بیزانس گوش شنوایی پیدا نکرد و هراکلیوس نیز ناامید و سرخورده عازم قسطنطنیه شد در حالی که اطمینان داشت این آخرین باری خواهد بود که او سوریه را خواهد دید.^{۳۸} آنچه هراکلیوس از وقوع آن بیمناک بود تنها چند سال بعد به وقوع پیوست: یعنی زمانی که مسلمانان عمال ثروتمند و نیز قوای نظامی بیزانس را نه تنها از سراسر جزیره العرب، بلکه از سوریه، فلسطین و سرزمین‌های فراسوتر نیز عقب راندند.

برخی محققان مسلمان از جمله مورخ و محدث سده ششم هجری، ابوالقاسم عبدالرحمن بن عبدالله السهیلی (صاحب کتاب روض‌الانف) و احمد بن محمد القسطلانی (مؤلف شرح البخاری) این نظر را مطرح کرده‌اند که تا پایان قرن هفتم هجری (یعنی قرن سیزدهم میلادی) نامه پیامبر(ص) به هراکلیوس در اختیار

آلفونسو، پادشاه اسپانیا بوده است. این نامه که در صندوقی از طلا نگه‌داری می‌شده، زمانی که سفیر مراکش سیف‌الدین قلبیه به‌عنوان نماینده شاه منصور صالحی از اسپانیا دیدن نموده، به وی نشان داده شده است.^{۳۹} بر اساس گزارش‌های منتشر شده در روزنامه‌ها در اواسط دهه پنجاه میلادی، این نامه به‌طریقی از اسپانیا به مکه منتقل شده است. نحوه انتقال نامه به مکه در این گزارش‌ها توضیح داده نشده است، اما این نامه سرانجام در اختیار ملک عبدالله در اردن قرار گرفت که پدرجد ملک عبدالله فعلی، پادشاه اردن است. حکام هاشمی اردن نیز خاندان خود را به پیامبر (ص) منتسب می‌دانند. ملک عبدالله نیز نامه را به یکی از خواهران خود داد و وی نیز تصمیم گرفت آن را بفروشد! شیخ زاید بن سلطان آل نحیان، امیر ابوظبی در امارات متحده عربی نیز دو میلیون پوند را برای خرید این نامه پیشنهاد نمود.^{۴۰} این معامله صورت گرفت و نامه به شیخ زاید در ابوظبی رسید. بعدها زمانی که حسین بن طلالنوه ملک عبدالله که بین سال‌های ۱۹۵۱ و ۱۹۹۹ زعامت اردن را در اختیار داشت تقاضای بازگرداندن نامه به اردن را مطرح نمود، شیخ زاید فوراً با این تقاضا موافقت نموده نامه را به ملک حسین تقدیم نمود.^{۴۱} تصور می‌شود این نامه همچنان در اختیار خاندان حاکم در اردن باشد.

نامه پیامبر به حاکم دمشق

شهر باستانی دمشق پایتخت تاریخی سرزمینی بوده است که شام نامیده می‌شود. شام منطقه بسیار وسیع‌تری از سوریه امروزی را شامل می‌شده است. به لحاظ تاریخی، سرزمین شام شامل تمامی فلسطین، اردن، لبنان، سوریه امروزی و تمامی سرزمین‌های غربی آن بوده که آن را با امپراتوری بیزانس مرتبط می‌ساخته است. غسانیان که قبیله‌ای عرب بودند در قرن دوم میلادی در دمشق ساکن شدند و به صورت تدریجی تحت قیمومیت رومیان قدرت یافتند. حارث بن ابی‌شمر الغسانی در زمان ظهور اسلام حاکم دمشق بود. زمانی که پیامبر (ص) مشغول نامه‌نگاری با سران و پادشاهان سرزمین‌های مختلف بودند، شجاع بن وهب را نیز به نزد حارث فرستادند و وی را به اسلام دعوت

فرمودند. هنگامی که فرستادهٔ پیامبر به دمشق رسید، حارث سرگرم تدارک مقدمات سفر هراکلیوس از حمص به بیت المقدس بود، زمانی که هراکلیوس در پی ادای نذر خود برای رفتن به بیت المقدس با پای پیاده و نصب مجدد صلیب مقدس در مقام عیسی (ع) پس از باز پس گیری آن از سپاهیان ساسانی بود. شجاع بن وهب سه روز بر درگاه حارث در انتظار ماند تا آن که توانست وارد دربار وی شود، هنگامی که خارج از دربار به انتظار اذن ورود بود، با یکی از نگهبانان اهل بیزانس به نام موری طرح دوستی ریخت. موری در بارهٔ مأموریت شجاع بن وهب از وی پرسید. زمانی که شجاع بن وهب در بارهٔ ظهور پیامبر اسلام (ص) با وی سخن گفت، او با هیجان گفت که این همان پیامبری است که در کتب آنان نیز از وی سخن رفته است. موری بلافاصله اسلام آورد، اما از شجاع خواست تا آن را فاش نکند تا مبادا حارث گزند از این بابت به وی برساند. ابن سعد نقل می‌کند که چون حارث بار عام داد، به شجاع نیز اذن ورود داده شد. شجاع نامهٔ پیامبر (ص) را به وی تسلیم نمود.^{۴۲} حارث نیز مترجمی را فرا خواند تا نامه را بر وی بخواند. متن نامه به نقل از ابن کثیر، آن هم به نقل از واقدی چنین است:

«درود بر کسی که پیرو صراط مستقیم باشد و با خداوند پیمانی استوار بندد. من تو را به التزام به خدای واحد و لاشریک دعوت می‌کنم: آن کس که سلطنت تو را برایت حفظ خواهد نمود.»^{۴۳}

روشن است که این نامه باید با «بسم الله» آغاز شده باشد: یعنی همان ذکر که پیامبر (ص) همواره در نامه‌های خود آن را قید می‌فرمودند. همچنین باید در این نامه مقام نبوت فرستندهٔ آن و نیز نام مخاطب نامه نیز ذکر شده باشد. این شیوهٔ معمول نامه‌نگاری پیامبر (ص) است. از آنجا که این نامه نیز همزمان با چند نامهٔ دیگر ارسال شده است، دلیلی وجود ندارد که تصور کنیم که سرعنوان و ذکر معمول پیامبر (ص) در این نامه موجود نبوده است.

حارث پس از وقوف بر محتوای نامه خشمگین شد و گفت: «کیست که بتواند سلطنت مرا از من بگیرد؟ اگر چنین کسی در یمن هم باشد به سراغ او خواهیم رفت و کسانی را خواهیم فرستاد تا او را در پیشگاه من حاضر کنند.»^{۴۴} سپس حارث نامه‌ای

به هراکلیوس نوشت و در آن از وی اجازه خواست تا قوایی را علیه پیامبر (ص) گسیل دارد. اما امپراتور بیزانس به وی توصیه نمود به بیت المقدس بیاید و در مراسم مربوط به نصب مجدد صلیب مقدس در مقام عیسی شرکت کند. شجاع بن وهب در تمامی این مدت در دمشق بود و سرانجام تصمیم گرفت به مدینه باز گردد و مآوِی را برای پیامبر (ص) تشریح نماید. زمانی که او در حال ترک دمشق بود، موری، نگهبان دربار حارث از وی خواست تا سلام و تحیات وی را به پیامبر (ص) برساند و نیز زاد و توشه سفر را برای بازگشت وی به مدینه در اختیارش گذاشت.

هنگامی که شجاع بن وهب به مدینه بازگشت و آنچه را در دمشق مشاهده کرده بود حکایت کرد، پیامبر (ص) فرمود که حارث و ملک وی به زودی از بین خواهند رفت. پیامبر (ص) که از گرویدن موری به اسلام خرسند شده بودند برای وی دعا فرمودند و تحیات وی را نیز پاسخ داد و فرمودند که آنچه در باره انجیل و مطالب مربوط به پیامبر خاتم در آن گفته شده است حقیقت است. ظرف کمتر از دو سال پس از رد نامه پیامبر، حارث در سال هشتم هجرت مرد، یعنی همان سالی که در آن مسلمانان مکه را فتح نمودند. هیکل در این باره چنین می نویسد:

«او [هراکلیوس] حتی تصور نمی کرد که تنها طی چند سال بیت المقدس و تمامی سرزمین شام به دست مسلمانان افتد، پایتخت مسلمانان به دمشق انتقال یابد، تقابل میان حکومت اسلامی و امپراتوری بیزانس تا زمان فتح قسطنطنیه توسط مسلمانان در سال ۱۴۵۳ میلادی و تبدیل کلیسای اعظم آن به مسجدی که در آن نام پیامبر (ص) با افتخار نصب شود به درازا خواهد انجامید...»^{۴۵}

شهر بیت المقدس در سال ۱۵ هجری (۶۳۸ میلادی) و در زمان خلافت عمر توسط مسلمانان فتح گردید و شهر قسطنطنیه نیز توسط ترکان عثمانی به استانبول (از واژه اسلام-بول) تغییر نام داد و همچنان به عنوان یکی از تکررگراترین شهرها در جهان اسلام، بلکه در کل جهان به لحاظ مذهبی به حیات خود ادامه می دهد.

نامهٔ پیامبر(ص) به خسرو پرویز، پادشاه پارس

بنا به روایت محققان مسلمان، پیامبر(ص) عبدالله حذافه سهمی قریشی را با نامه‌ای به مضمون دعوت خسرو پرویز به آیین اسلام به نزد وی گسیل فرمودند.^{۴۶} ابن کثیر دو روایت متفاوت از این رخداد به دست می‌دهد. در یک روایت به نقل از الزهری چنین نقل می‌کند که پیامبر(ص) شجاع بن وهب را به نزد خسرو پرویز فرستاد،^{۴۷} در حالی که در روایتی دیگر وی به نقل از محمد بن جریر (طبری) نقل می‌کند که عبدالله بن حذافه السهمی نام فرستادهٔ پیامبر(ص) به نزد خسرو پرویز بوده است.^{۴۸} وجود تناقض در روایت ابن کثیر به صورت کامل مشهود است، اما تمامی مورخان دیگر مسلمان بر سر این نظر اجماع دارند که شجاع بن وهب به نزد حارث بن ابی‌شمر، حاکم غسانی دمشق فرستاده شده است. این واقعیت که تمامی فرستادگان پیامبر(ص) در یک زمان فرستاده شده‌اند نیز احتمال اعزام شجاع بن وهب به نزد دو حاکم مختلف را نفی می‌کند. حتی منیر فرید، منتقد ترجمهٔ آثار ابن کثیر به انگلیسی نیز به این نکته اذعان دارد که ابن کثیر نه تنها در آثار تاریخی، بلکه حتی در مورد احادیث نیز دست به تصرفات گسترده‌ای زده است و «... خواننده، به ویژه خوانندهٔ متن عربی، جز اخباری که وی مثلاً به صحیح بخاری یا صحیح مسلم نسبت می‌دهد، چیزی نمی‌یابد.»^{۴۹} اگر وی چنین دخل و تصرفاتی را در احادیث انجام داده باشد، این امر قاعداً به میزان فراوانی روایات وی از وقایع تاریخی را نیز زیر سوال می‌برد. زیرا در این گونه موارد ملاک و معیاری روشن برای تشخیص سره از ناسره در آثار وی وجود ندارد. متن نامهٔ پیامبر(ص) به خسرو پرویز در سند ۲۰ آورده شده است.

خسرو پرویز حتی پیش از اتمام کامل قرائت متن نامه، نسبت به گستاخی در برابر مقام خود خشمگین شد، زیر در این نامه نام وی پیش از نام فرستندهٔ نامه قید نشده بود. وی از روی تکبر خود را همتای پروردگار قلمداد می‌کرد و تعظیم و اکرامی هم‌سنگ پروردگار را برای خود طلب می‌نمود. همچنین تصور می‌کرد هر کس برای او نامه را نوشته لزوماً باید رعیت و بندهٔ او باشد و لذا باید وی را با لحاظ کردن جایگاه رفیعی که برای خویش قایل بود مورد خطاب قرار دهد. خسرو با خشم نامه را پاره کرد

و پرسید که چه کسی از میان رعایا و بندگانش جرأت کرده چنین نامه‌ای برای وی بفرستد. از آنجا که حکام برخی مناطق در جزیره العرب تابع امپراتوری خسرو پرویز بودند، وی پیامی به یکی از آنان به نام باذان، فرماندار یمن فرستاد و به وی فرمان داد تا دو جنگجوی شجاع را برای دستگیری این فرد و آوردن وی به دربار خسرو پرویز به حجاز بفرستد. در همین حال، عبدالله حذافه سهمی قریشی به مدینه باز گشت و مایه را به خدمت پیامبر (ص) عرض نمود. پیامبر پس از آگاهی از پاره کردن نامه توسط خسرو پرویز فرمود: «خداوند ملک او را پاره پاره کند.»^{۵۰}

باذان، حاکم یمن نیز دو مرد را که گفته شده خرخره و فیروز نام داشتند را طبق فرمان خسرو پرویز برای دستگیری و بردن پیامبر (ص) به دربار وی، به مدینه گسیل داشت. مورخان در مورد هویت و نیز تعداد افراد اعزامی از سوی باذان با یکدیگر اختلاف نظرهایی دارند.^{۵۱} اما صرف نظر از هویت دقیق این افراد، آنان پیام باذان را به پیامبر (ص) ابلاغ کردند. آنان زمانی که به حضور پیامبر (ص) شرفیاب شدند، تحت تأثیر شخصیت آن حضرت و نیز احترام ایشان در میان اصحابشان قرار گرفتند. بنابراین، به جای دستور دادن به پیامبر (ص) برای همراهی با آنان - آن گونه که خسرو پرویز فرمان داده بود - [در کمال ادب و خضوع] از پیامبر اکرم (ص) تقاضا کردند تا همراه آنان به دربار خسرو پرویز بیاید. آنان [به پیامبر (ص)] گفتند که امپراتور [خسرو پرویز] فردی تندخوست و اگر رنجیده خاطر شود سرنوشت وحشتناکی در انتظار مدینه و اهالی آن خواهد بود. همچنین نقل است که به پیامبر (ص) گفتند که اگر با طوع و رغبت با آنان همراه شود، از ایشان نزد خسرو پرویز شفاعت خواهند نمود. پیامبر پس از شنیدن این سخنان تبسمی فرمود و از آنان خواست تا فردای آن روز به نزد ایشان باز گردند.

سند ۲۰ - نامه پیامبر (ص) به خسرو پرویز

بسم الله الرحمن الرحيم

از محمد، فرستاده خدا، به خسرو، امپراتور پارس

درد و رحمت بر آنان که راه راستین هدایت را می‌پیمایند، به خدا و پیامبر او ایمان محکم دارند و شهادت می‌دهند که معبودی جز الله نیست که یگانه است و شریک ندارد؛ و نیز آنان که شهادت می‌دهند که محمد بنده و فرستاده او است.

من تو را به آیین پروردگار یکتا فرا می‌خوانم. من فرستاده خدا برای تمامی انسان‌ها هستم تا تمامی زندگان را بیم دهم که کلام خدا گواه علیه کسانی خواهد بود که قدرت و فرمان خدا را نفی می‌کنند. اگر اسلام بیاوری در امن و امان خواهی بود و اگر آن را نپذیری گناه امت مجوس [زرتشتیان] بر گردن تو خواهد بود.^{۵۲}

روز بعد، زمانی که آنها طبق فرموده پیامبر(ص) به نزد ایشان باز گشتند، پیامبر به آنان فرمود که خسرو پرویز مرده است و پسرش شیرویه او را شب قبل کشته است. سپس پیامبر(ص) به آنان فرمود که به ارباب خود باذان از قول ایشان بگویند که: «گستره دین و قدرت من به اندازه خسرو پرویز خواهد بود و سرانجام تمامی مخلوقات را در بر خواهد گرفت.»^{۵۳} آن دو مرد از شنیدن خبر مرگ خسرو پرویز متعجب شدند و ظاهراً آن را باور نکردند، اما به هر حال به پیامبر(ص) عرض کردند که مقام مافوق خود در یمن را در جریان آنچه شنیده‌اند قرار خواهند داد. زمانی که باذان خبر مرگ خسرو پرویز را شنید به فرستادگان خود گفت که به زودی صحت و سقم این خبر معلوم خواهد گردید؛ اگر این خبر صحت داشته باشد نشان می‌دهد که محمد یقیناً پیامبر خداست، و اگر این خبر صحت نداشته باشد باید تأمل بیشتری پیرامون موضوع صورت گیرد.

اندکی بعد از آن شیرویه نامه‌ای به باذان نوشت و در آن قتل خسرو توسط خودش را تأیید نمود و از وی خواست تا برای او از مردم یمن بیعت بگیرد. وی همچنین به باذان فرمان داد تا برخلاف دستور پیشین خسرو پرویز با پیامبر(ص) به ستیزه برنخیزد و منتظر دستورات بعدی از جانب وی [شیرویه] باشد. فرمان شیرویه [به باذان] مبنی بر عدم تقابل با پیامبر(ص) نه بر مبنای درک حقیقت، بلکه بر مبنای ملاحظات دنیوی مربوط به تثبیت موقعیت در قلمرو پادشاهی خود و تحکیم پایه‌های قدرت صادر شده بود. اما باذان در این زمینه نیازی به دستور نداشت؛ وی در یافت که محمد(ص) واقعاً

پیامبر خداست و به اتفاق بزرگان یمن اسلام آورد.^{۵۴} پس از گرایش باذان به آیین اسلام، پیامبر اکرم (ص) وی را در مقام خود ابقا فرمود و به وی فرمان داد تا در رفتار با افراد تحت حکومتش جانب عدل و انصاف را رعایت نماید.

امام شافعی به نقل از ابن عیینه و او نیز به نقل از ابن الزهری و وی نیز با استناد به قول سلسلهٔ راویانی که سرانجام به ابوهریره ختم می‌شود از رسول مکرم اسلام (ص) نقل می‌کند که فرمودند:

«پس از مرگ خسرو، دیگر خسروی در پی وی و پس از مرگ قیصر نیز قیصری پس از وی نخواهد

آمد. و سوگند به آن که جانم به دست او است، خزاین آنان نیز در راه خدا خرج خواهد شد.»^{۵۵}

این پیشگویی پیامبر اکرم به زودی محقق شد و قلمرو آنان به زودی توسط مجاهدان اسلام فتح گردید.

به گفته دکتر حمیدالله، اصل نامهٔ پیامبر (ص) به خسرو پرویز در لبنان موجود است. این نامه در اختیار هنری فرئون، از مسیحیان مارونی و وزیر خارجهٔ اسبق این کشور قرار دارد.^{۵۶} در نوامبر ۱۹۶۲، هنری فرئون این نامه را برای مطالعات دقیق‌تر و خواندن محتوای آن به کارشناسان تحویل داد، زیرا کلمات به مرور زمان کمرنگ شده بودند و دیگر به سادگی قابل خواندن نبودند. همچنین در کاغذ نامه نیز یک پارگی به شکل L وارونه وجود دارد.^{۵۷} دکتر حمیدالله در مقاله‌ای با عنوان «کشف تازهٔ اصل نامهٔ پیامبر به خسرو پرویز»^{۵۸} به تفصیل به بحث پیرامون محتوا و سبک و سیاق نگارش این نامه پرداخته است.

نامهٔ پیامبر (ص) به مقوقس، حاکم اسکندریه

مصر به عنوان نقطهٔ تلاقی آفریقا و اروپا به لحاظ تاریخی از اهمیت فراوانی برخوردار بوده است. در قرآن کریم نیز تقابل موسی (ع) با فرعون در بسیاری از سوره‌ها روایت شده است (طه، شعرا، قصص و ...). در هنگام ظهور اسلام، مصر به مرکزیت اسکندریه جزئی از قلمرو امپراتوری بیزانس محسوب می‌گردید. مقوقس، یکی از کشیشان برجستهٔ قبطی که نمایندهٔ امپراتوری بیزانس در مصر نیز بود همچنین در زمرهٔ

حکامی قرار داشت که نامهٔ پیامبر(ص) برای دعوت به پذیرش آیین اسلام را دریافت نمود. پیامبر(ص) امیدوار بودند که مقوقس به عنوان فردی مطلع از پیشگویی‌های انجیل که در آنها بر ظهور خاتم پیامبران صحه گذاشته شده بود فوراً به آیین اسلام روی آورد. متن این نامه که توسط حاطب بن ابی بلتعه به مقوقس ابلاغ شد در سند ۲۱ الف به همراه تصویری از نسخهٔ اصلی آن آورده شده است.

مقوقس پس از خواندن نامه تصدیق کرد که اکنون زمان ظهور پیامبر جدید است، اما تصور وی چنین بود که این پیامبر جدید در شام یعنی از میان مسیحیان نژاد سامی ظهور خواهد نمود: دیدگاهی انحصارگرایانه و نزدیک به دیدگاه یهودیان مدینه که معتقد بودند پیامبر خاتم باید از نسل بنی اسرائیل باشد. وی [مقوقس] در ادامه به نقل تصور خود از ویژگی‌های این پیامبر آن گونه که در تورات و انجیل آمده است پرداخت: این که وی صدقه نمی‌ستاند اما هدایا را می‌پذیرد، این که فقرا و مساکین پیرو وی خواهند بود و این که میان دو کتف وی ممهور به مهر نبوت است: ویژگی‌هایی که پیامبر اسلام(ص) واجد همگی آنها بودند.^{۵۹} پس از آن مقوقس دستور داد نامهٔ پیامبر را در صندوقی از عاج قرار داد و آن را به خزانهٔ دولتی سپرد. وی همچنین در پاسخ به نامهٔ پیامبر(ص) نامه‌ای رسمی نگاشت و در آن اعلام نمود که وی آیین اسلام یا نبوت محمد(ص) را نمی‌پذیرد (نگاه کنید به سند ۲۲).

سند ۲۱ - نامهٔ پیامبر(ص) به مقوقس

بسم الله الرحمن الرحيم

از محمد، بنده و فرستادهٔ خدا، به مقوقس، فرمانروای قبطیان

درود بر آن که راه راستین هدایت را به شما می‌بخشد. من تو را به آیین اسلام فرا می‌خوانم. [پس] اگر آن را بپذیری، در امن و امان خواهی بود و پاداشی مضاعف در نزد پروردگار خواهی داشت. و اگر آن را نپذیری، پس بدان که گناه قبطیان نیز بر تو نوشته خواهد شد.

«بگو: «ای اهل کتاب، بیایید بر سر سخنی که میان ما و شما یکسان است بایستیم که: جز خدا را نپرستیم و چیزی را شریک او نگردانیم، و بعضی از ما بعضی دیگر را به جای خدا به خدایی

نگیرد.» پس اگر [از این پیشنهاد] اعراض کردند، بگوئید: «شاهد باشید که ما مسلمانیم [نه شما].» [آل عمران: آیه ۶۴]^{۶۰}

سند ۲۲ - پاسخ مقوقس به دعوت پیامبر (ص)

به محمد بن عبدالله، از جانب مقوقس

من نامه تو را خواندم و بر آنچه گفته بودی و ما را بدان فرا خوانده بودی وقوف یافتیم. بر من روشن است که پیامبر دیگری خواهد آمد، اما تصور من چنین است که وی در شام ظهور خواهد کرد. من با فرستاده تو به اکرام رفتار نمودم. من دو دختر قبلی از خاندانی اصیل را به همراه هدایای دیگری اعم از پارچه و قاطری سفید به نام دُلْدُل برای سواری برای تو فرستاده‌ام. به سلامت باشی.^{۶۱}

کاملاً روشن است که مقوقس پیامبر (ص) را با این عنوان [پیامبر] مخاطب قرار نداد، بلکه ایشان را با نامشان [محمد] و با عنوان پسر عبدالله خطاب قرار داد. این امر نشانگر رد پیام ارسالی برای وی بود: کاری که مشابه آن را سهیل بن عمر در هنگام انعقاد پیمان حدیبیه انجام داده بود و به درج عنوان «پیامبر خدا» برای محمد (ص) اعتراض نموده بود. سهیل مشرک بود و مقوقس کشیشی مسیحی، اما مقوقس نیز مشرک بود. زیرا حاضر نشده بود قدرت خود را تسلیم فرمان خدا و انتخاب حضرت محمد (ص) به عنوان پیامبر خاتم نماید. مقوقس در تلاش برای جلب رضایت فرستاده و نیز خود پیامبر (ص) دو زن آزاد و اقلام دیگری را به عنوان هدیه [نزد پیامبر (ص)] فرستاد.^{۶۲} هر دوی این زنان یعنی به نام‌های ماریه و سیرین در راه بازگشت به مدینه تحت تأثیر دانش و شخصیت حاطب بن ابی بلتعه اسلام آوردند. حاطب پس از رسیدن به مدینه شرح آنچه را در دربار مقوقس رخ داده بود برای پیامبر (ص) باز گفت. پیامبر (ص) فرمود حرص این جهان، یعنی تمایل شدید به حفظ این سلطنت زودگذر مانع از پذیرش اسلام توسط مقوقس شده است. سپس آن حضرت ماریه را به نکاح خود در آورد و سیرین را به ازدواج کاتب خود یعنی حسان بن ثابت درآورد. ماریه پس از ازدواج با پیامبر (ص) صاحب فرزندی به نام ابراهیم شد که در نوزادی از دنیا رفت.

کشف نامهٔ پیامبر(ص) به مقوقس در مصر

در سال ۱۸۵۴ میلادی، خاورشناس فرانسوی، موسیو رایناد نامه‌ای را در فصلنامهٔ آسیاتیک انتشار داد که از شخصی به نام موسیو بیلین دریافت نموده بود. این نامه تاریخ دهم مارس ۱۸۵۲ را داشت و از قاهره در مصر فرستاده شده بود. در این نامه آقای بیلین به سندی اشاره کرده بود که آقای اتین بارتولمه، یکی از متخصصان زبان قبطی آن را کشف کرده بود. بارتولمه در حال انجام تحقیقاتی بر روی دست نوشته‌های باستانی در مصر به این نامه برخورد کرده بود که در در یک از معابد قبطیان در منطقهٔ اخمیم مصر در لابلای اسناد دیگر گنجانده شده بود.^{۶۳} آقای بارتولمه این نامه را به بهای ۳۰۰ پوند به سلطان عبدالحمید در ترکیه فروخت. سلطان عبدالحمید نیز دستور داد نامه را در صندوقی از جنس طلا قرار دهند و به همراه چند قلم از اشیای متعلق به پیامبر(ص) در موزهٔ توپکاپی نگهداری کنند. در این موزه دو صندوق، یکی از جنس نقره و دیگری از جنس طلا وجود دارند؛ بر روی صندوق نقره‌ای، دو شمشیر متعلق به پیامبر(ص) به نمایش گذاشته شده‌اند، در حالی که در درون صندوق طلا جامه‌های پیامبر(ص) و بیرق مخصوص ایشان قرار دارند.^{۶۴} محقق مسلمان قرن هشتم هجری، ابوعبدالله محمد بن علی احمد مقدسی در کتاب خود با عنوان «مصباح المّضی» نقل می‌کند که نامه به مقوقس توسط ابوبکر نگارش یافته است.^{۶۵}

ماهیت دعوت پیامبر(ص)

در این جا ذکر دو نکته پیرامون نحوهٔ معرفی و تبلیغ آیین اسلام از سوی پیامبر اکرم(ص) لازم و ضروری است. اولاً پیامبر(ص) نمایندگان خود را بلافاصله پس از انعقاد پیمان حدیبیه، یعنی ظرف چند ماه به نزد سران، ملوک، حکام و قدرتمندان زمان خود اعزام فرمودند. پس از امضای این پیمان، پیامبر(ص) به لحاظ ژئوپلیتیک و راهبردی تنها با مکیان قریش توان برابری داشتند؛ به بیان دیگر، قدرت روزافزون ایشان تنها رقیبی برای قدرت قریش در جزیره العرب بود و یا حداقل ظواهر امر چنین نشان می‌داد. در این مقطع زمانی نه حکومت اسلامی در مدینه و نه موقعیت ممتاز

قریش در جزیره العرب، هیچ یک از سوی یک تحلیلگر یا کارشناس زبده نمی‌توانستند به‌عنوان یک قدرت عمده جهانی تلقی گردند و با تردید هیچ یک از این دو را نمی‌شد به‌عنوان رقبای بالقوه‌ای برای پارسیان و یا امپراتوری بیزانس تلقی نمود، به‌ویژه مکیان را که تا آن زمان موضعی نسبتاً آمیخته به تسلیم در برابر همسایگان نیرومند شمالی خود داشتند. در واقع رخداد‌های جزیره العرب چندان مورد توجه دو ابرقدرت آن روزگار نبود. آنان با توجه به ملاحظات تجاری و بازرگانی تسلط بر مناطق حاشیه‌ای شبه جزیره یعنی یمن، بحرین، مصر، فلسطین و شام را حایز اهمیت بسیار بیشتری تلقی می‌کردند. اما پیامبر اکرم (ص) با وقوف کامل نسبت به موقعیت نه چندان مستحکم خود در صفحه شطرنج منطقه فرستادگان خود را به نزد قدرتمندترین افراد در روزگار خویش اعزام فرمودند.

البته روشن است که رسول خدا (ص) خود را فردی فاقد قدرت تصور نمی‌کردند و مگر چنین امری ممکن بود؟ با حمایت‌های پروردگار، با نزول قرآن و در پی آن تغییرات عظیم در بازتعریف ساختار رفتار انسان‌ها و با وجود بهترین نسلی که به‌عنوان ابزار حکومتی رسالت پیامبر (ص) در حال رشد و بالندگی بود، چگونه امکان داشت آیین اسلام با پیشوایی همچون محمد (ص) از صحنه حذف شود؟ به لحاظ معنوی، قدرت پیامبر (ص) در همان زمان نیز بیش از قدرت دنیوی ظاهری دیگران بود و پس از چند سال این قدرت معنوی به یک واقعیت ملموس و سیاسی بدل شد. هیچ یک از مراکز قدرت و سردمداران آن‌ها به مانند پیامبر (ص) رابطه و تعلقی فردی و اجتماعی به افراد تحت فرمان خود نداشتند (در واقع حکام آن روزگار که تفاوت چندانی با اخلاف امروزی خود نیز نداشتند دارای متزلزل‌ترین جایگاه بودند، زیرا همواره مجبور بودند به صورت کامل مراقب و هشیار باشند تا مبدا دسایس سیاسی نهفته در دربارشان در فرصت مقتضی موجبات براندازی‌شان را فراهم سازد). اساس حکومت هیچ یک از آنان بر مبنای عدل و انصاف نبود تا از این طریق بتوانند از احترام مردم نسبت به خود مثلاً در جهت ایجاد توازن و رفع نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی استفاده نمایند. همچنین هیچ یک از آنان مفتخر به دریافت آیات قرآن نبودند تا

بدین وسیله رفتارهای جدید حاکمان و رعایا را بتوان در فرهنگ نهادین و اجتماعی نسل‌های جدید استحکام بخشید.

در آستانهٔ نبرد خندق (احزاب)، زمانی که مسلمانان مشغول حفر خندق در اطراف مدینه بودند، پیامبر(ص) تصمیم گرفتند ذره‌ای از طعم این اعتماد به نفس را به مسلمانانی که در اطراف ایشان بودند بچشانند. اعتماد به نفس مسلمانان به دلیل نگرانی از احتمال این که مجبور به نبرد با کل جزیره العرب شوند، بسیار ضعیف بود و از اینرو بود که وقتی از شکستن یک قطعه سنگ بزرگ باز ماندند، از پیامبر(ص) خواستند تا در این کار به آنان کمک کند. براء بن عاذب این واقعه را چنین روایت می‌کند:

«پس پیامبر(ص) آمد، روجامه از تن برکند، تیشه را به دست گرفت و ذکر «بسم الله» را بر زبان جاری ساخت. سپس تیشه را بر سنگ کوبید و ثلث آن را شکست، آن گاه فرمود: «الله اکبر؛ کلیده‌های فتح شام به من عطا گردید و به خدا سوگند از اینجا [جایی که ایستاده بود] قلعه‌های سرخ آن را به وضوح می‌بینم.» سپس بار دیگر در حالی که نام خدا بر لب داشت تیشه را بر سنگ کوبید و ثلث دیگر سنگ را نیز شکست و فرمود: «الله اکبر، کلیده‌های سرزمین پارس به من عطا گردید و به خدا سوگند قصر سفید مداین را به وضوح می‌بینم.» سپس باز با ذکر «بسم الله» بر لب برای بار سوم تیشه را بر سنگ کوبید و آخرین تکه را نیز از سنگ جدا نمود و آنگاه فرمود: الله اکبر، کلیده‌های فتح یمن به من عطا گردید و به خدا سوگند که دروازهٔ صنعاء را به وضوح می‌بینم.^{۶۶}

می‌توان پیمان حدیبیه را به یک معنا نخستین پیمان بین‌المللی دانست که پیامبر امضا نمودند. این امر ایشان را به‌عنوان یکی از رهبران بزرگ جهان مطرح ساخت و سرعت عمل ایشان پس از امضای این پیمان حاوی این پیام برای مسلمانان است که هر زمان که در مسئولیتی قرار گرفتند و فرصت اعمال قدرت بر دیگران را یافتند باید بر مبنای همان مسئولیت عمل نمایند. آنچه انسان انجام می‌دهد دیگران را نسبت به تصویری که خود وی از خود ارائه می‌دهد قانع می‌سازد. امضای این پیمان تلقی سایرین از مدینه را از یک دهکدهٔ دورافتاده در مجاورت مکه به یک قدرت منطقه‌ای

به مانند سایر قدرت‌های منطقه‌ای آن روزگار، ولو در مقیاسی کوچک‌تر تغییر داد. پیامبر (ص) با امضای این پیمان در واقع همان نقشی را ایفا فرمود که یک رئیس حکومت باید انجام دهد: رهبری افراد تحت حکومت در تقابلات نظامی، انعقاد پیمان با سایر کانون‌های قدرت، قضاوت نهایی در جهت حل و فصل تعارضات پیش آمده در جامعه و ایفای نقش به‌عنوان مجری نهایی قانون. ایشان به‌عنوان آخرین پیامبر خدا نمی‌توانستند منتظر بمانند تا دیگران کارها را به انجام رسانند، بلکه همواره در انجام مسئولیت خود به‌عنوان یک رهبر، الگو و اسوه صرف نظر از نوع قدرتی که در اختیارشان بود فعالانه عمل می‌فرمودند.

پیامبر (ص) به مانند زمان ورود به مدینه یعنی زمانی که بلافاصله پیمان‌هایی مبنی بر عدم تجاوز متقابل با قبایل همجوار امضا نمودند و نیز به مانند رفتارشان در پایان شورای جنگی پیش از غزوۀ احد که فوراً جامۀ رزم برتن نمودند، زمانی نیز که پس از انعقاد پیمان حدیبیه به صف رهبران جهان پیوستند سریعاً نه‌تنها برای نجات و رستگاری دل‌های سایر رهبران جهان، بلکه همچنین به‌منظور قرار دادن مدینه در محاسبات ژئواستراتژیک آنان در آینده و نشان دادن خط سیر تحولات آینده به آنان به شیوه‌ای که تنها برانزده یک رهبر جهانی برخوردار از ابزار نظامی و حکومتی بود اقدام به ایجاد ارتباط با سایر رهبران جهان نمودند. قدرت روزافزون از آن کسانی است که الگوی ثابتی از عمل و نه انفعال را در پیش می‌گیرند. این یکی از علل توسل نظام‌های استبدادی خرده‌پا در جهان اسلام به این یا آن کانون قدرت است. زیرا این‌ها در واقع قدرتی در عرصۀ گسترده‌تر ژئوراهبردی ندارند و علت امر نیز آن است که پایه و اساس قدرت‌شان نه در پایتخت‌ها و دانشگاه‌های خودشان، بلکه در کانون‌های ایدئولوژیک تدوین شده در واشنگتن، تل‌آویو، لندن، پاریس و دربار واتیکان قرار دارد.

رفتار توأم با دوراندیشی پیامبر (ص) به‌عنوان یک رهبر جهانی تأثیر بارز دیگری نیز بر امت در حال تکوین اسلام داشت. مشرکان مکه نخستین چالش پیش روی پیامبر (ص) و مسلمانان در اجرای دستورات الهی به شمار می‌آمدند، اما بی‌تردید آنان تنها مانع موجود بر سر راه نبودند. در واقع چالشی که کفار مکه در برای اجرای احکام الهی

ایجاد کرده بودند تنها نمایان گر بخشی از یک فرهنگ بزرگ تر منبعث از عامل قدرت بود که در تعارض با برنامه های الهی برقراری عدالت اجتماعی و نیز خصایص عالیّه انسانی قرار داشت: خاصه آن که همین سرشت انسانی بود که در نزد انسان به عنوان خلیفه الله بر روی زمین به ودیعه گذاشته شده بود. اما مکه کلید پیروزی بود: آزادسازی نخستین خانه ای که برای عمل به دستورات الهی بنا نهاده شده بود می توانست انگیزه لازم برای آزادسازی سایر انسان ها را نیز فراهم نماید. اما پیش از هجرت پیامبر (ص) از مکه به مدینه و در زمانی که ایشان خود ساکن شهر مکه بودند، نمی توانستند آن گونه که بعدها به عنوان رهبر جامعه مدینه و نیز فرمانده یک نیروی نظامی منظم با تمامی ساختارهای بنیادین اجتماعی که لازمه چنین منصبی بود با اشراف قریش مبارزه نمودند دست به چنین مبارزه ای بزنند. این همان درسی است که نهضت اسلامی امروزه پیرامون تحکیم و به کار گیری قدرت بدان نیازمند است. طرح چالش های مکتبی کافی نیست، این تازه آغاز راه است و نه پایان آن. تشریح نظری حقیقت و مفاهیم مرتبط با آن چنان چه با تهدید به جهاد همراه نباشد در بهترین حالت کاری فاقد اثر است. نخستین نبرد برای نابودی کفر و شرک مکیان پانزده سال پس از آغاز یک فرایند تربیتی در غالب برنامه ای اسلامی و قرآنی در گرفت؛ اگر همین نبرد ده سال پیش از آن صورت می گرفت، به شکست سریع [مسلمانان] منتهی می شد.

در مورد نامه های ارسالی به حکام وقت نیز وضع به همین منوال بود. پیامبر (ص) و مسلمانان پیش از پیمان حدیبیه و فتح مکه در موقعیتی نبودند که به مقابله نظامی با ابرقدرت های آن روزگار بپردازند: پیامبر (ص) هنوز به عنوان رئیس یک حکومت مشروع به رسمیت شناخته نشده بودند و نیروهای مسلمان نیز هنوز در گیر مراحل از رشد و تکامل خود بودند که طی آن عدم تعهد و اخلاص کافی در میان بدنه نیروها در حال تضعیف روند تحقق اهداف شان بود و عناصر درونی خیانت هنوز کاملاً ریشه کن نشده بودند. اما پس از رسیدن به آن اندازه از توانایی که مسلمانان را قادر ساخت تا بر مکه مسلط شوند، آنها این آمادگی را پیدا کردند که با کسانی به مبارزه برخیزند که مرجعیت احکام الهی در سایر نقاط جهان را به چالش گرفته بودند. رسول خدا (ص)

نیز در این هنگام اتلاف وقت را جایز ندانستند. ایشان با اعزام فرستادگان خود بلافاصله به حاکمان طاغوتی جهان اخطار کردند که ظلم، حرمان، تحقیر و فساد همیشگی آنان دیگر تحمل نخواهد شد و آخرین پیامبر خدا نیز از آن رو مبعوث شده بود تا زمینه اطاعت خواه ناخواه آنان [از دستورات و احکام الهی را] فراهم آورد. پیامبر (ص) و یارانش نیز اهل کوتاه آمدن از انجام این مسئولیت نبودند. در مورد مسلمانان نیز باید گفت ابتکار عمل پیامبر (ص) مانع از آن شد که آنان به وضع موجود راضی شوند. عقد پیمان حدیبیه و فتح مکه تنها آغاز راه بودند. آنان که پیروزی خود را جشن گرفته با این تصور که دیگر قرار نیست برای رسیدن به هدفی تلاش نمایند آسوده به مکه باز گشتند در اشتباه بودند، زیرا ظلم و فساد در سایر نقاط جهان نیز وجود داشت و مسلمانان فاتح ساکن جزیره العرب می‌بایست آنچه را خود آموخته بودند به دیگرانی بیاموزند که گرفتار همان مشکلاتی بودند که مسلمانان توانسته بودند پس از ۲۱ سال مجاهدت از آن‌ها رهایی یابند. پیامبر (ص) نیز به این مسئله وقوف داشتند که بهترین راه حفظ دستاوردهای نهضتی که حدود بیست سال برای به ثمر رسیدن آن مجاهدت ورزیده بودند نزدیکی به خدا است و برای نزدیکی به او مسلمانان نباید جز او به هیچ نماد قدرت یا منبع مکتبی دیگری متوسل شوند. پیامبر (ص) قریب ده سال مسلمانان را در مدینه در وضعیتی بسیار شکننده رهبری کرده بودند، اما این کار بدون برنامه صورت نگرفته بود، زیرا کاملاً نسبت به این حقیقت آگاه بودند که توکل بر خداوند زمانی به خالصانه‌ترین وجه میسر است که افراد بیشترین احساس نیاز را به او داشته باشند: یعنی زمانی که موقعیت افراد تا حدی فاقد ثبات باشد، زمانی که افراد تحت نوعی فشار روانی غیر قابل کنترل قرار داشته باشند که به سادگی قابل رفع نیست. تحت چنین شرایطی است که اتصال افراد به عالم غیب چنان قوت می‌گیرد که خلاقیت آنان به اوج می‌رسد. از طریق چنین ارتباطی با خدا است که افراد می‌توانند اخلاص خود را در قالب راهکارهای خلاقانه برای چالش‌های زندگی واقعی بروز دهند. بنابراین حفظ وضعیت بحرانی برای افراد با هدف نگاه داشتن آنان در بستر خالص‌ترین ارتباط با پروردگار صورت می‌گرفت. خداوند در این باره در قرآن کریم

چنین می‌فرماید: «آیا گمان کردید داخل بهشت می‌شوید، بی‌آنکه حوادثی همچون حوادث گذشتگان به شما برسد؟! همانان که گرفتاریها و ناراحتیها به آنها رسید، و آن چنان ناراحت شدند که پیامبر و افرادی که ایمان آورده بودند گفتند: پس یاری خدا کی خواهد آمد؟! (در این هنگام، تقاضای یاری از او کردند، و به آنها گفته شد: آگاه باشید، یاری خدا نزدیک است!)» (بقره: آیه ۲۱۴).

با نگاهی دقیق‌تر به این امر می‌توان در یافت پیامبر(ص) کسی بودند که به ما آموختند چگونه صفوف خود را [از عناصر ناسالم] پاک‌سازی کنیم تا تلاش‌های ما تا سرحد امکان مثمر ثمر واقع شوند. علیرغم تمامی رنج‌ها و سختی‌هایی که پیامبر(ص) متحمل شدند، نمونه‌والای رهبری ایشان نشان داد بحران‌هایی که در آنها کفه ترازو بر مبنای حساب‌های دنیوی به ضرر مؤمنان باشد صف منافقان را از صف مخلصان حقیقی جدا خواهند نمود: منافقانی که همواره در متن جامعه مسلمانان حضوری نامحسوس دارند. بحران همیشه طرف‌های دخیل را به موضع‌گیری وادار می‌کند و منافقان همواره منافع دنیوی را بر ملاحظات اخروی ترجیح می‌دهند. این واقعیت دیگری از زندگی است که با نگاهی مبتنی بر عامل قدرت به سیره نبوی آشکار می‌شود و نهضت اسلامی به موازات نزدیک‌تر شدن به رهبری در سطح منطقه‌ای و جهانی باید بدان توجه داشته باشد.

از آنجا که مسلمانان عموماً در باره قدرت و آنچه رهبران به کمک آن انجام می‌دهند نمی‌اندیشند، این نکته مهم در باب ماهیت دعوت نبوی تقریباً به‌طور کامل از حیطه اندیشه آنان پیرامون ابزارهای مناسب برای پیشبرد اهداف اسلامی مغفول مانده. در ارزیابی کنونی مسلمانان از ساختار و محتوای فعالیت‌های مربوط به دعوت نبوی که تلفیقی از نوعی موضع‌پوزش‌خواهانه و انفعالی پیرامون جهاد و تبعیض علیه زنان از یک سو و نوعی نسخه جعلی از جذب پیروان برای دین به شیوه مسیحیان از سوی دیگر است، رویکرد اتخاذ شده از سوی پیامبر(ص) به هیچ روی مگر در مورد خصایص فردی شخص دعوت‌کننده بروز و ظهور پیدا نمی‌کند.

به‌عنوان یک نمونه روشن، شیوه معمول و متداول امروزی برای دعوت به اسلام

متأسفانه تابع الگوی است که پیامبر (ص) در طی سیزده سال اقامت در مکه به کار گرفت و تنها موفق به جذب ۷۳ تن به آیین اسلام گردید. اما بحث ما مربوط به اعداد و ارقام نیست، بلکه سخن آن است که شیوه متداول برای دعوت [به اسلام] باید الهام گرفته از کل تعاملات پیامبر (ص) با مسلمانان و غیر مسلمانان در طی ۲۳ دوران رسالت باشد و نه صرفاً دوران اقامت ایشان در مکه. توجه صرف به دوران اقامت پیامبر (ص) در مکه دستاویزی برای رخوت و عدم تلاش هرچه بیشتر مسلمانان خواهد بود. به کارگیری الگوی دعوت پیامبر (ص) در مکه باید محدود به یک زمان معین باشد و بعد از آن مسلمانان باید به طور دسته جمعی به سمت الگوی دعوت پیامبر در مدینه حرکت کنند. پیامبر (ص) طی سیزده سال اقامت در مکه به اجبار و ناگزیر از آن الگوی خاص دعوت تبعیت نمودند، زیرا در آن دوران فاقد امکاناتی بودند که در مدینه از آن برخوردار شدند. مسلمانان در روزگار کنونی برخلاف شخصی که ادعای پیروی از او را دارند در طی سه قرن اخیر صرفاً به همان الگوی دعوت در مکه بسنده کرده اند و اگر اجازه داده شود سلفی های عرب تمامی توان خود را صرف بحث با غیر مسلمانان در قالب گفت و گوهای بین المذاهب نمایند، اسلام تا مدت زمانی دراز همچنان تنها به عنوان مکتبی در کنار سایر مکاتب بشری مطرح خواهد بود.

همچنین نادرستی این دیدگاه نیز آشکار است که آنانی که امروزه از طریق الگوی دعوت دوران اقامت پیامبر در مکه اسلام را می پذیرند به مانند همتایان خود در زمان پیامبر (ص) به لحاظ کیفی در سطحی عالی قرار دارند، و نیز نادرست است که گفته شود ما امروزه راه دیگری غیر از پیاده سازی الگوی دعوت پیامبر در دوران اقامت در مکه در پیش نداریم. سطح کسانی که در نخستین روزهای دعوت پیامبر در مکه اسلام آوردند به لحاظ کیفی بعدها و در جریان وقایعی که در مدینه رخ داد مشخص شد. اگر امروزه الگویی همچون الگوی دعوت مدینه موجود نباشد، چگونه می توان به ارزیابی سطح کیفی کسانی پرداخت که به اسلام می گروند؟ ممکن و بلکه بسیار محتمل است که افراد منافق بسیاری در حال آمد و شد در میان جماعات و جوامع مسلمان باشند و کسانی که از جانب مسلمانان تصمیم می گیرند هرگز به این امر توجهی نشان

نمی‌دهند. ما شاهدیم که این منافقان گاه و بیگاه و در زمان‌هایی که شرایط داخلی مسلمانان مانند آمریکا و اروپای غربی امروز بسیار محدودکننده و آلوده به تبعیض می‌شود سر بر می‌آورند. الگوهای دعوت پیامبر در مکه و مدینه مکمل یکدیگر هستند و اجرای یکی بدون توجه به دیگری مانعی در جهت حصول به مقصود است.

مسئله دیگری که باید بی‌هیچ ملاحظه‌ای مطرح کنم ابزار حقوقی و اخلاقی جهاد است که عاملی در جهت پیشبرد دعوت محسوب می‌شود. هرچند این سخن ممکن است برای بسیاری از مسلمانان غرب‌زده چندان خوشایند نباشد، اما باید گفت جهاد مرکز ثقل و از عناصر اصلی دعوت پیامبر در مدینه به شمار می‌رود. هدف اصلی از دعوت عبارت است از آزاد گذاشتن دعوت شدگان برای حصول به کمال از طریق ارتباط با خداوند پیش از آغاز حیات اخروی. در عرصه عمل این امر به معنای آزادی وجدان، آزادی اندیشه و آزادی عمل در جهت انجام هرچه امور به نحو احسن و تمام و کمال در یک چارچوب عادلانه و اخلاقی است. اما کسانی هستند که از محدود شدن این آزادی‌ها سود می‌برند و بعید است اینان به سادگی به رها کردن موضع قدرت خود تن در دهند. خداوند این مسئله را با بیانی بسیار روشن برای تمامی کسانی که کلامش را می‌خوانند و به پیامبرش ایمان دارند تشریح کرده می‌فرماید:

... و اگر خدا بعضی از مردم را با بعض دیگر دفع نمی‌کرد، صومعه‌ها و کلیساها و کنیسه‌ها و مساجدی که نام خدا در آنها بسیار برده می‌شود، سخت ویران می‌شد، و قطعاً خدا به کسی که [دین] او را یاری می‌کند، یاری می‌دهد، چرا که خدا سخت نیرومند شکست‌ناپذیر است.

همان کسانی که چون در زمین به آنان توانایی دهیم، نماز برپا می‌دارند و زکات می‌دهند و به کارهای پسندیده وامی‌دارند، و از کارهای ناپسند باز می‌دارند، و فرجام همه کارها از آن خداست. (حج: ۴۰-۴۱)

پیامبر(ص) در سراسر دوران اقامت خود در مدینه خواه در ارتباط با منش فردی خود و خواه در زمینه مسائل سیاسی به عنوان رئیس حکومت مدینه همواره معرف

اسلام بودند. ایشان عموماً زمانی که در صدد انجام اقدام مهمی بودند همتایان خود را که تصمیم‌گیرندگان ارشد قبایل متبوع خود بودند و یا بعدها سران امپراتوری‌های منطقه‌ای آن روزگار را مخاطب قرار می‌دادند. (البته افراد عادی را نیز که به نزدشان می‌آمدند رد نمی‌فرمودند) اتخاذ چنین رویکردی مزایای چندی در پی دارد اما برای درک بهتر این مزایا باید ابتدا عملکرد رهبران را درک نماییم.

رهبران در عام‌ترین مفهوم، نحوه واکنش افراد تحت امر خود در مقابل تغییر را شکل می‌دهند. رهبران از طریق تعیین جهت حرکت، قرار دادن افراد در جهت تازه و مسئولیت خواستن از آنان در برابر آنچه وعده انجامش را داده‌اند این مهم را به انجام می‌رسانند. تعیین جهت و مسیر حرکت مستلزم ایجاد نوعی حس اضطرار و فوریت، ترسیم دورنمایی برای آینده، ارائه راهبردی برای رسیدن به آن چشم‌انداز و نیز تأمین نیازهای مشروع عناصر مهم از طریق انعکاس دادن آمال و آرمان‌های آنان در دورنمای مورد نظر می‌باشد. قرار دادن افراد در مسیر تعیین شده به آشنا کردن گروه‌های بسیار بزرگی از مردم، عموماً مراکز قدرت داخلی و خارجی، با اصول و اهداف مسیر تازه مربوط می‌شود. قرار دادن افراد در مسیر جدید حرکت به مسئله ارتباط موثر با مخاطبانی مربوط می‌شود که می‌توانند در حصول به چشم‌انداز مورد نظر به رهبران کمک کنند و نیز کسانی که قصد مانع‌تراشی بر سر راه تحقق چنین دورنمایی هستند. یکی از چالش‌های عمده در این زمینه وجاهت است: یعنی تلقی سایرین از میزان شرافت و قاب اعتماد بودن رهبران، سابقه آنان، مضمون پیام آنان و بالاخره تناسب میان اقوال و افعال آنان. تنها رهبرانی از عهده انجام چنین مهمی بر می‌آیند که بخش عمده‌ای از زمان خود را صرف انجام فعالیت‌های مربوط به قرار دادن افراد در مسیر جدید حرکت نمایند.

روشن است که منش فردی و نیز پیام رسول خدا(ص) از این لحاظ عاری از نقصان بود، به‌گونه‌ای که زمانی که آیات خداوند بر سایر رهبران و بزرگان خوانده می‌شد، آنان بلافاصله به صدق آیات پی می‌بردند و برای آن گروه از اهل کتاب که با منش و نیز خصایص فردی پیامبر(ص) آشنا بودند نیز به طور کامل روشن بود که او همان آخرین

پیامبر موعود است. رهبران کلی‌ترین دید را نسبت به دورنمای اصلی حرکت دارند و صرف‌نظر از این که از طریق اهرم فشار و اجبار و یا از طریق اهرم تعهد اقدام به اعمال قدرت نمایند، واجد بیشترین تأثیر بر جهت حرکت جوامع خود در آینده خواهند بود. از همین رو بخش عمده‌ای از دعوت نبوی به معرفی اسلام، قرآن و تقوای الهی به همان کسانی اختصاص یافت که به‌طور بالقوه بیشترین تأثیر را بر زندگی و تصمیمات افراد اجتماع خود داشتند. پیامبر(ص) این رویکرد را نه تنها در مدینه که در آنجا به ابلاغ پیام الهی به تصمیم‌گیرندگان ارشد قبایل مجاور مشغول بود مورد استفاده قرار داد (در بسیاری از این موارد زمانی که پرنفوذترین عضو قبیله اسلام را می‌پذیرفت مابقی افراد قبیله نیز از وی تبعیت می‌کردند)، بلکه همچنین در سراسر مدت اقامت خود در مکه و طایف نیز همین رویکرد را اتخاذ نمود. پیامبر(ص) در طی سیزده سال نخست رسالت خود جهت تازه حرکت خود را از طریق مسافرانی که برای انجام مراسم عمره و حج به مکه می‌آمدند به اجتماع مکه و سرزمین‌های دیگر نشان می‌داد. آن حضرت پس از ورود به مدینه بلافاصله نوعی حس اضطراب ناشی از حمله فوری از جانب قریشیان را ایجاد نمود و سپس از همین حس اضطراب در جهت تحکیم پایه‌های قدرت حکومت مدینه در جزیره العرب از طریق عقد پیمان‌های عدم تجاوز متقابل با قبایل همجوار و نیز توجه به نیازهای مشروع عناصر مهم قدرت در درون مدینه از طریق عقد پیمان مدینه استفاده کرد. پیامبر(ص) طی هفت سال بعد از آن زمان خود را نه تنها صرف تبیین مسیر رو به تکامل حرکت به موازات نزول آیات و ثبت آن در قرآن کریم نمود، بلکه همچنین به گرد آوردن نیرویی موثر متشکل از مسلمانان (الذین آمنوا) حول دورنمایی عادلانه‌تر از آینده پرداخت. رسول خدا(ص) در سه سال آخر رسالت خود با اعزام فرستادگان و نیز اعزام سپاه مسلمانان به مکه و تبوک به همسو کردن آن دسته از کانون‌های قدرت در جهان پرداخت که به‌طور بالقوه می‌توانستند تهدیدی برای تحقق دورنمای اسلامی در حرکت در جهت تازه باشند: هدفی که در آن دوران توسط یک جامعه اسلامی منظم دنبال می‌شد که یک نیروی نظامی منظم و مبتنی بر اصول پشتیبان و ضامن مسئولیت‌های بیرونی آن به شمار می‌آمد.

پیامبر (ص) تمامی این امور را نه با استفاده از ابزار زور و اجبار، بلکه از طریق تحکیم قدرت با تکیه بر الهام، ایجاد انگیزه، عشق و علاقه به کسانی که با آزمون و خطا در راه رشد گام نهاده بودند و صبر در برابر مصایب و گرفتاری‌های بزرگ محقق ساخت؛ این همان کارکردی است که یک رهبری موثر باید داشته باشد. طی کمتر از یکصد سال پس از آن که روح رسول خدا (ص) در جوار رحمت حق آرام گرفت، اکثریت بزرگی از جوامع متمدن آن روزگار یا به صورت دسته جمعی اسلام را پذیرفته بودند و یا به طور کامل با آن آشنایی داشتند. آیا سبب تحقق چنین امری آن بود که مسلمانان سرگرم برپایی و شرکت در کنفرانس‌های گفت و گوی بین مذاهب بودند؟ بی تردید چنین نبود. بزرگ‌ترین دستاورد دعوت نبوی آن بود که رسول اکرم (ص) اقدام به ایجاد یک فرهنگ نهادینه رهبری نمود که خود زمینه ظهور نسلی از رهبران شبیه به خود پیامبر (ص) را فراهم ساخت: رهبرانی که همت خود را بر از میان برداشتن موانع نظامی حافظ منافع نظام‌های اشرافی کهن معطوف نمودند تا فوج مردم بتوانند خود را تا سطحی عالی‌تر از شعور و آگاهی اسلامی ارتقا بخشند. از همین روست که امروزه از هر سه نفر در جهان یکی مسلمان است.

به راستی چند تن از ما امروزه به دعوت به عنوان ارتباطی از یک موضع اخلاقی برتر به یک سطح نازل‌تر می‌نگریم؟ و چند تن از ما به مانند پیامبر اکرم (ص) این آمادگی را داریم که فعالیت‌های مربوط به دعوت به آیین اسلام را به عرصه‌هایی منتقل نماییم که این فعالیت‌ها در آنها بیشترین تأثیر را دارند؟ چند تن از ما به اصطلاح رهبران ما این توانایی، وجاهت و اعتماد به نفس را در خود سراغ دارند که در تعامل با غیر مسلمانان پیش از هر کار و به عنوان اولویت نخست آنان را به اسلام دعوت کنند؟ در واقع امروزه رهبران ما به هیچ روی چنین خصایصی را ندارند: آنان با اکراه فراوان حاضر می‌شوند در باره «دین» خود سخن بگویند. اکثریت بزرگی از آنان بر مبنای اصول این دین زندگی و تصمیم‌گیری نمی‌کنند و لذا زمانی که از آنان درباره مسائلی مانند تروریسم، افراط‌گرایی، جهاد، قتل‌های ناموسی و نظایر این‌ها پرسش می‌شود از ارائه پاسخی روشن طفره می‌روند.

به عنوان نکته پایانی در این بخش، همه ما با گسترش و سپس اضمحلال سریع کمونیسم و نظام سرمایه داری در یکصد سال اخیر آشنا هستیم. کمونیسم بی تردید مرده است و نظام سرمایه داری نیز به ویژه با توجه به سقوط سریع جدی ترین سردمدار آن یعنی ایالات متحد آمریکا سرنوشت مشابهی پیش رو دارد. فلسفه اقتصادی هر دوی این نظام ها فلسفه ای تو خالی است که چیزی جز فقر و فلاکت، انواع مختلف ظلم و ستم، نهادینه شدن انتقال ثروت از فقرا به اغنیا و جنگ و نزاع دایمی برای بیشتر انسان ها به ارمغان نیاورده اند. نفوذ این دو مکتب فکری در تمامی نقاط جهان بازتاب از هم گسستگی بافت فکری و عقلانی جمعی بشر است. پس چگونه ممکن است این دو فلسفه اقتصادی علیرغم نقایص عمده ای که دارند توانسته باشند در سراسر جهان پیروانی برای خود بیابند؟ آیا علت این امر آن بود که اساتید دانشگاه سرگرم خوراندن نظریه های این دو الگوی اقتصادی به دانشجویان جوان بودند؟ بی شک چنین نبوده است. اگر حتی اتخاذ چنین رویکردی در عمل نیز ممکن می بود، صدها سال طول می کشید تا بتوان نسلی توانا را پرورش داد تا جانشین اساتید نسل اول شود.

تنها دلیل منطقی برای گسترش سریع این دو مکتب برخورداری از قدرت بوده است. ابزار دولت و حکومت (قوای نظامی، رسانه های همگانی، سیاستمداران، شرکت های عظیم، کانون های اندیشه و دولت) عامل انتقال مواضع نظری، سیاست های مرتبط با این مواضع و مکانیسم های اجرای این قبیل سیاست گذاری ها به سایر کشورها بوده اند. اگر توان مالی، تجهیزات و سلاح های ساخت امپراتوری های آمریکا و شوروی نبود، هیچ یک از دو مکتب کمونیسم و سرمایه داری مجال ظهور نیز نمی یافتند. امروزه تعداد اندکی از صاحبان قدرت نسبت به مردم سالاری و نظام سرمایه داری آمریکا که از طریق جنگنده های اف ۱۶ و تانک های آبرامز به خارجیان معرفی می شود معترض هستند. آنان هنوز شیفته مردم سالاری و بازارهای آزاد و «ارزش های» مرتبط با آن هستند. پس چرا این ها زمانی که اسلام از طریق ابزارهای حکومتی خاصی که جهاد یکی از مهم ترین آن ها است به غیر مسلمانان عرضه می شود با آن به مخالفت بر می خیزند؟ حقیقت آن است که کفر و شرک طبیعتاً دو چهره دارند؛ پرسش اصلی این

است که چرا مسلمانان با این مسئله مشکل دارند، خاصه زمانی که همین مسلمانان بسیار می‌کوشند تا نشان دهند تمامی ابزارهای اسلامی اقناع ابزارهایی اصولی و مبتنی بر عدل و انصاف هستند؟ آیا ما باور نداریم که پیامبر (ص) از موضع قدرت خود برای معرفی اسلام به کسانی استفاده نمودند که به لحاظ برخورداری از قدرت وضعیت مشابهی داشتند؟ آیا ما بر این باور نیستیم که خلفای بعد از پیامبر (ص) نیز همین رویه را در پیش گرفتند؟ مگر نه این که ما معتقدیم پیامبر (ص) کامل‌ترین انسان بودند؟ مگر نه این است که ما معتقدیم که نسل اول مسلمانان متعالی‌ترین نسل انسانی در تمامی اعصار بوده است؟ پس اگر چنین است، چرا ما نیز در پی تحکیم و کاربرد قدرت به شیوهٔ پیامبر (ص) و نسل اول مسلمانان نیستیم؟ قدرت یکی از مؤلفه‌های اصلی دعوت است: مؤلفه‌ای که برای مدت زمان طولانی از آن غفلت شده است و الگوی پیامبر (ص) نیز مؤید همین نکته است.

واکنش ابرقدرت‌ها در مقابل مسائل مربوط به حقیقت و عدالت چگونه است؟

در بررسی شرایط و بستری که در آن پیامبر (ص) اقدام به نگارش نامه به سران کشورهای مختلف و دعوت آنان به آیین اسلام فرمود، تأکید بر این نکته ضروری است که امپراتوری‌های بیزانس و پارس ابرقدرت‌های آن روزگار بودند. آنان نه تنها مناطق وسیعی را تحت سلطهٔ خود داشتند، بلکه همچنین در نتیجهٔ توان نظامی خود بر سایر حکام نیز نفوذ فراوانی داشتند. در حالی که این دو ابرقدرت سرگرم جنگ با یکدیگر برای گسترش حوزهٔ نفوذ خود بودند، کانون‌های کوچک‌تر قدرت آن روزگار نیز در پی حفظ نوعی رابطهٔ نیابتی با یکی از آن دو بر می‌آمدند و این امر آشکارا ناشی از ترس آنان از اقدامات شدید تلافی‌جویانهٔ این ابرقدرت‌ها در صورت عدم تمکین بود. اوضاع کنونی جهان نیز مشابهت‌های جالبی با اوضاع سیاسی و نظامی ۱۴۰۰ سال پیش دارد. تا اوایل دههٔ نود میلادی، آمریکا و شوروی دو ابرقدرت جهانی بودند. این دو ابرقدرت جهان را به گروگان گرفته بودند و با مجبور کردن عدهٔ زیادی از افراد به انتخاب بین بد و بدتر آنان را مرعوب ساخته بودند. آنان درگیر نوعی جنگ سرد بودند

و سیاست‌های جنون‌آمیز و ویرانگری برای هر دو سوی مخاصمه را دنبال نمودند که جهان را در آستانه یک زمستان هسته‌ای قرار داد و تمامی منابع آن را در جهت جنگ و نزاع همیشگی به حدر داد.

در جزیره العرب در زمان پیامبر اسلام (ص) هیچ حکومت مرکزی منظمی وجود نداشت. همواره میان قبایل مختلف بر سر مسائل بسیار پیش پا افتاده نزاع در می‌گرفت که در این منازعات ملاحظات و ارزش‌های اخلاقی کاملاً نادیده انگاشته می‌شدند. قبایل نیرومندتر قبایل ضعیف‌تر را استثمار می‌کردند و به آنان ستم روا می‌داشتند. از آنجا که زمین مکه به کلی غیر قابل زراعت بود، این منطقه به علت وابستگی به تجارت برای ادامه بقا به شدت آسیب‌پذیر بود. بنابراین، قدرت مسلط بر مکه یعنی قریش طبیعتاً تلاش داشت روابط حسنه خود را با دو ابرقدرت ایران و روم حفظ نماید. این حقیقت که بسیاری از اهالی مکه با نجاشی در حبشه ارتباطات شخصی داشتند نیز مؤید تمایل شدید آنان به حفظ روابط حسنه با کسانی بود که در مقایسه با خودشان از قدرت بیشتری برخوردار بودند. اوضاع پیش از ظهور اسلام چنین بود.

بدون اعتماد به نفس ناشی از برخورداری از هدایت آسمانی، افراد و جوامع پس از مدت زمان کوتاهی تسلیم وسوسه‌های ناشی از قدرت و ثروت می‌شوند. آنان به جای تبدیل شدن به ابزاری در جهت کمک به بشریت برای تحقق استعداد بالقوه خود برای ایفای نقش خلافت خداوند بر روی زمین به ابزارهای اعمال ظلم و استبداد بدل می‌شوند. امپراتوران پارس به‌مانند بیشتر مردمان آن سرزمین پیروان آیین زرتشت بودند؛^{۶۷} دیگری نیز بودند که مشرک بودند. هرچند اهالی بیزانس نیز علی‌الظاهر و به طور اسمی پیرو آیین مسیح بودند، اما آنان نیز دستخوش تقسیم‌بندی‌های متعدد فرقه‌ای بوده و به‌جای آن که در بند پیروی از تعالیم راستین عیسی (ع) باشند غرق کسب قدرت و ثروت دنیوی بودند. مراسم آیینی و خرافات جامعه بیزانس را آشفته ساخته بود، در حالی که جوهر اصلی تعالیم عیسی (ع) فراموش شده بود. هراکلیوس، امپراتور بیزانس، زمانی که طی نامه‌ای رسمی از سوی پیامبر اکرم (ص) به پذیرش آیین اسلام دعوت شد، حتی با وجود آن که می‌دانست که این پیام الهام گرفته از

حقیقت است، به دلیل ترس از احتمال عزل از مقام خود از سوی درباریان سرسخت و لجوج خود از پذیرش اسلام سر باز زد و در عوض علیرغم وقوف کامل بر گذرا بودن این جهان و نیز از دست دادن ملک و پادشاهی خود در زمانی کوتاه، جهان فانی را بر جهان باقی ترجیح نهاد. گاه افرادی که از تقوا برخوردار نیستند حتی زمانی که از اشتباه خود نیز آگاهی دارند به گزینش‌های نادرستی دست می‌زنند. اما اسقف سغتیر بلافاصله دریافت که پیامبر اسلام (ص) همان پیامبر موعود است و با وجود آن که جان‌ش را نیز بر سر ایمانش نهاد، اما فوراً دعوت او را لبیک گفت. او زندگی بر مبنای ایمان حقیقی را به زندگی بر مبنای زندگی مبتنی بر انکار حق که می‌توانست به عذاب شدید در جهان آخرت بینجامد ترجیح داد.^{۶۸}

اما از دیگر سو، امپراتور پارس چنان غرق در خودبینی و مسحور قدرت شده بود که از درک پیام نهفته در نامه ارسالی از جانب پیامبر اکرم (ص) عاجز ماند. وی حتی به خود زحمت شنیدن نامه تا به آخر را نداد و در اثنای کلام آن را با خشم پاره کرد. این سرنوشت کسانی است که غرق تمنیات دنیوی، به ویژه قدرت و ثروت می‌شوند. اما نتیجه نهایی کبر و گردنکشی آنان چه بود؟ هر دو امپراتوری پارس و بیزانس کوتاه زمانی پس از وفات پیامبر اکرم (ص) به دست مسلمانان فتح گردیدند. پانزده سال پس از وفات پیامبر اکرم (ص) مسلمانان تمامی سرزمین شام، مصر و فلسطین و از جمله بیت المقدس را از سلطه امپراتوری بیزانس، و تمامی سرزمین عراق، بحرین و ایران و نیز مناطق حاشیه‌ای داخل شبه جزیره را از سلطه امپراتوری پارس خارج ساختند. هرچند تصمیم پیامبر (ص) به اعزام فرستادگانی برای دعوت مستقیم و شخصی از سران ممالک آن روزگار به اسلام نشان دهنده بعد جهانی رسالت او است، اما این شیوه دعوت بیانگر این واقعیت نیز بود که اسلام دینی هم برای این جهان و هم برای جهان دیگر است. باید توجه داشت که تعالیم اسلامی تنها برای رستگاری و تقوای فردی نیستند تا جنایت‌کاران و قاتلان خونخوار بتوانند آزادانه به استثمار و سلطه بر جهان بپردازند: امری که در جهان امروز پدیده‌ای عادی است. درد و رنج و آسیب‌های وارد شده بر بیگناهان به میزان بی‌سابقه‌ای رسیده است و تماماً به نام یک مکتب

اهریمنی مبتنی بر آز و طمع، مصرف‌گرایی و حمایت و صیانت از شیوه تجملاتی زندگی آمریکایی صورت می‌گیرد.

سیره و سنت پیامبر اکرم(ص) برای مسلمانان باید حاوی چیزی فراتر از جنبه‌های ساده وضو، طهارت و نجاست باشد، هرچند این مسائل نیز ممکن است در ارتباط با مسئولیت‌های اجتماعی انسان حایز اهمیت باشند. همچنین نباید سیره پیامبر(ص) را به جلسات ذکر محدود دانست، بدون توجه به این مسئله که چگونه وجدان‌سازی بر مبنای احکام الهی باید نیروهای پویای اجتماعی را به سمت و سوی انطباق با اصول حقیقت و عدالت سوق دهد. برخی از مسلمانان ترک دنیا می‌گویند و با مدعای پیروی از سنت رسول اکرم(ص) یکسره خود را به ذکر و عبادت مشغول می‌سازند. اما آیا پیامبر اکرم(ص) این جهان را به یک سو نهادند تا صرفاً بر مراسم و ذکرهای آیینی تمرکز نمایند؟ آیا ایشان به‌مانند بسیاری از مسلمانان امروزی برای نمایش تقوای خود خویشتن را روزها و یا هفته‌ها در مسجدالنبی یا مسجدالحرام محصور می‌ساختند؟ درست است که پیامبر اکرم(ص) ساعات متمادی را در حال اقامه نماز شب به سر می‌بردند، اما از نزدیک در امور روزمره مربوط به این جهان نیز ایفای نقش می‌فرمودند و دورنمایی از نحوه صحیح کارکرد وجه بیرونی شخصیت انسان و واکنش آن در برابر انواع رایج تحقیر و بردگی ترسیم می‌نمودند. ایشان در جهاد و قتال شرکت می‌فرمودند، سپاه اسلام را در نبردها فرماندهی کرده و فرستادگانی را نیز با هدف دعوت ملوک به اسلام به نزد آنان فرستادند. مسلمانان تنها زمانی قادر به ایجاد تحول فردی و جمعی در خود برای تبدیل شدن به «...بهترین امت برانگیخته شده در میان تمامی بشریت» (آل عمران: آیه ۱۱۰) خواهند بود که به درک کامل و جامعی از سنت و سیره رسول اکرم(ص) نایل آیند. علت دعوت پیامبر(ص) از سران دو ابرقدرت آن روزگار نه حسرت برخورداری از ملک و ثروت آنان بود، بلکه «... خارج کردن آنان از ظلمت به سوی نور» بر طبق دستور پروردگار بود (طلاق: آیه ۱۱). اما آنان با رد این دعوت به‌مانند حکام کنونی کشورهای عربی (بن علی در تونس، مبارک در مصر، قذافی در لیبی، صالح در یمن و آل خلیفه در بحرین) و واکنش بی‌رحمانه

و متکبرانۀ آنان در برابر اعتراضات مدنی با هدف ایجاد یک حکومت مسئول‌تر در کشورهای مذکور، سرنوشت خود را رقم زدند.

اما مسلمانان امروز باید به این نکته نیز توجه داشته باشند که زمانی که سربازان مسلمان و متکی به اصول در روزگار پیامبر (ص) علیه دشمنان مشرک به نبرد می‌پرداختند، آنان از روی شجاعت و ایمان و نه با هدف وارد کردن بیشترین تلفات و غارت ثروت دشمنان و تنها برای مهار زدن بر غرایز تفرقه‌افکنانۀ حکام زمان، استفاده از راهبرد زمین سوخته توسط سپاهیان آنان و تمایلات سرکوب‌گرانۀ دستگاه‌های امنیتی آنان وارد عرصۀ کارزار می‌شدند. این نوع نگرش را با فرهنگ امروزی منبعث از قدرت مقایسه نمایید، هدف اصلی در این نوع فرهنگ قدرت که بر مبنای مکتبی مبتنی بر ارباب طرح‌ریزی شده است عبارت است از وارد کردن بیشترین صدمات ممکن به افراد بی‌گناه (مثلاً نخستین مورد کاربرد انرژی اتمی نه برای انتقال جریان برق به مناطق بیابانی، بلکه با هدف ساخت سلاحی بسیار مرگبار صورت گرفت که بتواند بیشترین تعداد ممکن از غیر نظامیان را به کام مرگ بفرستد تا دشمن فوراً مرعوب و تسلیم شود). آنان چیزی برای عرضه به دیگران در عرصۀ ارزش‌ها و مفاهیم ندارند و لذا آنجا که از منطق و استدلال برای اقناع باز می‌مانند به اهرم زور متوسل می‌شوند. کشتار جمعی به هیچ روی سیاستی مشروع نیست. این گونه سیاست‌ها علاوه بر ایجاد صدمات فراوان، بذره‌های کینه را [در دل‌ها] می‌کارند و به ظهور گروه‌هایی منجر می‌شوند که غالباً با همان میزان از توحش سعی می‌کنند در برابر این قبیل سیاست‌ها مقاومت نمایند.

هدف پیامبر آزاد کردن قلوب مردان و زنان بود. مسلمانان نیز به پیروی از سنت ایشان هر زمان وارد سرزمینی می‌شدند صلح و عدالت و نه ظلم و ستم را برقرار می‌کردند. این امر عامۀ مردم را که دچار سرخوردگی توأم با سکوتی شده بودند به اسلام جذب می‌نمود و برخلاف تصورات اشتباه و نادرست خاورشناسان مسلمانان ضرورتی به استفاده از زور برای وادار ساختن آنان به پذیرش اسلام نمی‌دیدند. از همین رو بود که کسانی که از روی یک ایمان درونی قوی اسلام آورده بودند علیرغم

تحمل رنج‌ها و مصایب فراوان دست از آن بر نداشتند. با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و از میان رفتن کمونیسم، ایالات متحده در موضعی قرار گرفت که هیچ قدرت دیگری در جهان یارای برابری با آن را نداشت. بدین ترتیب این کشور که خود را به‌عنوان نخستین ابرقدرت برتر جهان معرفی می‌کند جنایت‌کارتر از رقیب مارکسیست خود از کار در آمد و کشورگشایی‌های آن به‌ویژه در جهان اسلام تلفات و ویرانی‌های فراوان بر جای نهاد. اما موقعیت بادآورده‌ای که به‌عنوان یک ابرقدرت برتر نصیب آمریکا شده بود در ظرف مدت یک دهه به دست مسلمانان مجاهد، به‌ویژه در عراق و افغانستان از میان رفته است، اما بهایی که این کشورهای قربانی به لحاظ جانی و مالی پرداخت نموده‌اند بهایی بس گران بوده است. جو مسموم درون باعث تحلیل رفتن عضلات اعمال قدرت آمریکا شده است و همین امر به سایر کانون‌های قدرت مجال داده تا سلطه بی‌چون و چرای آن را به چالش بکشند. متأسفانه با وجود آن که افول قدرت آمریکا به مانند همتایش شوروی مرهون تلاش‌های مجاهدان مسلمان بوده است، این کانون‌های نوظهور قدرت نیز دارای گرایش‌های اسلامی نیستند. اما به موازات نزدیک شدن به پایان روزگار آز و طمع‌ورزی و به تاریخ سپرده شدن مدافعان کمونیسم و سرمایه‌داری، عده روزافزونی از مسلمانان بار دیگر در حال احیای مجدد قدرت اسلام از طریق روی آوردن به پیام ناب و کامل مندرج در قرآن کریم و نیز نمونه عملی آن در سیره و سنت پیامبر اکرم(ص) هستند.

سنت و سیره نبوی باید منبع اعتماد به نفس و مایه قوت قلب مسلمانان مخلص در عصر حاضر باشد و آنان را به سمت ایفای نقش طبیعی خود در جهان، به‌عنوان رهبران بشریت و «دعوت‌کنندگان دیگران به خیر و صلاح و ناهیان از منکر و آنچه منافی نظام طبیعی انسانی» (آل عمران: آیه ۱۰۲) است سوق دهد.

یادداشت‌ها و منابع فصل ششم:

- 1- Abu Ja'far ibn Jarir al-Tabari, *Tarikh al-Umam wa-al-Muluk* (popularly known as *Tareekh-e Tabari*), Volumes 1 & 2 (Urdu). (Karachi, Pakistan: Nafees Academy, 1987), p. 345; Abu Abdullah Muhammad ibn Sa'd, *Kitab al-Tabaqat al-Kubra*, Volumes 1 & 2, 6th edition (Urdu). (Karachi, Pakistan: Nafees Academy, 1987), p. 29.
- 2- Cited in the 6th volume of the 10-volume work of Italian historian Leon Caetani, *Annali del Vislam*, and then requoted by, Dr. Muhammad Hamidullah, *Rasool-e Akram ki Siyasi Zindagi* (Urdu). (Karachi, Pakistan: Darul Asha'at, 2003), p. 177.
- 3- Ibid., pp. 178-79.
- 4- Torhan Can, *Topkapi Palace*. (Istanbul, Turkey: Orient Ltd Co., undated).
- 5- Martin Lings, *Muhammad* (ص): His Life Based on the Earliest Sources. (Kuala Lumpur, Malaysia: Islamic Book Trust, 1983), p. 291.
- 6- Cited by Egyptian scholar Muhammad ibn Abd al-Baqi al-Zarqani in his book, *Sharh al-Mawahib al-Laduniyah* (Volume 2, pp. 336-37), an explanation of al-Qastalani's original work, and requoted by, Abd al-Rahman al-Suhayli, *Rawd al-Anf*, Volume 4 (Urdu). (Lahore, Pakistan: Ziaul Qur'an Publications, 2005), p. 168; Shibli Naumani, *Seeratun Nabi*, Volume 1 (Urdu). (Lahore, Pakistan: Nashiran-e Qur'an Limited, undated), pp. 525-26.
- 7- Yusuf (12: 1-111), Sulayman (27: 28-44), and Musa (20: 42-48 and several other ayat) were three of these prophets (81).
- 8- Abu al-A'la Mawdudi, *Tafheem ul-Qur'an*, Volume 3. (Lahore, Pakistan: Maktaba-e Ta'meer-e Insaniyyat, 1974), pp. 724-31; Hamidullah, *Rasool-e Akram ki Siyasi Zindagi*, p.175: Professor Hamidullah refers to Theodor No-

eldeke in the Encyclopedia Britannica, where several of his essays first appeared. Noeldeke's (also spelled Noldeke) article on the Qur'an, with some others, was republished in a volume called *Oriental Sketches*. The articles dealing with Persia were republished in a German volume, *Aufsätze zur persischen Geschichte* (Leipzig, 1887). Hugh Chisholm (editor), *Encyclopedia Britannica*, 11th edition. (London, UK: Cambridge University Press, 1911).

9- Dr. Muhammad Hamidullah, *Ahd-e Nabawi ki Maidan-e Jang* (Urdu). (Rawalpindi, Pakistan: Ilmi Markaz, 1998), pp. 91-97.

10- Ibn Sa'd, *Kitab al-Tabaqat al-Kubra*, Volume 2, p. 29.

11- Al-Tabari, *Tareekh-e Tabari*, Volumes 1 & 2, p. 345.

۱۲- بحرین در گذشته بهمانند امروز کشوری جزیره‌ای نبود. در روزگار پیامبر اکرم (ص) قسمت خاوری شبه جزیره عربستان شامل الاحساء و عمان «بحرین» نامیده می‌شد.

13- Dr. Nisar Ahmed, *Naqoosh Rasool Number 5* (Urdu). (Lahore, Pakistan: Idara-e Farooq-e Urdu, 1985), pp. 234-35.

14- Dr. Muhammad Hamidullah, *Le Prophete de l'Islam (Payghambar-e Islam: Urdu translation from French)*. (Multan, Pakistan: Beacon House, 2005), p. 309.

15- Cited by Muhammad ibn Sayyid al-Nas al-Shafi'i in his work '*Uyun al-Athar fi Funun al-Maghazi wa-al-Shama'il wa-al-Siyar* (Volume 2, p. 264), and then requoted by, Muhammad Yusuf Farooqui, *Naqoosh Rasool Number 7* (Urdu). (Lahore, Pakistan: Idara-e Farooq-e Urdu, 1984), p. 605.

16- Cited by 'Ali ibn Burhan al-Din al-Halabi in his book, *al-Sirah al-Halabi-yah*, (Volume 3, p. 293), and then requoted by, Farooqui, *Naqoosh Rasool Number 7*, p. 605.

Dr. Muhammad Hamidullah, *Al-Watha'iq al-Siyasiyah fi al-Ahd al-Nabawi*

wa-al-Khilafah al-Rashidah, 7th edition. (Beirut, Lebanon: Dar an-Nafa'is, 2001), pp. 104-05. Hamidullah, *Le Prophete de l'islam*, p. 311.

17- Ibn Sa'd, *Kitab al-Tabaqat al-Kubra*, Volume 2, p. 30.

18- Al-Tabari, *Tareekh-e Tabari*, Volumes 1 & 2, p. 353.

19 Ibid., pp. 353-54.

20- Ibn Sa'd, *Kitab al-Tabaqat al-Kubra*, Volume 2, p. 30.

21- Abu Ja'far ibn Jarir al-Tabari, *Tarikh al-Umam wa-al-Muluk*, Volume 3. (Cairo, Egypt: Dar al-Kutub al-'Alamiyah, 1960), p. 89; also cited by Ali ibn Burhan al-Din al-Halabi in his book, *al-Sirah al-Halabiyah*, (Volume 3, p. 344), and then requoted by,

22- Hamidullah, *Rasool-e Akram ki Siyasi Zindagi*, p. 132.

23- Ibid., p. 133.

24- quoted in Hamidullah, *Rasool-e Akram ki Siyasi Zindagi*, p. 133.

دکتر حمیداللہ این نامہ را از بیہقی و ویز نیز آن را از ابن اسحاق نقل کرده است۔ وی همچنین نقل می کند کہ این نامہ را در البدایۃ و النہایۃ، تألیف ابن کثیر نیز مشاہدہ کردہ است۔

25- Ibn Sa'd, *Kitab al-Tabaqat al-Kubra*, Volume 2, p. 30.

بصرہ در نزدیکی مرز سورہ قرار دارد و غیر از شہر بصرہ در عراق است۔

26- Hamidullah, *Rasool-e Akram ki Siyasi Zindagi*, p. 176 (originally recorded in Sahih al-Bukhari, Book 1, Chapter 6; and Book 56, chapter 102).

27- Ibn Sa'd, *Kitab al-Tabaqat al-Kubra*, Volume 2, p. 30.

28- Al-Tabari, *Tareekh-e Tabari*, Volumes 1 & 2, pp. 346-51.

29- Abu al-Fida' 'Imad al-Din Isma'il ibn 'Umar ibn Kathir (Trevor Le Gas-sick, translator), *Al-Sirah al-Nabawiyah*, Volume 3. (Reading, United Kingdom: Garnet Publishing, 2002), pp. 354-63.

30- Ibid., p. 357.

31- Ibid.

32- Ibid., p. 359.

33- Al-Tabari, *Tareekh-e Tabari, Volumes 1 & 2*, p. 349.

34- Ibn Kathir, *Al-Sirah al-Nabawiyah, Volume 3*, p. 360.

35- Ibid., p. 362.

36- Ibid.: Al-Tabari, *Tareekh-e Tabari, Volumes 1 & 2*, p. 350.

37- Al-Tabari, *Tareekh-e Tabari, Volumes 1 & 2*, p. 351; Ibn Kathir, *Al-Sirah al-Nabawiyah, Volume 3*, p. 362.

در آن زمان، سوریه شامل فلسطین، اردن، حمص و دمشق بود و تمامی سرزمین‌های باختری که بخشی از امپراتوری بیزانس به شمار می‌آمدند، شام نامیده می‌شدند.

38- Al-Tabari, *Tareekh-e Tabari, Volumes 1 & 2*, p. 350.

39- Syed Mahboob Rizvi, *Maktoobaat-e Nabawi, 2nd Edition*. (Lahore, Pakistan: Idara-i Islamiyyat, 1975), p. III (he cites Ahmad ibn Muhammad al-Qastalani in his book, *Sharh al-Bukhari, Volume 1*, p. 67).

40- Ibid.

41- Dr. Muhammad Hamidullah, *Al-Watha'iq al-Siyasiyah fi al-Ahd al-Nabawi wa-al-Khilafah al-Rashidah, 7th edition*. (Beirut, Lebanon: Dar an-Nafa'is, 2001). p. 11.

42- Ibn Sa'd, *Kitab al-Tabaqat al-Kubra, Volume 2*, pp. 32-33.

43- Ibn Kathir, *Al-Sirah al-Nabawiyah, Volume 3*, p. 364.

44- Ibn Sa'd, *Kitab al-Tabaqat al-Kubra, Volume 2*, p. 33.

45- Muhammad Husayn Haykal (Dr. Isma'il Raji al-Faruqi, translator), *The Life of Muhammad*. (Kuala Lumpur, Malaysia: Islamic Book Trust, 1993), p. 375.

46- Al-Tabari, *Tareekh-e Tabari, Volumes 1 & 2*, p. 354; Ibn Sa'd, *Kitab al-*

Tabaqat al-Kubra, Volume 2, p. 31.

47- Ibn Kathir, *Al-Sirah al-Nabawiyah, Volume 3, p. 364.*

48- Ibid., p. 365; Al-Tabari, *Tareekh-e Tabari, Volumes 1 & 2, p. 352-53* (he quotes Ibn Hamid who related it to him from Salamah through Ibn Ishaq, who got it from Yazid ibn Abi Habib).

49- Ibn Kathir, *Al-Sirah al-Nabawiyah, Volume 3, p. XVIII* (Muneer Fareed wrote the introduction to this volume and was also the reviewer for volumes 2-4)

50- Ibn Sa'd, *Kitab al-Tabaqat al-Kubra, Volume 2, p. 31*; Ibn Kathir, *Al-Sirah al-Nabawiyah, Volume 3, p. 365*; Al-Tabari, *Tareekh-e Tabari, Volumes 1 & 2, p. 355.*

51- Ibn Kathir, *Al-Sirah al-Nabawiyah, Volume 3, p. 365.*

وی روایت می‌کند که شخص دیگری به نام بابویه نیز همراه این دو نفر که مأمور کسب خبر پیرامون پیامبر اکرم (ص) شدند بوده است همچنین نقل می‌کند که قهرمان «کاتبی ماهر در نگارش پارسی» بود. وی نقل می‌کند که بابویه کاتبی بود که به همراه قهرمان به مدینه آمد. وی نقل می‌کند که فرد دیگری نیز قهرمان را همراهی می‌کرده است، اما به نام او اشاره‌ای نکرده است.

Al-Tabari, *Tareekh-e Tabari, Volumes 1 & 2, p. 355.* Ibn Sa'd, *Kitab al-Tabaqat al-Kubra, Volume 2, p. 31.*

52- Al-Tabari, *Tareekh-e Tabari, Volumes 1 & 2, p. 354*; Ibn Sa'd, *Kitab al-Tabaqat al-Kubra, Volume 2, p. 31*; Ibn Kathir, *Al-Sirah al-Nabawiyah, Volume 3, p. 365.*

53- Al-Tabari, *Tareekh-e Tabari, Volumes 1 & 2, p. 356*; Ibn Sa'd, *Kitab al-Tabaqat al-Kubra, Volume 2, p. 31*; Ibn Kathir, *Al-Sirah al-Nabawiyah, Volume 3, p. 366.*

54- Al-Tabari, *Tareekh-e Tabari, Volumes 1 & 2, p. 356*; Ibn Sa'd, *Kitab al-*

Tabaqat al-Kubra, Volume 2, p. 31; Ibn Kathir, Al-Sirah al-Nabawiyah, Volume 3, p. 366.

55- Ibid., p. 368.

56- Hamidullah, *Rasool-e Akram ki Siyasi Zindagi*, p. 233.

در پایان جنگ جهانی اول، پدر هنری فرئون آن را به بهای ۱۵۰ دینار در مدینه خریده بود. شاید پدر فرئون به دلیل عدم آگاهی از اهمیت سندی که در اختیار داشته آن را در میان سایر اسناد خانوادگی رها کرده است. در ۲۲ ماه می سال ۱۹۶۳، روزنامه الحیات چاپ بیروت مقاله‌ای را به قلم دکتر صلاح‌الدین المنجد را به همراه یک فتوکپی از نامه مذکور منتشر نمود و جهانیان برای نخستین بار مضمون نامه پیامبر اکرم(ص) به خسرو پرویز، امپراتور پارس را مشاهده کردند. حدود دو هفته پیش از آن گزارش‌هایی در برخی روزنامه‌ها مبنی بر کشف نسخه اصلی یکی از نامه‌های پیامبر(ص) انتشار یافته بود.

57- Ibid., p. 234.

این نامه بر روی تکه‌ای از چرم بسیار نرم که رنگ آن به قهوه‌ای تیره متمایل شده بود نگاشته شده بود. نامه بر روی یک پارچه سبز چسبانده شده بود که رنگ آن پارچه نیز به تدریج از میان رفته بود. طول نامه ۲۸ و عرض آن ۲۱٫۵ سانتیمتر بود، اما ابعاد آن در همه قسمت‌ها یکسان نبود و قسمت بالایی نامه عریض‌تر از قسمت پایین آن بود. این نامه مجموعاً در ۱۵ خط نوشته شده بود و در پی آن نیز مهری به چشم می‌خورد که تقریباً دیگر محو شده بود و تنها حرف عربی «ر» از آن باقی بود که به باور دکتر حمیدالله ابتدای کلمه «رسول» بوده است. نگارنده نقل می‌کند که پس از بررسی دقیق‌تر توانسته است کلمات «رسول» و «الله» را [در نامه] تشخیص دهد.

58- Ibid., pp. 233-38.

این مقاله با این مقدمه آغاز می‌شود: «از زمان انتشار ویراست سوم این کتاب [زندگی سیاسی رسول اکرم(ص) (به زبان اردو)] یافته شدن نامه پیامبر(ص) خطاب به امپراتور ایران [خسرو پرویز] مهم‌ترین تحول در زمینه سیره‌شناسی پیامبر(ص) به شمار می‌رود. گنجاندن فصل تازه‌ای در کتاب حاضر برای بررسی هرچه دقیق‌تر این تحولات کاری به‌جا و مناسب به نظر می‌رسد.»

59- Rizvi, *Maktoobaat-e Nabawi, 2nd Edition*, p. 139.

60- Hamidullah, *Al-Watha'iq al-Siyasiyah, 7th edition*, pp. 135-37.

وی به برخی آثار تاریخی تألیف کسانی چون قزوینی، مقریزی، سیوطی، بیهقی، قَلْشَقَنْدِی، حلبی و سایرین ارجاع می‌دهد.

61- Ibid., p.136; Rizvi, *Maktoobaat-e Nabawi, 2nd Edition*, p. 139-40.

۶۲- جاریه: در زبان عربی واژه «جاری» [به‌عنوان صفت] به آب روان اطلاق می‌شود و لذا استعمال واژه جاریه در مورد یک زن به‌معنای یک زن جوان و آزاد [غیر برده] است که (به‌عنوان همسر یا دختر) به هیچ واحد خانوادگی تعلق ندارد، اما از سوی دیگر به‌لحاظ سنی نیز چندان بالغ شده است که نمی‌توان عنوان «یتیم» را بر وی اطلاق نمود؛ به عبارت دیگر می‌توان گفت او یک زن یتیم و در سن ازدواج است. این واژه غالباً از سوی خاورشناسان مغرض که ضمن اشاره به شیوه استعمال این لغت در زمان پیش از ظهور اسلام سعی در تخریب وجهه اسلام از طریق تخریب شخصیت پیامبر (ص) داشته‌اند، به اشتباه به «زن حرمسرا» یا «کنیز» ترجمه شده است. اشاره آنان به‌ویژه به ماریه، زن قبطی است که پس از گرویدن به اسلام به عقد نکاح پیامبر اکرم (ص) در آمد. پیامبر (ص) هرگز برده‌ای نداشتند و اصحاب خود را نیز به برده‌داری تشویق نمی‌فرمودند.

63- Hamidullah, *Rasool-e Akram ki Siyasi Zindagi*, pp. 155-62.

وی همچنین ایرادات وارده از سوی خاورشناسان پیرامون جعلی بودن نامه و نیز ایرادات وارده از سوی جرجی زیدان، نویسنده مصری را که در ماهنامه الحلال چاپ قاهره در خلال ماه‌های اکتبر، نوامبر و دسامبر ۱۹۰۴ منتشر شد مورد بحث قرار می‌دهد. در اینجا به منبع ذیل اشاره می‌کند که در آن نامه به تفصیل مورد بحث قرار گرفته است: نشریه آسیاتیک، ش ۵، ج ۴، ۱۸۵۴، صص ۴۸۲-۹۸.

Hamidullah, *Al-Watha'iq al-Siyasiyah, 7th edition*, pp. 135-37.

64- Hamidullah, *Rasool-e Akram ki Siyasi Zindagi*, p. 159: A color photograph of the Prophet's swords is shown in the reference below and is also available on the internet when an image search on the same is performed, Hamidullah, *Ahd-e Nabawi ki Maidan-e Jang*, pp. 78-79.

65- Rizvi, *Maktoobaat-e Nabawi, 2nd Edition*, p. 141.

66- Narrated by al-Bara' ibn Azib and recorded by Abd al-Haq al-Ishbil.

۶۷- آیین زرتشت پیش از قرن ششم قبل از میلاد در پارس توسط زرتشت پیامبر پایه‌گذاری شد. نقل

است که زرتشت تنها از خدا سخن می‌گفت و از او با عنوان اهورامزدا، یعنی خدای یکتا یاد می‌نمود. اهورامزدا همان خالق ازلی است که تمامی امور باید در جهت جلب رضایت او باشد. خلقت او اساس حقیقت، توازن و نظم است، در حالی که شر به‌عنوان امری عکس این و متضمن بی‌نظمی اطلاق می‌شود که نمی‌تواند آفریده اهورامزدا باشد. اهریمن سعی می‌کند آفریدگان اهورامزدا را نابود سازد و همه نیکی انسان (اعم از پندار، گفتار و کردار وی) به ایفای نقشی فعال در ایستادگی در برابر این نابودی، فریب و بی‌نظمی مربوط می‌شود. از آنجا که انسان موظف است در نبرد میان خیر و شر نقشی فعال داشته باشد، آیین زرتشت مخالف هر گونه ترک دنیا است.

آب و آتش در این آیین عناصر پاکی و حافظ حیات به‌شمار می‌روند و از همین رو نیز بیشتر مراسم آیینی در کیش زرتشت متضمن نوعی استفاده از آب و آتش است. آتش به‌عنوان واسطه‌ای تلقی می‌شود که حکمت و بینش معنوی از طریق آن حاصل می‌شود و آب نیز به‌عنوان منبع آن بینش و بصیرت تلقی می‌شود. بیشتر مطالب نازل شده بر زرتشت که مجموعاً به‌نام اوستا خوانده می‌شود به استثنای شمار معدودی از مراسم و سنن آیینی از میان رفته‌اند. پیش از گرویدن توده مردم پارس [ایران] به اسلام، آیین زرتشت یکی از ادیان بزرگ جهان محسوب می‌شد. امروزه اکثر پیروان این آیین در جهان که تعدادشان بنا بر برخی سرشماری‌ها به حدود ۱۰۰ هزار نفر می‌رسد در منطق، گوجرات هند زندگی می‌کنند. از میان دو جامعه زرتشتی ساکن هند، پارسیان جامعه بزرگتر هستند که ظاهراً از اعقاب مهاجران زرتشتی هستند که در قرن دهم میلادی از ایران به هندوستان مهاجرت نمودند. یکی از پارسیان مشهور که در اوایل حیات خود به مذهب شیعه جعفری گرایید محمدعلی جناح، پایه‌گذار کشور پاکستان است.

فصل هفتم

حجه الوداع پیامبر (ص) و خطبه وداع در عرفات

پیامبر(ص) درست چهار سال پس از امضای پیمان صلح حدیبیه در ذی‌الحجه سال ششم هجری مراسم حج را به‌جا آوردند. پیمان حدیبیه زمانی منعقد شد که آن حضرت و ۱۴۰۰ تن از یاران‌شان در راه عزیمت به مکه برای حج عمره با ممانعت مشرکین مکه روبرو شدند. در این پیمان تصریح شده بود که رسول خدا(ص) و یاران‌شان باید بدون به‌جا آوردن حج به مدینه بازگشته سال آینده برای این کار بیایند. در عوض مشرکین نیز مکه را برای سه روز ترک می‌کردند تا بین آنها و مسلمانان درگیری پیش نیاید. پیامبر اکرم(ص) و یاران‌شان سال بعد بدون هیچ مشکلی مراسم حج را به‌جا آوردند.

دوره شش ساله قبل از پیمان حدیبیه شاهد حوادث و فعالیت‌های قابل‌توجه متعددی بود. از جمله اعلام پیمان مدینه به‌عنوان سند حکومتی برای اداره دولت-شهر تازه‌تأسیس مدینه، امضای قراردادهای متعدد با قبایل مختلف اطراف مدینه و مشارکت در چندین جنگ که معروف‌ترین آنها جنگ‌های بدر (رمضان سال دوم هجری)، احد (شوال سال سوم هجری) و احزاب (شوال سال پنجم هجری). در میان این جنگ‌ها لشگرکشی‌های دیگری نیز وجود داشت. دوره چهارساله پس از پیمان حدیبیه نیز چندان بی‌دردسر نبود.

در اینجا فهرست‌وار به برخی از مهم‌ترین حوادثی که پس از پیمان مزبور رخ داد اشاره می‌کنیم:

- ۱- اعزام سفیرانی به پادشاهان و حکام و دعوت آنها به اسلام؛
- ۲- لشگرکشی به مواضع یهودیان در خیبر و آزادسازی آن، محرم سال هفتم هجری؛
- ۳- بازگشت مسلمانانی که پیش‌تر به حبشه مهاجرت کرده بودند از جمله جعفر بن ابیطالب (ع) پسرعموی پیامبر(ص) به مدینه، محرم سال هفتم هجری؛

- ۴- به جا آوردن عُمره القضا، ذی القعدة سال هفتم هجری؛
- ۵- جنگ مؤتة، جمادی الاولی سال هفتم هجری؛
- ۶- آزادسازی مکه، رمضان سال هشتم هجری؛
- ۷- جنگ حنین، شوال سال هشتم هجری؛
- ۸- عُمره الجعرانة، ذی القعدة سال هشتم هجری؛
- ۹- لشگرکشی تبوک، رجب سال نهم هجری؛
- ۱۰- نزول آیاتی در خصوص قطع ارتباط کامل (برائت) با مشرکین (بخش اول سوره التوبه)، ذی القعدة سال نهم هجری؛
- ۱۱- ورود هیأت‌های عربی به مدینه برای بیعت با پیامبر (ص)، سال نهم هجری؛
- ۱۲- به جا آوردن حج و ایراد خطبة تاریخی در عرفات، ذی الحجه سال دهم هجری.

همان‌طور که در فصل ششم بحث شد، ظرف دو سال پس از امضای پیمان حدیبیه بنی‌بکر که طایفه‌ای از کنانه و متحد قریش بودند، تعهدات خود را زیر پا گذاشته به بنی‌کعب، طایفه‌ای از قبیله هم‌پیمان مسلمانان یعنی بنی‌خزاعه، حمله کردند و یک نفر از آنها را به قتل رساندند. آنها یک نفر از بنی‌کعب را در محدوده حرم کشته بودند، عملی که حتی نزد مشرکین مکه هم جرمی سنگین بود. این جنایت با حمایت مردانی از قریش صورت گرفته بود، که با استفاده از تاریکی شب در این تهاجم شرکت کرده بودند. نقض آشکار پیمان، مسلمانان را واداشت به کمک هم‌پیمانان خود در بنی‌خزاعه بشتابند و همین امر موجب لشگرکشی به مکه و فتح شهر در رمضان سال هشتم هجری شد. این موضوع همچنین منجر به جنگ حنین و شکست هوازین و نیز پناهنده شدن بنی‌ثقیف در طائف و بخشش آنها شد.

رسول خدا (ص) در سال دهم هجری پس از پشت سر گذاشتن مجموعه حوادثی که تأثیر بسزایی در تثبیت قدرت اسلام نه تنها در مدینه، که در سراسر جزیره‌العرب داشتند، عازم حج شدند. یکی از این حوادث لشگرکشی به تبوک در سال نهم هجری بود. در ماه رجب سال نهم هجری یکصد هزار سرباز رومی تبوک را به اشغال خود

درآورده بودند. جنگ تبوک با هدف تلافی جنگ مؤته صورت گرفت. در جنگ مؤته ۳۰۰۰ مسلمان با ۳۰,۰۰۰ رومی در مرزهای سوریه روبرو شده بودند. در آن جنگ مسلمانان به فرماندهی زید بن حارثه با وجود تعداد کم شجاعانه جنگیدند و تنها ۱۲ نفر تلفات داد. سه نفر از یاران سرشناس پیامبر یعنی زید بن حارثه، جعفر بن ابیطالب و عبدالله بن رواحه در این جنگ به شهادت رسیدند. این سه نفر از سوی پیامبر(ص) مأمور شده بودند تا پس از شهادت هر نفر، یکی پس از دیگری فرماندهی لشکر را برعهده گیرند. پس از آن که این سه نفر جان خود را در راه خدا از دست داده وفاداری‌شان را به دستورات پیامبر(ص) ثابت کردند، خالد بن ولید فرماندهی را برعهده گرفت و با یک عقب‌نشینی حساب‌شده مانع شکست کامل ارتش اسلام شد. پیامبر(ص) به منظور اجرای مأموریت نیمه‌کاره جنگ مؤته، برای لشگرکشی به تبوک و رویارویی با نیروهای بیزانسی (رومی) که در مرز سوریه اجتماع کرده بودند، فراخوان عمومی داد. این اولین باری بود که رسول خدا(ص) نیت جنگی خود را آشکارا به اطلاع عموم می‌رساندند. مدینه و اطراف آن دچار خشکسالی شده و بدتر از آن هوا نیز به‌طور بی‌سابقه‌ای گرم شده بود. هنگامی که فرمان بسیج عمومی مسلمانان برای لشگرکشی مزبور صادر شد، منافقین و کسانی که ایمان ضعیفی داشتند بی‌درنگ عذر و بهانه آورده و از رفتن به تبوک خودداری کردند. آنها از این هراس داشتند که مسلمانان از چنان ارتش قدرتمندی که یک‌سال پیش نیز تقریباً شکست‌شان داده بودند حتماً شکست خواهند خورد. لذا بهانه‌هایی از این دست آوردند که محصولات‌شان رسیده و اگر فوراً برداشت نشوند قطعاً از بین خواهند رفت. با توجه به خشکسالی آنها نمی‌خواستند با دوری از مدینه خسارت بیشتری متحمل شوند. پیامبر(ص) که از عدم حضور منافقین خشنود بودند با سپاهی متشکل از ۳۰,۰۰۰ مسلمان معتقد آمادهٔ عزیمت به تبوک شدند، این سپاه بزرگترین سپاهی بود که در زمان حیات رسول خدا(ص) تشکیل شد.

مسلمانان به فرماندهی پیامبر(ص) عازم تبوک بودند اما هنگامی که بیزانسی‌ها از حرکت سپاه اسلام باخبر شدند به‌جای درگیری با آنان ترجیح داد عقب‌نشینی کنند.

هراکلیوس، امپراتور بیزانس که از بیت المقدس برگشته و اکنون در حمص بود، این تصور را داشت که «پادشاه سنت‌شدگان» عدالت الهی را بر قلمرو او جاری خواهد ساخت. وی هنگامی که پیام رسول خدا (ص) را دریافت کرده بود میل داشت اسلام را بپذیرد اما از ترس خصومت کشیش‌ها و ازدست دادن حمایت آنها این کار را نکرد و آخرت خود را به دنیا و سلطنت در این آن فروخت. اکنون همان سلطنت و مادیات هم در خطر از دست رفتن بودند، هم‌چنان که پس از آن که پیامبر (ص) چشم از این دنیای فانی فرو بستند مسلمانان ظرف چند سال نه تنها سوریه را آزاد کردند بلکه فلسطین شامل بیت المقدس و آسیای صغیر را نیز از بیزانس گرفته و به کنترل خود درآوردند. مسلمانان قبلاً با آزادسازی مکه از چنگال قریش آبرو و اعتباری برای خود کسب کرده بودند و عقب‌نشینی بیزانسی‌ها در رویارویی با آنها موجب افزایش این آبرو و اعتبار شد. در چنین شرایطی بود که قبایل سراسر جزیره العرب قدرت اسلام را شناخته و هیئت‌هایی برای بیعت با رسول خدا (ص) فرستادند. در همین ایام (ذی القعدة سال نهم هجری) بود که ۱۸ آیه سوره توبه نازل شد و در آن خداوند امر به برائت کامل از مشرکین و اخراج آنها از مکه فرمود. یک سال قبل هنگام فتح مکه خانه کعبه از لوس وجود بت‌ها پاک شده بود. بنابراین، هنگامی که حرم مقدس به عنوان پایتخت جهان شمول اسلامی و پناه‌گاهی برای ستمدیده‌گان و محرومان جهان، سرانجام در مسیر مأموریت اصلی‌اش یعنی همان مأموریتی که هزاران سال پیش برعهده ابراهیم (ع) نهاده شده بود، قرار می‌گرفت. اکنون شرایط برای گزاردن حج برای رسول خدا (ص) فراهم شده بود.

بد نیست ما مسلمانان به خاطر داشته باشیم که رسول الله (ص) تنها یک‌بار در طول عمر بابرکت خود به حج مشرف شدند. مسلمانانی که در جزیره العرب یا هر جای دنیا از تمتع کافی برخوردارند و حج گزاردن متوالی برای‌شان سرگرمی شده و از آن به عنوان ابزاری برای نمایش تقوا خود به خلق استفاده می‌کنند، گویی سایر جنبه‌های سنت و سیره پیامبر (ص) را به فراموشی سپرده‌اند. برای چنین مسلمانانی گذشتن از زندگی مرفه و خوشگذارنی‌های‌شان کار ساده‌ای نخواهد بود. تقوا تنها با به‌جا آوردن آیین‌ها و مناسک مذهبی به دست نمی‌آید؛ تقوای حقیقی با ایمان مستحکم به پرودگاریکتا و

ایثار در راه او به‌دست می‌آید. (سوره بقره، آیه ۱۷۷).

در سال دهم هجری هنگامی که رسول مکرم اسلام(ص) تصمیم خویش برای رفتن به سفر حج را علنی فرمودند، انبوهی از مردم مشتاق از سراسر جزیره‌العرب برای پیوستن به آن حضرت به راه افتادند. هنگامی که حضرت چند روز پیش از حج وارد مکه شدند بیش از ۱۰,۰۰۰ مسلمان در این سفر پیروزمندانه او را همراهی می‌کردند. رسول خدا(ص) در آخرین و تنها سفر حج خویش نه‌تنها بسیاری از رفتارهای جاهلی که وارد این رفتار عبادی بسیار نمادین شده بود را منسوخ نمودند، بلکه خطبه تاریخی خود که به خطبه حجه‌الوداع معروف است را نیز ایراد فرمودند.

در اینجا به بحث در باره این خطبه که نسخه‌ای از آن در سند شماره ۲۳ آورده شده خواهیم پرداخت. پیام خداحافظی پیامبر(ص) را نمی‌توان به‌لحاظ فنی در زمره نامه‌ها و قراردادهایی که در مکاتبات و مذاکرات دیگر آن حضرت که پیش‌تر در این کتاب بررسی شد، قرار داد. با این حال به‌شکل استعاری می‌توان گفت که آن حضرت در آخرین خطبه نامه‌ای به امت اسلامی، در گذشته و حال نوشته است، «باشد که حاضران این پیام را به غایبین برسانند. شاید نکته‌ای در آن باشد که کسانی که از زبان شما می‌شنوندش از برخی از شما (که شخصاً در اینجا حضور دارند) آن را بهتر بفهمند.» پیامبر خدا(ص) در آخرین اقدام خود به‌عنوان رحمتی برای تمام بشریت و بزرگ‌ترین موهبت الهی، درست همان‌طور که به پادشاهان، فرمانروایان و سران دولت‌ها نامه می‌نوشتند تا به اسلام دعوت‌شان کنند، و نیز همان‌طور که با ساکنین مدینه و قبایل اطراف قراردادهایی منعقد فرمودند تا دولت اسلامی را تقویت کرده و پایگاه آن را در منطقه تثبیت کنند، در این خطبه برای امت خویش مهم‌ترین جنبه‌های دین اسلام را فهرست فرمودند، همان دینی که پذیرفته، برایش قربانی داده و در راه پیروزی آن بر تمامی نظام‌های ستم‌پیشه و بی‌دادگر بشری جنگیده بودند.

سند ۲۳: متن خطبه وداع رسول خدا(ص)

حمد و ثنا از آن خداست؛ او را سپاس می‌گوییم؛ از او یاری می‌جوییم و از او طلب آمرزش می‌کنیم، و به‌سوی او توبه و استغفار می‌کنیم و از شر نفس خویش و اعمال ناپسند خود به خدا پناه می‌بریم.

آن کس که خدا هدایتش کند گمراهی برایش نیست و آن را که او گمراه کند هیچ هدایتی برایش نیست. و شهادت می‌دهم که جز الله خدایی نیست، یکتاست و شریکی ندارد، و گواهی می‌دهم که محمد بنده و رسول اوست.

ای بندگان خدا، شما را سفارش می‌کنم به تقوی الهی و اطاعت او و آغاز می‌کنم به آنچه خیر است [سخن خود] را آغاز می‌کنم. و اما بعد، ای مردم به من گوش فرا دهید تا [مسائلی را] برای شما بیان کنم، چرا که نمی‌دانم پس از این سال بعد در چنین مکانی شما را ملاقات خواهیم کرد. ای مردمی! همانا جان و مال و ناموس شما تا جایی که تقوی الهی پیشه کنید حرمت دارد، چنان که امروز، در این ماه و در این مکان. آیا پیام را رساندم؟ پروردگارا تو شاهد باش!

پس کسی که امانتی نزد اوست باید آن را به اهلش (صاحبش) بازگرداند.

و همانا ربای جاهلیت باطل است و «سرمایه‌های شما، از آن شماست (اصل سرمایه، بدون سود)، نه ستم می‌کنید، و نه بر شما ستم وارد می‌شود» (سوره بقره، آیه ۲۷۹) و خداوند اراده کرده است که ربا نباشد. و همانا اولین ربا [که باطل اعلام می‌کنم] ربای عمویم عباس بن عبدالمطلب است. و خون‌خواهی جاهلیت باطل است، و اولین خون‌خواهی [که باطل اعلام می‌کنم] خون عامر بن ربیع بن الحارث فرزند عبدالمطلب است.

و میراث [هنجارها و آداب و سنن] جاهلیت به جز به پا داشتن خانه خدا [ناحیه اطراف خانه کعبه و مسجدالحرام] و آب دادن [به زائران] منسوخ هستند.

قتل عمد و شبه عمد قصاص دارد و کسی که با عصا یا سنگ به طور اتفاقی کشته شده، برایش صد شتر (دیه) است و هر کس بر این بیافزاید از اهل جاهلیت است. آیا پیام را رساندم؟ پروردگارا تو شاهد باش!

اما بعد ای مردم! همانا شیطان از آن که در این سرزمین او را عبادت و بندگی کنند ناامید شده، ولی به همین راضی است که از او اطاعت کرده اعمال خود را ضایع نمایید، پس به خاطر دین‌تان از او بپرهیزید و بر حذر باشید.

ای مردم! «تسیء» (جابجا کردن و تأخیر ماه‌های حرام) افزایشی در کفر (مشرکان) است که به واسطه آن کافران گمراه می‌شوند، یک سال آن را حلال و سال دیگر آن را حرام می‌کنند تا مطابق تعداد ماه‌هایی که خداوند حرام کرده بشود (و عدد چهار به پندارشان تکمیل گردد) و از

این راه آنچه را که خدا حرام کرده حلال بشمرند، اعمال زشت‌شان در نظرشان زیبا جلوه داده شده...» (سوره توبه، آیه ۳۷) و آنها آنچه را خداوند حلال کرده حرام کنند. زمان نگهداشتن (در خصوص گذر ماه‌ها در طول سال) اکنون در هماهنگی با زمانی است که کرات آسمانی‌شان و زمین توسط خداوند خلق شد. و «تعداد ماه‌ها نزد خداوند در کتاب (آفرینش) الهی از آن روز که آسمانها و زمین را آفریده دوازده ماه است که از آن چهار ماه، ماه حرام است (و جنگ در آن ممنوع می‌باشد)» (سوره توبه، آیه ۳۶) سه ماه پشت سرهم و یک ماه مجزاست: ذی‌القعدة و ذی‌الحجه و محرم و رجب که بین جمادی و شعبان است. آیا پیام را رساندم؟ پروردگارا تو شاهد باش!

اما بعد، ای مردم! زنان شما بر شما حقی دارند و شما هم بر آنان حقی دارید. غیر از شما کسی هم‌خانه آنان نباشد و احدی بدون اجازه شما وارد خانه نشود و فاحشه‌گی نکنند و اگر چنین کنند خداوند به شما اجازه دوری کردن و خودداری از هم‌خوابی کردن با آنان و کتک زدن آنها به‌شکلی که آسیب نبینند را داده است. و چنان چه متنبه شدند و از شما اطاعت کردند بر شماست خوراک و پوشاک آنان به نیکویی و زنان را به خیر و نیکی توصیه کنید چرا که آنها نزد شما امانت هستند و با کلام خدا بر شما حلال شده‌اند. تقوی پیشه کنید در مورد زنان و آنها را خیر و نیکی سفارش نمایید. آیا پیام را رساندم؟ پروردگارا تو شاهد باش!

ای مردم! برآستی مؤمنان برادرند. مال کسی بر دیگری حلال نیست، مگر با رضایت قلبی او. آیا پیام را رساندم؟ پروردگارا تو شاهد باش!

پس از من کافر نشوید و برخی گردن دیگری را نزنید. همانا من در میان شما چیزی به‌یادگار گذاشتم که اگر بدان عمل کنید هرگز گمراه نشوید؛ کتاب خدا و سنت پیامبرش. ای مردم من در میان شما چیزی باقی نهاده‌ام که اگر بدان عمل کنید هرگز گمراه نشوید: کتاب خدا و اهل‌بیت. آیا پیام را رساندم؟ پروردگارا تو شاهد باش!

ای مردم خدای‌تان یکی است و پدرتان یکی و همه شما از آدم و آدم از خاک است. گرمای‌ترین شما نزد خدا باتقوای‌ترین است. و عرب بر عجم برتری ندارد مگر به تقوی و پرهیزگاری.

[آنها-حاضران- گفتند «آری». و سپس فرمود] حاضران این پیام را به غایبان برسانند. چه بسا مواردی باشد که آنان که از دهان شما این پیام را می‌شنوند بهتر از برخی از شما [که شخصاً

گوش می‌کنید! آن را درک کند.

ای مردمی! براستی خداوند بر هر وارثی سهمش را از میراث مشخص فرموده است. و میراث بیش از یک سوم از مال جایز نیست. و فرزند به والدینش تعلق دارد؛ و آنان که خارج از محدوده خانواده بچه می‌آورند باید ممانعت شوند. هر کس نسب پدری خود را انکار کند و کسی که به ولی خود خیانت کند لعنت و نفرین خدا، فرشتگان و مردم بر او باد و هیچ منطق و بحثی در این رابطه [در خصوص تغییر نسب] پذیرفته نیست.

آخرین سخنان پیامبر اکرم (ص) را می‌توان از جنبه‌های مختلف و با دیدگاه‌های گوناگون تفسیر و تجزیه تحلیل کرد، همچنان که کتاب‌های متعددی طی سالیان متمادی در طول ۱۴ قرن که از آخرین حضور آن حضرت در جبل‌الرحمه در مقابل انبوهی از مردم، که خود با مراقبت تمام طی ۲۳ سال رسالت پربرکتش تربیت کرده بودند، می‌گذرد در این خصوص به رشته تحریر درآمده است. اما موضوع این کتاب مربوط به مقوله قدرت در سیره آن حضرت است و لذا از این حجم انبوه تفاسیر تنها به آن بخشی که به قدرت و اقتدار پیامبر (ص) و آخرین توصیه‌های آن حضرت در این خصوص و رعایت عدالت و تقوا در استفاده از قدرت و اقتدار به مسلمانان مربوط می‌شود اکتفا خواهیم کرد. با توجه به این ملاحظات خوانشی از خطبه وداع پیامبر (ص) حاکی از آن است که آن حضرت در بعد وسیعی به سه نکته اساسی اشاره فرمودند: پرورش شخصیت اسلامی، عدالت اقتصادی و عدالت اجتماعی.

تأکید و تصریح در سخنان پیامبر (ص) به وضوح نشان می‌دهد که این سه مضمون بسیار در هم تنیده و مرتبط بوده و جز وجود مبارک خود پیامبر (ص) هیچ کس دیگری نمی‌توانست آنها را این‌گونه موجز، جامع و عالمانه در یک طرح رفتاری اسلامی طوری بیان کند که به آسانی در خاطر کسانی که مسئولیت خطیر انتقال این دین به همگان را پذیرفته بودند بماند. بدون توازن اقتصادی و آموزش روش زندگی‌ای که فعالانه به دنبال پیگیری، تثبیت، حفظ و برقراری عدالت باشد هیچ عدالت اجتماعی‌ای برقرار نخواهد شد. به همین ترتیب در یک جامعه شديداً طبقاتی که در آن ثروت تنها در دستان معدود اشراف ممتازی می‌چرخد که برای مصون داشتن خود از پاسخگویی و فریادرسی

در مقابل شرایط اسفبار طبقه همیشه مظلوم و درمانده‌ای که عموماً از نژاد «بردگان» هستند، قانون را دستکاری می‌کنند، بی‌تردید عدالت اقتصادی وجود نخواهد داشت. توجه داشته باشید که پیامبر(ص) در خطبه مزبور هرگز برای خطاب قرار دادن حاضرین از عبارت یا ایها الذین آمنوا (ای کسانی که ایمان آورده‌اید) یعنی همان عبارتی که خداوند متعال برای خطاب قرار دادن مردم در مدینه به کار می‌گیرند، استفاده نمی‌کنند. بلکه برمی‌گردد به همان عبارتی که در طول ۱۳ سال اول رسالت در مکه برای انتقال پیام اسلام به کار می‌بردند: یا ایها الناس (ای مردم). این امر نه تنها با پیوستار زمانی نزول آیات قرآن هم‌خوانی دارد بلکه ماهیت جهانی و فراگیر مکه و نیز ماهیت جهانی و فراگیر رسالت پیامبر خاتم(ص) را ثابت می‌کند. آن حضرت مبعوث شده تا برای تمام بشریت مسلمان و غیر مسلمان بشیر و نذیر (حامل خبرهای خوب و تذکر و اخطار) باشند، و از این فرصت استفاده می‌کنند تا کسانی که در آن جا گرد آمده و بسیاری از آنها هنوز ایمان محکمی چنان که باید به پروردگار یکتا نیاورده بودند، را مخاطب قرار دهند. لذا پیامبر(ص) می‌خواستند به مسلمانانی که ایشان را در این سفر همراهی می‌کردند بفهمانند که همان‌طور که خود آن حضرت مسئول انتقال پیام اسلام و هدایت به آنها بوده‌اند اکنون آنها نیز مسئولیت انتقال این رهنمود الهی را به بقیه بشریت با همان الگو، روش و منشی که آن حضرت به کار بسته، بر عهده دارند. و در همین فرصت شاخص‌هایی برای تسهیل و راحتی روند انتقال پیام به آنها معرفی می‌فرمایند.

در سراسر خطبه وداع رشته‌ای که این سه مضمون را به هم پیوند می‌دهد حرکت از جاهلیت به عنوان یک نقطه عطف انسانی به سوی خدا و رسولش است، «و میراث (استانداردها، هنجارها و سنت‌ها) جاهلیت برای برپا داشتن نگهداری از خانه کعبه هستند...» این یعنی با تکمیل نزول آیات قرآن و انتقال آخرین توصیه‌های رسول خدا(ص) به امت در این موقعیت، به‌طور بالقوه تمام بشریت می‌تواند از تمامی اشکال و بدعت‌های جاهلیت - نظام‌های جاهلی، ساختارهای حمایتی، مکانیسم‌های اداره‌کننده، منطق، بنیان‌ها و فرهنگ آن - رهایی یابد. الگویی انتقالی که رسول خدا(ص) با رنج و

مشقت فراوان برای نابودی جاهلیت در جزیره العرب و به ویژه در مکه معرفی و نهادینه کرده بودند به طور بالقوه قابل تسری به سایر نقاط دنیا بود به طوری که تمام بشریت می توانست از این طریق از زیر یوغ حکومت های جابر و ستم پیشه انسانی رهایی یابد. پیامبر (ص) نمی خواستند بگویند جاهلیت یک باره و برای همیشه و برای تمامی اعصار و قرون آتی از میان رفته است. برداشت آشکاری که از آخرین سخنان آن حضرت می شود این است که اگر مسلمانان ذره ای از ایمان خود به الله عقب نشینی کرده و در انجام مسئولیت های خود به عنوان پیش گامان بشریت کوتاهی کنند، جاهلیت با قدرت هر چه تمام تر باز خواهد گشت. سخن آن حضرت این بود که هر زمان و در هر مکانی که بشریت خود را اسیر صفات بیدادگری، ستم پیشگی، نژاد پرستی و برده داری جاهلیت ببیند پیوسته می تواند به این برنامه نجات بخش (اسلامی) مؤثر تکیه کند. پیامبر خدا (ص) به مؤمنین و به تبع آنها تمام بشریت نشان داد که چگونه این مهم را انجام دهند- و ایشان بی تردید برای انجام همین مأموریت مبعوث شده بودند. از آن زمان به بعد تعالیم حیات بخش قرآن در طول تمامی اعصار و قرون آتی به عنوان موهبتی الهی در کنار سنت و سیره رسول خدا (ص) در قالب یک برنامه رهایی بخش اسلامی در اختیار بشریت خواهد بود. براسستی، ایمان بی قید و شرط به خداوند یکتا از سوی توده مسلمانان چه در آن زمان و چه در عصر حاضر مستلزم تلاش و ایثار می باشد اما در پایان چه ثمره و میوه ای از این خوش تر خواهد بود.

عدالت اقتصادی

دو جنبه از پیام خطبه وداع پیامبر (ص) به طور ویژه با عدالت اقتصادی سروکار دارند: ارث و میراث و ربا. در این بخش به اختصار به ربا پرداخته و موضوع ارث را در بخش های بعد مطرح خواهیم کرد.

و ربای جاهلیت منسوخ می شود «...اگر (چنین) نمی کنید، بدانید خدا و رسولش، با شما پیکار خواهند کرد! و اگر توبه کنید، سرمایه های شما، از آن شماست (اصل سرمایه، بدون سود)، نه ستم می کنید، و نه بر شما

ستم وارد می‌شود.» (سوره بقره، آیه ۲۷۹) خداوند امر می‌فرماید که ربایی وجود نداشته باشد. و اولین ربا (که باطل می‌شود) ربای عمویم عباس بن عبدالمطلب است.

عجیب نیست که مسلمانان در دنیایی که ربا در تمامی معاملات معمول زندگی روزمره مردم ریشه دوانده بود و سود هر قرارداد وامی (ربا) پیش از بازپرداخت اصل پول پرداخت می‌شد هیچ قدرتی نداشته باشند. مسلمانان قرار است مجریان انسانی عدالت اجتماعی و اقتصادی بر روی زمین باشند و بخشی از این مسئولیت مستلزم آن است که تمامی نهادهایی که برخی انسان‌ها را به بردگی برخی دیگر درمی‌آورد- نژادپرستی، صهیونیسم، کاپیتالیسم، شرکت‌گرایی، جنسیت‌گرایی و هر نوع دیگری از تعصب- را نابود سازند. ربا چیزی غیر از برده‌داری مالی یعنی استثمار فرد بده‌کار نیست. اگر فاحشه‌گی کهن‌ترین پیشه باشد بی‌شک ورود ربا به معاملات مالی با اندکی فاصله در درجه دوم خواهد بود. از زمانی که بشر پول را به‌عنوان معیاری برای سنجش ثروت و دارایی و ابزاری برای مبادله در انواع مختلف معاملات خرید و فروش به‌کار گرفت، ربا و رواج آن عامل تجمع ثروت در دست افراد معدودی در جامعه بوده است. این امر کهن‌ترین رویه ظلم نهادینه بوده است و از آن‌جا که کسانی که از این رویه بهره می‌برند از چنان نفوذی در جامعه برخوردار هستند که در اذهان مردمان ستم‌دیده جا انداخته و تحمیل کرده‌اند که هیچ رویه‌ای از این بهتر وجود ندارد، مسئله رباخواری نسل اندر نسل رواج داشته و تنها گه‌گاه با ظهور یک پیامبر کم‌رنگ‌تر شده است.

همین گونه در هیچ شهر و دیاری پیش از تو پیامبری انذارکننده نفرستادیم مگر اینکه ثروتمندان مست و مغرور گفتند ما پدران خود را بر مذهبی یافتیم و به آثار آنها اقتدا می‌کنیم. (پیامبرشان) گفت: آیا اگر من آئینی هدایت بخش‌تر از آنچه پدران‌تان را بر آن یافتید آورده باشم (باز هم انکار می‌کنید؟! گفتند (آری) ما به آنچه شما به آن مبعوث شده‌اید کافریم!

(سوره زخرف، آیات ۲۳ و ۲۴)

با توجه به رواج مسئله ربا و نهادهای مرتبط با آن از قبیل نژادپرستی، مادی‌گرایی، مصرف‌گرایی و نظامی‌گری و از آن‌جا که این مقولات توسط قدرتمندترین، ثروتمندترین و فاسدترین اعضای جامعه و به منظور کسب منافع بیشتر خودشان ایجاد و پشتیبانی شده‌اند، خداوند متعال بهترین بخش از طولانی‌ترین سوره قرآن کریم را صرف این کرده است که به مسلمانان و کسانی که خود را در قبال مسائلی چون حق و عدالت مسئول می‌دانند بیاموزد که چگونه با این امر ناثواب و تمامی عاملان رواج آن مقابله کنند. اگر به‌خاطر این قرآن رهایی‌بخش و سیره رسول خدا(ص) نبود بشریت مدت‌ها پیش به بردگی و اسارت خویش رضایت داده بود (هم‌چنان که امروزه چنین امری رخ داده است)، زیرا با وجود پوچ بودن استدلال‌های فکری بشری در حمایت از این پدیده شوم، استدلال‌هایی از این دست برای خنثی کردن هر نوع مخالفتی کفایت می‌کرد. و آنهایی که ثروت کافی برای حمایت مالی از استدلال‌های منطقی دانشگاهی در این زمینه در اختیار دارند خود مجربان این برنامه و دوستدار تداوم این رویه می‌باشند. انسان زمینه آن را دارد که در رخوت، بی‌عاطفگی و فراموش‌کاری مورد ظلم و ستم قرار گیرد و به همین علت خداوند متعال پیوسته در سوره‌های طولانی‌تر قرآن کریم مسئولیت‌های او (انسان) را گوشزد می‌فرماید تا اعتماد به نفس کافی برای سرنگون کردن بی‌عدالتی‌ای که اهل کتاب هزاران سال برای آن تلاش کرده بودند را به دست آورد.

این وظیفه سهل و آسانی نیست و اکثر جنگ‌های سختی که امروزه به‌راه افتاده‌اند یا به‌خاطر حفظ تمایز طبقاتی حاصل از عدم توازن اقتصادی و یا با هدف برانداختن این رویه می‌باشند.

و یهود گفتند دست خدا به زنجیر بسته است!، دستهای‌شان بسته باد و بخاطر این سخن از رحمت (الهی) دور شوند! بلکه هر دو دست (قدرت) او گشاده است هر گونه بخواهد می‌بخشد، و این آیات که بر تو از طرف پروردگارت نازل شده بر طغیان و کفر بسیاری از آنها می‌افزاید، و در میان آنها عداوت و دشمنی

تا روز قیامت افکندیم، و هر زمان آتش جنگی افروختند آنرا خداوند خاموش ساخت و برای فساد در زمین تلاش می‌کنند و خداوند مفسدان را دوست ندارد. (سوره ۵، آیه ۶۴)

ربا عامل اصلی تجمع منابع در دست طبقه سرمایه‌دار و مرفه می‌باشد. وقتی تمامی تلاش‌ها برای جبران این عدم توازن با شکست روبرو شوند، آنگاه مردم عامی ناگزیر باید در قالب جنگ یا انقلاب به خشونت متوسل شوند. حتی شاید بتوان گفت اگر در دنیای ما ربا به صورت سازمان‌یافته وجود نداشت بیشتر دلایل و انگیزه‌های جنگ و تمامی تغییرات، بی‌ثباتی، تحقیر و قتل و غارت‌های ناشی از آن نیز از بین می‌رفت.

سند ۲۴: حقایق و آمار فقر، ۲۰۰۵-۲۰۰۶^۵

فاصله بین فقیر و غنی

• تقریباً نیمی از جمعیت جهان - بیش از ۳ میلیارد نفر - با درآمدی کمتر از ۲/۵ دلار در روز به‌ازای هر نفر زندگی می‌کنند؛ دست‌کم ۵/۲ میلیارد نفر با کمتر از ۱۰ دلار در روز به‌ازای هر نفر به‌سر می‌برند.

• ۲۰ درصد ثروتمندترین افراد دنیا، ۷۶/۶ درصد کل مصرف شخصی را به‌خود اختصاص داده‌اند. یک‌پنجم فقیرترین افراد تنها ۱/۵ درصد مصرف دارند؛ تنها ۰/۵ درصد از کل مصرف به ۱۰ درصد فقیرترین‌ها تعلق دارد در حالی که این رقم برای ۱۰ درصد ثروتمندترین‌ها ۵۹ درصد از کل مصرف است.

• تولید ناخالص داخلی جمعیتی در حدود ۶/۵ میلیارد نفر در سال ۲۰۰۶ رقمی معادل ۴۸/۲ تریلیون دلار بود؛ ۳۶/۶ تریلیون دلار (۷۶ درصد) از این مبلغ به ثروتمندترین کشورهای دنیا (حدود ۱ میلیارد نفر) تعلق دارد؛ میلیاردرهای دنیا - تنها ۴۹۷ نفر (حدود ۰/۰۰۰۰۸ درصد از جمعیت دنیا) - ۳/۵ تریلیون دلار (بیش از ۷ درصد از کل تولید ناخالص دنیا) را در اختیار دارند؛ کشورهای کم‌درآمد (۲/۴ میلیارد نفر) تنها ۱/۶ تریلیون دلار از تولید ناخالص داخلی (۳/۳ درصد) کسب می‌کنند.

• ۴۰ درصد فقیرترین‌های دنیا ۵ درصد از درآمد جهانی را دارند در حالی که ۲۰ درصد

ثروتمندترین‌ها ۷۵ درصد از این درآمد را در اختیار دارند.

• یک مطالعه درازمدت نشان می‌دهد که فاصله بین فقیرترین و ثروتمندترین کشورها به صورت زیر می‌باشد:

۳:۱ در سال ۱۸۲۰،

۱۱:۱ در سال ۱۹۱۳،

۳۵:۱ در سال ۱۹۵۰،

۴۴:۱ در سال ۱۹۷۳،

۷۲:۱ در سال ۱۹۹۲ و

۱۰۰:۱ در سال ۲۰۱۰

• بیش از ۸۰٪ از جمعیت جهان در کشورهایی زندگی می‌کنند که اختلاف درآمدها رو به افزایش است.

کودکان

• تعداد کودکان در دنیا ۲/۲ میلیارد نفر است؛ ۱ میلیارد نفر از آنها در شرایط فقر به سر می‌برند (از هر دو نفر یکی)؛ روزانه ۲۲,۰۰۰ کودک در جهان بر اثر فقر جان خود را از دست می‌دهند.

• برآورد می‌شود ۲۷ الی ۲۸ درصد از کل کودکان در کشورهای در حال توسعه دچار لاغری مفرط یا رشد نامناسب باشند.

• هر ساله ۱/۸ میلیون کودک به خاطر اسهال می‌میرند؛ میلیون‌ها کودک دیگر نیز به خاطر بیماری‌های قابل مدیریت و مشکلات سلامتی قابل درمان جان خود را از دست می‌دهند.

• کمتر از ۱ درصد از هزینه‌ای که در سال ۲۰۰۰ در دنیا صرف خرید اسلحه می‌شد برای آموزش و مدرسه رفتن کودکان لازم بود اما این کار هنوز عملی نشده است.

آب

• ۱/۱ میلیارد نفر در کشورهای در حال توسعه دسترسی کافی به آب ندارند؛ ۲/۶ میلیارد از مبان‌های اولیه بهداشت محروم هستند.

- تقریباً از هرسه نفری که به آب پاکیزه دسترسی ندارند دو نفر با درآمدی کمتر از ۲ دلار در روز زندگی می‌کنند و یکی از آنها نیز با یک دلار در روز زندگی می‌کند؛ بیش از ۶۶۰ میلیون نفر که از بهداشت محروم هستند با روزانه کمتر از ۲ دلار زندگی می‌کنند و بیش از ۳۸۵ میلیون نفر روزانه کمتر از یک دلار درآمد دارند.
- ۱۲ درصد از جمعیت جهان ۸۵ درصد از مصرف آب را به خود اختصاص می‌دهند که بی‌تردید این ۱۲ درصد در جهان سوم زندگی نمی‌کنند.
- ۱/۸ میلیارد نفر که در حیاط خانه خود آب ندارند و برای دسترسی به منبع آب باید یک کیلومتر راه بروند، روزانه ۲۰ لیتر آب مصرف می‌کنند. در بریتانیا یک فرد متوسط، روزانه بیش از ۵۰ لیتر آب در فلاش‌تانک توالت خود مصرف می‌کند. بالاترین میانگین مصرف آب مربوط به ایالات متحده است که به ۶۰۰ لیتر در روز می‌رسد.
- نزدیک به نیمی از مردم کشورهای درحال توسعه که از یک مشکل سلامتی رنج می‌برند به‌خاطر کمبودهای آب و بهداشت به این مشکلات دچار شده‌اند.
- میلیون‌ها زن در دنیا روزانه ساعت‌ها وقت صرف تهیه آب می‌کنند. به این هزینه‌های انسانی باید هزینه‌های سنگین اقتصادی مربوط به کمبودهای آب و بهداشت را نیز اضافه کرد، از جمله هزینه‌های مربوط به خدمات بهداشت و درمان، مشکلات باروری و زایمان. این هزینه‌ها در برخی از فقیرترین کشورها بالاترین رقم را به خود اختصاص داده‌اند.

انرژی برق

- ۱/۶ میلیارد نفر - یعنی ۲۵ درصد از جمعیت جهان - از نعمت برق محروم هستند، ۱/۲۵ میلیارد نفر آنها در جنوب آسیا و مناطق زیر-صحرائی آفریقا زندگی می‌کنند.

اولویت‌های جهانی (در مقیاس میلیارد دلار آمریکا)

- محصولات آرایشی و بهداشتی..... ۸
- بستنی در اروپا..... ۱۱

- عطر و ادکلن در اروپا و آمریکا..... ۱۲
- غذای حیوانات خانگی در اروپا و آمریکا..... ۱۷
- سرگرمی‌های کاری در ژاپن..... ۳۵
- سیگار در اروپا..... ۵۰
- مشروبات الکلی در اروپا..... ۱۰۵
- مواد مخدر و داروهای ممنوعه در دنیا..... ۴۰۰
- هزینه‌ها نظامی در دنیا..... ۷۸۰
- مجموع..... ۱,۴۱۸

نیازهای جهانی (دسترسی جهانی به خدمات اجتماعی پایه)

- آموزش پایه برای همگان..... ۶
- آب و فاضلاب برای همگان..... ۹
- خدمات زاد و ولد برای تمام زنان..... ۱۲
- بهداشت پایه و تغذیه..... ۱۳
- مجموع (معادل ۰/۰۳ درصد از کل هزینه‌های اولویت‌های جهانی)..... ۴۰
- به ازای هر یک دلار کمکی که یک کشور در حال توسعه دریافت می‌کند بیش از ۲۵ دلار صرف بازپرداخت بدهی‌اش می‌شود؛ هرچه کشور فقیرتر باشد احتمال این که بازپرداخت بدهی‌ها به طور مستقیم از جیب مردمی، که نه قراردادی برای این وام‌ها بسته‌اند و نه چیزی از این پول‌ها به آنها رسیده است، صورت گیرد بیشتر است.
- در قرن ۲۱ نزدیک به یک میلیارد نفر بی‌سواد که قادر به نوشتن نام خود نیز نیستند وجود دارد.

برای درک عملی بهتر مفهوم این ادعاها بهتر است آخرین آمارهای فقر و علل جنگی را بررسی کنیم که اخیراً در بیداری اسلامی سال ۲۰۱۱^۳ برای «آزادسازی» لیبی رخ داد. داده‌هایی که در سند شماره ۲۴ آمده به خوبی تاثیر تجمع ثروت در میان

گروه خاصی از مردم دنیا را توصیف می‌کنند. داده‌های مزبور فارغ از این که «فقر» و «کشور فقیر» چگونه تعریف می‌شوند پرده از مسائل ترسناکی برمی‌دارند که مهم‌ترین آنها عبارتند از: «... کشورهای در حال توسعه در ازای هر یک دلار کمکی که دریافت می‌کنند بیش از ۲۵ دلار بابت بازپرداخت بدهی خرج می‌کنند؛ هرچه کشوری فقیرتر باشد احتمال این که بازپرداخت بدهی‌های مذکور به طور مستقیم از مردمی گرفته شود که برای این وام‌ها قرارداد نبسته‌اند یا چیزی از این وام‌ها نصیب‌شان نشده است بیشتر می‌شود». کدام به اصطلاح نماینده‌های کشورهای فقیر قرارداد این گونه وام‌ها را می‌بندند؟ آیا درست است که این افراد را «نماینده» بخوانیم؟ و کدام یک از کشورهای ثروتمندی که این وام‌های غارتگرانه را «می‌دهند» منصفانه و شرافتمندانه بودن آنها را قبول دارند؟ و چه میزان از منابع مردم فقیر، که در صورت رعایت قیمت منصفانه می‌توانست برای بهبود شرایط زندگی آنها به کار گرفته شود، توسط کسانی که برای هر یک دلار قرض ۲۴ دلار ربا می‌گیرند به غارت برده می‌شود؟ این همه ثروت کجا می‌رود؟ و سرانجام، چرا این کشورها (کشورهای جی ۸) با آن که ثروت فقرا را به یغما می‌برند باز هم خودشان بیش از ۵۴ تریلیون دلار بدهی دارند؟^۴ آنها به چه کسانی بدهکارند؟ ربا عامل اصلی تجمع ثروتی است که خود زمینه‌ساز فساد قدرت می‌باشد، مثلاً در مورد غرب امپریالیست و رژیم صهیونیستی. هر کشوری که اجازه دهد فرهنگ، تاریخ، نهادهای اجتماعی و زیرساخت‌هایش به دست امثال این‌ها نابود شده سپس برای بازسازی‌اش از خود آنها وام بگیرد، عملاً خود را آماده اشغالی کرده است که قرن‌ها ادامه خواهد داشت.

این دولت‌های ستمگر و رباخوار چگونه از جنگ جان سالم به‌در برده‌اند؟ مسئله‌ی لیبی امروزی را در نظر بگیرید: نخست، ایده دخالت غرب امپریالیست در اوضاع داخلی لیبی به منظور محافظت از غیرنظامیان لیبیایی در مقابل دیکتاتوری دیوانه به‌راستی یک صحنه‌سازی و فرصت‌طلبی محض بود. برای کسانی که از پشت‌پرده کارها آگاهند، «انقلاب» لیبی با سایر خیزش‌های مدنی بومی (تونس، مصر، بحرین، یمن و غیره) که در منطقه رخ داد هیچ تناسبی ندارد. یک نکته مهم در این رابطه

این است که چرا انقلابیون لیبیایی تصمیم می‌گیرند یک بانک مرکزی مستقل در مواضع شورشیان در بن قاضی برپا کنند و مدیرکل آن را خود منصوب کنند. ایجاد بانک مرکزی به‌طور کلی جزء اولویت‌های کسانی که گام‌های نخستین را برای نجات یک کشور و مردمش از شر ظلم و ستم، استبداد و فساد برداشته‌اند نیست. و به‌همین ترتیب روشن است که موضوع خیلی فراتر از چیزی است که جریان اصلی رسانه‌ها به آن می‌پردازند؛ درون این گروهی که به یکباره و با شتاب از اجتماع «شورشیان» شکل گرفته مسائل خیلی پیچیده‌تر است؛ و راجع به این که چگونه قدرت بانک‌های مرکزی در دنیای امروزی با قدرت حکومت‌ها برابری می‌کند، یا به عبارت دیگر این که چگونه بانک‌های مرکزی قدرت خود را از طریق حکومت‌ها و نیروهای نظامی پیاده می‌کنند، خیلی بیشتر از این‌ها می‌توان سخن گفت.

مروری کوتاه بر اوضاع لیبی پیش از وقوع ناآرامی‌های مدنی اخیر نشان می‌دهد که مردم این کشور در مقایسه با مردم هم‌عصر خویش در مصر، تونس، یمن، بحرین، اردن و سوریه از نظر اقتصادی وضع به مراتب بهتری داشتند، به‌ویژه با توجه به این حقیقت که سایر خیزش‌های مدنی با تمرکز بر گسترش فرصت‌های شغلی رخ داده‌اند. لیبی در میان کشورهای آفریقایی از بیشترین درصد افراد باسواد برخوردار است؛ این کشور بهداشت و درمان و آموزش رایگان برای مردم فراهم نموده و تمامی دانشجویانی که برای تحصیل به خارج از کشور می‌روند تحت پوشش کامل یارانه‌های دولتی قرار می‌گیرند؛ همچنین این کشور پایین‌ترین نرخ مرگ و میر کودکان را در آفریقا دارد و به لحاظ خدمات و امکانات درمانی و تشخیصی مناسب در میان بهترین‌های کشورهای اسلامی جای دارد. غذا، سوخت و خودروهای شخصی ارزان و مناسب بوده و تقریباً هر خانواده‌ای توان خرید آنها را دارد؛ کشاورزان مشمول پرداخت هیچ مالیاتی نبوده و کسانی که تازه تشکیل خانواده داده‌اند وام بدون بهره‌ای به مبلغ ۵۰,۰۰۰ دلار دریافت می‌کنند و برای بازپرداخت آن هیچ محدودیت زمانی ندارند. همچنین لیبی به لحاظ انرژی و آب خودکفا می‌باشد. خودکفایی آبی در یک کشور خشک و عمدتاً بیابانی کار آسانی نیست، اما به لطف راه‌اندازی پروژه ۳۳ میلیارد دلاری رودخانه بزرگ

دست‌سازی که آب را از سفره‌های آبی زیرزمینی در جنوب کشور به مراکز جمعیتی در شمال می‌رساند، ۷۰ درصد مردم از آب آشامیدنی و آب مورد نیاز برای آبیاری مزارع خود برخوردار می‌شوند.^۶ بنابراین، فقر اقتصادی نمی‌تواند دلیل مناسبی برای توجیه قیام مردمی‌ای باشد که قدرت‌های امپریالیستی لاشخور صفت معروف را برای کمک به در دست گرفتن مکانیسم‌ها و ابزارهای حکومت به سوی این کشور کشانده است. برخی تحلیل‌گران بر این باورند که تهاجم به لیبی با رهبری ناتو باید مربوط به صدور اجازه استخراج منابع نفت خام با کیفیت و کم سولفور این کشور توسط شرکت‌های چندملیتی باشد. اما از آنجا که لیبی تنها ۲ درصد از نفت مورد نیاز دنیا را تأمین می‌کند چنین استدلالی برای حمله همه‌جانبه و اشغال احتمالی این کشور به نظر منطقی نیست. برای درک بهتر عواملی که عملیات نظامی غرب علیه لیبی را تسریع نمود باید اندکی به عقب برگشته و انگیزه‌های اشغال عراق در سال ۲۰۰۳ را بررسی کنیم. شش ماه پیش از حمله ایالات متحده صدام حسین تهدید کرده بود که نفت را به یورو خواهد فروخت و دیگر دلار را برای معاملات نفتی نخواهد پذیرفت. این امر موجب به‌خطر افتادن موقعیت دلار به‌عنوان ارز ذخیره دنیا شده و با توجه به این که تمامی ارزهای دیگر و بازارهای مالی در مقایسه با قدرت اقتصاد ایالات متحده و دلار (نفتی) آن ارزیابی می‌شوند، بازارهای مالی دنیا نیز به‌خطر می‌افتادند. آیا قذافی نیز قصد داشت دست به اقدام مشابهی بزند، اقدامی که موجب شد رئیس‌جمهور وقت فرانسه نیکلا سارکوزی قذافی را تهدیدی برای امنیت مالی بشریت معرفی کند؟^۷ آیا این سخن اندکی اغراق‌آمیز و هیجانی نبود؟ چگونه ممکنست کشوری که تنها ۰/۱۳ درصد تولید ناخالص ملی دنیا را به‌خود اختصاص داده تهدیدی برای امنیت مالی دنیا باشد؟ در اینجا نگاهی به سخنان الن براون* رئیس موسسه بانکداری عمومی و مؤلف شبکه بدهی** خواهیم داشت:

قذافی حرکت متهورانه مشابهی کرد: او آغازگر حرکت کنار گذاشتن دلار و یورو بود و از دولت‌های عربی و آفریقایی خواست در عوض، ارز جدیدی به‌نام دینار طلا را به‌کار گیرند. قذافی پیشنهاد

تشکیل یک قاره آفریقایی متحد را که جمعیت ۲۰۰ میلیونی آن از این ارز جدید استفاده خواهند

* Ellen Brwon

** Web of Debt

کرد را مطرح نمود. طی یک سال گذشته این ایده از سوی بسیاری از کشورهای عربی و اکثر کشورهای آفریقایی تأیید شد... ایالات متحده و کشورهای اروپایی این ابتکار را نپسندیدند... اما قذافی دست بردار نبود و به تلاش خود برای ایجاد آفریقای متحد ادامه داد. و این ما را به معماری بانک مرکزی لیبیایی برمی گرداند. اریک انسینا در مقاله‌ای که به نشریه مارکت اورکل ارسال نموده چنین می‌نویسد:

نکته‌ای که به‌ندرت از سوی سیاستمداران غربی و اهل رسانه مطرح شد این بود که: بانک مرکزی لیبی صد درصد دولتی بود... دولت لیبی اخیراً پول ملی خود یعنی دینار لیبیایی را از طریق بانک مرکزی خود معرفی کرده است. در خصوص این که لیبی یک ملت مستقل برخوردار از منابع عظیم است و می‌تواند سرنوشت اقتصادی خود را اداره کند بحثی نیست. یک مشکل عمده برای کارتل‌های بانکی جهانی‌گرا این است که برای تعامل اقتصادی با لیبی آنها ناگزیر باید از کانال بانک مرکزی لیبی و ارز ملی این کشور یعنی جایی که هیچ کنترل یا توان اعمال نفوذی بر آن ندارند، اقدام کنند. به‌همین جهت، ممکنست در سخنان اوپاما، کامرون و سارکوزی حرفی راجع به از میان برداشتن بانک مرکزی لیبی نبوده باشد، اما بی‌تردید این یکی از اولویت‌های برنامه جهانی برای سرگرم کردن لیبی با مردم ناراضی خودش بوده است.

لیبی نه‌تنها نفت دارد، بلکه به استناد صندوق بین‌المللی پول بانک مرکزی این کشور نزدیک به ۱۴۴ تن طلا در خزانه‌های خود دارد. با چنین سرمایه‌ای این کشور دیگر چه نیازی به بانک تسویه‌حساب‌های بین‌المللی، صندوق بین‌المللی پول و قوانین آن دارد؟ تمام این مسائل ما را بر آن داشت تا نگاه دقیق‌تری به بانک تسویه‌حساب‌های بین‌المللی و قوانین و مقررات آن و تاثیر این قوانین بر اقتصادهای محلی داشته باشیم. مقاله‌ای بر روی وبسایت این بانک می‌گوید که هدف اصلی یا اولین هدف بانک‌های مرکزی در شبکه اداره بانک مرکزی باید «حفظ ثبات قیمت» باشد. آنها باید به‌منظور حصول اطمینان از عدم دخالت ملاحظات سیاسی در راه رسیدن به هدف فوق، مستقل از حکومت‌ها باشند. «ثبات قیمت» یعنی حفظ عرضه پایدار پول، حتی اگر این امر مستلزم وارد آوردن فشار سنگین بدهی خارجی بر مردم باشد. بانک‌های مرکزی از افزایش عرضه پول از طریق چاپ و بکارگیری آن به‌طور مستقیم یا به‌صورت

وام در جهت منافع دولت، منع شده‌اند.

هنری لیو سال ۲۰۰۲ در مجلهٔ *آسیا تایمز* در مقاله‌ای با عنوان «بانک تسویه حساب‌های بین‌المللی رو در روی بانک‌های مرکزی» می‌نویسد:

مقررات بانک تسویه حساب‌های بین‌المللی تنها در خدمت تقویت سیستم بانکداری خصوصی بین‌المللی است، حتی اگر این کار به قیمت تضعیف اقتصادهای ملی تمام شود. بانک تسویه حساب‌های بین‌المللی همان کاری را با سیستم‌های بانکداری ملی می‌کند که صندوق بین‌المللی پول با نظام‌های پولی ملی کرده است. در روند جهانی‌سازی مالی، اقتصادهای ملی دیگر در خدمت منافع ملی نخواهند بود.

... سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی که به صورت ارزهای خارجی، عمدتاً دلار، تخصیص داده شده‌اند صرفاً برای پرداخت غالباً دلاری بهره به سرمایه‌گذاری خارجی که سود خالص ناچیزی برای اقتصادهای ملی در پی دارد، بسیاری از اقتصادهای ملی را محکوم به توسعه نامتوازن به سمت صادرات کرده است.

وی می‌افزاید: «هر دولتی می‌تواند با به کار بستن تئوری دولتی پول^۱، تمام نیازهای توسعه ملی خود را با ارز ملی تأمین کرده و از این طریق بدون افزایش نرخ تورم اشتغال‌زایی کامل داشته باشد». «تئوری دولتی پول» به پولی اشاره دارد که به جای بانک‌های خصوصی توسط دولت‌ها تولید شده است.

استدلال قانونی که با قرض گرفتن دولت از بانک مرکزی خودش مخالف می‌باشد، این است که این کار تورم‌زاست، در حالی که قرض گرفتن همان پول از بانک‌های خارجی یا صندوق بین‌المللی پول چنین پیامدی نخواهد داشت. اما تمام بانک‌ها به همان میزانی که در دفاتر خود وام می‌دهند پول تولید می‌کنند، خواه این پول مالکیت عام داشته باشد خواه خصوصی. امروزه بخش اعظم پول جدید از محل وام‌های بانکی به دست می‌آید. قرض گرفتن آن از بانک مرکزی خود دولت این امتیاز را دارد که وام مزبور عملاً بدون بهره است. مشاهده شده است که حذف بهره موجب کاهش هزینهٔ پروژه‌های عمومی با میانگین ۵۰ درصد می‌شود... بانک کاملاً دولتی لیبی می‌تواند ارز ملی تولید کرده و آن را برای اهداف دولتی قرض دهد، همچنان که این کار

1-State Theory of Money

را هم کرده است.

بنابراین، آیا این جنگ فقط برای نفت بوده است یا فقط برای بانکداری؟ شاید هردو- و همچنین برای آب. یک ملت با برخورداری از انرژی، آب و اعتبار کافی برای توسعه زیرساخت‌های لازم جهت دسترسی به آنها، می‌تواند از چنگال طلبکاران خارجی رهایی یابد. و همین امر می‌تواند تهدید واقعی لیبی بوده باشد: این کشور می‌توانست به دنیا نشان دهد که از پس چه کارهایی برمی‌آید. بیشتر کشورها نفت ندارند اما فناوری‌های نوینی پدید آمده که می‌توانند کشورهای غیرنفتی را از وابستگی به انرژی نجات دهند، به‌ویژه اگر هزینه‌های زیرساختی، با قرض گرفتن از بانک تحت مالکیت عمومی خود آن کشورها به نصف کاهش یابند. عدم وابستگی به انرژی می‌تواند دولت‌ها را از دام بانکداران بین‌المللی و نیز نیاز به تغییر تولید از بازارهای ملی به خارجی با هدف پاسخ‌گویی به وام‌ها نجات بخشد.^۹

هیچ یک از توضیحات فوق‌الذکر به معنی دفاع از دیکتاتور لیبی، معمر قذافی و خاندانش در دنیای اسلام نیست. نویسندگان در مقالات و سخنرانی‌های متعددی کسانی که بدون رضایت مردم بر آنها حکومت می‌کنند و با زور به قدرت می‌رسند را محکوم و نامشروع خوانده است. با وجود این، واقعیت باید بدون هیچ ملاحظه‌ای روشن شود. قذافی از هر جهت، چیزی جز تاولی بر پشت یک شرکت، غولی امپریالیستی که صرفاً از او برای توسعه قلمرو خود در منطقه استفاده می‌کند، نیست و آنچه پیش از این گفته شد شاهی بر این مدعاست. مسئله روشن و آشکار این است که کارتل بانک‌ها از بدهی‌ها پول درمی‌آورند، و این امر به جهت ربایی که هرگز تمام شدنی نیست، به‌شدت به طبقه ضعیف و ناتوان (همان مستضعفین) فشار می‌آورد. این یعنی بقای ربا به‌عنوان بخشی از شبکه‌های مالی، ضرورتاً به تقویت نظام سلسله‌مراتب طبقاتی در جامعه وابسته است. اگر به‌خاطر کار و منابع میلیاردی انسان ستم‌دیده نبود بدهی غیرواقعی ایجاد شده از سوی تعداد معدودی از وام‌دهندگان و افراد صاحب نفوذ، هرگز پرداخت نمی‌شد. و کسانی که مسئول وارد کردن این سیستم به درون زندگی عامه مردم هستند، برای حفظ آن جنگ‌ها به‌راه خواهند انداخت. چنین است که خداوند متعال و پیامبرش (ص) علیه رباخواران اعلام جنگ کرده‌اند:

کسانی که ربا می‌خورند، (در قیامت) بر نمی‌خیزند مگر مانند کسی که بر اثر تماس شیطان، دیوانه شده (و نمی‌تواند تعادل خود را حفظ کند، گاهی زمین می‌خورد، گاهی به پا می‌خیزد). این، به خاطر آن است که گفتند: داد و ستد هم مانند ربا است (و تفاوتی میان آن دو نیست). در حالی که خدا بیع را حلال کرده، و ربا را حرام! (زیرا فرق میان این دو، بسیار است). و اگر کسی اندرز الهی به او رسد، و (از ربا خواری) خودداری کند، سودهایی که در سابق (قبل از نزول حکم تحریم) به دست آورده، مال اوست، (و این حکم، گذشته را شامل نمی‌گردد)، و کار او به خدا واگذار می‌شود، (و گذشته او را خواهد بخشید). اما کسانی که باز گردند (و بار دیگر مرتکب این گناه شوند)، اهل آتش‌اند؛ و همیشه در آن می‌مانند. خداوند، ربا را نابود می‌کند، و صدقات را افزایش می‌دهد؛ و خداوند، هیچ انسان ناسپاس گنهکاری را دوست نمی‌دارد. کسانی که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام داد و نماز را بر پا داشتند و زکات را پرداختند، اجرشان نزد پروردگارشان است، و نه ترسی بر آنهاست، و نه غمگین می‌شوند. ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از (مخالفت فرمان) خدا به پرهیزید، و آنچه از (مطالبات) ربا باقی مانده، رها کنید، اگر ایمان دارید! اگر (چنین) نمی‌کنید، بدانید خدا و رسولش، با شما پیکار خواهند کرد! و اگر توبه کنید، سرمایه‌های شما، از آن شماست (اصل سرمایه، بدون سود)، نه ستم می‌کنید، و نه بر شما ستم وارد می‌شود. (سوره بقره، آیات ۲۷۵ تا ۲۷۹)

ربا نقطه مقابل صدقه می‌باشد، اقدامی که مبتنی بر عاطفه انسانی، سخاوت‌مندی، همکاری برادرانه و امنیت اجتماعی است. به دیگر سخن، ربا حاصل آزمندی و طمع انسانی، برهم زدن روابط برادرانه، بهره‌کشی از رنج و مشقت دیگران و تجاری‌سازی تعاملات اجتماعی است، اما صدقه پولی است که داراها به ندارها می‌دهند و پاداش الهی را در پی دارد. ربا یعنی غارت دارایی فقرا به دست ثروتمندان. ربا همان برده‌داری مالی است. چرا؟ زیرا سهم ربوی یک بدهی هرگز قابل بازپرداخت نیست و بخش اعظم گردش پولی در دنیای امروزی بدهی تخصیصی («اعتبار» بانکی‌ای که به‌طور خصوصی صادر شده) می‌باشد، نه ابزاری برای ثبت و ضبط ارزش مبادله‌ای معاملات. بیشتر مردم فکر می‌کنند پول توسط دولت تولید می‌شود و بانک‌ها بر اساس قدرت

واریزهای مشتریان و سهامداران شان وام می‌دهند. این یعنی مجموع وام‌هایی که یک بانک می‌تواند بدهد متأثر از مجموع دارایی‌های واقعی است که بانک در اختیار دارد. اما چنین تصویری اشتباه است. در واقع، در جوامع دموکراتیک و سرمایه‌داری امروزی که عرضه پول توسط بانک‌های مرکزی، که اکثراً موسسات خصوصی هستند (یعنی مرهون سهامداران شان هستند نه مردم) مدیریت می‌شود، تنها ۵ درصد از پول در گردش توسط دولت تولید می‌شود؛ و ۹۵ درصد باقیمانده عبارتست از وثیقه‌های بازپرداخت (سفته‌ها) از طرف مردم و شرکت‌هایی که با بانک‌ها قرارداد وام دارند.

وثیقه وام‌گیرنده به پشتوانه کار و دارایی فرد به عنوان ضمانت بازپرداخت وام از ارزش واقعی برخوردار است، از این رو سفته به یک برگ کاغذ قابل انتقال، مبادله و فروش تبدیل می‌شود و از آنجا که این سفته ارزش واقعی دارد می‌توان آن را به جای پول به کار برد. بانک به ازای تعهد وام‌گیرنده برای بازپرداخت، یک اعتبار خصوصی برای او بازگشایی می‌کند که از نظر حقوقی به صورت ارز دولتی یعنی دلار و امثالهم (یورو، ریال، پوند، مارک، ین و غیره) می‌باشد. بدون وثیقه بازپرداخت، بانک‌ها چیزی برای قرض دادن نخواهند داشت و متعاقباً دلیلی ندارد بدهی در قالب ارز دولتی باشد. بنابراین، در چنین نظام بانکداری متمرکزی اگر بدهی در میان نباشد پولی هم در کار نخواهد بود.

چگونه اعتباری که توسط بانک به طور خصوصی بازگشایی شده تبدیل به ارزی می‌شود که به عنوان مناقصه قانونی برای تمامی معاملات عمومی و خصوصی از سوی دولت پشتیبانی می‌شود؟ وقتی یک بانک با مشتری قرارداد وام می‌بندد تنها با ثبت یک مبلغ بدهی در حساب وام‌گیرنده، از هیچ پول تولید می‌کند. بانک در مقابل از وام‌گیرنده سفته می‌گیرد، تعهدی که پشتوانه آن وثیقه‌ای مانند یک خانه، خودرو، جواهرات یا اقلام ارزشمند دیگری می‌باشد. قانون به اصطلاح ملزومات ذخیره کسری* که بانک‌ها را ملزم می‌کند تنها معادل ۱۰ درصد مبلغ وام پرداختی را در قالب دارایی‌ها یا سپرده‌های واقعی در اختیار داشته باشند، قانوناً به بانک‌ها این حق

را می‌دهد که از این طریق کلاهبرداری کنند.^{۱۰} این یعنی بانک‌ها می‌توانند تا ۹۰ برابر آنچه به‌صورت دارایی یا سپرده‌های واقعی حامیان خود در اختیار دارند را وام دهند. پس از پرداخت وام از سوی بانک‌ها، مشتریان پول را به کار انداخته و سپس این پول در همان بانک‌ها سپرده‌گذاری می‌شود، فرقی نمی‌کند توسط چه کسی. بنابراین، یک بانک می‌تواند به‌پشتوانهٔ ۱۰۰,۰۰۰ دلار ارزش ذخایر واقعی خود از قبیل طلا، بیش از ۸۵ میلیون دلار وام دهد که بیشتر آن (به‌جز همان صد هزار دلار اولیه) فاقد هرگونه ارزشی خواهد بود. نکته در اینجا است که ۸/۴ میلیون دلار از این وام‌ها هرگز به‌عنوان دارایی‌های واقعی وجود خارجی ندارد، با این حال مردم پس از امضای سفته‌ها باید وام مزبور را با بهره‌اش به بانک برگردانند! و اگر فرد بتواند با توجیهات و ترفندهای پیچیده مردم را قانع کند این کلاهبرداری را بپذیرند، تنها با نشان دادن محل امضای مشتری در انتهای کاغذ به‌واقع جعلی قرارداد وام به‌سرعت ثروتمند می‌شود. و این نظام بانکداری ذخیرهٔ کسری امروزه عملاً نظام رایج بانکداری در دنیاست.

با افزایش فشار کاپیتالیست‌های [سرمایه‌داران] قدرتمند بر حکومت‌ها برای کاهش نظارت بر بازارهای مالی (یعنی صدور اجازهٔ سفته‌بازی در امور غذایی و انرژی و «آزاد کردن» نرخ ذخیرهٔ کسری ۹ به ۱) بانک‌ها مجاز خواهند بود به هر میزانی که مردم بتوانند وام بگیرند، پول تولید کنند (این همان مسئله‌ای است که بحران رهن ساب پرایم^۱ به آن دچار شده بود) که نتیجهٔ آن کاهش روزافزون قدرت خرید و سرانجام بی‌ارزش شدن ارزهای مختلف است. بقای چنین نظامی به بدهی وابسته است و تأمین این بدهی به‌طور طبیعی انتقال پیوستهٔ ثروت از جیب فقرا به جیب ثروتمندان را تسریع می‌کند. به‌طور کلی بانک‌ها پول قرض نمی‌دهند، بلکه به‌سادگی از بدهی پول تولید می‌کنند و تا جایی که این بدهی بی‌حد و حصر باشد به همان میزان عرضهٔ پول و متعاقباً تنزل ارزش آن هم نامحدود خواهد بود. این یعنی سربرآوردن تورم. تورم

۱- منظور بحران مربوط به کسانی است که بدون داشتن پشتوانهٔ پرداخت قطعی و محرزی اقدام به دریافت وام کرده بودند.

پولی که نتیجه گسترش غیرواقعی عرضه پول است منجر به تولید پولی می شود که هیچ پشتوانه‌ای که دارای ارزشی ذاتی باشد ندارد. تورم پولی ضرورتاً منجر به کاهش قدرت خرید واحد پولی می شود که دچار تورم شده است. امروزه، قدرت خرید دلار به یک شانزدهم میزانی رسیده که ۶۵ سال پیش داشت.

در نهایت، فرقی نمی کند که فرد چقدر تلاش کند، پرداخت بدهی عملاً به معنی صرفاً پرداخت بخش اصلی بدهی، نه پرداخت ربا می باشد. وقتی بانکی وام می دهد تنها به ازای اصل پول، اعتبار آفرینی می کند نه بهره‌ای که باید پرداخت شود. حقیقت ماجرا این است که بهره وام‌های ربوی می تواند هیچ گاه به طور کامل پرداخت نشود. با افزایش سقف بدهی هم گام با افزایش تولید پول فاقد ارزش ذاتی، بهره افزایشی بیشتر و بیشتر و تبدیل به مانع غیرقابل گذری می شود که هیچ جامعه‌ای در گذشته و حال هرگز قادر به گذر از آن نبوده و نیست. حتی اگر برخی مردم، تنها برخی از مردم، موفق به پرداخت اصل و بهره وام شوند، تأثیر ربا بر کسب و کار آنها و ارزش درآمد آنها گسترده و عمیق خواهد بود. نویسنده‌ای می نویسد:

خلق پول جدید از هیچ بی تردید توهمی بیش نیست. با بررسی این رشته حوادث درمی یابیم که در نهایت بقیه جامعه نسل اندر نسل درگیر بازپرداخت سهم ربای یک بدهی جمعی هستند که قابل پرداخت نیست...

پولی پرداخت بهره ربوی این وام از کجا می آید؟ اگر از طریق وام گرفتن مبالغ دیگری تأمین شود که بدهی فرد به واسطه روی هم انباشته شدن ربای وام‌ها بیشتر و بیشتر می شود. اگر از راه فروش کالا و خدمات به مشتریان این پول تأمین شود که به ناچار قیمت کالا یا خدمات مزبور باید به حدی بالا باشد که درآمد مکفی برای وام گیرنده داشته باشد تا بتواند از عهده بازپرداخت وام برآید. این یعنی وام گیرنده هزینه ربای وام خود را از مشتریان می گیرد.

اما درآمدها هرگز آن قدر سریع رشد نمی کنند که بهره وام را پوشش دهند خاصه این که پیوسته وام‌های جدید با بهره‌های بیشتر پیوسته بدهی فرد را افزایش می دهند. هر وام جدیدی خود تأثیری تورمی بر روی درآمدها دارد. این وضعیت به سازمان‌ها فشار می آورد تا برای تعادل بخشیدن به درآمدها و مخارج خود به دنبال راهی برای کاهش هزینه‌ها باشند. و بیکاری بیشتر

یکی از عواقب همیشگی این وضعیت می‌باشد.^{۱۱}

طرح کلی وام‌دهی بر مبنای برنامه ذخیره کسری تنها در جهت منافع وام‌دهندگان است که نهایتاً ثروت فراوانی به جیب می‌زنند و وقتی نوبت توقیف خانه‌ها و دارایی‌های مردم می‌رسد باز همین وام‌دهندگان هستند که این دارایی‌ها را نیز تصاحب می‌کنند. در هر برهه‌ای از تاریخ که جامعه به عده‌ای وام‌دهندگان ثروتمند اجازه داده وام با بهره بدهند به تدریج با تجمع تمام ثروت خود در دست وام‌دهندگان روبرو شده است. رباخواری سازوکاری کهن است که انتقال ثروت از طبقه کارگر به طبقه مرفه را تسهیل می‌کند. سیستم ذخیره کسری - ابزاری برای جانداختن معاملات ربوی در تمام جوانب زندگی عامه مردم است تا آنجا که کمتر کسی حتی از خود بپرسد که آیا روش منصفانه‌تری هم وجود دارد؟

اگر دولت‌ها فعالانه در این نظام استثماری مالی مشارکت نداشته و به‌عنوان یک شریک سهم ویژه‌ای از منافع آن نداشتند بی‌تردید این فرآیند هرگز تا به این حد دوام پیدا نمی‌کرد. این دولت‌ها هستند که تولید اعتبار از دارایی‌هایی که وجود خارجی ندارند را قانونی و ضابطه‌مند - یا آزاد - می‌کنند. این هم‌دستی دولت با طرف‌های ذی‌نفع است که منجر به شکل‌گیری ملزومات ذخیره کسری شده است. این همکاری دولت با بانک‌های مرکزی است که در جریان هجوم به بانک‌ها (این همان کمک ۲ تریلیون دلاری به بانک‌ها در ایالات متحده در جریان بحران مالی سال‌های ۲۰۰۸-۲۰۰۹ است) تزریق اسکناس به بانک‌های محلی را اولویت می‌بخشد. این دولت است که تبدیل اعتبار بانکی خصوصی به ارز دولتی فاقد ارزش ذاتی را قانونی می‌کند. این دولت است که با تصویب قوانین مناقصه شهروندان را مجبور می‌کند پول بی‌ارزش مزبور را به‌عنوان ابزاری برای بازپرداخت تمامی بدهی‌های خود بپذیرند. این دادگاه‌های دولتی هستند که مردم را ملزم به بازپرداخت بدهی‌ها می‌کنند. این دولت است که برای محافظت از کارآیی و اعتبار نظام پولی نزد عامه مردم قانون وضع می‌کند. و سرانجام، این دولت است که برای هر نوع درآمدی مالیات تعیین می‌کند. امروزه رفع مسئولیت از دولت‌های زورگو و استثمارگر بخشی از دینداری مسیحیت

به حساب می‌آید. از زمانی که مسیحیان در مجازات دولت و هم‌دستان یهودی‌اش که با هم مسیح (ع) را شکنجه کرده و به روایتی (به گفته خودشان) آن حضرت را به صلیب کشیدند با شکست روبرو شدند، نه تنها اجازه داد دولت‌های شیطانی و مشرک به جنایات خود ادامه دهند، بلکه مشارکت با آنها را در دلیل تراشی برای اشغال همراه با نسل‌کشی کشورهای مسلمان به عنوان بخشی از رسالت تمدنی مسیحیت، توجیه کرده‌اند.

مبحث عدالت اقتصادی بدون پرداختن به تأثیر یهود و دولت هیولایی نامشروع و نژادپرست اسرائیل کامل نخواهد بود. پیش از این در همین کتاب تا حدودی به مشکلاتی که این قوم برای پیامبر (ص) که هرگز در پی دشمنی با آنها نبود، به وجود آوردند پرداختیم. در خصوص ربا نهادهای اقتصادی و مالی حامی آن، یهودیان کسانی هستند که در طول تاریخ برای ارائه توجیهات ایدئولوژیک در تأیید این عمل ظالمانه، مذموم و حرام تلاش کرده‌اند. آنها در مدینه دست به چنین معاملاتی زده و آنها را ترویج می‌کردند و امروزه نیز وال‌استریت و بازارهای مالی را در سیطره خود دارند؛ این جماعت در نهادهای حقوقی رخنه کرده‌اند تا بتوانند نزد سرمایه‌داران و سیاستمداران آتی جایگاهی برای خود پیدا کنند. آنها رسانه‌ها را در کنترل گرفته‌اند تا از این طریق بتوانند مردم را قانع کنند ربا را به عنوان بخشی از زندگی روزمره بپذیرند؛ در محیط‌های دانشگاهی نفوذ کرده‌اند تا کارشناسان و دانشمندان تربیت کنند که قانون را دور زده و رهنمودهای الهی برای بشریت را کنار بزنند و آنها را تفکری نامناسب و نامطلوب جلوه دهند. درست است که اعراب محلی نیز در این کلاهبرداری مالی با مربیان یهودی‌شان همدست هستند و در اینجا نیز قصد نداریم آنها را تبرئه کنیم، اما همانند میلیون‌ها نفر دیگر آنها نیز به واسطه شرایط و فرصت‌طلبی خود با بی‌فکری در این دام گرفتار شده‌اند. خداوند متعال در قرآن کریم درباره کسانی که به این دروغ بزرگ دامن می‌زنند می‌فرماید:

کسانی که آن تهمت عظیم را مطرح کردند گروهی از شما بودند، اما گمان نکنید این ماجرا برای شما بد است، بلکه خیر شما در آن است، آنها هر

کدام سهم خود را از این گناهی که مرتکب شدند دارند، و کسی که بخش عظیم آن را بر عهده گرفت عذاب عظیمی برای او است. (سوره نور، آیه ۱۱)

آیات متعدد دیگری در کتاب آسمانی ما، یهود را به‌خاطر رفتار طغیانگرانه‌شان از جمله تلاش برای کشتن پیامبر(ص) که سعی داشتند جلوی این شرارت مالی و اخلاقی آنها را بگیرند، محکوم می‌کنند. حتی در میان خودشان نیز افراد منصف و باوجدانی هستند که آنها را تقبیح می‌کنند. گیلئاد آتزمون که خود را صهیونیست ممنوع‌الخروج می‌خواند می‌گوید:

مطبوعات و تحلیل‌گران سیاسی اظهار می‌کنند که بر خلاف معمول و علیرغم آشفتگی اوضاع مالی و اقتصادی دنیا، اقتصاد رژیم صهیونیستی رو به شکوفائی است. حتی برخی معتقدند که رژیم صهیونیستی یکی از قوی‌ترین اقتصادهای منطقه است.

شاید می‌پرسید: «چطور ممکنست؟»، به‌جز آووکادو، پرتقال و برخی محصولات زیبایی بحرالمیت، به‌واقع هیچ‌کس محصولی از رژیم صهیونیستی ندیده است. آنها خودرو تولید نمی‌کنند، لوازم الکترونیکی و الکتریکی ندارند و به‌ندرت کالایی مصرفی از خود دارند... در سرزمینی که آنها با زور از صاحبان واقعی‌اش غصب کرده‌اند هنوز نتوانسته‌اند سنگ‌های معدنی ارزشمند یا نفت کشف کنند. پس چگونه است؟ چطور است که رژیم صهیونیستی در مقابل بحران مالی جهانی مصون مانده است؟ رژیم صهیونیستی چگونه می‌تواند آن قدر ثروتمند باشد؟

شاید رژیم صهیونیستی به این دلیل ثروتمند است که به‌گفتهٔ نشریهٔ گاردین، «از میان هفت اولیه‌گاری که طی دههٔ ۱۹۹۰ پنجاه درصد اقتصاد روسیه را در کنترل خود داشتند شش‌تای آنها یهودی بودند.» طی دو دههٔ گذشته بسیاری از اولیه‌گارش‌های روسیه تابعیت رژیم صهیونیستی گرفته‌اند. آنها امنیت پول‌های کثیف خود را نیز از طریق سرمایه‌گذاری در زمینهٔ کوشر^۱ تضمین کرده‌اند؛ اخیراً پایگاه خبری ویکی‌لیکس فاش کرده است که «منابعی در پلیس رژیم صهیونیستی تخمین می‌زنند که مافیای روس مبلغی در حدود ۱۰ میلیارد دلار آمریکا را

۱- کوشر نوعی غذاست که در آیین یهود حلال به‌حساب می‌آید.

از طریق مجاری رژیم صهیونیستی پول شویی کرده است». اقتصاد رژیم صهیونیستی رو به شکوفایی است. زیرا بنگاه‌های کلاهبرداری بزرگ مانند برخی مادوف^۱ ده‌ها سال است که پول خود را از کانال صهیونیست‌ها و مؤسسات رژیم صهیونیستی پول شویی می‌کنند. رژیم صهیونیستی اوضاع خوبی دارد زیرا در تجارت الماس‌های خونین پیشرو است. نکته‌ای که اصلاً جای تعجب ندارد این است که این رژیم چهارمین دلال اسلحه در دنیا است... گویی این کافی نیست، این رژیم رو به شکوفایی است زیرا هرچند وقت یک‌بار دست داشتن آنها در قاچاق اعضای بدن و سرقت اعضا فاش می‌شود. خلاصه این که، رژیم صهیونیستی از دیگر کشورها عملکرد بهتری دارد چون یکی از کشیف‌ترین و غیراخلاقی‌ترین اقتصادهای دنیا را دارد. برخلاف قول اولیه صهیونیست‌ها برای گرد آوردن یهودیان متمدن و اخلاق‌مدار، آنها تلاش کرده‌اند عالی‌ترین سطح از نقض سازمان‌یافته موازین بین‌المللی و ارزش‌های جهانی را به‌نمایش بگذارند. رژیم صهیونیستی مکان امنی برای پول‌هایی است که از فعالیت‌های دهشتناک مجرمانه در سراسر دنیا به‌دست می‌آیند و یکی از قوی‌ترین ارتش‌های دنیا را برای دفاع از دارایی‌های تعداد معدودی یهودی ثروتمند به‌کار گرفته است. به‌نظر می‌رسد که رژیم صهیونیستی چیزی نیست مگر مکانی امن برای پول شویی اولیگارش‌ها، کلاهبرداران، دلالان اسلحه، قاچاق‌چیان اعضای بدن، مجرمان سازمان‌یافته یهودی و تاجران الماس‌های خونین...

امیدوارم که خوانندگان و دوستانم مرا به‌خاطر گفتن این مطلب ببخشند- امیدوارم خودم هم خودم را به‌خاطر گفتنش ببخشم- اما به‌نظر من نزاع رژیم صهیونیستی- فلسطین و جرائم وحشتناک اسرائیلی‌ها علیه مردم فلسطین به‌واقع با این هدف صورت می‌گیرند که توجه جهانیان را از هم‌دستی رژیم صهیونیستی در برخی جرائم عظیم و جهانی علیه بشریت در سراسر دنیا منحرف کنند. به‌جای توجه به تلاش آزمندانه و بی‌حد و حصر برای ثروت‌اندوزی به‌قیمت پایمال کردن حق آحاد بشریت در دنیا، ما روی یک درگیری بر سر قلمرو تمرکز کرده‌ایم که در حقیقت تنها یک جنبه از پروژه ملی جنایتکارانه یهود را روشن می‌سازد.^{۱۲}

بنابراین، یک نظام اقتصادی مبتنی بر ربا معضلی اخلاقی و عملی است. بی‌شک ما به‌عنوان فردی مسلمان نمی‌توانیم بین این دو مسئله تفاوت قائل شویم: انحراف اخلاقی که منجر به بی‌عدالتی اجتماعی می‌شود. یک اقتصاد با ثبات علاوه بر مسائل کلیدی دیگر نیازمند عرضه با ثبات پول است و با وجود پدیده ربا هیچ تضمینی برای ثبات پولی حتی در کمترین مقیاس وجود ندارد. درست همان‌طور که سیستم برق‌رسانی و ترافیک هوایی توسط موسسات عمومی مدیریت می‌شوند، بانکداری بدون بهره نیز باید تنها یک خدمت عمومی باشد. نظام پولی فاسدی که امروزه رواج دارد قابل درمان نیست بلکه باید نابود شده و یک نظام منصفانه‌تر جایگزین آن گردد. پیامبر(ص) در دوران زندگی پربار خود این مشکل را از بین برده و با این کار الگویی برای تمامی نسل‌های بعدی مسلمانان به‌وجود آوردند.^{۱۳} ربا در هر جایی که باشد تهدیدی برای عدالت اقتصادی (و توازن اقتصادی اسلامی) است.

عدالت اجتماعی

هسته قدرت دنیوی اسلام را باید در جایی پیدا کرد که عدالت اجتماعی را - چنان که در قرآن، سنت و سیره مشخص شده - نه‌تنها در زندگی طبیعی مردم که منش شخصی و رابطه فردی آنها با خداوند متعال تحت تأثیر قرار می‌دهد حاکم کرد، بلکه در نهادهای مدنی و دولتی که کارشان فراهم کردن محیطی مساعد برای رشد و توسعه شخصیت اجتماعی اسلامی است نیز این رویه را نهادینه کرد. تمامی پیامبران الهی (ع) با این هدف مبعوث شدند:

ما رسولان خود را با دلائل روشن فرستادیم، و با آنها کتاب (آسمانی) و میزان (شناسائی حق و قوانین عادلانه) نازل کردیم، تا مردم قیام به عدالت کنند، و آهن را نازل کردیم که در آن قوت شدیدی است، و منافی برای مردم، تا خداوند بداند چه کسی او و رسولانش را یاری می‌کنند بی آنکه او را ببینند، خداوند قوی و شکست‌ناپذیر است.

(سوره ۵۷، آیه ۲۵)

و بدین ترتیب آخرین پیامبری که رسالت پیامبران پیشین (ع) را تکمیل کرد اصول عدالت اجتماعی را شریان حیاتی یک آگاهی اجتماعی قرار داد که به واسطه درک این موضوع که سنن الهی (قوانین اجتماعی، سنت‌ها) پیوند مستحکمی با عدالت اصلاحی پروردگار متعال دارند، با دنیای عجین می‌شود. پیامبر (ص) پس از رساندن امت نوپای اسلامی به نقطه‌ای که شناخت مسئولیت‌هایش پایه و اساس پاسخگویی در پیشگاه الهی باشد برای محافظت از این امت که به تازگی از امواج پرتلاطم دریای جاهلیت رهایی یافته بود مهم‌ترین رهنمودهای عدالت اجتماعی را با آنها در میان گذاشتند. رهنمودهایی که پیروی از آنها تضمینی برای قدرت و جایگاه ممتاز امت اسلامی در میان بشریت خواهد بود. برخی از این رهنمودها (و نه همه آنها) عبارتند از:

- کنار گذاشتن رفتار جاهلی نسبت دادن بچه‌ها به کسانی که به طبقه‌ای بالاتر تعلق داشتند، «تبار یک نوزاد [به والدین بیولوژیک] او برمی‌گردد؛ و زادو ولد خارج از چارچوب ازدواج باید منسوخ شود. هرکسی که نسب پدری خود را انکار کند و هرکسی که به اولیاء خود خیانت کند، مغضوب خداوند متعال، فرشتگان و همه مردم خواهد بود. هیچ دلیل و برهانی برای جایگزینی [در خصوص انتقال اصل و نسب یا اولیاء] پذیرفته نیست»؛

- جرم دانستن دزدی، «و هیچ کسی مجاز نیست دارایی‌های برادرش را در اختیار گیرد مگر با اجازه او».

- ابطال بردگی در تمام عمر برای خطایی مشخص پس از آن که خسارت مربوطه جبران شده باشد، «قتل عمد قصاص دارد و تاوان کسی که از رو اتفاق [غیرعمد] با چوب یا سنگ کشته شود ۱۰۰ شتر است. و هر کس [این میزان غرامت] را افزایش دهد به [سنت] جاهلیت تعلق دارد...»

- کنار گذاشتن تنبیه دسته‌جمعی و تمامی اشکال انتقام‌جویی که متأثر از تعصبات قومی، قبیله‌ای ملی یا مذهبی است: «مشاجرات خونی [انتقام‌جویی دوجانبه] جاهلی منسوخ می‌شوند؛ و اولین اختلاف خونی‌ای که من [باطل] می‌کنم مربوط

- به عامر بن ربیعۃ بن الحارث بن عبدالمطلب است؛»
- ممنوعیت کشتار کورکورانه: «و پس از آن که من از میان شما رفتم به آیین کفر رجوع نکنید، برخی از شما سر از تن دیگران جدا نکنند، چرا که من در میان شما چیزی به جا گذاشته‌ام که اگر بدان عمل کنید هرگز به بیراهه نخواهید کرد؛ کتاب خدا و سنت پیامبرش؛»
 - تأکید بر برابری همهٔ انسان‌ها در محضر خداوند؛ و
 - حمایت از زنان.

با توجه به محدودیت فضا در کتاب حاضر تنها سه مورد آخر را از منظر کسب قدرت در سیرهٔ حضرت رسول(ص) بررسی خواهیم کرد.

پیامبر(ص) خطبهٔ وداع را با هشدار جدی به پایان می‌بردند: «و پس از آن که من از میان شما رفتم به آیین کفر رجوع نکنید، برخی از شما سر از تن دیگران جدا نکنند، چرا که من در میان شما چیزی به جا گذاشته‌ام که اگر بدان عمل کنید هرگز به بیراهه نخواهید رفت؛ کتاب خدا و سنت پیامبرش». از نظر کسانی که تصور می‌کنند قدرت دارند- ستم‌پیشگان و یاران و همدستان آنها- نمود نهایی قدرت برای یک انسان داشتن اختیار جان انسانی دیگر است،

چنین نیست که انسان حق‌شناس باشد، مسلماً طغیان می‌کند. به‌خاطر این‌که خود را بی‌نیاز می‌بیند.

(سورهٔ علق، آیات ۶ و ۷).

آیا ندیدی (و آگاهی نداری از) کسی (نمرود) که با ابراهیم دربارهٔ پروردگارش مباحثه و گفتگو کرد؟ زیرا خداوند به او حکومت داده بود، (و بر اثر کمی ظرفیت، از بادهٔ غرور سرمست شده بود،) هنگامی که ابراهیم گفت: «خداى من آن کسى است که زنده مى‌کند و مى‌میراند». او گفت:

«من نیز زنده می‌کنم و می‌میرانم!» (و برای اثبات این کار و مشتبه ساختن بر مردم دستور داد دو زندانی را حاضر کردند، فرمان آزادی یکی و قتل دیگری را داد) ابراهیم گفت: «خداوند، خورشید را از افق مشرق می‌آورد، (اگر راست می‌گویی که حاکم بر جهان هستی تویی،) خورشید را از مغرب بیاور!» (در اینجا) آن مرد کافر، مبهوت و وامانده شد. و خداوند، قوم ستمگر را هدایت نمی‌کند. (سوره بقره، آیه ۲۵۸).

در واقع این بیشتر نمود نداشتن انضباط برای اعمال عادلانه، منصفانه و صحیح قدرت است تا نشانه‌ای از قدرت داشتن. قدرت از آن خداست و به هرکس اراده‌اش تعلق گیرد قدرت عطا می‌فرماید. و بر انسان است که در برابر این واقعیت تسلیم شود. هدایت- انضباط لازمه برای به‌کارگیری قدرت- از جانب پروردگار متعال است و اطاعت وظیفه انسان. توان فیزیکی که از نظر مردم معمولاً با قدرت همراه است، هیچ‌وقت جزء اصلی ابزار لازم برای گرفتن جان دیگران چه فردی و چه قتل عام گروهی نبوده است. در دنیای امروز با وجود اسلحه‌های سبک و سنگین، بمب‌ها و تسلیحات کشتار جمعی، دیگر هرکسی می‌تواند به راحتی جان دیگران را بگیرد- حتی یک کودک هم از عهده این کار برمی‌آید، همچنان که در میادین نبرد در آفریقای مرکزی و غربی شاهد بودیم کودکان سرباز فرد بالغ و بزرگسالی را می‌کشند. گرچه دسترسی به سلاح خودکار نیز تأثیرگذار است، اما در وهله اول این نگرش، تمایلات و محیط اجتماعی است که موجب می‌شود فرد قتل نفس را به عنوان راه حل مشکلات انتخاب کند. ساختارهای قدرت امپریالیستی، استعماری، نژادپرست و انحصارطلب برخلاف تمامی لفاظی‌های‌شان علیه خشونت و کشتار، مردم خود را نه به سمت مراعات اصول عدالت اجتماعی که به سمت استفاده از قتل به عنوان یک ابزار ابتدایی برای مهندسی اجتماعی (براندازی) جهت تثبیت قدرت، سوق می‌دهند. به همین دلیل است که آنها عملاً بخش اعظم بودجه‌های مالی خود را به جنگ افروزی، جنگ‌افزارها و راهبردهای جنگی اختصاص می‌دهند؛ و رسانه‌ها مردم را این گونه بار می‌آورند. توجه کنید چگونه

راندل آمستر، استاد مطالعات صلح در کالج پرسکات اعلامیهٔ اوپاما تحت عنوان «عدالت اجرا شده است» در خصوص قتل بن لادن که طی عملیاتی سری در ابوت آباد پاکستان در تاریخ ۵ ژانویه ۲۰۱۱ صورت گرفت، را تحلیل می‌کند:

علیرغم لحن تعمیدی‌اش، کلام رئیس‌جمهور اوپاما به‌ویژه به‌خاطر دفاع آشکار از عملیات نظامی در دههٔ گذشته قابل توجه است. رئیس‌جمهور اوپاما ضمن اشارهٔ آشکار به جنگ در افغانستان و به‌کارگیری ابزار اطلاعاتی جهانی به‌عنوان محرک‌های اولیهٔ این حادثهٔ بالقوهٔ مختومه، مجموعه اقدامات پیچیدهٔ پس از یازده سپتامبر که ما را به اینجا رساند را تأیید می‌کند. دقیق‌تر که نگاه کنیم می‌بینیم که چرخش رسانه‌ای پس از سخنرانی، به‌طور ضمنی استدلال وی در جهت تأیید تاکتیک‌هایی مانند حملات هواپیماهای بی‌سرنشین و تهاجمات نظامی اعلام‌نشده در جریان جنگ علیه ترور که موقعیت ایالات متحده را در سراسر دنیا به‌لحاظ اخلاقی تیره کرد، بسط می‌دهد. ... اشتباه نکنید این اعلامیه حاکی از نیتی مشخص برای دفاع از تصمیماتی است که در دههٔ گذشته گرفته شده و در چرخهٔ مشابهی در آینده نیز تداوم خواهد یافت. رسانه‌ها چنان که گویی می‌خواهند این رخداد تاریخی را تأیید کنند بی‌درنگ روی راهپیمایی‌های خودجوش آکنده از تب وطن‌پرستی که با فریادهای «یواس ای، یواس ای» ما را به آن روزهای شوم سپتامبر ۲۰۰۱ می‌برد، تمرکز می‌کنند. مضمون این اجتماعات عمومی و محتوای اعلامیهٔ رئیس‌جمهور بیانگر نیتی قوی مبنی بر این است که جنگ‌های دههٔ گذشته ارزش لازم را داشته‌اند و به‌همین ترتیب اقدامات امنیتی فوق‌العاده اینجا در وطن خود ما نیز به همان اندازه موفق بوده‌اند.

تا حدی، مرگ یک نفر ضرورتاً توجیهی برای مرگ دست‌کم صدها نفر (رقمی که عمدتاً شامل افراد غیرنظامی می‌شود) در عراق، افغانستان و دیگر نقاط دنیاست. این مسئله تمامی نقایص حقوقی و اخلاقی مربوط به استفاده از «بازجویی‌های خشن» و «تفاسیر غیرعادی» را جبران می‌کند. و مبالغهٔ ترلیون دلاری که طی مدتی در حدود ده سال برای تأمین هزینهٔ این اقدامات صرف شده را از دفاتر حساب پاک می‌کند، مخالفت با سیاست‌های لایحهٔ وطن‌پرستی و تشکیلات امنیت داخلی را در نطفه خفه می‌نماید. و مهم‌تر آن که با عطف به ماسبق، اقدام دولت بوش را در برافروختن آتش جنگ در دنیا تأیید می‌کند.^{۱۴}

پیامبر (ص) می‌فرمایند وجود چنین نگرشی در افرادی که قدرت دنیوی دارند با کفر

برابر است و این کفر است که منجر به ظلم می‌شود. در توصیف این نگرش انسانی که در رفتار بنی اسرائیل نمود یافته و به عنوان روشی برای جاودانه کردن آن با ذکرش در کتاب آسمانی، خداوند متعال می‌فرماید:

و هنگامی را که از شما پیمان گرفتیم که خون یکدیگر نریزید، و یکدیگر را از سرزمین خود بیرون نکنید، و شما اقرار کردید (و بر این پیمان) گواه بودید. - اما این شما هستید که یکدیگر را به قتل می‌رسانید، و جمعی از خودتان را از سرزمین‌شان بیرون می‌کنید و در این گناه و تجاوز به یکدیگر کمک می‌کنید (و این‌ها همه نقض پیمانی است که با خدا بسته‌اید) ولی اگر بعضی از آنها به صورت اسیران نزد شما آیند فدیة می‌دهید و آنها را آزاد می‌سازید! در حالی که بیرون ساختن آنان بر شما حرام بود، آیا به بعضی از دستورات کتاب آسمانی ایمان می‌آورید و به بعضی کافر می‌شوید؟! برای کسی که این عمل (تبعیض در میان احکام و قوانین خدا) را انجام دهد جز رسوائی در این جهان، و باز گشت به شدیدترین عذاب‌ها در روز رستاخیز، چیز دیگری نخواهد بود، و خداوند از اعمال شما غافل نیست.

(سورة بقره، آیات ۸۴ و ۸۵)

این نگرش مردمان اهل کتاب بود که به خاطر رفتارشان دیگر لیاقت حفظ پیمان را نداشتند. و متأسفانه مسلمانان امروزی هم چنین نگرشی دارند. هم‌اکنون که این کتاب برای چاپ آماده می‌شود عده‌ای به ظاهر مسلمان (قطعاً بی‌وجدان و کسانی که از آیات قرآن هیچ بهره‌ای نبرده‌اند) در بحرین، یمن، سوریه، لیبی و دیگر نقاط دنیا گروه گروه مسلمانان را کورکورانه قتل‌عام می‌کنند، البته تردیدی نیست که این کار با کمک و تحریک کسانی صورت می‌گیرد که با وجود ممنوع کردن کتاب آسمانی در گذشته مدعی هستند که برگزیدگان خداوند در روی زمین می‌باشند. یکی از علماء معروف عربستان سعودی، صالح اللحیدان در واکنش به اوضاع سوریه با استناد به دیدگاهی مبهم از فقه مالکی و منتسب کردن معترضین سوری به شاخه‌ای از

شیعیان فاطمی در توجیه نظریه خویش، به تازگی گفته است که حکام سوریه مجازند برای نجات دوسوم مردم یک سوم دیگر جمعیت این کشور را قتل عام کنند!^{۱۵} وقتی مسلمانان دست به کشتار هم‌دیگر می‌زنند و عملکرد خود را توجیه می‌کنند، «و شما اقرار کردید (و بر این پیمان) گواه بودید» باید آمادۀ پذیرش عواقب زیرپا گذاشتن سنن الهی باشند و چنین است که ناگزیر باید در دنیایی زندگی کنند که هیچ قدرتی در آن ندارند. مسلمین وقتی از اقتدار اجتماعی برخوردار خواهند بود که در مقابل ستم و تجاوز دیگران دست در دست هم گذاشته و همدیگر را یاری کنند، نه این که با کسانی هم‌پیمان شوند که دست‌شان به خون مسلمانان آلوده است و با هواپیماهای بی‌سرنشین زنان و کودکان مسلمان را مورد تهاجم قرار می‌دهند.

پیامبر اعظم (ص) برابری مسلمانان فارغ از ملیت، نژاد، قومیت یا طبقه اجتماعی آنها را یکی از ستون‌های اصلی عدالت اجتماعی معرفی می‌فرماید:

ای مردم! همانا پروردگار شما یکی است و اجداد شما یکی است و همه شما از نسل آدم هستید و آدم از خاک آفریده شده است. شریف‌ترین شما نزد خدا باتقوی‌ترین شما هستند و عرب را بر عجم برتری نیست مگر به میزان تقوی بیشتر.

تمام ابناء بشر از پدری مشترک زاده شده و به‌رغم تفاوت‌های فراوان ظاهری همگی خلقتی یکسان دارند. تنها راه برتری بر دیگران به میزان خودداری فرد از تخطی از قدرت الهی (یعنی تقوا) بستگی دارد. مسلمانان وقتی قدرتمند خواهند بود که قدرت الهی را محترم بشمارند یعنی وقتی که تقوا الهی پیشه کنند؛ و برعکس وقتی ضعیف و قابل استعمار خواهند بود که منش عمومی‌شان به اطاعت از کانون‌های قدرت بشری خو بگیرد. عنصر کلیدی این تقوای اجتماعی پذیرفتن این واقعیت است که تمام انسان‌ها با هم برابرند و به‌لحاظ جمعی در برابر قدرت الهی حقیر می‌باشند. هیچ انسان یا اجتماع انسانی جایگاهی میانی بین خداوند متعال و سایر انسان‌ها ندارد- همه آنها به‌طور یکسان در پیشگاه الهی حقیر هستند. جایگاه فرودست انسان در پیشگاه خداوند متعال

نشان می‌دهد که حقوق و مسئولیت‌هایی که به هر انسانی مربوط می‌شود ضرورتاً برای تمام بشریت صدق می‌کند. اما اگر خدا به کلی از این معادله حذف شود روابط اجتماعی، سیاسی و اقتصادی انسانی چگونه خواهند بود؟ این همان وضعیتی است که کسانی که عقده «پسر خدا»، «مردمان برگزیده»، «حق الهی برای سلاطین» یا «حاکمیت ملی» دارند به دنبالش هستند. آنها همان کسانی هستند که نژادپرستی را با سازوکارهای سازمانی یک جامعه «مدنی» متشکل از نظام طبقاتی سلسه‌مراتبی و نابرابری‌های اقتصادی در هم آمیخته‌اند. نژادپرستی شاید یکی از پایدارترین انحرافات اجتماعی از معیارهای کتاب مقدس که همه انسان‌ها را دارای خلقتی برابر می‌داند، باشد.

سخنان پیامبر (ص) به روشنی بیان می‌کند که خداوند متعال خود انسان‌ها را با تفاوت‌هایی در نژاد، قومیت، رنگ و زادگاه جغرافیایی خلق فرموده است. این‌ها همه نمودی از اراده الهی هستند. اما اگر درک انسان و سوءتعبیرهای بعدی او از این اراده الهی منجر به دشمنی‌ها و خصومت‌ها شود، پس انسان نشان داده است که بدون بهره‌مندی از راهنمایی و هدایت الهی قادر به مدیریت امور نیست. خداوند متعال پیامبران (ع) را با همین منظور مبعوث فرموده است: تا جوامع بشری را بر مبنای برنامه‌ای مبتنی بر تعالیم آسمانی که برادری جهان‌شمول انسان‌ها را تأیید می‌کند، انسجام بخشند.

امروزه مسلمانان توان پیاده کردن تعالیم قرآنی را در زندگی خود ندارند. تعصبات نژادپرستی، فرقه‌گرایی، تبعیض جنسیتی و دیگر اشکال تعصب امروزه در بخش اعظم دنیای اسلام بیداد می‌کنند. مکه که روزگاری پایتخت نگرش جهانی و تکررگرایی اسلامی بود، اکنون تنها شبح کم‌رنگی از آنچه باید باشد شده است و بار دیگر به جزیره‌ای بسته عاری از نیت و هدفی که حضرت ابراهیم (ع) از ساخت آن در نظر داشت تبدیل شده که بی‌شباهت با کارکرد مالکیت یهودی بیت المقدس نیست. به‌عنوان نشانه‌ای از بازگشت آنها به جاهلیتی که پیامبر (ص) درباره آن هشدار داده بودند، می‌توان ظهور رهبرانی از طیف مذهبی یا طیف سکولار-سیاسی اشاره کرد که از آراء مخالف را به هیچ‌وجه تحمل نمی‌کنند، بنابراین از درک این واقعیت عاجزند که

وقتی جوامع بشری آزادی عقیده داشته باشند، اجازه نخواهند داد این اختلاف نظرها به یک ایدئولوژی برای توجیه بهره‌برداری از نژاد، طبقه اجتماعی و جنسیت با هدف تبعیض و استثمار انسان‌ها تبدیل شوند.

بار دیگر باید اشاره کنیم که مسلمین وقتی قدرتمند خواهند بود که با هم و با رهبران‌شان یک رابطه برادری داشته باشند. گذشته آنها خود گویاست. خدایی که نژادپرست نیست، ابراهیمی که نژادپرست نیست، کتاب مقدسی که نژادپرست نیست و مکه‌ای که نژادپرست نیست، امتی جهانی برای بشریت خلق نمودند که «سیاه»، «سفید»، «شرق»، «غرب»، عرب، عجم و سایرین در آن حضور یکسانی دارند.

عدالت اجتماعی اغلب با هدف تعالی کسانی که به‌طور سنتی در طول تاریخ در جامعه قدرت کم و حضور کم‌رنگی داشته‌اند سروکار دارد. زنان به‌نظر بزرگ‌ترین گروه اجتماعی در این عرصه هستند. رفتار با آنها، امنیت‌شان و آزادی‌های فردی و اجتماعی آنها معیاری برای سنجش وجدان هر جامعه‌ای می‌باشد. یکی از موضوعاتی که پیامبر(ص) در خطبه وداع توجه زیادی به آن فرمودند حقوق زنان بود و کسانی که باید این حقوق را محترم بشمارند.

اما بعد، ای مردم! زنان شما بر شما حقی دارند و شما هم بر آنان حقی دارید. غیر از شما کسی هم‌خانه آنان نباشد و احدی بدون اجازه شما وارد خانه نشود و فاحشه‌گی نکنند و اگر چنین کنند خداوند به شما اجازه دوری کردن و خودداری از هم‌وابگی کردن با آنان و کتک زدن آنها به‌شکلی که آسیب نبینند را داده است. و چنان چه متنبه شدند و از شما اطاعت کردند بر شماست خوراک و پوشاک آنان به نیکویی و زنان را به خیر و نیکی توصیه کنید چرا که آنها نزد شما امانت هستند و با کلام خدا بر شما حلال شده‌اند. تقوی پیشه کنید در مورد زنان و آنها را خیر و نیکی سفارش نمایید...

زنان به‌لحاظ جمعیتی بزرگ‌ترین گروهی هستند که پیوسته حقوق‌شان تضییع شده است. آنها راحت‌ترین و آسان‌ترین قربانی برای خشونت‌های خانوادگی، آوارگی و تحقیر در جریان جنگ‌ها، قاچاق انسان و خرید و فروش اعضای بدن هستند.

جنگ‌های دائمی طی ۱۰۰ سال گذشته و نیز دور شدن مسلمانان از تعالیم روح‌بخش قرآن و سیره رسول خدا (ص) طی قرون متمادی موجب شده است وضعیت و شرایط زنان مسلمان به مراتب از وضعیت زنان دیگر، حتی در فقیرترین کشورهای آفریقا و آمریکای مرکزی ناامید کننده‌تر هم باشد. توان اجتماعی-اقتصادی و فکری نیمی از جمعیت مسلمان در اصل دچار سکون و رخوت است.

اوضاع کلی زنان مسلمان معیار خوبی برای سنجش عملکرد جامعه اسلامی است. وقتی زنان در جوامع خود در حاشیه باشند، امت اسلامی نیز در دنیا در حاشیه خواهد بود؛ هرگاه زن مسلمان در متن پیشرفت اجتماعی-اقتصادی قرار نگیرد بی‌شک امت اسلامی نیز در عرصه خلاقیت و پیشرفت انسانی در حاشیه خواهد بود؛ هرگاه زنان مسلمان مورد حمایت نباشند، حقوق کل امت پایمال خواهد شد؛ اگر سرباز غیرمسلمان به زن مسلمان بی‌حرمتی کند، امت اسلامی مورد تهاجم نیروهای اشغال‌گر و فرهنگ‌های لذت‌گرای منکر خدا قرار خواهد گرفت. وقتی زنان مسلمان ناچار شوند خانه‌های امن خود را ترک کنند، امت اسلامی نیز در مملکت خویش فاقد امنیت خواهد بود؛ وقتی بی‌سوادی بر زن مسلمان تحمیل شود، تعصب و کوته‌فکری بر امت غالب خواهد شد؛ و سرانجام وقتی حقوق زنان مسلمان زیر پا گذاشته شود، امت اسلامی نیز احترامی نخواهد داشت.

وضعیت بد امت اسلامی به این خاطر نیست که زنان در آن تقریباً هیچ به حساب نمی‌آیند، بلکه جامعه اسلامی از این جهت دچار مخمصه شده است که کانون هویت خود را نه بر مبنای ایمان به خدا و رسولش (ص) بلکه بر پایه سیاست‌های نفرت‌انگیز کسانی بنا نهاده است که طی قرون متمادی به تزییع حقوق فقرا و افراد ناتوان پرداخته‌اند، البته این کار امروزه با روندی پیچیده‌تری صورت می‌گیرد. شرایط زنان خود گویای واقعیت است. آنها مورد سوءاستفاده قرار گرفته و از خانواده‌های‌شان جدا شده‌اند زیرا ساختارهای حمایتی سازمانی جامعه که قرار است از آنها حمایت کنند، تضمینی برای حقوق‌شان و فریادرس قانونی‌شان باشند از هم پاشیده یا وجود خارجی ندارند. پس پیامبر (ص) کسانی را مخاطب قرار می‌دهند که بیش از هر

کسی ممکنست از زنان سوء استفاده کند، یعنی مردان. خداوند متعال نحوه برپا کردن این ساختارهای حمایتی را به ما نشان داده است، اما به‌عنوان یک پیش‌نیاز وجدان مرد را به‌گونه‌ای نظام‌مند آفریده است تا از قدرت خود کم‌تر برای ظلم به دیگران و بیشتر برای ارائه بالاترین سطح حمایت و تسهیلات برای کسانی که به‌لحاظ سنتی از کم‌ترین امکانات زندگی آبرومندانه و شکوفایی کامل داشته‌های انسانی خود برخوردارند، استفاده کنند.

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! برای شما حلال نیست که از زنان، از روی اکراه (و ایجاد ناراحتی برای آنها) ارث ببرید! و آنان را تحت فشار قرار ندهید که قسمتی از آنچه به آنها پرداخته‌اید (از مهر)، تملک کنید! مگر این که آنها عمل زشت آشکاری انجام دهند و با آنان، به طور شایسته رفتار کنید! و اگر از آنها (به‌جهتی) کراهت داشتید، (فوراً) تصمیم به جدایی بگیرید! چه بسا چیزی خوشایند شما نباشد، و خداوند خیر فراوانی در آن قرار می‌دهد. (سوره النساء، آیه ۱۹)

در اینجا برخی - به‌ویژه کسانی که تحت تأثیر مقولاتی چون آزادی‌های به‌اصطلاح غربی و «برابری» زن و مرد قرار دارند - ممکنست بگویند این سخنان خداوند متعال، رسول خدا(ص) و قرآن تنها نشان‌دهنده آن است که دین اسلام زن‌ستیز است. با توجه به این که بیشتر آیات و سخنان پیامبر(ص) به‌طور ویژه مرد را مخاطب قرار می‌دهند پس ثابت می‌شود که هم قرآن و هم رسول گرامی اسلام(ص) مردان را بر زنان ترجیح می‌دهند. اما این امر ربطی به برابری جنسیتی، تساوی حقوق زن و مرد یا تبعیض جنسیتی ندارد، به‌ویژه آن‌گونه که برخی با بهانه کردن نابرابری جنسیتی، زنان را با حقوق کم به کار گرفته یا در موقعیتی قرار می‌دهند که «به‌طور قانونی» برای گذران زندگی دست به خودفروشی بزنند. این مسئله مربوط به قدرت و سوءاستفاده‌ها از آن می‌شود. قرآن در اغلب موارد کسانی را مخاطب قرار می‌دهد که در قبال اعمال قدرت بی‌مسئولیت هستند: مثلاً، فرعون، اهل کتاب، کفار و رباخواران. در رابطه بین مرد

و زن و مرد و خانواده کسی که بیشتر ممکنست از قدرتش سوءاستفاده و ستم کند مرد است نه زن. این مرد است که باید رفتار به لحاظ سنتی و تاریخی بی پروای خود را مهار و مدیریت کند. لذا خدا و رسولش (ص) به این مسئله- و عوامل آن- پرداخته و به تمام جوامع فرصت برخورداری از صلح و امنیت را می دهند. تنها کسانی که تیشه برداشته به ریشه اسلام می زنند نگاه متفاوتی نسبت به آن دارند.

مهم ترین مسئولیت جمعی مردان تأمین سلامت و امنیت جامعه اسلامی است در حالی که مهم ترین مسئولیت اجتماعی زنان نیز ساختن اجتماع می باشد. و حقوق هر دو جنس متناسب با مسئولیت هایی می باشد که بر دوش آنها نهاده شده است. مسئله حقوق ویژه برای یک جنس وقتی مشکل ساز می شود که برخی مسئولیت ها موجب برتری گروهی بر گروه دیگر شود، یعنی مسائل امنیتی به توسعه اجتماع ترجیح داده شوند. وقتی ما در دنیایی به سر می بریم که، دست کم چنان که می گویند، ملاحظات امنیتی به ویژه از جانب کانون های قدرت در دنیا مثل آمریکا، اسرائیل و اروپای غربی بر گفتمان بین المللی سایه افکنده است، چنین مقایسه ای نباید خیلی عجیب باشد. وقتی چنین شرایطی بر روابط انسانی حکم فرما می باشد، در میان دغدغه های بشری جایی برای فعالیت های مرتبط با توسعه اجتماع نخواهند ماند؛ کاهش بودجه های ملی مربوط به خدمات اجتماعی به نفع ملاحظات «دفاعی» و امنیتی مؤید این ادعاست. نتیجه اصلی این است که جامعه هویتی مردانه به خود گرفته و جایگاه زن به ابتذال و انحراف کشیده می شود.

در غرب مادی گرا بیشتر روابط مردم متأثر از مکان هایی است که در آن کار می کنند نه جوامعی که در آن زندگی می کنند. علت آن است که زنانی که حضور مدنی مؤثری در ساختن جوامع دارند مشغول پشتیبانی از محیط های کاری غالباً مردانه هستند. عده زیادی از آمریکایی ها حتی همسایگان خود را نمی شناسند، حال چگونه می توانند تنها با تمرکز بر یک جنبه از امور و مشغول داشتن تمام شهروندان زن و مرد به این مسئله، یعنی اقتصاد، جامعه ای منسجم، پایدار و ایمن بسازند؟ تمام سیستم بر پایه مقوله محیط کار بنا شده و همه چیز بر این اساس تعریف و تبیین

می‌شود؛ بی‌شک مقولات دیگری هم - مانند خانواده، تفریح، کار داوطلبانه، سرگرمی و غیره - وجود دارند، اما در حاشیه هستند. نظام سرمایه‌داری (کاپیتالیسم) به شدت یک‌بعدی و مردم‌محور است، لذا تمام کسانی که جزئی از این نظام بوده و می‌خواهند در این نظام پیشرفت کنند، حتی زنان، باید مشخصه‌های مردانه از خود بروز دهند. به یک مفهوم خیلی ساده، تنها به این خاطر که زنان آزاد هستند مرد باشند، «برابری» وجود دارد، و این برابری به معنی آن نیست که زنان به واسطه زن بودن مورد احترام هستند. در این نظام هرگز برابری حقیقی وجود نخواهد داشت زیرا هیچ‌گاه به مسئولیت‌های ویژه زنان توجه نشده و به تبع حقوق‌شان هرگز محترم شمرده نمی‌شود.

هر قدر جوامع مسلمانی که امروزه به استقلالی نوین دست یافته‌اند به وعده‌های برابری جنسیتی در غرب دلخوش کنند، به همان میزان از پیدایش همان جوامع ناکارآمدی که امروزه چشم‌انداز غرب را تیره کرده آسیب خواهند دید. عدم توازن میان اجتماع و امنیت، جوامع غربی و به تبع آن اقتصاد جوامع مزبور را در معرض خطر سقوط قرار داده است؛ و مسلمانان به خصوص باید هوشیار باشند که هیچ جامعه دیگری را نمی‌توان با این معیار مورد ارزیابی و قضاوت قرار داد. بهترین پاسخ در جامعه‌ای نهفته است که الگوی آن در کتاب خدا و سنت پیامبر خاتم(ص) آمده است، الگویی که در آن روابط تکمیلی میان زن و مرد (ازدواج و خانواده) موجب انسجام اجتماع شده و متعاقباً بدون به خطر انداختن امنیت جامعه به توسعه آزادی‌های مدنی می‌انجامد.

بهتر آنست که رهنمودهای رسول اکرم(ص) در خصوص ضرورت اولویت بخشیدن به عدالت اجتماعی را با کلام خود آن حضرت جمع‌بندی کنیم:

زندگی یک مسلمان، خانواده‌اش [زنش] و دارایی‌اش بر مسلمان دیگر حرمات دارد. هر مسلمانی برادر مسلمان دیگر است: هرگز به او ستم نمی‌کند، و او را تنها نمی‌گذارد، و تقوی در اینجاست (آن حضرت به قلب خویش اشاره فرمودند).

تربیت شخصیت و منش اسلامی

رعایت عدالت اجتماعی و اقتصادی در جامعه مستلزم داشتن شخصیت اسلامی قوی و باطراوت است. تنها یک شخصیت مبتنی بر رهنمودهای الهی و ویژگی‌های وجود

بی‌عیب و نقص پیامبر (ص) می‌تواند عدالت اجتماعی و اقتصادی را در مشی فکری، رفتاری، برنامه‌ریزی جامعه و نحوه ارزیابی نتایج اقدامات انجام‌شده، جا بیندازد. اگر اصول عدالت اجتماعی و اقتصادی را کانون قدرت اسلامی بدانیم، آنگاه باید گفت شخصیت اسلامی کانون بیداری و وجدان اسلامی است. یک وجدان اسلامی بالغ انگیزه لازم برای نهادینه کردن عدالت اجتماعی و اقتصادی در زندگی اجتماعی مسلمانان را فراهم می‌نماید. خداوند متعال در قرآن کریم در توصیف ویژگی‌های شخصیت مزبور می‌فرماید:

مسلماناً در آفرینش آسمان‌ها و زمین و آمد و رفت شب و روز، نشانه‌های (روشنی) برای صاحبان خرد و عقل است. همان‌ها که خدا را در حال ایستادن و نشستن و آنگاه که بر پهلو خوابیده‌اند، یاد می‌کنند، و در اسرار آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند، (و می‌گویند) بارالها این را بیهوده نیافریده‌ای، منزهی تو، ما را از عذاب آتش نگاهدار. پروردگارا، هر که را تو (به خاطر اعمالش) به آتش افکنی، او را خوار و رسوا ساخته‌ای، و این چنین افراد ستمگر هیچ یآوری نیست. پروردگارا، ما صدای منادی توحید را شنیدیم، که دعوت می‌کرد به پروردگار خود ایمان بیاورید و ما ایمان آوردیم، (اکنون که چنین است) پروردگارا، گناهان ما را ببخش، و ما را با نیکان (و در مسیر آنها) بمیران! پروردگارا، آنچه را به وسیله پیامبران ما را وعده فرمودی، به ما مرحمت کن، و ما را در روز رستاخیز رسوا مگردان، زیرا تو هیچ‌گاه از وعده خود تخلف نمی‌کنی. خداوند درخواست آنها (صاحبان خرد که درخواست‌های آنها در آیات سابق گذشت) را پذیرفت (و فرمود) من عمل هیچ عمل‌کننده‌ای از شما را، خواه زن باشد یا مرد ضایع نخواهم کرد، شما همگی هم‌نوع هستید و از جنس یکدیگر، آنها که در راه خدا هجرت کردند، و از خانه‌های خود بیرون رانده شدند، و در راه من آزار دیدند، و جنگ کردند و کشته شدند سوگند یاد می‌کنم، که گناهان آنها را می‌بخشم، و آنها را در بهشت‌هائی

که از زیر درختان آن نهرها جاری است، وارد می‌کنم، این پاداشی است از طرف خداوند، و بهترین پاداش‌ها نزد پروردگار است.

(سوره آل عمران، آیات ۱۹۰ تا ۱۹۵)

پیامبر خاتم(ص) در پیام وداع خویش چهار مشخصه ویژه برای چنین وجدانی معرفی می‌فرمایند:

• مسئولیت‌پذیری...

• پایبندی به قول‌ها...

• ستیزه‌جویی با شیطان...

• توجه به وقت‌شناسی اسلامی (مدیریت زمان)

که بازهم به‌خاطر محدودیت فضا فقط دو مورد آخر را مورد بحث قرار می‌دهیم، ضمن آن که سعی می‌کنیم از مضمون اصلی کتاب که به جنبه‌های قدرت در سیره مربوط می‌شود منحرف نشویم.

اگر انسان بتواند به‌درستی از قدرت الهی برای غلبه بر شیطان استفاده کند، به‌طور کلی در دنیا و آخرت رستگار خواهد شد. شیطان در مقایسه با خداوند متعال هیچ قدرتی ندارد و به‌همین ترتیب شیطان در قیاس با مؤمنین نیز قدرت ناچیزی دارد. اما در مقابله با اکثر انسان‌هایی که خود را با کلام الهی و تلاش‌های پیامبر(ص) هم‌سو نکرده‌اند از قدرت چشم‌گیری برخوردار است. شیطان سرسخت‌ترین، کهن‌ترین، تسلیم‌ناپذیرترین و بی‌رحم‌ترین - به‌طور خلاصه قدرتمندترین - تأثیر منفی را بر شخصیت، وجدان، افکار، احساسات و رفتار انسان دارد.

آیا با شما عهد نکردم ای فرزندان آدم! که شیطان را پرستش نکنید که او برای شما دشمن آشکاری است؟

(سوره یاسین، آیه ۶۰)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! همگی در صلح و آشتی در آید و از گام‌های شیطان، پیروی نکنید، که او دشمن آشکار شماست.

(سوره بقره، آیه ۲۰۸)

به بقین، شیطان دشمن شماست، او را دشمن خود بدانید، او فقط حزبش را
 به این دعوت می‌کند که اهل آتش سوزان (جهنم) باشند.
 (سوره فاطر، آیه ۶)

خداوند سبحان شیطان را دشمنی خود خوانده و محقر برای انسان معرفی می‌کند. اگر شیطان هیچ قدرتی نداشت آنگاه باید فقط یک محرک بود نه دشمن. دشمن نه تنها شما را تحقیر می‌کند بلکه توان آن را دارد که تنفر خود را به نیروی محرکه اجتماعی برای روایات، توجیهات تاریخی، طرح‌های عملیاتی، راهبردها، برنامه‌ها و سیاست‌ها تبدیل نماید. دشمن با شما به بحث و جدل آکادمیک راجع به موضع خود نمی‌پردازد، بلکه در کمین است که - به لحاظ فیزیکی، روانی و عاطفی - شکست‌تان دهد.

از آنجا که مسلمانان عمدتاً در اندیشه کسب قدرت و استفاده از آن برای رسیدن به برخی اهداف راهبردی نیستند، نوعاً فکر می‌کنند در دنیایی زندگی می‌کنند که دشمنی در آن ندارند. آنها فکر می‌کنند واکنش طبیعی کسانی که اسلام را نمی‌شناسند خصومت یا ترس از ناشناخته‌هاست، لذا این دسته از مسلمانان سعی دارند آنها را با اطلاعات «مغلوب سازند» چرا که معتقدند گفت‌گوی مسالمت‌آمیز «بین مذاهب» تنش بین تمدن‌ها را فرو می‌نشاند.

در وهله اول، چنین تعاملی یک تک‌گویی خواهد بود نه گفت‌گو، زیرا مسلمانانی که معمولاً نامرئی هستند از موضع قدرتی که متأثر از ایمان واقعی به خداوند و راه و رسم پیامبرش (ص) باشد وارد این بحث نمی‌شوند. نتیجه قابل‌پیش‌بینی این است که در پایان در موضع دفاع از خود در برابر حملات کسانی خواهند بود که فکر می‌کردند شناختی از اسلام ندارند و در بیشتر موارد آشکارا به خاطر واکنش خشن نشان دادن در مقابل بی‌عدالتی هم‌کیشان نظامی این مذاکره‌کنندگان عذرخواهی می‌کنند. گفت‌گوی واقعی مستلزم آنست که مسلمانان قدرت داشته باشند؛ باید جامعه اسلامی کارآمدی داشته باشیم که دولتی اسلامی مقتدر در رأس آن بوده و

یک نیروی نظامی اسلامی امنیت آن را تأمین کنند و یک قدرت اجرایی اسلامی آن را رهبری کند. اگر چنین باشد پردهٔ دروغین آکادمیک کنار رفته و مسلمین درمی‌یابند که این‌ها دشمنان‌شان هستند. دست‌کم بر اساس تجربهٔ نویسندهٔ کتاب حاضر که در ده‌ها مورد از گفت‌گوهای مورد اشاره حضور داشته و آنها را تجربه کرده است، هیچ یک از کسانی که موضعی مسیحی یا یهودی دارند نگفته‌اند که خوانش آنها از کتب مقدس عهد عتیق و عهد جدید عملکرد آمریکا را در جهان به‌اتهام مقابلهٔ آشکار با خداوند و رسوایی بشریت محکوم نکرده‌اند. همهٔ آنها از آمریکا، به‌رغم لغزش‌ها و تاریخ پوچ‌گرایی آن، طرفداری می‌کنند. چرا؟ زیرا قدرت آمریکا موضع ایشان را توجیه می‌کند و این افراد بدون «اعتباری» که از دولت آمریکا و قدرت نظامی نشأت می‌گیرد، به‌لحاظ فکری پایگاهی متزلزل دارند.

بی‌تردید وقتی شما قدرت داشته باشید، دشمن نیز خواهید داشت. این دشمن می‌تواند از نوع نرم (قدرت تأثیرگذاری که حاصل اصالت و شخصیت است، مانند قدرتی که پیامبر(ص) در مکه داشتند) یا از نوع سخت (قدرت دولت و نیروهای مسلح، مانند قدرت آن حضرت در مدینه) باشد. عجیب‌تر، به‌ویژه برای کسانی که به مسائلی از این دست فکر نمی‌کنند، این که خداوند متعال نیز دشمن دارد؛ چنان که قرآن می‌فرماید:

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! دشمن من و دشمن خویش را دوست خود قرار ندهید، شما نسبت به آنها اظهار محبت می‌کنید، در حالی که به آنچه از حق برای شما آمده کافر شده‌اند، و رسول خدا و شما را به خاطر ایمان به خداوندی که پروردگار همه شما است از شهر و دیارتان بیرون می‌رانند، اگر شما برای جهاد در راه من و جلب خشنودیم هجرت کرده‌اید پیوند دوستی با آنها برقرار نسازید، شما مخفیانه با آنها رابطه دوستی برقرار می‌کنید در حالی که من آنچه را پنهان یا آشکار می‌کنید از همه بهتر می‌دانم، و هر کس از شما چنین کاری کند از راه راست گمراه شده است.

(سورهٔ ممتحنه، آیه ۱)

بنابراین، اگر خداوند متعال، صاحب حقیقی قدرت، دشمنانی دارد چگونه ممکنست مسلمین دشمنی نداشته باشند؟ وقتی پیامبر (ص) بهترین انسانی که پا به عرصه وجود نهاده، دشمنانی داشتند، چرا درک این که کسانی که به خدا و رسولش ایمان دارند دشمن دارند آن قدر دشوار است؟ سخن گفتن در خصوص مقوله قدرت در سیره پیامبر اعظم (ص) برای مسلمانان امری نامتعارف است؛ آنها باید آیه فوق را بارها و بارها بخوانند تا دریابند که هرچه بیشتر قدرت داشته باشید دشمنان شما نیز به همان میزان سرسخت‌تر خواهند شد. و در دنیای امروزی با بالا گرفتن مجدد قدرت اسلام در شرق، کسانی که آزادانه از روش شاهانه زندگی خود (مادی‌گرایی، خوشگذرانی، اشغال، جنگ‌های دائمی) و «ارزش‌های» یهودی-مسیحی (سرمایه‌داری، دموکراسی، جهانی‌سازی) دفاع می‌کنند، به شکل بی‌سابقه‌ای خدا، قرآن، پیامبر، و دین آنها را مورد تهاجم و تحقیر قرار داده‌اند.

شیطان اغلب خود را نه به صورت موجودات عجیب و غریب که در قالب انسان ظاهر می‌سازد:

و شیطان هنگامی که کار تمام می‌شود می‌گوید خداوند به شما وعده حق داد و من هم به شما وعده (باطل) دادم و تخلف کردم، من بر شما تسلطی نداشتم جز این که دعوتتان کردم و شما پذیرفتید، بنابراین مرا سرزنش نکنید، خود را سرزنش کنید، نه من فریادرس شما هستم، و نه شما فریادرس من، من نسبت به شرک شما درباره خود که از قبل داشتید (و اطاعت مرا همدریف اطاعت خدا قرار دادید) بیزار و کافر، مسلماً ستمکاران عذاب دردناکی دارند. (سوره ابراهیم، آیه ۲۲)

به همین خاطر است که رسول خدا (ص) به ما می‌فرمایند مراقب شیطان باشیم. راه و روش شیطان این است که دروغ و نادرستی را با انبوهی از توجیهات در هم می‌آمیزد تا انسان را سردرگم کرده، بفریبد و گمراه کند. اگر به واسطه رحمت بیکران

الهی نبود که پیوسته از طریق وحی و سلسهٔ پیوستهٔ انبیاء (ع) و در رأس همهٔ آنها حضرت محمد(ص) پیوسته به ما هشدار می‌دهد که مراقب باشیم، مدتها پیش بشریت به ورطهٔ گمراهی افتاده بود و راهی برای رستگاری نداشت. و بر مسلمانان است که با ایمان به این حقیقت که نیرنگ‌های شیطان تنها بصیرت‌شان را افزون می‌کند، رسالت پیامبر خدا(ص) را ادامه دهند:

پرهیزکاران هنگامی که گرفتار وسوسه‌های شیطان شوند به یاد (خدا) و پاداش و کیفر او می‌افتند و (در پرتو یاد او راه حق را می‌بینند و) بینا می‌گردند. (سورهٔ اعراف، آیه ۲۰۱)

با آن که شیطان و لشگریان کافر او دشمنان قسم‌خوردهٔ مؤمنین هستند، چالش‌های آنها معیاری برای سنجیدن ظرفیت‌های ما فراهم می‌کنند و ما را برآن می‌دارند که دربارهٔ اعتقادات خود بیندیشیم تا بتوانیم عزم و ارادهٔ لازم برای مؤمنانه کار کردن را کسب کنیم.

یکی از مؤثرترین نیرنگ‌های شیطان آنست که مسلمانان را وادار کند فعالیت‌های روزمره و درازمدت خود را با یک زمانبندی انجام دهند که مورد تأیید خداوند متعال نیست. در همین خصوص پیامبر(ص) پس از سخن گفتن از نفوذ حيله‌گرانهٔ شیطان، بخش قابل توجهی از خطبهٔ وداع حضرتش را به این موضوع اختصاص می‌دهند:

ای مردم! «نسیء (جابجا کردن و تأخیر ماه‌های حرام) افزایشی در کفر (مشرکان) است که به واسطهٔ آن کافران گمراه می‌شوند، یک سال آن را حلال و سال دیگر آن را حرام می‌کنند تا مطابق تعداد ماه‌هائی که خداوند حرام کرده بشود (و عدد چهار به پندارشان تکمیل گردد) و از این راه آنچه را که خدا حرام کرده حلال بشمرند، اعمال زشت‌شان در نظرشان زیبا جلوه داده شده...» (سورهٔ توبه، آیه ۳۷) و آنها آنچه را خداوند حلال کرده حرام کنند. زمان نگه‌داشتن (در خصوص گذر ماه‌ها در طول سال) اکنون در هماهنگی با زمانی است که کرات آسمانی‌شان و زمین توسط خداوند خلق شد. و «تعداد

ماه‌ها نزد خداوند در کتاب (آفرینش) الهی از آن روز که آسمانها و زمین را آفریده دوازده ماه است که از آن چهار ماه، ماه حرام است (و جنگ در آن ممنوع می‌باشد) (سوره توبه، آیه ۳۶) سه ماه پشت سرهم و یک ماه مجزاست: ذی‌القعدة و ذی‌الحجه و محرم و رجب که بین جمادی و شعبان است. آیا پیام را رساندم؟ پروردگارا تو شاهد باش!

این موضوع کم‌اهمیتی نیست، بلکه شاید به واسطه غفلت ما از نکات مهمی که پیامبر (ص) برای راهنمایی در راه حفظ قدرت اخلاق‌مدار خود بر روی زمین بیان فرمودند، چنین به نظر رسد. اگر ما نیز امروز همانند مردمی که اندکی پس از رحلت پیامبر (ص) رهنمودهای آن حضرت را به فراموشی سپردند عمل کنیم، خود را در وضعیتی قرار خواهیم داد که هیچ قدرتی نداشته باشیم.

مدیریت یک نظام وقت‌شناسی رابطه تنگاتنگی با قدرت داشتن دارد. شاید این به نظر مادی‌ترین و پیش‌افتاده‌ترین موضوع فکری باشد، با این حال اگر این موضوع آن قدر پیش‌پا افتاده است چرا باید پیوسته خود را در حال مجادله بر سر نحوه تعیین آغاز ماه اسلامی، یعنی اولین روز ماه رمضان، و زمان آغاز مناسک حج ببینیم؟ خداوند متعال این موضوع را کاملاً آشکار بیان می‌فرماید:

درباره «هلال‌های ماه» از تو سؤال می‌کنند، بگو: «آنها، بیان اوقات (و تقویم طبیعی) برای (نظام زندگی) مردم و (تعیین وقت) حج است.» و (آن چنان که در جاهلیت مرسوم بود که به هنگام حج، که جامه احرام می‌پوشیدند، از در خانه وارد نمی‌شدند، و از نقب پشت خانه وارد می‌شدند، نکنید) کار نیک، آن نیست که از پشت خانه‌ها وارد شوید، بلکه نیکی این است که پرهیزگار باشید و از در خانه‌ها وارد شوید و تقوا پیشه کنید، تا رستگار گردید. (سوره بقره، آیه ۱۸۹)

اگر ما از عهده حل مشکلاتی به‌ظاهر بسیار ساده برناییم، پس جایگاه ما در دنیا کجاست؟ حتی برای اداره کارهای روزمره خود ناگزیر به دیگران وابسته خواهیم بود.

نقل است، برخی اوقات که شما با وجود تلاش زیرا از عهده حل مشکلی بر نمی‌آیید شاید در طرح مسئله اشتباه می‌کنید. شاید مشکل به آن سادگی که بتوان به راحتی آن را حل کرد نباشد و پاسخ مسئله ما را گمراه کرده است چون به‌ندرت آن را در بافت قدرت بررسی کرده‌ایم. مدیریت صحیح و باثبات یک نظام وقت‌شناسی مستلزم برخورداری از قدرت است، قدرت ساختاری. اداره گسترده گذار از یک نظام به نظامی دیگر نیازمند قدرت است، قدرت برای تقویت و تنظیم مجموعه‌ای از سیاست‌های جدیدی که الگوی جدید را وارد زندگی مردم عادی کند؛ قدرت برای تعلیم و تربیت عامه مردم در جهت برخورداری از منافع روش نوین اداره امور؛ قدرت برای گردآوری داده‌ها، فهرست کردن و نظم‌دهی آن به‌نحوی که به اعتبار استانداردهای جدید کمک کند یا برای خلق استانداردهای جدید به کار گرفته شود؛ قدرت برای تربیت متخصص‌هایی که درستی و هم‌خوانی استانداردها را با اطلاعات جدید ارزیابی کنند؛ قدرت برای حفظ ثبات در کارکرد نظام مزبور به‌صورتی که یکی از نتایج مهم کار پیش‌بینی‌پذیری باشد؛ قدرت برای ایجاد نهادهایی که بر کارکرد درست نظام نظارت داشته باشند؛ و قدرت برای ایجاد مجمع مشورتی برای حل مشکلات سر راه به شکلی فراگیر در سطح جامعه.

این‌ها وظایفی نیستند که افراد، فارغ از تعداد و میزان صداقت و خلوص نیت‌شان در کار، از عهده آن برآیند. بلکه باید دولت این وظایف را به‌عهده بگیرد، تنها یک دولت می‌تواند فعالیت‌های صدها و شاید هزاران نفر را در یک مسیر مشخص هماهنگ و هدایت کند. و برای مدیریت صحیح یک نظام وقت‌شناسی به‌شکلی که به‌طور نامحسوس عملکردی روان داشته باشد ده‌ها هزار نفر نیرو نیاز دارد. بنابراین، برای اداره بی‌نقص یک نظام وقت‌شناسی اسلامی در وهله اول باید یک دولت اسلامی در رأس امور جامعه اسلامی باشد. دولتی که برای نیازها و خواست‌های اسلامی جامعه به‌دنبال راه‌حل‌های اسلامی باشد. لذا، اهمیت فرمان پیامبر(ص) مبنی بر استفاده سازمانی از تقویم اسلامی در زمانی که قدرت تثبیت‌شده دولت اسلامی از سوی هیچ قانون قدرت دیگری در جزیره‌العرب تهدید نمی‌شد، آشکار می‌شود.

با آن که بخش اعظم این حیطه در کتاب تفسیر «قرآن متعالی» (نوشته محمد العاصی به زبان انگلیسی) (جلد ۲) مورد بررسی قرار گرفته است، بد نیست در اینجا نگاهی دوباره به برخی از نکات مهم بیاندازیم.^{۱۷} وقت‌نگهداشتن و مدیریت زمان بخش مهمی از زندگی انسان است؛ این کار یک بخش طبیعی از وجود انسان است. انسان همان‌طور که برای تنفس به هوا یا برای رفع تشنگی به آب نیاز دارد به مقوله مدیریت زمان نیز وابسته است. به واسطه گذر زمان است که انسان می‌تواند رخداد‌های گذشته، حال و آینده را طبقه‌بندی و مرتب کند. به همین علت، انسان طی قرن‌ها برای ثبت گذر زمان از سیستم‌های مختلف استفاده کرده است تا مرجعی برای اطلاعات تاریخی فراهم کرده و فعالیت‌های روزانه، هفتگی، ماهانه و سالانه خود را سازماندهی کند. تمام سیستم‌های وقت‌شناسی کهن و امروزی با میزان دقت‌های متفاوت به حرکت نسبی زمین، خورشید و ماه بستگی داشته‌اند. این واقعیت که حرکت این سه جسم در فضا در بازه‌های زمانی مشخص ثابت و تکرار شونده است، مقولات پیش‌بینی‌پذیری آینده (مثلاً، الگوهای آب و هوا در سال آتی) و تخمین گذشته (برای مثال، تعیین قدمت از طریق کربن با اهداف زمین‌شناختی و انسان‌شناختی) را امکان‌پذیر می‌سازد. تقویمی مبتنی بر انتخاب یک سیستم وقت‌شناسی است صرفاً یک سازوکار زمان‌بندی است که روزها را در قالب هفته‌ها، هفته‌ها را در قالب ماه‌ها، ماه‌ها را در سال‌ها و سال‌ها را در قالب قرون سازمان‌دهی می‌کند.

بیشتر مسلمانان در پاسخ به این سوال که چرا دوست دارند از سیستم‌های وقت‌شناسی دیگری به جز سیستم اسلامی استفاده کنند، ناخودآگاه می‌گویند که دیگر از این سیستم استفاده نمی‌شود و این که آنها فقط به استفاده از این سیستم در آیین‌های مذهبی قانع هستند. آن مسلمانانی که در این مورد اندکی می‌اندیشند می‌گویند که تردید در مورد آغاز ماه‌های اسلامی و اختلاف در این خصوص بین کشورهای مختلف و حتی شهرهای مختلف در یک کشور آنها را از استفاده از این تقویم بر یک مبنای پایدار بازمی‌دارد. تقویم گریگوری، که امروزه به‌خاطر استفاده گسترده در سراسر دنیا به آن «تقویم رایج» گفته می‌شود، برای مدیریت عدم قطعیت

فوق‌الذکر تقویم را با یک انقلاب در گردش زمین به دور خورشید هماهنگ کرده است که به آن سال خورشیدی گفته می‌شود. بیشتر مردم این تقویم را یک طرح خورشیدی می‌دانند که در آن سال خورشیدی به‌طور قراردادی به ۱۲ قسمت برابر که ماه نامیده می‌شود تقسیم می‌شود؛ این ماه‌ها نوعاً با فصل‌ها مطابقت دارند: پاییز، زمستان، بهار و تابستان. در این میان تردید اضافی که هر سال پیش می‌آید را با اضافه کردن یک روز به سال چهارم از یک دوره چهار ساله که به آن سال کبیسه گفته می‌شود حل می‌کنند. در مقابل در تقویم اسلامی که کاملاً با ماه مرتبط است هیچ روز یا ماه کبیسه‌ای نباید اضافه شود و هر ماه همیشه ۲۹ یا ۳۰ روز است.

تا آنجا که به تقویم گریگوری مربوط می‌شود مهم‌ترین سوالی که مسلمانان باید بپرسند این است که: چه ضرورتی دارد در دنیای مدرن تقویم را با تغییر فصول هماهنگ کنیم؟ شاید این کار برای فرهنگ‌های کشاورزی و کوچ‌نشین باستانی مهم بوده باشد، چرا که این کار برای پیش‌بینی دقیق زمان برداشت یا آماده شدن برای کوچ به مکان‌های گرم‌تر در فصل زمستان ضروری است. در دنیای امروزی نیز ممکنست به‌خاطر جابجایی فصلی کالاهای فصلی مربوط به فروش البسه و ارائه خدماتی مانند، مثلاً تمیز کردن لوله‌بخاری مهم باشد. کجی ۲۳/۵ درجه‌ای محور گردش زمین نسبت به خورشید عامل پیدایش فصول است، اما با توجه به این واقعیت که علوم امروزی با دقت بسیار بالایی موقعیت زمین نسبت به خورشید را تعیین می‌کنند و این که تقویم خورشیدی بر موقعیت‌های مزبور منطبق است و هر چهار سال یک‌بار باید یک روز به سال اضافه شود، چرا هنوز هم باید ماه‌ها به‌طور قراردادی ۲۸، ۳۰ و ۳۱ روزه تعیین شوند؟ مضافاً این که اکنون که غرب مدرن در عصر اطلاعاتی پسا صنعتی به‌سر می‌برد، یعنی یک فرهنگ روزانه ۲۴ ساعت در هفته - که دیگر وابسته به کشاورزی نیست - حفظ یک سیستم وقت‌شناسی که منطبق بر تغییر فصول است چه ضرورتی دارد؟

موضوع عدم قطعیت (در خصوص آغاز هر ماه اسلامی) برای مسلمانان خیلی عمیق‌تر از بحث راحتی آسایش است؛ در واقع این مسئله با مقوله تاریخی عدم توکل به خداوند

متعال و رسول خدا (ص) در هم تنیده است. مسلمانان باید آگاه باشند که تردید خود به تنهایی صرفاً وقتی تهدید است که برنامه‌ای برای مدیریت آن نداشته باشیم. در هر چیزی ممکنست عدم قطعیت و تردید وجود داشته باشد و انسان تنها وقتی یاد بگیرد چگونه این مسئله را مدیریت کند آسوده خواهد بود و دیگر به آن فکر نخواهد کرد. این کاریست که طرفداران تقویم گریگوری از مسلمانان بهتر انجام داده‌اند. آنها تشخیص داده‌اند چگونه نه تنها عدم قطعیت ذاتی حرکات خورشید، ماه و زمین را مدیریت کنند، بلکه مدیریت تردید ناشی از تصورات اشتباه را نیز یاد گرفته‌اند. و در رأس این مسائل به‌طور گسترده مدیریت خود را به تمامی بخش‌های جامعه‌ای که برای آن اهمیت قائل است منتقل کرده‌اند و به همین جهت اکثر مردم به‌ندرت در این مورد فکر می‌کنند.

درک این حقیقت که وقت‌شناسی اسلامی بخشی از کلیت اسلامی است و هیچ راه دیگری برای مدیریت زمان چنین کارکردی ندارد، خارج از بافت یک دولت اسلامی برای مسلمانان دشوار خواهد بود. این مسئله با رهنمود اسلامی مهم‌تر دیگری در خصوص عدالت و توازن جهانی و برابری آحاد مردم مرتبط است. در نظر بگیرید هر ده ساله چگونه ماه رمضان در فصول مختلف رخ می‌دهد. کسانی که در برخی سال‌ها روزه کوتاه‌مدتی می‌گیرند سال‌های دیگر روزه طولانی‌تری می‌گیرند و برعکس. به این ترتیب، هیچ مسلمانی در صورتی که محل سکونتش را در طول عمر خود عوض نکند، ناگزیر نخواهد بود دائم روزه طولانی‌مدت بگیرد و در عین حال هیچ مسلمانی هم پیوسته روزه‌اش کوتاه‌مدت نخواهد بود. کسانی که مشکل حرکتی دارند با پیر و فرتوت هستند می‌توانند حج خود را در فصلی برنامه‌ریزی کنند که آب و هوای مکه در مقایسه با ماه‌های گرم‌تر سال به‌نسبت خنک‌تر باشد. پس روزهایی هستند که از روزهای دیگر ارزشمندتر هستند: تمامی روزهای ماه رمضان، ده شب آخر ماه رمضان، لیالی قدر، دهه اول ذی‌الحجه، و یوم‌العرفات. اما با جلو عقب شدن دائم بین تاریخ‌های اسلامی و بی‌توجهی نابخشودنی کشورهای اسلامی در این خصوص، تقریباً تعیین زمان درست این روزهای پر رحمت ناممکن خواهد بود. انسان‌های گناهکار و گمراه در

این روزها بیشتر از رحمت الهی برخوردار خواهند بود. باید از این روزها نهایت بهره را برد، لذا دانستن زمان دقیق آنها اهمیت بسزایی دارد. و برخورداری از موهبت‌هایی از این دست منوط به آنست که همان‌طور که پروردگار متعال بی‌دریغ رحمتش را بر ما ارزانی می‌دارد ما نیز در رعایت عدالت با وسواس و دقت فراوان عمل کنیم.

یادداشت‌ها و منابع فصل هفتم:

- 1- Dr. Muhammad Hamidullah, *Al-Wathaiq al-Siyasiyah fi al-Ahd al-Nabawi wa-al-Khilafah al-Rashidah*, 7th edition. (Beirut, Lebanon: Dar

an-Nafais, 2001), pp. 226-28.

۲- بیداری اسلامی سال ۲۰۱۱: اشاره دارد به خیزش مدنی در دنیای عرب در اوایل سال ۲۰۱۱ (۱۴۳۲ قمری) که دیکتاتورهای تونس و مصر، زین العابدین بن علی و حسنی مبارک را سرنگون کرد و این اعتراض‌ها و تزلزل دولت‌ها کم‌کم به یمن، بحرین، سوریه، لیبی و به شکل خفیف‌تری به اردن، الجزایر، عراق و مراکش نیز سرایت کرد.

3- United States Central Intelligence Agency, *The World Factbook*, ۲۰۰۷. (Langley, Virginia, USA: Central Intelligence Agency, 2007).

<https://www.cia.gov/library/publications/the-world-factbook/rankorder/2079rank.html>

4- Anup Shah, *Poverty Facts and States*. (globalissues.org: Global Issues, September 10, 2010)

<https://www.globalissues.org/article/26/poverty-facts-states>

5- Earth Trends Country Profiles, *Population, Health, and Human Well-Being- Libyan Arab Jamahiriya*. (earthtrend.wri.org: World Resources Institute- Earth Trends Environmental Information, 2003).

http://earthtrends.wri.org/pdf_library/country_profiles/pop_cou_434.pdf

۶- معمر قذافی (۱۹۴۲ تا اکتبر ۲۰۱۱) - دیکتاتور لیبی از سال ۱۹۶۹ که طی یک کودتای نظامی شاه ادريس دست‌نشاندهٔ ایتالیا را سرنگون کرده جمهوری عربی لیبی را تأسیس نمود و بعدها آن را تحت عنوان جمهوری لیبی معرفی کرد (۱۹۷۷). عقاید فلسفی وی در خصوص سوسیالیسم ملی عربی به تفصیل در کتابی موسوم به کتاب سبز آورده شده است. (کتاب حاضر پیش از سقوط قذافی نوشته شده است - مترجم)

صدام حسین (۱۹۳۷ تا ۲۰۰۶): حاکم مطلق عراق از ۱۹۷۹ تا زمانی که در سال ۲۰۰۳ توسط ایالات متحده آمریکا سرنگون شد و بعداً در سال ۲۰۰۶ توسط دادگاهی که از سوی دولت ایالات متحده هدایت می‌شد محکوم و اعدام شد. وی توسط سازمان سیا به حکومت رسید؛ سیا نه تنها او را سد در مقابل کمونیسم می‌دانست بلکه با پشتیبانی اطلاعاتی وی را در حذف رقابیش نیز

کمک می‌کرد. طی دهه ۸۰ و در جریان اولین جنگ خلیج فارس بین عراق و ایران، ایالات متحده همچنان به حمایت، پشتیبانی مالی و آموزش او ادامه می‌داد، در جریان همین جنگ بود که وی دستور استفاده از سلاح‌های شیمیایی علیه نیروهای ایران را صادر نمود. اما پس از آن که وی در سال ۱۹۹۰ به کویت حمله کرد از چشم حامیان خود در ایالات متحده افتاد و او را در جنگ دوم خلیج عقب راندند و سپس کل کشور را تحت تحریم‌های شدید اقتصادی و تجاری قرار داد که مرگ نزدیک به یک میلیون کودک عراقی را در پی داشت.

نیکلاس سارکوزی (۱۹۵۵- تا کنون): سیاستمدار جناح راستی که در سال ۲۰۰۷ به‌عنوان بیست و سومین رئیس‌جمهور فرانسه انتخاب شد. وی تلاش زیادی در راستای تصویب قوانین مبتنی بر اسلام‌هراسی در اروپا کرد و از این امر حمایت زیادی نمود.

۷- بانک تسویه‌حساب‌های بین‌المللی (BIS): این بانک که مقر آن در بازل سوئیس می‌باشد بر اساس توافق‌نامه‌های هوگو در سال ۱۹۳۰ تأسیس شد و قدیمی‌ترین نهاد مالی بین‌المللی است. این بانک که به هیچ دولتی پاسخ‌گو نیست «...همکاری بین‌المللی پولی و مالی را پشتیبانی می‌کند و نقش بانکی برای بانک‌های مرکزی را ایفا می‌کند». بانک تسویه‌های بین‌المللی در قالب مجمعی برای ارتقاء بحث و تحلیل سیاست‌گذاری در میان بانک‌های مرکزی و در درون جامعه مالی بین‌المللی؛ مرکزی برای پژوهش در زمینه اقتصادی و پولی؛ همکار اصلی بانک‌های مرکزی در تعاملات مالی‌شان و ایفای نقش یک عامل یا امانت‌دار در ارتباط با عملیات‌های مالی بین‌المللی این وظیفه را انجام می‌دهد.»

وسلی کلارک ژنرال بازنشسته آمریکایی در مصاحبه دموکراسی اکنون (Democracy Interview Now) گفته بود: «...حدود ۱۰ روز پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۱۱ یکی از ژنرال‌ها به [من] گفت که تصمیم برای آغاز جنگ با عراق از پیش گرفته شده بود. [من] تعجب کرده پرسیدم چرا. او در پاسخ گفت: «من نمی‌دانم، حدس می‌زنم آنها نمی‌دانند دیگر چه کاری باید بکنند!». بعدها همان ژنرال گفت آنها برنامه‌ریزی کرده‌اند طی پنج سال به هفت کشور حمله کنند: عراق، سوریه، لبنان، لیبی، سومالی، سودان و ایران». نکته مشترک در زمینه بانکداری بین این هفت کشور این است که هیچ یک از آنها در فهرست ۵۶ عضو بانک تسویه حساب‌های بین‌المللی حضور ندارند.

همین امر آنها را دور از دسترس بانک مرکزی بانکداران مرکزی در سوئد قرار می‌دهد. عراق از سال ۲۰۰۳ تحت اشغال ایالات متحده بوده است؛ سودان قرار است در جولای ۲۰۱۱ تجزیه شود (این امر پس از انتشار کتاب حاضر به وقوع پیوست- مترجم)؛ در طی دهه گذشته اتحادیه دادگاه‌های اسلامی^۲ بومی سومالی به وسیله نیروهای اشغالگر آمریکایی/اتیوپیایی از بین رفته است؛ سوریه و لیبی هر دو درگیر مبارزه با معترضین داخلی هستند که از سوی قدرت‌های امپریالیستی تقویت و حمایت می‌شوند؛ اسرائیل در سال ۲۰۰۶ با حمله به جنوب لبنان سعی کرد حزب‌الله را از میان بردارد؛ و علاوه بر تحریم‌های سی ساله علیه جمهوری اسلامی ایران، غرب همواره بر طبل جنگ علیه این کشور می‌کوبد.

<http://www.bis.org/about/index.htm>.

9- Eleln Brown, Lybiya: All About Oil, or All About Banking? (Global Research.ca: Center for Research on Globalization, April 14, 2011).

<http://www.globalresearch.ca/index.php?Context=va&aid=24306>

10- Muhammad H. al-'Asi. The Ascendant Qur'an, Volume 3. (Toronto, Canada: Institute of Contemporary Islamic Thought, 2009), pp. 332-62.

11- Khalil Abdul-Rahman, Why the Usury Part of a Debt Can Never Be Fully Paid. (Columbia, Maryland, USA: Ijtihad Today, April 22, 2009).

http://ijtihadtoday.org/wiki/Why_the_Usury_Part_of_a_Debt_Can_Never_Be_Fully_Paid

12- Gilad Atzmon, Israeli Economy for Beginners. (London, UK: Gilad Atzmon website, February 11, 2011).

<http://www.gilad.co.uk/writings/gilad-atzmon-israelieconomyforbeginners.html>.

۱۳- بخش اعظم این تحلیل برگرفته از مشارکت سردبیر در جلد سوم The Ascendant Qur'an که در بالا به آن اشاره شد.

14- Randall Amster, Now What? Obama Bags Osama. (counterpunch.org: Counter Punch Magazine, May 2, 2011).

15- <http://www.muslm.net/vb/showthread.php?p=2895287>

<http://www.youtube.com/watch?v=PfqG1MtXklU>

۱۶- نقل توسط وثیلہ بن اسحاق لیشی و ثبت توسط بن عدی.

17- Muhammad H. al-'Asi, The Ascendant Qur'an, Volume 2. (Toronto, Canada: Institute of Contemporary Islamic Thought, 2009), pp. 282-93.

۱۸- همان، ص. ۲۳-۲۴.

سخن پایانی

همان‌طور که شما خواننده نکته‌سنج با مطالعه کتاب حاضر تا اینجا به روشنی دریافته‌اید، نه تنها در رابطه با بحث قدرت در سیره حضرت رسول (ص) که در خصوص خطبه وداع آن حضرت در حجة الوداع نیز می‌توان کتاب‌ها مطلب نوشت. بی‌تردید کتاب حاضر تنها نقطه آغازی بر این بحث است اما همان‌طور که به مرور تعداد بیشتر و بیشتری از مسلمانان به بلوغ سیاسی دست پیدا می‌کنند، امید است که این کتاب راهنمایی برای هدایت تلاش‌های آنها در جهت اکتساب و به‌کارگیری اصولی قدرت باشد و به ایشان کمک کند از تجارب خود برای بسط درس‌هایی که می‌توان از زمامداری بی‌عیب و نقص پیامبر (ص) آموخت استفاده کنند. فقط باید در روش مطالعه سیره، نحوه تفکر در مورد پیامبر (ص) و شیوه اجرای رهنمودهای اسلامی در دنیایی که علائق شخصی را با عدالت جهانی در هم می‌آمیزد تغییر ایجاد کنیم.

مسلمانان تحت تأثیر اندیشه سیاسی غرب این عقیده را پذیرفته‌اند که قدرت فسادآور بوده و فقط مختص مستکبرین و افراد بی‌اخلاق است. این شعار در گفتمان سیاسی و دانشگاهی غرب معروف است که «قدرت فساد می‌آورد و قدرت مطلقه قطعاً فسادآور است». علت این است که اعمال قدرت مبتنی بر هدایت الهی یا تعالیم هیچ‌یک از پیامبران خدا (ع) نیست. شاید جامعه معاصر غربی از افراد اسماً مسیحی تشکیل شده باشد اما زندگی این افراد مبتنی بر روش زندگی عیسی مسیح (ع) و تعالیم آنچه از انجیل باقیمانده نیست. تحمل ستم دولت‌هایی که حتی تا کشتن یک پیامبر و سایر مردمان عدالت‌خواه پیش می‌روند، امروزه بخشی از تعالیم دینی مسیحیت شده است. همین وضعیت برای اکثریت قاطع کسانی که دعوی پیروی از دین یهود را دارند نیز صدق می‌کند.

مسلمانان تنها مردمی هستند که به طور کامل تعالیم قرآن و سیره و سنت رسول

خدا(ص) را ترک نکرده‌اند. اما متأسفانه اکثر مسلمین پیروی از سیره و سنت پیامبر(ص) را به یک سری تشریفات مذهبی محدود تقلیل داده‌اند. بنابراین، می‌توان گفت احتمالاً بار گناه مسلمانان سنگین‌تر از خاورشناسان غربی‌ای است که آگاهانه تحریف و ارائه تصویری نادرست از سیره و سنت رسول خدا(ص) را پیشه خود کرده‌اند. مسلمانان به‌خاطر تحریف سیره از روی غفلت و بی‌توجهی گناهکارند. با آن که بی‌تردید تاریخ در خلق این ذهنیت دخیل بوده است، اما وقتی ما شواهد کافی در خود سیره داریم که نشان می‌دهند سیره پیامبر(ص) تمامی راه کارهای لازم برای کسب و اجرای نظام‌مند قدرت مطابق با احکام الهی را در خود دارد دیگر هیچ عذر و بهانه‌ای برای رها نکردن بار تاریخ پذیرفته نیست.

خداوند متعال با حکمت بی‌انتهای خویش هیچ‌یک از بندگانش را مانند دیگری خلق نکرده است. برخی ثروتمند و برخی فقیرند؛ برخی قدرتمند و برخی ضعیف هستند. لذا، همیشه یک تمایز قدرت وجود داشته و پیوسته چنین خواهد بود. اهمال‌کاری جدی در دنیای حاضر آنست که کسانی که از قدرت و ثروت برخوردار هستند از این قدرت و ثروت خود برای استثمار فقرا و ضعفا استفاده می‌کنند. از سوی دیگر، اسلام استفاده از قدرت را قانونمند می‌کند. قدرتمندان مجاز به استثمار ضعفا و افراد ناتوان نیستند. مثلاً، کتک زدن یک بچه برای یک فرد بالغ کار آسانی است اما آیا چنین کاری اخلاقی است؟ در حالی که بیشتر مردم بی‌درنگ کتک زدن بی‌دلیل یک بچه را عملی زشت می‌دانند، وقتی بحث ستم یا استثمار ضعفا و فقرا پیش می‌آید این میزان حساسیت وجود ندارد. کشورهای قدرتمند، بی‌هیچ تفکر و نشان دادن هیچ‌گونه احساس پشیمانی از اقدامات طغیان‌گرانه و وحشیانه خود، با استفاده از سلاح‌های مرگبار میلیون‌ها انسان بی‌گناه را مورد تهاجم و قتل و غارت قرار می‌دهند. دنیای امروز را می‌توان دنیایی توصیف کرد که با قانون جنگل اداره می‌شود و در آن حیوانات قوی‌تر به ضعیف‌ترها حمله کرده آنها را می‌درند. آیا انسان‌ها چیزی بیش از حیوانات دوبا نیستند؟

اسلام اصرار دارد که انسان خیلی فراتر از حیوانی دویاست؛ به‌همین دلیل است که

قرآن آنها را این گونه مورد خطاب قرار می دهد: «که ما انسان را در بهترین صورت و نظام آفریده ایم» (سوره التین، آیه ۴)، در عین حال قرآن همچنین هشدار می دهد که آنها این تمایل را دارند که به پست ترین سطوح تباهی و فساد سقوط کنند مگر آن که قدرت پرودگار متعال را مدنظر داشته باشند:

سپس او را به پائین ترین مرحله باز گردانیدیم. مگر کسانی که ایمان آورده اند و اعمال صالح انجام داده اند که برای آنها پاداشی است قطع ناشدنی.
(سوره التین، آیات ۵ و ۶)

پس چگونه می توان مانع سقوط بشریت به پست ترین سطوح فساد و تباهی شد؟ خداوند متعال با فراهم کردن زمینه هدایت برای تمام انسان ها و معیاری برای تشخیص خوب و بد، استفاده از قدرت را قانونمند فرموده است (سوره بقره، آیه ۱۸۵ و سوره الفرقان، آیه ۱). اما تنها کسانی که تقوا دارند از این هدایت بهره مند می شوند. لذا، داشتن ثروت یا قدرت مجوزی برای افراط فرد نیست. انسان ها باید رفتاری متعالی تر داشته باشند. آنها از تمامی صفات مثبت جسمی و روانی متناسب با عملکردی که برای شان مقدر شده برخوردار هستند: خلیفه الله بودن بر روی زمین، و این تنها در صورتی ممکن است که ارزش های آنها به طور کامل منطبق بر رهنمودهای الهی باشد.

خداوند متعال نه تنها از طریق وحی در قرآن کریم زمینه هدایت را فراهم نموده است، بلکه یک راهنمای کامل حضرت محمد (ص) - را هم فرستاده است که الگویی عملی با عالی ترین سیرت (سوره القلم، آیه ۴) و نیز سرمشقی برای تمام بشریت (سوره الاحزاب، آیه ۲۱) در تمامی اعصار است. از آنجا که آن حضرت الگوی عملی ابدی و تجسم تعالیم قرآن کریم می باشند، فقدان بحث در خصوص بعد قدرت در سیره ایشان خیلی چشم گیرتر خواهد بود.

مسلمانان نمی توانند در طول زندگی چشم خود را بسته یا بی تفاوت از کنار موضوعات داغی بگذرند که دنیا به واسطه بی عدالتی اجتماعی سازمانی با آنها روبروست، بی عدالتی ای که با کمک بی عدالتی اقتصادی راه را برای بی عدالتی سیاسی که از طریق نژادپرستی،

نظام طبقاتی، نابرابری جنسیتی و درگیری تسهیل می‌شود باز می‌کند. تنها نگاهی کلی‌گرا به سیره با کانون و پیشانی مقوله قدرت می‌تواند مسلمین را به سمت ایفای همان نقشی هدایت کند که خدا برای آنها مقدر فرموده است. (سوره آل عمران، آیه ۱۱۰) این امر تنها در صورتی تحقق پیدا می‌کند که مسلمانان قدرت داشته باشند و راه کسب قدرت (اخلاقی) آن است که رقبای قدرت الهی ما را از راه راست منحرف نکنند؛ «چرا که من در میان شما چیزی به‌جا گذاشته‌ام که اگر بدان عمل کنید هرگز به بیراهه نخواهید کرد؛ کتاب خدا و سنت پیامبرش».

وقتی سیره پیامبر اکرم(ص) الگوی رفتاری مسلمانان شود، امت اسلامی به‌طور خودکار نقشی را که برایش مقدر شده ایفا خواهد کرد: «همان گونه (که قبله شما یک قبله میانه است) شما را نیز امت میانه‌ای قرار دادیم (که در حد اعتدال که میان افراط و تفریط هستید) تا گواه بر مردم باشید و پیامبر هم گواه بر شما و ما آن قبله‌ای را که قبلاً بر آن بودی تنها برای این قرار دادیم که افرادی از پیامبر پیروی می‌کنند» (سوره بقره، آیه ۱۴۳). محمد العاصی در کتاب تفسیری به زبان انگلیسی با عنوان «قرآن متعالی» می‌گوید:

«آیا این امری اتفاقی است که به‌نظر می‌رسد رابطه مستقیمی بین شأن و مرکزیت پیامبر(ص) و شأن و مرکزیت امت وجود دارد؟ هرچه پیامبر(ص) برای امت مرکزی‌تر باشد به‌همان مقدار امت برای انسانیت مرکزیت پیدا می‌کند؛ و هرچه پیامبر(ص) در میان امت «به‌حاشیه» رود، به‌همان مقدار امت در میان بشریت به‌حاشیه می‌رود. وقتی الگوی پیامبر(ص) معیار شاخص برای عملکرد امت باشند، وقتی سنت و سیره آن حضرت نیروهای تعیین‌کننده خط مشی امت باشند، در آن صورت - و تنها در آن صورت - امت نقش پیشرو در جامعه ملل امور جهانی خواهد داشت. بدون رهبری پیامبر(ص) این امت ملتی سرگردان خواهد بود و بدون نظارت امت بشریت دچار سرگردانی خواهد بود».

از خداوند متعال می‌خواهیم که به ما حکمت و فراستی اعطا فرماید تا هدایتش را درک نمائیم و از پیامبر گرامی‌اش(ص) که سلام و صلوات خدا بر او باد و اهل بیت ایشان که برگزیدگان و تجسم حق و عدالت هستند، تبعیت کنیم.

